



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عزیزان
علیهما السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

تَسْكِينُ الْمَطَاعِينَ

تَرْغِيبٌ فِي طَاعَةِ اللَّهِ وَرَوْحٌ فِي تَقْوَاهُ

بِإِسْنَادِ أَبِي بَكْرٍ
بَنِي إِسْمَاعِيلَ

المجلد السادس عشر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تشید المطاعن لكشف الضغائن (فارسی)

نویسنده:

علامه محقق سید محمد قلی موسوی نیشابوری کنتوری

لكهنوی

ناشر چاپی:

كشمیری

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	تشدید المطاعن لكشف الضغائن (فارسی) - جلد ۱۶
۸	مشخصات كتاب
۸	اشاره
۲۲	مطاعن اصحاب
۲۲	اشاره
۲۴	طعن اول : فرار از جنگ ها
۷۰	طعن دوم : رها کردن پیامبر صلی الله علیه وآله در وسط خطبه
۹۲	طعن سوم : صحابه در قیامت
۱۵۲	طعن چهارم : عدم امتثال دستور حضرت در آوردن کاغذ و قلم
۱۶۴	طعن پنجم : کوتاهی و سهل انگاری در امتثال دستورات حضرت
۱۸۸	طعن ششم : پیشگوئی دیگر ، صحابه در قیامت
۱۹۸	طعن هفتم : دنیا طلبی و حسادت صحابه
۲۲۴	طعن هشتم : عدم یاری امیر مؤمنان علیه السلام و یاری دشمنان حضرت
۳۳۸	طعن نهم : شباهت به بنی اسرائیل
۳۵۲	طعن دهم : عدم بنای کعبه بر اساس حضرت ابراهیم علیه السلام
۳۵۲	اشاره
۳۶۲	فوائد ذکر مطاعن صحابه
۳۶۴	مطاعنی دیگر
۳۶۴	اشاره
۳۶۷	[اتهام پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به ترجیح قریش بر انصار]
۳۷۲	[مشاجره صحابه نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)]
۳۷۸	[اتهام پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به تمایل به بستگان]
۳۸۰	[عدم امتثال امر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در تغییر اسم]

- ۳۸۳ [ناراحت کردن پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)]
- ۳۹۰ [اعتراض به فرماندهی اسامه]
- ۳۹۱ [غضب پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بر صحابه و مذمت آنها]
- ۳۹۵ [اعتراض به قضاوت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)]
- ۳۹۹ [جهنمی بودن برخی از صحابه]
- ۴۰۱ [پیشگویی از کینه توزی صحابه با امیرمؤمنان (علیه السلام)]
- ۴۰۳ [ناراضی بودن از سدّ الابواب]
- ۴۰۵ [تصمیم طلحه به ازدواج با عایشه]
- ۴۰۷ [مشارکت طلحه و زبیر در قتل عثمان]
- ۴۰۹ [فسق مغیره بن شعبه صحابی]
- ۴۱۲ [سبّ کردن معاویه بن حدیج امیرمؤمنان (علیه السلام) را]
- ۴۱۴ [دفع توهم خروج از صحابیت به سبّ امیرمؤمنان (علیه السلام)]
- ۴۲۴ [انحراف عبدالرحمن بن خالد صحابی]
- ۴۲۵ [خیانت عمرو بن العاص]
- ۴۲۸ [میگزاری بعضی از صحابه]
- ۴۳۰ [ولید بن عقبه هم صحابی است]
- ۴۳۱ [حَکَم بن ابی العاص صحابی]
- ۴۳۲ [مذمت ابوموسی اشعری]
- ۴۳۴ [معاویه بن حدیج قاتل محمد بن ابی بکر]
- ۴۳۶ [مخازی خالد بن ولید]
- ۴۳۷ [مثالب نعمان بن بشیر]
- ۴۳۸ [دزدی برخی از صحابه]
- ۴۴۲ مطاعن معاویه
- ۴۴۲ اشاره
- ۴۴۵ [محاربه با امیرمؤمنان (علیه السلام)]
- ۴۶۲ [سبّ امیرمؤمنان (علیه السلام)]

- ۴۷۸ [عداوت با امیرمؤمنان (علیه السلام)]
- ۴۹۰ [مسموم کردن حضرت امام حسن (علیه السلام)]
- ۴۹۸ [شادی کردن معاویه در شهادت امام حسن (علیه السلام)]
- ۵۰۲ [وصیت به قتل اهل مدینه]
- ۵۱۱ [کشتن عایشه]
- ۵۱۵ [قتل عبدالرحمن بن خالد]
- ۵۱۶ [اجرای آب بر قبور شهدای احد]
- ۵۱۹ [ادعای سزوارتر بودن به خلافت از عمر]
- ۵۲۱ [بی اعتنایی به حرمت اصحاب کهف]
- ۵۲۲ [انداختن صلیب بر گردن هنگام مرگ]
- ۵۲۳ [شرب خمر علنی]
- ۵۲۴ [کشتن حجر بن عدی و یارانش]
- ۵۳۲ [اثبات فسق صحابه ای که از معاویه تبعیت کردند]
- ۵۳۸ [فضائل جعلی معاویه و بر حق دانستن او]
- ۵۴۷ [رساله ابوجعفر نقیب در تبری و رد عداله الصحابه]
- ۵۷۸ [اعتراف عامه]
- ۵۹۴ درباره مرکز

تشید المطاعن لكشف الضغائن (فارسی) – جلد ۱۶

مشخصات كتاب

سرشناسه : ككتورى لكهنوى سید محمد قلى، ۱۱۸۸-۱۲۶۰ هـ-ق.

عنوان و نام پدیدآور : تشید المطاعن لكشف الضغائن (فارسی) / علامه محقق سید محمد قلى موسوى نیشابورى ككتورى لكهنوى. گروه تحقیق: برات على سخی داد، میراحمد غزنوى، غلام نبى بامیانی

مشخصات نشر : [هندوستان]: کشمیری، ۱۲۴۱ هـ.ق. [چاپ سنگی]

مشخصات ظاهری : ۷۸۸۸ ص.

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : اهل سنت -- دفاعیه ها و ردیه ها

رده بندى كنگره : BP۹۳/۵ / ق ۲ ت ۹ ۱۲۸۷

رده بندى ديوبندى : ۲۹۷/۱۷۲۴

ص : ۱

اشاره

تشید المطاعن لكشف الضغائن (ردّ باب دهم از كتاب تحفه اثنا عشریه) علامه محقق سید محمد قلى موسوى نیشابورى ككتورى لكهنوى (۱۱۸۸ - ۱۲۶۰ هـ . ق) والد صاحب عبقات الأنوار تحقیق برات على سخی داد ، میراحمد غزنوى غلام نبى بامیانی جلد شانزدهم

ص : ٣

مطاعن اصحاب و معاويه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ قَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ :

وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ .

سوره آل عمران (۳) : ۱۴۴ .

محمد [صلی الله علیه و آله و سلم] فقط فرستاده خداست که پیش از او (نیز) پیامبرانی (آمدند و) گذشتند ، آیا اگر او بمیرد و یا کشته شود شما به گذشته خویش (یعنی دوران کفر و جاهلیت) بازگشت میکنید ؟ ! و هر کس به گذشته خود باز گردد هیچ زبانی به خدا نمیرساند ، و خداوند به زودی سپاسگزاران (و استقامت کنندگان) را پاداش خواهد داد .

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) :

إنه سيُجاء برجال من أمتي فيؤخذ بهم ذات الشمال ، فأقول : يا رب أصحابي ! .. فيقال : إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك .. إن هؤلاء لم يزالوا مرتدين على أعقابهم منذ فارقتهم .

مراجعہ شود به :

صحیح بخاری ٤ / ١١٠ ، ١٤٢ - ١٤٣ ، ١٩١ / ٥ - ١٩٢ ، ٢٤٠ و ١٩٥ / ٧ ، ٢٠٦ - ٢١٠ و ٨ / ٨٦٨٧ ، صحیح مسلم ١ / ١٤٩ - ١٥٠ و ٧ / ٦٦ ، ٦٨ ، ٧٠ - ٧١ و ٨ / ١٥٧ ، مسند احمد ١ / ٢٣٥ ، ٢٥٣ ، ٢٥٧ و ٣ / ١٨ ، ٣٩ ، ٣٨٤ و ٦ / ١٢١ ، سنن ابن ماجه ٢ / ١٤٤٠ ، سنن نسائي ٤ / ١١٧ ، سنن ترمذی ٤ / ٣٨ و ٥ / ٤ ، مستدرک حاکم ٢ / ٤٤٧ و ٤ / ٧٤ - ٧٥ ، مجمع الزوائد ٣ / ٨٥ و ١٠ / ٣٦٤ - ٣٦٥ ، البدایه والنہایه ٢ / ١١٦ ، الدر المنثور ٢ / ٣٤٩ ، کنز العمال ١ / ٣٨٧ و ٤ / ٥٤٣ و ١١ / ١٣٢ و ١٧٦ - ١٧٧ و ١٤ / ٣٥٨ ، ٤١٧ - ٤١٩ ، ٤٣٤ .

در قیامت مردانی از امت مرا خواهند آورد و آنان را از من جدا خواهند نمود و در جرگه اصحاب شمال قرار خواهند داد . من خواهم گفت : پروردگارا ! اینان یاران و اصحاب من هستند ، خطاب میرسد : تو نمیدانی پس از تو اینان چه کردند ! ... هنگامی که از آنان جدا شده ای ، به گذشته خویش (کفر و جاهلیت) بازگشته اند .

ص : ۹

نمونه نسخه (ج) ، خطی

نمونه نسخه (الف) ، سنگی

ص: ۱۲

نمونه نسخه (الف)، سنگی

محقق محترم!

لطفاً قبل از مطالعه، به چند نکته ضروری توجه فرمایید:

۱. این کتاب، ردّیه ای است بر باب دهم از کتاب تحفه اثنا عشریه، تألیف شاه عبدالعزیز دهلوی که شرح کامل آن در مقدمه تحقیق گذشت.
۲. مؤلف (رحمه الله)، در ابتدای هر بخش، اول تمام مطالب دهلوی را نقل کرده است. وی سپس مطالب دهلوی را تقطیع نموده و هر قسمت را جداگانه و تحت عنوان (اما آنچه گفته...) ذکر نموده و آنگاه به پاسخ گویی آن میپردازد.
۳. ایشان از نویسنده تحفه، با عنوان (مخاطب) و گاهی (شاه صاحب) یاد مینماید.
۴. مشخصات مصادر و منابع - جز در موارد ضرورت - در آخرین جلد ذکر خواهد شد.
۵. سعی شده که در موارد مشاهده اختلاف میان مطالب کتاب با منابع، فقط به موارد مهم اشاره شود.
۶. مواردی که ترضی (لفظ: رضی الله عنه)، و ترخم (لفظ: رحمه الله یا رحمه الله علیه)، و تقدیس (لفظ: قدس سرّه) - چه به لفظ مفرد یا تثنیه و یا جمع - بر افرادی که استحقاق آن را نداشته اند اطلاق شده بود؛ همگی حذف گردیده و به جای آن از علامت حذف - یعنی سه نقطه (...) - استفاده شده است.

رموزی که در این کتاب به کار رفته است به شرح ذیل میباشد :

۱. نسخه هایی که مورد استفاده قرار گرفته و خصوصیات آن به تفصیل در مقدمه تحقیق آمده است عبارت اند از :

[الف] رمز نسخه چاپ سنگی مجمع البحرين .

[ب] رمز نسخه چاپ حروفی پاکستان که ناقص میباشد .

[ج] رمز نسخه خطی آستان قدس رضوی علیه آلاف التحیه والسلام که متأسفانه آن هم ناقص میباشد .

۲. رمز (ح) در پاورقیها ممکن است علامت اختصاری (حامد حسین فرزند مؤلف) و نشانه حواشی وی بر کتاب باشد که در اوائل کتاب به صورت کامل آمده و در ادامه به صورت (ح) است .

۳. رمز (۱۲) و رمز (ر) معلوم نشد که علامت چیست .

۴. به نظر میرسد (ف) به صورت کشیده در حاشیه ها اشاره به (فائده) باشد ، لذا در گروه به صورت : [فائده] به آن اشاره شد .

۵. مواردی که تصلیه ، تحیات و ترضی با علائم اختصاری (ص) ، (ع) ، (رض) ، نوشته شده بود ، به صورت کامل : صلی الله علیه وآله ، علیه السلام و رضی الله عنه آورده شده است .

در مواردی که نقل از عامه بوده و به صورت صلوات بترأء نوشته شده بود ، در گروه [وآله] افزوده شده است .

۶. اعداد لاتین که در بین < > بین سطور این کتاب آورده ایم ، نشانگر شماره صفحات بر طبق نسخه [الف] میباشد .

۷. علامت * نشانه مطالب مندرج در حواشی نسخه های کتاب میباشد که آنها را به صورت پاورقی آورده ایم .

ص : ١٥

مطاعن اصحاب

اشاره

طعن اول: فرار از جنگ ها

قال : مطاعن اصحاب کرام عموماً بی تخصیص [آن] نیز ده طعن است :

طعن اول : آنکه صحابه دو بار مرتکب کبیره شدند : یکی آنکه فرار نموده اند در جنگ احد ، دوم آنکه فرار نموده اند در جنگ حنین ، و هر دو جنگ با کفار بود و در رفاقت آن جناب ، و فرار از جنگ کفار خاصه چون از رفاقت آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلم باشد کبیره است .

جواب از این طعن آنکه : فرار روز احد قبل از نهي از فرار بود .

و مع هذا معفو هم شده به موجب نصّ قرآنی که : (وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ حَلِيمٌ) (۱) .

و نیز فرار منافقین قبل از قتال بود و فرار مؤمنین بعد از قتال و وقوع شکست و شیوع خبر شهادت جناب پیغمبر صلی الله علیه [وآله] وسلم ، و چون رؤسای لشکر مقتول شوند و جمعیت تباه گردد باز فرار منهی عنه نمیماند .

اما فرار روز حنین پس در حقیقت فرار نبود بلکه به سبب بی تدبیری و سبقت خالد بن الولید و غفلت از کمین کفار که از چپ و راست در میان بیشه نشانده بودند و گذرگاه تنگ بود و پس و پیشی و نشیب و فرازی در (۲۸۰) لشکر رو داد ، و در آن اثنا بعضی مردم پشت دادند که از صحابه کبار نبودند بلکه طلقای مکه و مسلمة الفتح [بودند ، گذشته از آنکه آنها هم] (۱) ، باز بر آن اصرار نکردند بلکه برگشتند و فتح شد به دلیل کلام الهی : (ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَىٰ الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا) (۲) .

و نیز آن حضرت صلی الله علیه [و آله] وسلم کسی را بر این امر عتاب نفرمود ؛ زیرا که عذر معلوم داشت ، پس دیگران را هم جای عتاب و طعن نماند .

و نزد شیعه چون استیقان هلاک شود فرار از جنگ کفار جایز است ، نصّ علیه أبو القاسم بن سعید فی الشرائع ، و در اینجا همین صورت بود ؛ زیرا که در گذرگاه تنگ از هر دو طرف زیر زخم سهام مشرکین آمده بودند و هرگز تیرهای آنها خطا نمیکرد ، ناچار عقب بازگشتند تا کفار در میدان برآیند یا از راه فراخ بر کفار حمله نمایند .

و چون در حق بعضی رسل ارتکاب کبایر را شیعه در روایات صحیحه خود ثابت کرده باشند ، مثل حضرت آدم و حضرت یونس و غیرهما [(علیهم السلام)] ، حال آنکه عصمت انبیا [(علیهم السلام)] مقطوع به است و مجمع علیه ؛ اگر از صحابه - که .

۱- زیاده به لحاظ متن افزوده شده است .

۲- التوبه (۹) : ۲۶ .

بالاجماع معصوم نبودند - گناهی صادر شود ، و باز به زلال توبه و استغفار و رحمت الهی شسته گردد چه عجب باشد و کدام محل طعن گردد؟!

و مع هذا اینقدر گناه ، مقاوم طاعات و مشقات جهاد ایشان نمیتواند شد و بشاراتی که در حق ایشان به نصوص قطعیه قرآن و احادیث متواتر آمده است ، از آن چشم پوشیدن و این عیوبات نادره ایشان را تجسس کردن ، شأن ایمان نیست !

و الزام بر اهل سنت به این شبهات وقتی تمام شود که مخلاً اعتقاد ایشان باشد ، و چون از اصل معتقد عصمت کسی جز انبیا [(علیهم السلام)] نیستند اگر صدور گناه از وی شود چه باک؟! اینقدر هست که اهل سنت جمیع امور صحابه را - از حقوق صحبت و خدمت رسول صلی الله علیه [و آله] وسلم و جانبازیها و ترک خانمان و بذل مال و نفس در راه خدا و ترویج دین و شریعت غرا و آیات نازله در شأن ایشان و احادیث ناطقه به رفعت و علو مکان ایشان - مدّ نظر دارند ، و فرقه شیعه غیر از عیوب و گناه ایشان چیزی نمیینند (۱).

اقول :

اما آنچه گفته : مطاعن اصحاب عموماً بی تخصیص نیز ده است .

پس بدان که حصر مطاعن عامه صحابه در عشره مفصله ، مانند حصر .

مطاعن ثلاثه در اعداد مسطوره ، کذب محض و بهتان صرف است .

و علامه حسن بن مطهر حلی - علیه الرحمه - در کتاب " کشف الحق و نهج الصدق " اول گفته :

المطلب الخامس فيما رواه الجمهور في حق الصحابه (۱) .

بعد از این روایات کثیره نقل کرده ، و این ناصبی بعضی آن روایات کثیره [را] ذکر کرده و بعضی آن را به تقدیم و تأخیر و حذف و تغییر در این مقام آورده ، و از ذکر دیگر روایات باقیه اعراض و اغماض ورزیده .

و مراد این ناصبی از (عموماً) اگر این است که : در این مطاعن همه صحابه به طریق کلیت داخل اند ، چنانچه قول او که در جواب بعضی مطاعن گفته که :

(بنابر این طعن الكل بفعل البعض لازم میآید (۲)) [شاهد آن است] .

پس کذب محض و بهتان صرف است ؛ زیرا که نزد علمای شیعه بسیاری از صحابه < ۲۸۱ > مطعون نبودند ، بلکه ممدوح بوده اند ، چنانچه قاضی نورالله شوشتری - نورالله ضریحه - در کتاب " مجالس المؤمنین " فضائل جمیله قریب صد کس از صحابه را ذکر نموده (۳) .

(

۱- نهج الحق : ۳۱۴ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۳۴۲ .

۳- مجالس المؤمنین ۱ / ۱۵۲ - ۲۷۳ . قال المحدث الخبير الشيخ الحرّ العاملي (رحمه الله) - في أول رسالته في معرفه الصحابه - : ما ورد من طرقنا وطرق العامه - كما تضمّنه كتاب الطرائف وغيره - من الذمّ العامّ فهو مخصوص بأصحاب الأحداث والمبدلين والمبتدعين قطعاً ، وإن كانوا هم الأ-كثر ، وأهل الصلاح هم الأقلّ من كلّ طائفه وفي كل زمان . (رساله معرفه الصحابه : ۱)

و اگر مراد عدم تخصیص است ، چنانچه لفظ (بی تخصیص) مشعر بر این است ، پس مسلم است و محذوری ندارد ؛ زیرا که خود این ناصبی گفته که : اهل سنت صحابه را معصوم میدانند ... الی آخر .

و علامه حسن بن مطهر حلّی در کتاب مذکور گفته :

وقد تضمّن الكتاب العزيز وقوع أكبر الكبائر منهم ، وهو الفرار من الزحف ، فقال الله تعالى : (وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً وَضَاقَتْ عَلَيْكُمْ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ) (۱) ، وكانوا أكثر من عشرة آلاف نفر فلم يتخلف إلا سبعة أنفس : علي بن أبي طالب [(عليه السلام)] والعباس ، والفضل ابنه ، وربيعه ، وأبو سفیان - ابنا الحارث بن عبد المطلب - ، وأسامة بن زيد ، وعبيده بن أمّ أيمن - وروى أيضاً أيمن بن أمّ أيمن - .

وَأَسْلَمَهُ الْبَاقُونَ إِلَى الْأَعْدَاءِ [لِلْقَتْلِ] (۱) ، وَلَمْ يَخْشَوْا النَّارَ وَلَا الْعَارَ ، وَآثَرُوا الْحَيَوَةَ الدُّنْيَا الْفَانِيَةَ عَلَى دَارِ الْبَقَاءِ ، وَلَمْ يَسْتَحْيُوا مِنْ اللَّهِ تَعَالَى وَلَا مِنْ نَبِيِّهِ وَهُوَ شَاهِدُهُمْ عَيَانًا (۲) .

یعنی به تحقیق آنکه متضمن است کتاب عزیز (۳) به وقوع بزرگترین گناهان از صحابه و آن فرار است از جنگ واجب ، و گفت خدای تعالی : (و روز حنین که به شگفت آورد شما را کثرت شما ، پس (۴) کفایت نکرد از شما چیزی را و تنگ گردید بر شما زمین به آن فراخی که داشت پس تر از این ، باز گشتید شما در حالی که پشت دهنده بودید) . و بودند زیاده از ده هزار نفر و بر جای خود نماندند مگر هفت کس : علی بن ابی طالب (علیه السلام) و عباس و فضل پسر او و ربیع و ابوسفیان پسران حارث و اسامه بن زید و عبید پسر اُمّ ایمن و ایمن ، و به روایتی پسر دیگر اُمّ ایمن و باقی مردمان آن حضرت را به اعدای آن حضرت برای کشتن حواله کردند و نترسیدند آتش جهنم را و نه عار فرار را ، و اختیار کردند حیات دنیای فانیه را بر آخرت و شرم نکردند از خدا و نه از پیغمبر او (صلی الله علیه و آله وسلم) و حال آنکه او مشاهده حال ایشان به چشم خود میکرد .

۱- الزیاده من المصدر .

۲- نهج الحق : ۳۱۷ .

۳- در [الف] اشتبهاً اینجا : (است) آمده است .

۴- در [الف] اشتبهاً اینجا : (بی) آمده است .

اما آنچه گفته : فرار روز احد قبل از نهی از فرار بود .

پس دروغ صریح و مخالف کلام خدا است ، فخرالدین رازی تصریح کرده که این فرار روز احد کبیره بود چنانچه گفته :

واعلم أن هذا الذنب لا شك أنه كبيره ؛ لأنهم خالفوا صريح نص الرسول [(صلى الله عليه وآله وسلم)] ، وصارت تلك المخالفه سبباً لانتهزام المسلمين وقتل جمع عظيم من أكابرههم ، ومعلوم أن كل ذلك من باب الكبائر .

وأيضاً ظاهر قوله تعالى : (وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ) (۱) يدل على كونه كبیره (۲) .

و در “استیعاب” مذکور است :

قال ابن عمر : أذنب عثمان ذنباً عظيماً يوم التقى الجمعان بيوم (۳) أحد ، فعفى الله عنه (۴) .

پس اگر این فرار قبل از نهی بود ذنب عظیم از کجا شد ؟!

۱- الأنفال (۸) : ۱۵ - ۱۶ .

۲- تفسیر رازی ۳۸ / ۹ .

۳- لم یرد فی المصدر : (بیوم) .

۴- الاستیعاب ۳ / ۱۰۴۳ .

و عجب آنکه پدر مخاطب هم تصریح به گناه بودن این فرار عثمانی نموده ، و باز مخاطب از تکذیبش شرم نکرده میگوید که : فرار روز احد قبل از نهی بود .

در “ازاله الخفا” در مناقب متخیله (۱) عثمان میگوید :

از آن جمله آنکه چون < ۲۸۲ > غزوه احد پیش آمد و شیطان بعض [اصحاب] (۲) را بر فرار از آن مشهد خیر حامل شد ، و وی نیز از آن جماعت بود ، رحمت الهی تدارک فرمود و آن ذنب را محو نمود (۳) .

اما آنچه گفته : مع هذا معفو هم شده به موجب نص قرآنی که : (وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ ..) الی آخر .

پس جوابش آنکه : این کلام دلالت دارد بر آنکه این فرار حرام بود ، و آنفاً گفته که : فرار روز احد قبل از نهی از فرار بود ، پس این تناقض صریح است .

و مع هذا غرض علمای شیعه از ذکر امثال این مطاعن آن است که هرگاه که حال این مردم در وقت حیات آن حضرت چنین بوده ، بعد وفات آن حضرت وقوع مخالفت از ایشان چگونه مستبعد باشد ! چنانچه قول علامه حلی - علیه الرحمه - : (وهو شاهد هم عیاناً) دلالت صریح بر این معنا دارد .

۱- در [الف] اشتبهاً : (تخيله) آمده است .

۲- زیاده از مصدر .

۳- ازاله الخفاء ۲ / ۲۲۱ .

و سيد مرتضى علم الهدى در كتاب "شافى" گفته :

إنّ التنازع فى اقتضاء ظاهر العموم على ما تقدّم ، وإذا سلّمنا ذلك جاز أن يحمل على العفو عن العقاب المعجل فى الدنيا دون المستحق فى الآخرة ، فقد روى هذا المعنى بعينه ، ويجوز أن يعفو تعالى [عن] (١) الجماعة عن عقاب هذا الذنب خاصّه بأن يكون سبق من حكمه ووعدّه أن يعفو عنه وإن كان منهم من يستحق عقاباً على ذنوب آخر لم يعف عنها ، فإنّ العقل لا يمنع من العفو عن بعض العقاب دون بعض كما لا يمنع من العفو عن الجميع ، والسمع أيضاً لا يمنع من ذلك إلاّ فى أقوام مخصوصين . (٢)

و در كتاب "افصاح الامامه" مذکور است :

إنّ العفو من الله سبحانه قد يكون عن العاجل [من العقاب] (٣) ، وقد يكون عن الآجل من العذاب ، وقد يكون عنهما جميعاً [إذا شاء] (٤) ، وليس فى الآيه أنّه عفى عنهم [على كلّ حال ، ولا أنّه يعفو عنهم فى] (٥) يوم المآب ، بل ظاهرها يدلّ على الماضى دون .

١- الزيادة من المصدر .

٢- شافى ٢٠ / ٤ .

٣- الزيادة من المصدر .

٤- الزيادة من المصدر .

٥- الزيادة من المصدر .

المستقبل ، ويؤيده قوله تعالى : (وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا) (١) ، وقد ثبت أنه لا يكون السؤال مع العفو (٢) ، فإن عفى عنه فقد عفى عن السؤال ، فإذا لابد أن يكون معنى العفو - حسب ما بيناه - في الدنيا عن العاجل دون الآجل ، كما عفى سبحانه عنهم في يوم بدر لما كان منهم من الرأى فى الأسارى ، وقد أخبر أنه لولا ما سبق فى كتابه من رفع العقاب عن أمه محمد [صلى الله عليه وآله وسلم] وترك معاجلتهم بالعقاب لمسيهم منه جلّ جلاله عذاب عظيم ، أو يكون العفو عن خاصّ منه دون العموم . (٣) انتهى .

و ما ميگويم كه : ضمير (عنهم) فى قوله تعالى : (وَلَقَدْ عَفَا اللَّهُ عَنْهُمْ) راجع است به سوى كسانى كه خطاب به لفظ : (عفى عنهم) (٤) به طرف ايشان وارد است ، و آنها كسانى هستند كه خطاب : (مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ) (٥) به طرف آنها صدور یافته ، چنانچه مولانا طبرسى - عليه الرحمه - در تفسير " مجمع البيان " گفته :

١- الأحزاب (٣٣) : ١٥ .

٢- فى المصدر : (العفو فى كل حال) بدل قوله : (السؤال مع العفو) .

٣- الافصاح : ٧٠ .

٤- در [الف] اشتبهاً : (عنكم) آمده است .

٥- آل عمران (٣) : ١٥٢ .

قال أبو علي الجبائي : هو خاصّ بمن لم يعص [الله] (۱) بانصرافه (۲) .

نه به طرف کسانی که خطاب : (عَصَيْتُمْ) (۳) به طرف آنها متوجه است .

و نیز میتوان گفت که : مراد عفو از استیصال و انزال عذاب دنیا است ، چنانچه در “ شافی ” و “ افصاح الامامه ” مسطور است ، و دلیل این معنا آنکه حق تعالی شأنه در سوره بقره فرموده : (وَإِذْ وَاَعِدْنَا مُوسَىٰ اَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَاَنْتُمْ ظَالِمُونَ * ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) (۴) < ۲۸۳ > و ظاهر است که اتخاذ عجل شرک به خدا بوده و عفو از عقوبت اخروی آن ممکن نیست ؛ زیرا که خدای تعالی شأنه فرموده : (إِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهِ) (۵) .

و بر تقدیری که مراد عفو از گناه باشد ، باز هم منافی غرض علامه - علیه الرحمه - نیست ؛ زیرا که مقصود او از طعن اصحاب همین است که کسانی که در حیات حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مرتکب معصیت کبیره شدند از ایشان چه مستبعد است که بعد از وفات آن حضرت مرتکب معصیت شوند ، پس .

۱- الزیاده من المصدر .

۲- مجمع البیان ۲ / ۴۱۷ .

۳- آل عمران (۳) : ۱۵۲ .

۴- البقره (۲) : ۵۱ - ۵۲ .

۵- النساء (۴) : ۴۸ ، ۱۱۶ .

اجماع و اتفاق ایشان بر بیعت ابوبکر به خلافت قابل حجیت نباشد ، چنانچه نصرالله کابلی گفته :

واحتجّت الرافضه علی ما زعموه بوجه ثلاث . .

و بعد ذکر دو وجه گفته :

والثالث : بعدم استحقاقهم للخلافه بالطعن فیهم ، وفی من أجمعوا علی خلافتهم . (۱) انتهى .

اما آنچه گفته : فرار منافقین قبل از قتال بود و فرار مؤمنین بعد از قتال و وقوع شکست و شیوع خبر شهادت جناب پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلم .

پس بدان که این منافقین از اصحاب بودند چنانچه بخاری در “ صحیح ” خود آورده :

عن زید بن ثابت ، قال : لما خرج النبی صلی الله علیه [و آله] وسلم إلى أحد رجع ناس ممن خرج معه ، وکان أصحاب النبی صلی الله علیه [و آله] وسلم فرقتین : فرقه تقول : نقاتلهم ، وفرقه تقول : لا . نقاتلهم ، فنزلت : (فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ وَاللَّهُ أَرْكَسَهُم بِمَا كَسَبُوا) (۲) .

۱- الصواعق ، ورق : ۲۳۷ - ۲۳۸ .

۲- [الف] کتاب المغازی ، غزوه أحد . [صحیح البخاری ۲ / ۲۲۴ ، والآیه فی سوره : النساء (۴) : ۸۸] .

و نیز دانستی که به اعتراف ابن عمر فرار عثمان کبیره بود و ذنب عظیم ، پس یا آنکه عثمان را داخل منافقین و فرار او را قبل از قتال باید گفت که تا فرارش منهی عنه باشد ، و [یا اینکه] اگر او را در مؤمنین داخل دارند پس فرار مؤمنین را که به اعتراف او بعد از قتال و وقوع شکست و شیوع خبر شهادت جناب پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلم واقع شده منهی عنه و کبیره باید گفت تا قول ابن عمر صحیح افتد .

و نیز بنا بر تصریح اهل اخبار بعد از فرار منافقین - که به موجب گفته عبدالله بن ابی سلول فرار نمودند - همگی این جماعت مؤمنین که باقی مانده بودند هفتصد کس بودند و بعد انهمزام مشرکین به سبب مخالفت امر رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) شکست در ایشان واقع شد ، چنانچه در " تفسیر نیشابوری " مذکور است :

جعل ظهره وعسكر إلى أحد ، وأمر عبد الله [بن] (۱) جبير على الرماه ، وقال لهم : « انفخوا (۲) عننا بالنبل حتى لا يأتونا من ورائنا » ، وقال صلى الله عليه [و آله] وسلم لأصحابه : « اثبتوا في هذا المقام ، فإذا عاينوكم ولوكم الأدبار فلا تطلبوا المدبرين ، ولا تخرجوا من هذا المقام » ، ثم إن رسول الله صلى الله عليه [و آله] وسلم لما خالف رأى عبد الله بن أبي سلول شقَّ عليه ذلك ، وقال :

۱- الزيادة من المصدر .

۲- في المصدر : (انضحوا) ، وفي بعض المصادر : (ادفعوا) .

أطاع الصبيان وعصاني ! ثم قال لأصحابه : إنَّ محمداً إنّما يظفر بعدوكم ، وقد وعد أصحابه أن أعداءهم إذا عاينوهم انهزموا ، فإذا رأيتهم [أعداءهم] (١) انهزموا ، فيتبعونكم ، فيصير الأمر على خلاف ما ذكر محمد [صلى الله عليه وآله وسلم] .

[فلما] (٢) التقى الفريقان انخزل عبد الله بن أبي سلول بثلاث الناس ، وقال : يا قوم ! على ما نقتل أولادنا وأنفسنا ؟ ! وكان > ٢٨٤ < جملة عسكر الإسلام ألفاً ، وقيل : تسع مائه وخمسين ، فبقى نحو من سبع مائه ، وكان المشركون ثلاثه آلاف ، فوقاهم (٣) الله مع ذلك حتى هزموا المشركين ، لكنهم لم يروا انهزم القوم - وكان رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بشّرهم بذلك - ظنوا أن يكون هذه الواقعة كواقعه بدر ، وطلبوا المدبرين ، وتركوا ذلك الموضع ، وخالفوا أمر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، ولم يعلموا أن ظفرهم يوم بدر كان بركة طاعتهم لله ولرسوله وفي (٤) تركهم الله مع عدوهم [لم يقوموا لهم] (٥) ، فنزع الله الرعب .

١- الزيادة من المصدر .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- في المصدر : (فقواهم) .

٤- في المصدر : (ومتى) .

٥- الزيادة من المصدر .

من قلوب المشركين ، فكروا على المسلمين وتفزق العسكر عن رسول الله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] كما قال : (إذ تُصِـدُّونَ وَلَا تَلُـوُونَ عَلَيَّ أَحَدٌ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ) (۱) ، وشجَّ وجه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، وكسرت رباعيته . (۲) انتهى .

و بخاری در “ صحیح ” خود از براء بن عازب روایت کرده :

أجلس النبي [(صلى الله عليه وآله وسلم)] جيشاً من الرماه وأمر عليهم عبد الله ، وقال : « لا تبرحوا ، إن رأيتونا ظهرنا عليهم فلا- تبرحوا ، وإن رأيتموهم ظهوروا علينا فلا تعينونا » ، فلما لقينا هربوا حتى رأيت النساء يشتددن في الجبل رفعن عن سوقهن قد بدت خلاخلهن (۳) ، فأخذوا يقولون : أي المسلمين (۴) الغنيمه ! الغنيمه ! فقال عبد الله : عهد النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم أن لا تبرحوا ، فأبوا ، فلما أبوا صرف الله وجههم .. إلى آخر الحديث (۵) .

و در تاریخ “ حبيب السير ” مذکور است :

۱- آل عمران (۳) : ۱۵۳ .

۲- غرائب القرآن ۲ / ۲۴۸ ، وانظر - أيضاً - تفسير الرازي ۸ / ۲۱۸ - ۲۱۹ . . وغيره من التفاسير وكذا كتب السير .

۳- در [الف] اشتبهاً : (خلاخلهن) آمده است .

۴- لم يرد في المصدر : (أي المسلمين) .

۵- [الف] غزوه أحد . [صحیح البخاری ۵ / ۲۹ ، وانظر : ۴ / ۲۶] .

روز جمعه چهاردهم یا ششم شهر شوال عبدالله بن أمّ مکتوم را در مدینه خلیفه گذاشته با هزار نفر از ابطال رجال که صد کس از آن جمله زره پوش بودند ، متوجه حرب ارباب ضلال گردیده شدند ، اما عبدالله بن ابی سلول در اثنای راه با سی صد نفر از منافقین بازگشت و در آن غزوه در میان لشکر اسلام سه لوا بود : عَلم اوس را سعد بن عباده داشت ، و لوای خزرج را حباب بن المنذر ، و لوای خاصه حضرت مصطفوی صلی الله علیه [و آله] وسلم را جناب ولایت مآب مرتضوی (علیه السلام) ، و به روایتی آن لوا در دست مصعب بن عمیر بود .

القصة ؛ اول صباح روز شنبه پانزدهم شوال نزدیک به کوه احد تقارب ارباب توحید و اصحاب کفر به تلاقی منجر شد ، و حضرت خیر البشر [به] (۱) تعبیه سپاه قیام نموده ، عکاشه (۲) بن محصن اسدی را بر میمنه گماشت ، و در میسره ابوسلمه (۳) بن عبدالاسد مخزومی را بازداشت ، و ابوعبیده بن الجراح و سعد بن ابوقاص را در مقدمه تعیین نمود ، و جای مقداد بن عمرو را بر ساقه مقرر فرمود ، و عبدالله بن عمرو بن حزم (۴) یا عبدالله بن جبیر را با پنجاه تیرانداز به محافظت شکاف عینین (۵) که بر یسار .

۱- زیاده از مصدر .

۲- در [الف] اشتبهاً : (عکاسه) آمده است .

۳- در [الف] اشتبهاً : (ابو مسلمه) آمده است .

۴- در مصدر (حزام) .

۵- عینین : جبل أحد . انظر : کنز العمال ۳ / ۷۲ . وتقدّم عن الحموی أنه قال : عینان : تشبیه العین ، وهو هضبه جبل أحد بالمدینه ، ويقال : جبلان عند أحد ، ويقال لیوم أحد : یوم عینین . وفي حدیث عمر - لَمَّا جاءه رجل یخاصمه فی عثمان - قال : وإنه فرّ یوم عینین . . . إلى آخر الحدیث . راجع : معجم البلدان ۴ / ۱۷۴ - ۱۷۳ .

سپاه نصرت شعار بود مأمور ساخت ، و ایشان را وصیت کرد که : هیچ حال از آن موضع حرکت نکنند ، خواه مسلمانان غالب شوند یا مغلوب .

و ابوسفیان نیز به ترتیب لشکر نکبت اثر قیام نموده ، خالد بن الولید را در میمنه گردانید ، و عکرمه بن ابی جهل بفرموده وی صاحب میسره گردیده ، و عبدالله بن ابی ربیع را بر تیراندازان که صد نفر بودند امیر ساخت ، و لوا را به طلحه بن ابی طلحه - که او را کبش کتیبه میگفتند - تفویض کرد .

چون نائره قتال اشتعال < ۲۸۵ > یافت طلحه بن ابی طلحه به میدان شتافته مبارز طلبید و شیر بیشه هیجا یعنی شاه اولیاء مرتضی (رضی الله عنه) [(علیه السلام)] (چو سیلی که اید ز بالا به زیر) بر سر آن بداختر تاخته ، به یک ضرب ذوالفقار کار او را تمام ساخت . و در “ کشف الغمه ” مذکور است :

روی عن [أبی] [(۱)] عبد الله بن جعفر بن محمد ، عن أبيه [(عليهم السلام)] ، قال : كان أصحاب اللواء يوم أحد تسعة كلهم قتلهم علي بن أبي طالب [(عليه السلام)] .

و به اتفاق جمهور اهل سیر امیر المؤمنین حیدر [(علیه السلام)] در آن روز بیشتر از .

جميع اصحاب خير البشر [(صلى الله عليه وآله وسلم)] لوزم شجاعت و تهوّر به تقديم رسانیده ، مشركان را منهزم گردانید ، و مسلمانان به اخذ غنیمت مشغول شده ، اكثر آن جماعت - که به امر خواجه کونین به محافظت شکاف عینین قیام مینمودند - به خلاف رأی سردار [خود] (۱) جهت اخذ غنیمت [عنان] (۲) به معرکه تافتند ، و خالد بن الولید و عکرمة بن ابی جهل این را مغتنم شناخته ناگاه بر سر عبدالله راند [ند] (۳) ، و او را با رفقا شهید ساخته ، از پشت سپاه اسلام در آمدند و تیغ کین آختند ، صورت غلبه ایشان را دست داد ، و فوجی از مسلمانان کشته گشته ، زمره [ای] به وادی فرار شتافتند . (۴) انتهى باختصار .

و ولی الله پدر مخاطب در " ازاله الخفا " آورده :

قال ابن إسحاق : كان (۵) مصعب بن عمير دون رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم حتى قتل ، وكان الذي قتله ابن قميئه الليثي ، وهو يظن أنه قتل رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، فرجع إلى قريش وهو يقول : قتل محمدًا ، فلما قتل مصعب بن .

۱- زیاده از مصدر .

۲- زیاده از مصدر .

۳- زیاده از مصدر .

۴- [الف] وقایع سال سوم . [حبيب السير ۱ / ۳۴۴ - ۳۴۵ ، و مراجعه شود به كشف الغمه ۱ / ۱۹۴] .

۵- فی المصدر : (قَاتَلَ) .

عمیر أعطی رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم اللواء لعلی بن أبی طالب [(علیه السلام)] ، وقاتل علی بن أبی طالب [(علیه السلام)] ورجل من المسلمین (۱) .

و بعد فاصله گفته :

وقال ابن هشام : حدّثنی أهل العلم : ان ابن نجیح قال : نادى مناد یوم أحد : لا سیف إلا ذو الفقار ولا فتی إلا علیّ الکَرّار . (۲) انتهى .

و در حق حضرت حمزه و دیگر شهدای احد و حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) نازل شد : (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ) (۳) یعنی از جمله کسانی که ایمان آورده اند مردانی هستند که راست کردند چیزی که عهد کردند خدا را بر آن .

و مفهوم مخالف این آیه کریمه آن است که : فرار کنندگان به عهدی که با خدا و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) کرده بودند وفا نمودند ، در [" فتح الباری " شرح] " صحیح بخاری " در تفسیر این قول مذکور است :

المراد ب : المعاهده المذكوره ما تقدّم من ذكره من قوله تعالى :

[

۱- [الف] فضائل جناب امیر (علیه السلام) . [ازاله الخفاء ۲ / ۲۵۴] .

۲- ازاله الخفاء ۲ / ۲۵۵ .

۳- [الف] سی پاره ۲۱ ، سوره احزاب . (۱۲) [الأحزاب (۳۳) : ۲۳]

(وَلَقَدْ كَانُوا عَاهِدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُؤَلُّونَ الْأَدْبَارَ) (۱) و كان ذلك أول ما خرجوا إلى أحد (۲).

و بنا بر این آنچه عمر در مخاطبه حضرت علی [(علیه السلام)] و عباس گفته که : شما هر دو ابوبکر را کاذب و غادر و خائن و آثم پنداشتید و مرا نیز چنین دانستید ، اخبار امر واقعی بود ؛ و لهذا حضرت علی [(علیه السلام)] و عباس در این مقوله انکار بر او نمودند (۳).

و آنها که فرار کردند حق تعالی شأنه در وصف ایشان گفته : (إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَى أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَاكُمْ) (۴).

۱- الأحزاب (۳۳) : ۱۵ .

۲- فتح الباری ۶ / ۱۶ ، ولاحظ : تحفه الأحمودی ۹ / ۴۵ ، ولم نجده فی البخاری .

۳- غرض از این کلام آن است که لفظ : (غادر) که دلالت بر پیمان شکنی دارد ، در عبارت خود عمر بن الخطاب آمده است که خطاب به امیرالمؤمنین (علیه السلام) و عباس درباره ابوبکر گفت : (فرأیتماه کاذباً آثماً غادراً خائناً) ، و باز درباره خودش گفت : (فرأیتمانی کاذباً آثماً غادراً خائناً) . متن کامل این مطلب در طعن دوازدهم ابوبکر از مصادر زیر گذشت : صحیح مسلم ۵ / ۱۵۱ ، السنن الکبری بیهقی ۶ / ۲۹۸ ، شرح مسلم نووی ۱۲ / ۷۲ ، فتح الباری ۶ / ۱۴۴ ، سبل الهدی والرشاد صالحی شامی ۱۲ / ۳۷۱ ، همچنین مراجعه شود به کتاب الأسرار فیما کنی و عرف به الأشرار .

۴- آل عمران (۳) : ۱۵۳ .

اما آنچه گفته : اما فرار حنین پس در حقیقت فرار نبود .

پس بدان که در “ صحیح بخاری ” مذکور است که :

مردی از قیس به براء بن عازب گفت : أفرتم عن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يوم حنين ؟

یعنی آیا شما فرار کردید از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) روز جنگ حنین ؟ ! پس براء گفت : لکن رسول الله [(صلی الله علیه وآله)] لم یفرّ ، یعنی لکن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرار نکرد (۱) . < ۲۸۶ > و این اقرار صحابی است به فرار صحابه ، و ما را همین قدر برای احتجاج کفایت میکند .

و در “ صحیح بخاری ” مذکور است که ابوقتاده گفت :

وانهزم المسلمون وانهزمت معهم ، فإذا بعمر بن الخطاب في الناس فقلت : ما شأن الناس ؟ فقال : أمر الله (۲) .

یعنی هزیمت کردند مسلمانان و هزیمت کردم من ، پس ناگاه عمر بن خطاب را در آن مردم فرار کنندگان دیدم گفتم : مردم چرا فرار کردند ؟ گفت : امر خدا چنین واقع شد .

۱- [الف] کتاب المغازی ، باب (یَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ) [التوبه (۹) : ۲۵] . (۱۲) . [صحیح بخاری ۳ / ۲۱۸] .

۲- صحیح بخاری ۵ / ۱۰۱ .

اما آنچه گفته : بلکه به سبب بی تدبیری و سبقت خالد بن الولید و غفلت از کمین کفار ... الی آخر .

پس منشأ این سوء تدبیر مخالفت امر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بوده است چنانچه در محل خود مذکور است (۱) ، و در حقیقت این فرار به شأمت (۲) [و] اعجاب و اغترار ابوبکر بود به کثرت مردم ، چنانچه در “ حیب السیر ” مذکور است :

چون خبر اتفاق هوازن و ثقیف به سمع شریف حضرت مصطفی صلی الله علیه [وآله] وسلم رسید ، عتاب بن اسید را در مکه به خلافت تعیین نموده ، با ده هزار سپاه خاصه و ده (۳) هزار از طلقای مکه ، و به روایتی با شانزده هزار مرد تیغ گزار در عشره اول شوال به جانب کفار نهضت فرمود ، و در آن لشکر در میان مهاجران سه علم بود ، و امیرالمؤمنین و امام المتقین علی بن ابی طالب [(علیه السلام)] و عمر بن الخطاب و سعد بن ابیوقاص محافظت آن اعلام ظفر اعلام مینمودند ، و انصار دو علم داشتند و صاحب رایات ایشان : سعد بن عباد و حباب بن المنذر ... بودند ، و به قولی در آن سفر هر بطن و قبیله رایتی علی حده برافراشتند .

-
- ۱- انظر : صحیح البخاری ۵ / ۲۹ و ۴ / ۲۶ ، غرائب القرآن ۲ / ۲۴۸ ، تفسیر الرازی ۸ / ۲۱۸ - ۲۱۹ ، حیب السیر ۱ / ۳۴۴ .
و غیرها من کتب الحدیث والتفسیر والسیر .
- ۲- یعنی : شومی .
- ۳- در مصدر (دو) .

نقل است که چون آن جنود ظفر ورود (۱) از مکه بیرون رفته ، نظر ابوبکر بر آن کثرت و شوکت افتاد گفت که : امروز به سبب قلت سپاه مغلوب نخواهیم شد ، و به واسطه صدور این سخن در حنین ، اول لشکر نبی الثقلین صلی الله علیه [و آله] وسلم شکست یافتند و آیه : (لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ ...) (۲) الی آخر الآیه ، در آن باب نازل گشت (۳) .

و در “ روضه الأحباب ” مذکور است :

مروری است که ابوبکر صدیق ... بعد از وقوف بر عدد لشکر دشمن و ملاحظه کثرت لشکر اسلام با پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلم گفت : ما امروز از جهت قلت مغلوب نخواهیم گشت .

و روایتی آنکه : صدیق این مقاله را با سلمه بن وقس گفت . (۴) انتهى .

و از قول صاحب “ روضه الاحباب ” معلوم شد که در دو روایت وارد شده که ابوبکر این کلمه گفت .

و در “ شرح تجرید ” ملا قوشچی در ذکر غزات حنین مذکور است :

۱- در مصدر (درود) .

۲- التوبه (۹) : ۲۵ .

۳- [الف] سال هشتم . [حبيب السير ۱ / ۳۹۱] .

۴- روضه الأحباب ، ورق : ۱۳۱ - ۱۳۲ .

وقد سار النبي [صلى الله عليه وآله وسلم] في عشر آلاف من المسلمين ، فتعجب أبو بكر من كثرتهم ، وقال : لن تغلب اليوم لقلتهم (١) ، فانهمزوا بأجمعهم ، ولم يبق مع النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم سوى تسعة نفر : علي (عليه السلام) ، والعباس ، وابن الفضل ، وأبو سفيان بن الحرب ، ونوفل [بن] (٢) الحرب ، وربيعه بن الحرب (٣) ، وعبد الله بن الزبير ، وعتبه ومصعب ابنا أبي لهب . (٤) انتهى .

و از این عبارت فرار ثلاثه هم ثابت شد ، پس در قول آینده که گفته : صحابه کبار پشت ندادند ، غلط محض باشد ، یا ایشان را از صحابه کبار نپنداشته .

و در “ تاریخ ابن کثیر “ شامی مذکور است :

قال الواقدي : خرج رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم إلى < ٢٨٧ > هوازن لستّ خلون من شوال ، فانتهي إلى حنين في عاشره ، وقال أبو بكر الصديق : لن تغلب اليوم من قلّه ، فانهمزوا ، فكان أول من انهزم بنو سليم ، ثم أهل مكة ، ثم بقيه الناس . (٥) .

و در “ انسان العيون في سيره الأمين المأمون “ تصنيف علي بن برهان الدين .

١- في المصدر : (لقلّه) ، وهو الظاهر .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- في المصدر : (وأبو سفيان بن الحرب ونوفل [بن] الحرب وربيعه بن الحرب) .

٤- شرح تجريد العقائد : ٣٧٦ .

٥- البدايه والنهايه ٤ / ٣٦٩ .

الحلبى الشافعى المذكور است :

وذكر أنه عند القتال أنزل الله تعالى قوله : (وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبْتَكُمْ كَثُرَتْكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئاً . .) إلى قوله : (وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ) (١) ، فقد جاء أن بعض أصحابه - وهو أبو بكر . . . كما فى سيره الحافظ الدمياطى - قال : يا رسول الله [ص] ! لن تغلب اليوم من قلّه ، وشقّ ذلك على رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وساء له (٢) تلك الكلمة . (٣) انتهى .

و در “ تاريخ “ كازرونى المذكور است :

فلما التقى الجمعان قال أبو بكر - وقيل : سلمه بن سلامه بن وقس - : لن تغلب اليوم عن قلّه ، فساء رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم] [كلامه ووكلوا إلى كلمه الرجل .

وفى روايه : فلم يرض الله قوله ووكلهم إلى أنفسهم (٤) .

و در “ تفسير كبير “ المذكور است :

قال رجال من المسلمين : لن تغلب اليوم من قلّه . . فهذه الكلمه ساءت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، وهى المراد من .

١- التوبه (٩) : ٢٥ - ٢٧ .

٢- در [الف] اشتبهاً : (سارته) آمده است .

٣- السيره الحلبيه ٣ / ٦٩ .

٤- تاريخ كازرونى (سيره النبى (صلى الله عليه وآله وسلم)) ، ٤٧ ورق مانده به آخر كتاب .

قوله : (إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ) (١) .

وقيل : إنّه قالها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم . . !

وقيل : قالها أبو بكر . .

وإسناد هذه الكلمه إلى رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم] بعيد ; لأنّه كان فى أكثر الأحوال متوكّلاً على الله ، منقطع القلب عن الدنيا وأسبابها . (٢) انتهى .

و در كتاب “ خميس فى احوال النفس النفيس “ مذکور است :

وفى روايه يونس بن بكير ، عن الربيع : قال رجل يوم حنين : لن تغلب اليوم !

فشقّ ذلك على رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم .

وفى روايه : إن أبا بكر قاله للنبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم ، أو لسلمه بن سلام بن قيس (٣) .

وقيل : قائله سلمه ، فكره رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم . . فوكلوا إلى كلمه الرجل ، فهزيمه جيش الإسلام فى أوّل الحال كان (٤) بسببه . (٥) انتهى .

١- التوبه (٩) : ٢٥ .

٢- تفسير رازى ١٦ / ٢١ .

٣- فى المصدر : (وقش) .

٤- فى المصدر : (كانت) .

٥- تاريخ الخميس ٢ / ١٠٠ .

مخفی نماند که روایتی که در آن وارد است که مردی این کلمه گفت ، به حمل آن بر ثانیه - که در آن نام ابوبکر مذکور است - جمع ممکن است ، و گفتن ابوبکر این کلمه را به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) یا به سلمه نیز تنافی نیست ؛ چه جایز است که ابوبکر این کلمه به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) هم گفته باشد ، و هم به سلمه .

و روایت گفتن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) این کلمه را فخر رازی خود موضوع دانسته ، و روایت گفتن سلمه این کلمه را - اگر صحیح هم باشد - منافی گفتن ابوبکر این کلمه را نیست .

بالجمله ؛ گفتن ابوبکر این کلمه را به روایات معتمده اهل سنت ثابت است (۱) .

و انکار فضل بن روزبهان آن را و گفتن اینکه نسبت این امر به ابی بکر از اکاذیب شیعه است ، باطل محض و دلیل عدم اطلاع او است .

۱- گذشته از مصادری که گذشت مراجعه شود به : الطبقات الکبری لابن سعد ۲ / ۱۵۰ ، شرح ابن ابی الحدید ۱۵ / ۱۰۶ ، تخریج الأحادیث والآثار للزیلعی ۲ / ۶۲ ، الکشاف للزمخشری ۲ / ۱۸۲ ، زاد المسیر لابن الجوزی ۳ / ۲۸۳ - ۲۸۲ ، تفسیر البیضاوی ۳ / ۱۳۷ - ۱۳۸ ، تفسیر البحر المحیط ۵ / ۲۵ ، تاریخ الاسلام للذهبی ۲ / ۵۷۴ ، البدایه والنهایه ۴ / ۳۶۹ ، السیره النبویه لابن الکثیر ۳ / ۶۱۰ ، سبل الهدی والرشاد ۵ / ۳۱۷ ، السیره الحلبیه ۳ / ۶۹ ، تفسیر الألوسی ۱۰ / ۷۳ - ۷۴ .

اما آنچه گفته : در این اثنا بعضی مردم پشت دادند که از صحابه کبار نبودند .

پس بدان که این قول او دلالت میکند بر آنکه : صحابه کبار پشت ندادند ، و حال آنکه در “ تاریخ خمیس ” مذکور است :

فی روایه : لم یبق معه علیه [وآله] السلام إلاّ أربعة : ثلاثة من بنی هاشم : علی [(علیه السلام)] والعباس ، وأبو سفیان بن الحارث ، وواحد < ۲۸۸ > من غیرهم ، وهو عبد الله بن مسعود ، فعلى [(علیه السلام)] وعباس یحفظانه من قبل وجهه ، وأبو سفیان بن الحارث أخذ بعنان دابّته ، وعبد الله بن مسعود یحفظه من الجانب الأيسر ، وكان كلّ من یقبل إلیه تفل إلیه (۱) .

و در کتاب “ مواهب لدنیّه ” مذکور است :

وعند ابن أبی شیبّه - من مرسل الحکم بن عتبه - : لم یبق معه علیه [وآله] السلام إلاّ أربعة نفر (۲) : ثلاثة من بنی هاشم ورجل من غیرهم علی [(علیه السلام)] ، والعباس بین یدیه ، وأبو سفیان بن الحارث أخذ بالعنان ، وابن مسعود من الجانب الآخر (۳) .

و در “ فتح الباری ” مذکور است :

۱- فی المصدر : (یقتل البته) . تاریخ الخمیس ۲ / ۱۰۲ .

۲- در [الف] اشتبهاً اینجا : (واو) آمده است .

۳- المواهب اللدنیّه ۱ / ۳۳۳ .

وعند ابن أبي شبيب - من مرسل الحكم بن عتبة - قال : لَمَّا فَرَّ النَّاسُ يَوْمَ حَنْيْنٍ ، جَعَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ يَقُولُ : « أَنَا النَّبِيُّ (١) لَا كَذِبَ ، أَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ » ، فَلَمْ يَبْقَ مَعَهُ إِلَّا أَرْبَعَةٌ نَفَرٌ : ثَلَاثَةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَرَجُلٌ مِنْ غَيْرِهِمْ ، عَلِيٌّ [عَلَيْهِ السَّلَامُ] ، وَالْعَبَّاسُ بَيْنَ يَدَيْهِ ، وَأَبُو سَفْيَانَ بْنِ الْحَارِثِ أَخَذَ بِالْعَنَانِ ، وَأَبُو مُعَاوِيَةَ (٢) بِالْجَانِبِ الْأَيْسَرِ . قَالَ : وَلَيْسَ يَقْبَلُ نَحْوَهُ أَحَدٌ إِلَّا قَتَلَ . (٣) انتهى .

و نیز در “فتح الباری” مذکور است :

ووقع فی شعر العباس بن عبد المطلب أن الذین ثبتوا كانوا عشره فقط ، وذلك لقوله :

> شعر < نصرنا رسول الله فی الحرب تسعه * وقد فرّ من قد فرّ [عنه] (٤) فاقشعوا وعاشرنا لاقى (٥) الحمام بنفسه * لما مسّه فی الله لا يتوجّع > / شعر < .

١- در [الف] اشتبهاً اینجا تحت آمده است .

٢- فی المصدر : (ابن مسعود) بدل (أبو معاویه) .

٣- [الف] کتاب الغزوات . [فتح الباری ٨ / ٢٣] .

٤- الزیاده من المصدر .

٥- در [الف] اشتبهاً (لاتی) آمده است ، و در مصدر : (وافی) .

ولعل هذا هو الذى (١)، ومن زاد على ذلك يكون عَجَل فى الرجوع فعَدَّ فى من لم ينهزم . (٢) انتهى .

و در "استيعاب" مذکور است :

> شعر < نصرنا رسول الله (٣) فى الحرب سبعة * وقد فرّ من قد فرّ [عنه] (٤) فاقشعوا (٥) وثامننا لاقى الحمام بسيفه * بما مسّه فى الله لا يتوجّع > / شعر < قال ابن إسحاق : السبعة : على [(عليه السلام)] ، والعباس ، والفضل بن العباس ، وأبو سفيان بن الحارث ، وابنه جعفر ، وربيعه بن الحرث ، وأسامه بن زيد ، والثامن أيمن بن عبيد .

وجعل غير ابن إسحاق فى موضع أبى سفيان عمر بن الخطاب . والصحيح أنّ أبى سفيان بن الحارث كان يومئذ معه لم يختلف فيه ، واختلف فى عمر . (٦) انتهى .

١- كذا ، والظاهر وقوع سقط فى العبارة ، وفى المصدر : (الثبت) بدل (الذى) .

٢- فتح البارى ٨ / ٢٣ .

٣- در [الف] اينجا تحيت آمده است .

٤- الزيادة من المصدر .

٥- فى المصدر : (وأقشع) .

٦- الاستيعاب ٢ / ٨١٣ .

و در " جمع الجوامع " سيوطى مذکور است :

عن عبد الله بن بريده : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يوم حنين انكشف الناس عنه فلم يبق معه إلا رجل يقال له : زيد ، أخذ بعنان بغلته الشهباء - وهى التى أهداها له النجاشى - فقال له رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : « ويحك ! يا زيد ! ادع الناس » ، فنادى : أيها الناس ! هذا رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يدعوكم . . فلم يجب أحد عند ذلك ، فقال : [(١)] « حُض الأوس والخزرج » ، فقال : يا معشر الأوس والخزرج ! هذا رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يدعوكم . . فلم يجبه أحد ، وعند ذلك قال : « ويحك ! ادع المهاجرين ، فإن لله فى أعناقهم بيعه » .

قال : فحدّثنى بريده : أنه أقبل منهم ألف قد طرحوا الجفون وكسروها ، ثم أتوا رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم حتّى فتح عليهم . ش (٢) .

و نیز در " جمع الجوامع " مذکور است :

عن الحرث بن بدل ، قال : شهدت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يوم حنين ، فانهمزم أصحابه أجمعون إلا العباس بن عبد المطلب وأبا سفيان بن الحارث ، فرمى رسول الله صلى الله عليه .

١- الزيادة من المصدر .

٢- جامع الأحاديث (جمع الجوامع) ١٩ / ١١٠ ، ولاحظ : كنز العمال ١٠ / ٥٤٠ - ٥٤١ .

[وآله] وسلم وجوهنا بقبضه < ۲۸۹ > من الأرض ، فانهزمننا ، فما خَلَّ إِلَى أَنْ شَجَرًا وَلَا حَجْرًا إِلَّا وَهُوَ فِي آثَارِنَا . الحسن بن سفيان . طب . وأبو نعيم . كر (۱) .

اما آنچه گفته : باز بر آن اصرار نکردند و برگشتند به دلیل کلام الهی : (ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ) (۲)

پس این برگشتن ایشان به روز دوم از فرار به ندا کردن عباس به آواز بلند به امر آن حضرت بود ، و فتح کفار به اعجاز سید ابرار و امداد ملائکه از حضرت قهار شده نه به سبب نصرت و معاونت فرار کنندگان ، چنانچه در “ حبيب السير ” مذکور است :

به صحت پیوسته که در صباح روز جنگ حنین عباس - که آوازی بلند داشت - به فرموده رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مسلمانان را ندا کرده ، فریاد برآورد : یا معشر الأنصار ! یا أصحاب الشجره ! (۳) یا أصحاب سوره البقره ! . . (۴) این ندا به گوش سپاه اسلام رسیده از اطراف و جوانب به خدمت سرور آل غالب شتافتند ، و قریب صد نفر از انصار و غیر ایشان جمع آمده بر .

۱- جامع الأحادیث (جمع الجوامع) ۱۸ / ۲۹۳ ، ولاحظ : کنز العمال ۱۰ / ۵۴۱ .

۲- التوبه (۹) : ۲۶ .

۳- در مصدر (السمره) .

۴- در [الف] اشتبهاً : (البقر) آمده است .

مشركان حمله آوردند ، و آن حضرت فرمود : « حالا- تنور حرب گرم گشت » ، آنگاه مشتی سنگ ریزه به دست آورده « شاهت الوجوه » گفت ، و به جانب مخالفان انداخت و هیچ چشمی نماند که قدری از آن ریگ در آن جای نگیرد ، بعد از آن بر طبق آیه کریمه : (ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِ عَلَىٰ رَسُولِهِ وَعَلَىٰ الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا) (۱) به امداد لشکر سماوی نسیم ظفر و نصرت بر اعلام هدایت اعلام حضرت رسالت وزیده و زمره مشرکان روی به وادی گریز نهادند . (۲) انتهى .

و نیز ما میگوییم که : حرف ([ال] لام) که بر لفظ (مؤمنین) داخل است لام عهد است ، مراد از آن مؤمنین معهودین اند که فرار نکردند .

اما آنچه گفته : و نیز آن حضرت (صلی الله علیه و آله) کسی را بر آن امر عتاب نفرمود .

پس مقدوح است به اینکه : چون عتاب خدای تعالی شأنه بر همه فرارکنندگان در کلام مجید نازل شده ، چنانچه فرموده : (وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللَّهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُمْ بِإِذْنِهِ حَتَّىٰ إِذَا فَسِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الْأَمْرِ وَعَصَيْتُمْ مِمَّنْ بَعْدَ مَا أَرَاكُمْ مَا تُجِبُونَ مِنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمَنْكُمْ مَنْ يُرِيدُ الْآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنْكُمْ) (۳) ، یعنی : به تحقیق راست کرد خدای تعالی وعده .

۱- التوبه (۹) : ۲۶ .

۲- حبيب السیر ۱ / ۳۹۲ - ۳۹۳ .

۳- آل عمران (۳) : ۱۵۲ .

خود را هرگاه که استیصال آنها میخواستید تا اینکه شما جبن و نامردی نمودید و تنازع کردید در امر گرفتن غنیمت ، و عصیان و نافرمانی کردید بعد از آنکه نمایید شما را چیزی که دوست داشتید ، [بعضی از شما دنیا میخواهد و] (۱) بعضی از شما آخرت میخواهد ، پس تر از آن باز داشت شما را از آنها تا آزمایش کند شما را ، و به تحقیق که عفو کرد از شما .

در این صورت دیگر حاجت عتاب حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) باقی نمانده .

اما آنچه گفته : و نزد شیعه چون استیقان هلاک شود ، فرار از جنگ کفار جایز است .

پس مردود است به اینکه : بنای طعن بر مذهب اهل سنت است ، و در کتاب " مختصر محلی " ابن حزم ظاهری مذکور است :

ولا- يحلّ لمسلم أن يفرّ عن مشرك ولا عن مشركين ولو كثر عدّوهم (۲) أصلاً ، لكن ينوي في رجوعه التحييز إلى جماعه المسلمين إن رجا البلوغ [إليهم] (۳) ، أو ينوي الكفر إلى القتال فإن لم ينو إلا < ۲۹۰ > توليه دبره هارباً فهو فاسق ما لم يتب ، قال الله عز وجل : (يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا .

۱- زیاده از نسخه [ز] میباشد ، و بدون آن ترجمه آیه ناقص است .

۲- فی المحلّی : (عدد هم) ، وهو الظاهر .

۳- الزیاده من المحلّی .

تَوَلَّوْهُمُ الْأَدْبَارَ * وَمَنْ يُؤَلِّهِمْ يَوْمِنَا دُبُرُهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِتْنَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ (١).

وقال قوم : إنَّ الفرار له مباح من ثلاثة فصاعداً ، وهذا خطأ ، واحتجوا بقول الله تعالى : (الْآنَ خَفَّفَ اللَّهُ عَنْكُمْ وَعَلِمَ أَنَّ فِيكُمْ ضَعْفًا فَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ مِائَةٌ صَابِرَةٌ يَغْلِبُوا مِائَتِينَ وَإِنْ يَكُنْ مِنْكُمْ أَلْفٌ يَغْلِبُوا أَلْفَيْنِ) (٢).

وروى عن ابن عباس قال : إن فرّ رجل من رجلين فقد فرّ ، وإن فرّ من ثلاثة فلم يفرّ .

فأمّا ابن عباس ؛ فكم قصه خالفوه فيها ، ولا حجه إلا في كلام الله وكلام رسوله .

وأما الآية ؛ فليس فيها نصّ ولا إذن بإباحه الفرار عن العدد المذكور ، وإنما فيها : إن الله علم أن فينا ضعفاً . . وهذا حقّ إن فينا لضعفاً ، ولا قوياً إلا وفيه ضعف بالإضافة إلى ما هو أقوى منه إلا الله تعالى وحده فهو القويّ الذي لا يضعف ولا يغلب .

وفيها : أنّه خفف عنّا ، فله الحمد ، وما زال ربنا رحيماً بنا يخفف عنّا في جميع الأعمال التي ألزمتنا .

وفيها : أنه كان متى كان مائة صابره يغلبوا مائتين ، وإن .

١- الأنفال (٨) : ١٥ - ١٦ .

٢- الأنفال (٨) : ٦٦ .

يَكُن مِّنَ أَلْفٍ يَغْلِبُوا أَلْفِينَ بِإِذْنِ اللَّهِ وَهَذَا حَقٌّ ، وَلَيْسَ فِيهِ أَنَّ الْمَائَةَ لَا تَغْلِبُ أَكْثَرَ مِنْ مِائَتَيْنِ وَلَا أَقْلٌ بَلْ قَدْ تَغْلِبُ ثَلَاثُمِائَةَ وَأَلْفِينَ وَثَلَاثَةَ آلَافٍ ، وَلَا أَنَّ الْأَلْفَ لَا يَغْلِبُونَ إِلَّا أَلْفِينَ فَقَطْ لَا أَكْثَرَ وَلَا أَقْلٌ .

وَمَنْ ادَّعَى هَذَا فِي الْآيَةِ فَقَدْ ادَّعَى مَا لَيْسَ فِيهَا مِنْهُ أَثَرٌ وَلَا إِشَارَةٌ ، بَلْ قَدْ قَالَ تَعَالَى : (كَمِ مِنْ قَلِيلِهِ غَلَبَتْ فِتْنَةٌ كَثِيرَةٌ بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ) (۱) ، فَظَهَرَ أَنَّ قَوْلَهُمْ لَا دَلِيلَ عَلَيْهِ . (۲) انْتَهَى .

و در “انسان العيون” تصنیف علی بن برهان الدین در غزوه احد مذکور است :

وَيَتَطَاوَلُ أَبُو طَلْحَةَ بِصَدْرِهِ يَقِي رَسُولَ اللَّهِ [(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)] ، وَاسْتَدَلَّ بِذَلِكَ عَلَيَّ أَنَّهُ مِنْ خِصَائِصِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَاسْلَمَ أَنَّهُ يَجِبُ عَلَيَّ كُلِّ مُؤْمِنٍ أَنْ يُؤْثِرَ حَيَاتَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ] وَاسْلَمَ عَلَيَّ حَيَاتَهُ (۳) .

و مع ذلك احدی از علمای شیعه به این معنا قائل نشده که از روبروی نبی یا امام فرار نمودن و ایشان را تنها در میان کفار گذاشتن جایز است ، بلکه این .

۱- البقره (۲) : ۲۴۹ .

۲- [الف] قوبل علی أصله . [المحلّی ۷ / ۲۹۲ - ۲۹۳] .

۳- السیره الحلبیه ۲ / ۵۰۵ - ۵۰۶ .

معنا را جناب امیر (علیه السلام) کفر نامیده چنانچه فرموده : « لا کفر بعد الإیمان » .

در « معارج النبوه » مذکور است که :

چون مسلمانان از صعوبت آن حال روی به هزیمت نهادند و هر چند آن حضرت ایشان را میخواند اجابت نمینمودند ، آن حضرت به غضب آمد [نشان] (۱) غضبش آن بود که عرق از پیشانی همایونش متقاطر گشتی ، و بر مثال مروارید بر جبین مبینش فرو دویدی ، در آن حال نظر فرمود علی را (رضی الله عنه) [(علیه السلام)] برابر دست خود دید ایستاده ، فرمود : « چون است که به برادران خود ملحق نشدی ؟ » جواب داد که : « یا رسول الله ! لا کفر بعد الإیمان ، إنّ لی بک أسوه » . یعنی : « بعد از ایمان کفر نباشد ، مرا به تو اقتدا است . (۲) » انتهى .

اما آنچه گفته : در اینجا همین صورت بود .

پس غلط محض است زیرا که اگر در اینجا فرار منهی عنه نمیبود ، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ایشان را چرا دعوت به صبر و ثبات مینمود ؟ ! < ۲۹۱ > چنانکه در « حبيب السیر » مذکور است :

چون سید عالم انهزام اهل اسلام را مشاهده فرمود ، به آواز بلند ایشان را به صبر و ثبات دلالت نموده میگفت : « إلی این أیها الناس ؟ » و از غایت .

۱- زیاده از مصدر .

۲- معارج النبوه ۴ / ۸۴ (واقعه هفتم) .

دهشت هیچ کس باز (۱) پس نمینگریست ، و آن حضرت در آن روز بر اشتر (۲) بیضا سوار بود و آن را به جانب کفار نهیب داده ، بر زبان وحی بیان میگذرانید که : « أنا النبى لا كذب ، أنا ابن عبد المطلب » . و ابوسفیان بن الحارث عنان اشتر (۳) را گرفته ، و عباس بن عبدالمطلب از جانب [دست] (۴) راست در رکاب فلک فرسای آن حضرت زده از حمله مانع [می] (۵) آمدند ، و در آن اثنا مالک بن عوف متوجه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شده ، ایمن ابن أمّ ایمن سر راه بر وی گرفت (۶) و جنگ میکرد تا روی به ریاض جنت آورد (۷) .

اما آنچه گفته : در حق بعض رسل ارتکاب کبایر را شیعه در روایات صحیحه خود ثابت کرده اند .

پس بدان که این چنین روایات در کتب فریقین مسطور است ، لیکن فرق همین است که علمای شیعه - به جهت ثبوت عصمت انبیا [علیهم السلام] - امثال این .

۱- در مصدر (از) .

۲- در مصدر (استر) .

۳- در مصدر (استر) .

۴- زیاده از مصدر .

۵- زیاده از مصدر .

۶- در [الف] اشتهاً : (گفت) آمده است .

۷- حبیب السیر ۱ / ۳۹۲ .

روایات را تأویل نموده اند به : ترک اولی ، چنانچه ظواهر آیات قرآنی را نیز همین تأویل کرده اند ؛ و علمای اهل سنت از تأویل آن ابا و انکار دارند ، چنانچه مخاطب در کید چهارم باب دوم این کتاب گفته :

آیات و احادیث بی شمار ناطق و مصرح اند به صدور زلّات از آنها و عتاب الهی و توبه ایشان و بکا و ندامت و اظهار زلّت خود ، اگر در عصمت ایشان غلو نموده اید و صدور گناه مطلق از ایشان جایز نگوییم ، در تأویل و توجیه نصوص غیر از کلمات بارده سمجه به دست ما نخواهد آمد (۱).

اما آنچه گفته : اگر از صحابه - که بالاجماع معصوم نبودند - گناهی صادر شود... الی آخر .

پس جوابش آنکه : مقصود علمای شیعه نیز همین است که اتفاق ایشان بر بیعت ابوبکر به خلافت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دلیل حقیقت آن نمیتواند شد ؛ زیرا که هرگاه که ایشان به اعتراف مخالف معصوم نبودند اگر مصدر گناهی شوند از ایشان عجب نیست ، پس از ایشان چه عجب است که دیده و دانسته نص خلافت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) که در روز غدیر خم و دیگر مواضع شنیده بودند اخفا کرده ، بیعت ابوبکر [را در حالی که] گناه دانسته مرتکب آن شده باشند و در دل خود قرار داده باشند که به زلال توبه و استغفار شسته خواهد شد !

و اهل سنت اگر صحابه را معصوم نمیدانند عادل و مؤمن البته میدانند ، و در ثنا و مدح ایشان به کمال اخلاص و اختصاص و نهایت ایقان و صفا و صدق چه مبالغات که نمینمایند ، و این فرارشان قادح عدالت و دلیل کمال بی اعتنایی ایشان به امر دین است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را تنها در [میان] کفار به معرض هلاکت گذاشته برای بقای حیات فانیه خود فرار کردند ، جناب امیر (علیه السلام) این فرارشان را کفر نامیده ، كما سبق .

و در “ صحیح مسلم ” وارد است که : آن حضرت صلی الله علیه [و آله] وسلم فرمود :

« لا يؤمن عبد حتى أكون أحب إليه من أهله وماله والناس أجمعين » .

و فی روایه : « من ولده ووالده والناس أجمعين » (۱) .

و نووی در شرح این حدیث گفته :

قال الإمام أبو سليمان الخطابي : لم يرد به حبّ الطبع ، بل أراد به حبّ الاختيار ؛ لأن حبّ الإنسان < ۲۹۲ > نفسه طبع ولا سبيل إلى قلبه . قال : فمعناه : لا تصدق في حبّي حتى تفنى في طاعتي نفسك ، وتؤثر رضائي على هواك وإن كان فيه هلاكك (۲) .

۱- صحیح مسلم ۱ / ۴۹ .

۲- [الف] کتاب الإیمان باب بیان خصال من اتصف بهنّ وجد حلاوه الإیمان . (۱۲) . [شرح مسلم للنووی ۲ / ۱۵] .

و بعد فاصله گفته :

قال القاضي عياض : ومن محبته صلى الله عليه [وآله] وسلم نصره سنته ، والذب عن شريعته ، وتمنى حصون (۱) حياته ، فيبذل ماله ونفسه دونه .

قال : وإذا تبين ما ذكرناه تبين أنّ حقيقه الإيمان لا تتمّ إلاّ بذلك ، ولا يصحّ الإيمان إلاّ بتحقيق إعلاء قدر النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم ومنزله على كلّ والد وولد ومحسن ومفضل ، ومن لا يعتقد هذا واعتقد ما سواه فليس بمؤمن . (۲) انتهى .

خلاصه آنکه : گفت قاضی عیاض که : از محبت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است نصرت سنت آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) و مدافعت از شریعت آن جناب و آرزوی نگاه داشت حیات آن حضرت ، پس بذل کند مال و نفس خود را نزد آن حضرت ، و هرگاه این امر ظاهر شد معلوم گردید که حقیقت ایمان تمام نمیشود مگر به امور مذکوره ، و صحیح نمیشود ایمان مگر به بلند کردن قدر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و منزلت آن جناب بر هر پدر و پسر و احسان کننده و نیکی نماینده ، و هر که اعتقاد این امر [را] ندارد و اعتقاد سوای آن دارد پس مؤمن نیست . انتهى المحصل .

۱- فی المصدر : (حضور) .

۲- شرح مسلم للنووی ۱۶ / ۲ .

اما آنچه گفته : و حال آنکه عصمت انبیا [(علیهم السلام)] مقطوع به است و مجمع علیه .

پس بدان که : مقطوع بها بودن عصمت انبیا [(علیهم السلام)] نزد شیعه البته راست و درست است ، لیکن مجمع علیها بودن [آن] پس نزد اهل سنت غلط محض است ، چنانچه کلام مخاطب که دلالت بر نقیض آن میکند آنفاً نقل نموده شد .

و بشاراتی که در حق صحابه به نصوص جلیه قرآن و احادیث متواتره آمده است نزد علمای شیعه محمول است بر ابوذر غفاری و مقداد بن الاسود کندی و سلمان فارسی و عمار یاسر و امثال ایشان که خواص اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و خُصّ شیعه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) بودند نه منافقین و مخالفین ایشان .

اما آنچه گفته : فرقه شیعه غیر از عیوب و گناه ایشان چیزی نمیینند .

جوابش آنکه : تخصیص دیدن فرقه شیعه عیوب و گناه صحابه [را] محض بیوجه است ؛ زیرا که ابن ابی الحدید در “ شرح نهج البلاغه ” گفته :

واعلم أن النظام لما تكلم في كتاب النكت ، وانتصر لكون الإجماع ليس بحجّه ، اضطرّ إلى ذكر عيوب الصحابه فذكر لكلّ

منهم عیباً ، ووجه إلى كل واحد منهم طعناً (۱) .

یعنی : بدان که نظام هر گاه که تکلم کرد در کتاب " نکت " و نصرت کرد (۲) مذهب عدم حجیت اجماع را مضطر شد به سوی ذکر عیوب صحابه ، پس ذکر کرد برای همه ایشان عیبی ، و متوجه گردانید به سوی هر یک آنها طعنی .

و نووی در " شرح صحیح مسلم " گفته :

اعلم أن جرح الرواه جائز ، بل واجب بالاتفاق ؛ للضرورة الداعية إليه لصيانته الشريعة المكزّمة ، وهو ليس من الغيبه المحرّمه ، بل من النصيحة لله تعالى ورسوله صلى الله عليه [وآله] وسلم والمسلمين ، ولم يزل فضلاء الأُمّه (۳) وأخيارهم وأهل الورع منهم يفعلون ذلك ، كما ذكر مسلم في هذا الباب عن جماعات منهم ما ذكره ، وقد ذكرت أنا قطعه صالحه من كلامهم فيه في أول شرح صحيح البخارى . (۴) انتهى .

و نیز ندیدن غیر از عیوب و گناه صحابه بر شیعه < ۲۹۳ > تهمت محض است ، بلکه ایشان محاسن و مکارم آن صحابه که بر ایمان ثابت قدم ماندند .

۱- شرح ابن ابی الحدید ۶ / ۱۲۹ .

۲- در [الف] اشتبهاً : (کردند) آمده است .

۳- فی المصدر : (الأئمّه) .

۴- [الف] شروع کتاب باب أن الإسناد من الدين ، والروايه لا تكون إلا عن الثقات ، وجرح الرواه جائز بل واجب . (۱۲) ر . [شرح مسلم للنووی ۱ / ۱۲۴] .

ملاحظه مینمایند و در کتب خود مذکور میسازند (۱).

و اگر شیعه عیوب و مطاعن اصحاب منافقین ذکر کنند چه عجب که اهل سنت عیوب و مطاعن انبیا [(علیهم السلام)] اثبات میکنند ، چنانچه مخاطب در جواب طعن قرطاس گفته که : بر حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جاها در قرآن عتاب بر افعال آن حضرت نازل شده (۲).

و در دیگر جاها به مقابله مطاعن پیشوایان خود مطاعن دیگر انبیا [(علیهم السلام)] ثابت نموده (۳) ، حاشاهم عن ذلك !

(

۱- لاحظ : رساله معرفه الصحابه للمحدث الخبير الشيخ الحرّ العاملي ، ومجالس المؤمنین للقاضی نور الله الشوشتری ۱ / ۱۵۲ - ۲۷۳ . وغیرهما .

۲- عبارت او چنین است : در قرآن مجید چرا بر بعضی اقوال آن حضرت عتاب میفرمود ، حال آنکه در جاها عتاب شدید نازل شده . (تحفه اثنا عشریه : ۲۸۷)

۳- مانند نسبت بیجا به خود حضرت که در بیماری موت فرمود : لا یبقی أحد فی البیت إلا لدّ إلاّ العباس فإنه لم یشهد کم . (تحفه اثنا عشریه : ۲۸۹) . و در طعن دوم صحابه مینویسد : و صدور زلّت از صحابه و اُمّتیان چه بعید است جایی که از انبیا و رسل زلّت صادر شده باشد و بر آنها عتاب شدید از حضور الهی رسیده باشد . (تحفه اثنا عشریه : ۳۸۸) و در طعن پنجم صحابه گوید : اگر این قسم تهاون در امتثال اوامر موجب طعن شود ، اول میباید دفتری در مطاعن انبیا نوشت ، و سر دفتر آدم ابوالبشر را گردانید که او را بی واسطه حق تعالی نهی فرمود از اکل شجره ، و نیز فرمود : (إِنَّ هَذَا عَیْدُ لَکَ وَلِزَوْجِکَ فَلَا یُخْرِجُکُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشَقَّی) [طه (۲۰) : ۱۱۷] باز وسوسه او را قبول نمود و از شجره منهیہ تناول کرد . (تحفه اثنا عشریه : ۳۴۱)

طعن دوم : رها کردن پیامبر صلی الله علیه وآله در وسط خطبه

قال : طعن دوم :

آنکه برخی از صحابه - بلکه اکثر ایشان - چون آواز طبل و تک تک پای شتران غله شنیدند ، پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلم را تنها در خطبه گذاشته ، متوجه تماشای لهو و مفتون سودا و تجارت گشتند ، و این متاع قلیل دنیا را بر نماز - که عمده ارکان اسلام است خاصه با رسول الله صلی الله علیه [و آله] وسلم - ایثار کردند ، و این دلیل صریح بر بی دینتی ایشان است ، قوله تعالی : (وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا) (۱) .

جواب از این طعن آنکه : این قصه در ابتدای زمان هجرت واقع شد ، و هنوز از آداب شریعت - کما ینبغی - واقف نشده بودند ، و ایام قحط بود و رغبت مردم به خرید غله زیاده از حد ، میدانستند که اگر کاروان بگذرد باز نرخ گران خواهد شد ، به این جهات اضطراراً از مسجد برآمدند ، مع هذا کبرای صحابه - مثل ابوبکر و عمر - قائم ماندند و نرفتند ، چنانچه در احادیث صحیحه وارد است .

و آنچه قبل از تأدب به آداب شریعت واقع شود حکم وقایع زمان جاهلیت دارد که مورد عتاب نمیتواند شد ، چنانچه در قرآن مجید هم بر این فعل ایعاد به نار و لعن و تشنیع واقع نیست ، عتاب است و بس !

و جناب پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلم اصلا کسی را در این امر معاتب نفرموده ، دیگری که باشد که طعن و تشنیع نماید !؟

و صدور زلت از صحابه و اُمّتیان چه بعید است جایی که از انبیا و رسل [(علیهم السلام)] زلّات صادر شده باشد و بر آنها عتاب شدید از حضور الهی رسیده باشد ! بشریت همین امور را تقاضا میکند تا وقتی که تأدیب الهی پی در پی واقع نشود تهذیب تامّ محال است . (۱) [انتهی](#) .

أقول :

سید علی بن طاوس - علیه الرحمه - در کتاب " کشف المحجّه لثمره المهجه " در فصل هشتاد و پنجم گفته که :

من روزی در مشهد امام موسی کاظم و امام جواد (علیهما السلام) بودم که از مدرسه مستنصریه فقیهی آمد و من با وی مناظره کردم ، و در اثنای مناظره من با او گفتم که : بخاری و مسلم هر دو در " صحیح " خودشان روایت کرده اند که : حضرت علی (علیه السلام) و احدی از بنی هاشم تا شش ماه با ابابکر بیعت نکردند .

او گفت که : من نمیتوانم که اقدام کنم بر طعن صحابه و سلف . من گفتم که : کتاب خدا شهادت میدهد به اینکه بعضی از آنها در حیات پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) مخالفت آن حضرت در کارهایی کردند که به سبب آن طعن بر آنها وارد میشود و حال آنکه آنها در آن حال از آن حضرت هم رجاء داشتند و هم خوف ، و آنچه پوشیده و پنهان میکردند حق تعالی شأنه به طریق وحی < ۲۹۴ > آن حضرت را بر اسرار ایشان خبردار میگردانید ، و این کارها از ایشان هم در حال خوف صادر شد و هم در حال امن ، و هم در حال صحت و هم در حال مرض ، و هرگاه که با وجود این حال در زمان حیات آن حضرت چنین کارها از ایشان صادر شد پس صدور مخالفت از ایشان بعد وفات آن حضرت و انقطاع خوف و رجا چگونه مستبعد باشد ؟ ! آن فقیه گفت : در کدام موضع از قرآن این شهادت واقع است ؟ گفتم :

قال الله - جل جلاله - فی مخالفتهم له فی الخوف : (وَیَوْمَ حُنَینٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شِئْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ) (۱) ، فروی أصحاب التاریخ أنه لم یبق إلا ثمانیه أنفس : علی [(علیه السلام)] ، والعباس ، والفضل بن العباس ، وریعه وأبو سفیان - ابنا الحارث بن عبد المطلب - ، وأسامة بن زید ، وعبیده بن أمّ ایمن - وروی ایمن بن أمّ ایمن - .

وقال الله - جلّ جلاله - فى مخالفتهم له فى الأمن : (وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِّنَ اللَّهْوِ وَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ) (١) ، فذكر جماعه من المورخين : أنه كان يخطب يوم الجمعة ، فبلغهم أن جمالا جاءت لبعض الصحابه مزينه ، فتنازعوا (٢) إلى مشاهدتها وتركوه قائماً ، وما كان عند الجمال شىء يرجون الانتفاع [به] (٣) فما ظنك بهم إذا حصلت خلافه يرجون نفعها ورياستها ؟ !

وقال الله - جلّ جلاله - فى سوء صحبتهم : (وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ) (٤) ، ولو كانوا معذورين فى [سوء] (٥) صحبتهم ما قال الله - جلّ جلاله - : (فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ) . (٦) انتهى .

و علامه حسن بن مطهر حلى - عليه الرحمه - بعد از عبارتى كه در نقض جواب طعن اول نقل نموده شد گفته :

١- الجمعة (٦٢) : ١١ .

٢- فى المصدر : (فسارعوا) .

٣- الزيادة من المصدر .

٤- آل عمران (٣) : ١٥٩ .

٥- الزيادة من المصدر .

٦- كشف المحجّه : ٧٥ - ٧٨ .

قال الله تعالى : (وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا) (۱) روی آنهام کانوا إذا سمعوا بوصول تجاره تركوا الصلاه معه ، والحیاء منه ، ومراقبه الله تعالى ، وكذا فی اللهو ، ومن كان فی زمانه علیه [وآله] السلام بهذه المثابه كيف يستبعد منه مخالفته بعد موته وغیبه عنهم بالکلّیه . (۲) انتهى .

یعنی : فرموده حق تعالی : چون ببینند کاروان تجارت را یا لهوی متفرق گردند به سوی آن و بگذارند تو را ایستاده ، روایت کرده شده است : به درستی که بودند اصحاب هرگاه که میشنیدند رسیدن تجارتی را میگذاشتند نماز را با آن حضرت و شرم نمیکردند ، و مراقبت خدای تعالی را نگاه نمیداشتند ، و همچنین بود حال ایشان در لهو ، و کسی که بوده باشد در زمان آن حضرت به این مثابه چگونه مستبعد خواهد بود از آن کس مخالفت بعد موت آن حضرت و به کلی پنهان شدن او از ایشان .

و این ناصبی این تقریر را به حذف بعض چیزها و زیادتی بعض دیگر و تبدیل بعض ، ترجمه نموده و غرضش از این معنا آنکه تا جوابی که از طرف خود اختراع کرده در حال کساد بازاری علم رونقی پیدا کند و مردم ناشناس < ۲۹۵ > را زیان تواند رسانید .

۱- الجمعة (۶۲) : ۱۱ .

۲- نهج الصدق : ۳۱۸ .

اما آنچه از طرف خود گفته : چون آواز طبل و تک تک پای شتران غله شنیدند .

پس سبب تفسیر نمودن لهو به آواز طبل ، و تجارت به شتران غله ، و تقدیم آن بر تک تک پای شتران مفهوم نمیشود ، مگر اینکه غرضش آن بوده باشد که طبل کوفتن محض برای اخبار رسیدن شتران غله بود ؛ و حال آنکه وجود حرف (او) که حرف تردید است در کلام او تعالی شأنه دلالت میکند بر اینکه رفتن ایشان گاهی برای تجارت و کارسازی بود ، و گاهی برای لهو و بازی ؛ ولهذا علامه حلی - رحمه الله - بعد ذکر روایت ترک نمودن صلوات با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به وصول تجارت گفته : و کذا فی اللہو (۱) .

و ابن حجر در “فتح الباری شرح صحیح بخاری” گفته :

ووقع عند الشافعی من طریق جعفر بن محمد ، عن أبيه [(عليهما السلام)] ، مرسلًا : كان النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم يخطب يوم الجمعة ، وكانت لهم سوق كانت بنو سليم يجلبون إليها الخيل والإبل والسمن ، فقدموا ، فخرج إليهم الناس وتركوه ، وكان لهم لهو يضربونه ، فنزلت .

ووصله أبو عوانه - في صحيحه - والطبرانی يذكر (۲) جابر فيه :

۱- نهج الصدق : ۳۱۸ .

۲- در [الف] و مصدر اشتبأها : (بذكر) آمده است ، از عمده القاری تصحیح شد .

أنهم كانوا إذا نكحوا تضرب الجواری بالمزامیر فیشتد الناس إلیهنّ ویدعون رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم قائماً ، فنزلت هذه الآیه (۱) .

یعنی : واقع شد نزد شافعی به طریق امام جعفر صادق [(علیه السلام)] ابن [امام] محمد باقر (علیه السلام) از پدرش علی بن الحسین (علیهم السلام) به طریق مرسل که : بود رسول خدا (صلی الله علیه وآله) که خطبه میخواند به روز جمعه ، و بود برای ایشان بازاری که بنوسلیم میآوردند در آن بازار اسبها و شتران و روغن را ، پس بنوسلیم قدم کردند و مردم به سوی ایشان رفتند (۲) و حضرت را ترک کردند و مر بنوسلیم را لهوی بود که آن را میزدند .

و ابو عوانه در “ صحیح ” خود آن اسناد را متصل ذکر نموده - یعنی نامهای راویانی (۳) که در روایت شافعی مذکور نشده ، ابو عوانه در “ صحیح ” خود آن نامها را مذکور ساخته - و طبرانی در اسناد آن به ذکر جابر بن عبدالله انصاری روایت میکند : به درستی که عادت اهل جاهلیت آن بود که هر گاه که نکاح میکردند ، زنان نوجوان مزامیر مینواختند و مردم نماز گزارندگان به سوی آن زنان میرفتند و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) [را] ایستاده میگذاشتند ، پس این آیه نازل شد .

۱- [الف] کتاب الحموص ، باب إذا نفر الناس عن الإمام یوم الجمعة . (۱۲) . [فتح الباری ۲ / ۳۵۳ ، ولاحظ : عمده القاری ۲۴۷ / ۶] .

۲- در [الف] اشتبهاً : (افتند) آمده است .

۳- در [الف] اشتبهاً : (روایاتی) آمده است .

و مخاطب ذکر ترک کردن صحابه نماز را ترک کرده و به عوض آن ، گذاشتن آن حضرت را تنها در خطبه ذکر نموده ، و حال آنکه در “ صحیح بخاری ” مذکور است که جابر بن عبدالله گفت :

بينما نحن نصلّي مع النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم إذ أقبلت غير تحمل طعاماً ، فالتفتوا إليها حتّى ما بقى مع النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم إلاّ اثنا عشر رجلاً ، فنزلت هذه الآية (۱) .

و لهذا بخاری این حدیث را در باب : (إذا نفر الناس عن الإمام فى صلاة الجمعة) آورده .

و ابن حجر در “ فتح الباری شرح صحیح بخاری ” گفته :

وفى روايه [خالد المذكوره] (۲) عند أبى نعيم فى المستخرج : (بينما نحن مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فى الصلاة) ، وهذا ظاهر فى أنّ انفضاضهم وقع بعد دخولهم فى الصلاة (۳) . < ۲۹۶ > و در “ جمع بين الصحيحين ” حمیدى در مسند جابر بن عبدالله مذکور است :

قال : بينما نحن نصلّي مع النبيّ صلى الله عليه [وآله] وسلم إذ أقبلت غير تحمل طعاماً ، فالتفتوا إليها حتّى ما بقى مع رسول الله .

۱- صحیح بخاری ۱ / ۲۲۵ .

۲- الزیاده من المصدر .

۳- فتح الباری ۲ / ۳۵۲ .

صلی الله علیه [وآله] وسلم إلا اثنا عشر رجلا ، فنزلت هذه الآية : (وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكُوكَ قَائِمًا) . (۱) .
انتهی .

و اگر بالفرض تفرق اصحاب در حال خطبه بود ، پس باز هم دفع طعن نمیتواند شد ؛ به جهت آنکه خدای تعالی ایشان را بر این امر مذمت کرده ، چنانچه قرطبی در “مفهم شرح صحیح مسلم” گفته :

وقوله : (وَتَرَكُوكَ قَائِمًا) .. أى یخطب (۲) ، وهذا ذم لمن ترك الخطبه بعد الشروع فیها (۳) .

و نیز رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرموده :

« لو تابعتم حتی لم یبق منكم أحد لسال بكم الوادی ناراً (۴) » .

و در “تفسیر جلالین” مذکور است :

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ) .. أى الرسول (عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ) كخطبه الجمعة (لَمَّ يَذْهَبُوا) لعروض

۱- الجمع بین الصحیحین ۲ / ۳۵۵ ، والآیه الشریفه فی سوره الجمعه (۶۲) : ۱۱ .

۲- فی المصدر : (تخطب) .

۳- المفهم ۲ / ۵۰۱ .

۴- انظر : الدرّ المنثور ۶ / ۲۲۱ ، عمدہ القاری ۶ / ۲۴۷ و ۱۱ / ۱۶۱ ، تخریج الأحادیث والآثار للزیلعی ۴ / ۲۷ ، تفسیر الثعلبی ۹ / ۳۱۷ ، تفسیر البغوی ۴ / ۳۴۵ ، تفسیر ابن کثیر ۴ / ۳۹۲ ، تفسیر الثعلبی ۵ / ۴۳۳ ، أسباب النزول للواحدی : ۲۸۶ . . و غیرها .

عذر لهم (حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ) . (۱) انتهى .

اما آنچه گفته : هنوز از آداب شریعت کما ینبغی واقف (۲) نشده بودند .

پس عدم واقفیت ایشان از آداب شریعت ممنوع و غیر مسلم است و الاّ عتاب بر ایشان نازل نمیشد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نمیفرمود : « لو تتابعتم حَتَّى لم یبق منکم أحد لسال بکم الوادی ناراً (۳) » .

و خدای تعالی شأنه قبل از آیه مذکوره در همین سوره فرموده : (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ) (۴) ، یعنی : ای کسانی که ایمان آورده اید هرگاه که ندا کرده شود برای نماز در روز جمعه پس بشتابید به سوی ذکر خدا که نماز جمعه مشتمل بر آن است و بگذارید بیع و شرا را - که تجارت عبارت از آن است - و این بهتر است برای شما اگر بوده باشید شما که بدانید .

و ابن حجر در “فتح الباری” گفته :

قوله : (قال ابن عباس : يحرم البيع حينئذ) .. أي إذا نودي بالصلاة .

۱- [الف] سی پاره ۱۸ ، سوره نور . (۱۲) . [النور (۲۴) : ۶۲ ، تفسیر الجلالین : ۴۶۹] .

۲- در [الف] اشتباهاً : (واقع) آمده است .

۳- مصادر آن اخیراً گذشت .

۴- الجمعة (۶۲) : ۹ .

قوله : (وقال عطاء : تحرم الصناعات كلها) وصله عبد بن حميد في تفسيره بلفظ : إذا نودي بالأولى (۱) حرم اللهو والبيع والصناعات كلها ، والرقاد ، وأن يأتي الرجل أهله ، وأن يكتب كتاباً ، وبهذا قال الجمهور أيضاً . (۲) انتهى مختصراً .

و نیز آیه مذکوره در سوره جمعه است و از حدیثی که صاحب "جامع الاصول" از "صحیح بخاری و مسلم و ترمذی نقل کرده معلوم میشود که در وقت نزول سوره جمعه ابوهریره - که راوی حدیث است - حاضر بود ، و معلوم است که ابوهریره در سال هفتم از هجرت اسلام آورده ، و اول این حدیث این است :

قال : کنا عند رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم حين أنزلت سورة الجمعة . . إلى آخر الحديث (۳) .

و نیز امثال این حرکات از ایشان تا آخر زمان آن حضرت استمرار یافته ، چنانچه ابن حجر در "فتح الباری شرح صحیح بخاری" در ضمن شرح احادیث وارده در باب صلات کسوف در ذیل شرح قوله : « لو تعلمون ما أعلم نصحتکم قليلاً » ، گفته :

۱- فی المصدر : (بالأذان) .

۲- [الف] باب المشی إلى الجمعة . [فتح الباری ۲ / ۳۲۴] .

۳- جامع الأصول ۹ / ۲۲۴ .

حکى ابن بطال ، عن المهلب أن سبب ذلك ما كان عليه الأنصار < ۲۹۷ > من محبه اللهو والغناء .

و در مقام نقض این قول مهلب گفته :

ومن أين له أن المخاطب بذلك الأنصار دون غيرهم ، والقصة كانت في أواخر زمنه صلى الله عليه [وآله] وسلم حيث امتلأت المدينة بأهل مكة ووفود العرب . (۱) انتهى .

و در سوره منافقین فرموده : (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ) (۲) ، یعنی : ای کسانی که ایمان آورده اید باید که به لهو نیندازد و باز نیندازد شما را ، اموال شما و نه اولاد شما از ذکر خدا . بنابر آیه سابقه مراد از آن نماز جمعه است یا اعم از آن بنابر تفسیر مفسرین .

و در سوره نور بر سبیل مدح گفته : (فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ) (۳) ، یعنی : در آن خانه مردانی هستند که باز نمیدارد ایشان را تجارتي و نه فروختنی از ذکر خدا و از بر پا کردن نماز .

و ثعلبی در “ تفسیر ” خود روایت کرده که : این آیه کریمه در حق حضرت .

۱- فتح الباری ۲ / ۴۴۰ .

۲- المنافقون (۶۳) : ۹ .

۳- النور (۲۴) : ۳۷ .

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) نازل گشته (۱).

اما آنچه گفته : رغبت مردم به خرید غله زیاد بود و میدانستند که اگر کاروان بگذرد باز نرخ گران خواهد شد .

پس حق تعالی شأنه برای ردّ زعم باطل ایشان گفته : (قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَمِنَ التَّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ) (۲) ، یعنی : بگو ای محمد [ص] ! که چیزی که نزد خدا است بهتر است از لهو و از تجارت و خدای تعالی بهتر روزی دهندگان است .

و اعاده لفظ (لهو) در این آیه کریمه نیز دلیل صریح است بر این معنا که : انفضاض اینها از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) محض برای تجارت نبود بلکه گاهی برای لهو بود ، و گاهی برای تجارت ، و نیز گاهی تفرّق ایشان از رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در مقام بودن آن حضرت در خطبه بود ، و گاهی در هنگام بودن آن حضرت در حال صلوات ، و اختلاف نام صاحب صحبتی که در آن وقت مشرف به شرف صحبت بود به آنکه در بعضی روایات نام دحیه کلبی مذکور است و در بعضی نام عبدالرحمن (۳) بن عوف موجود است نیز دلالت بر تعدد واقعه میکند کما لا یخفی .

۱- تفسیر الثعلبی ۱۰۷/۷ .

۲- الجمعه (۶۲) : ۱۱ .

۳- در [الف] اشتبهاً : (عبدالله الرحمن) آمده است .

و نیز از مفاد آیه معلوم میشود که این معنا عادت ایشان بوده .

و در مطاعن عمر گذشت که او در مقام اعتذار از انصار از نشنیدن حدیثی که خُردترین ایشان را معلوم بود گفته :

قد ألهانی الصفق بالأسواق (۱) .

و ابوهریره که - بعد از هفت سال از هجرت اسلام آورده بود - میگفت :

إنَّ إخوانی من الأنصار کان یشغلهم عمل أرضهم ، وإنَّ إخوانی من المهاجرین کان یشغلهم الصفق بالأسواق ، و کنت ألزم النبی صلی الله علیه [وآله] وسلم (۲) .

چنانچه قاضی محبّ الدین ناظر الجیش در “ شرح تسهیل “ (۳) در ذکر این آیه - .

۱- در طعن چهارم عمر گذشت ، مراجعه شود به : صحیح بخاری ۶ / ۳ - ۷ ، ۱۹ و ۱۵۷ / ۸ ، صحیح ابن حبان ۱۳ / ۱۲۲ - ۱۲۳ ، مجمع الزوائد ۴ / ۳۲۴ .

۲- صحیح مسلم ۱۶۷ / ۷ ، و قریب به آن در صحیح بخاری ۳ / ۷۴ .

۳- لم نعلم بطبعه ، ولا- نعرف له نسخه ، قال فی كشف الظنون ۱ / ۴۰۵ : تسهیل الفوائد وتکمیل المقاصد فی النحو / للشیخ جمال الدین أبی عبد الله محمد بن عبد الله المعروف ب : ابن مالک الطائی الجیانی النحوی ، المتوفی سنه ۶۷۲ . . . وهو کتاب جامع لمسائل النحو بحیث لا یفوت ذکر مسأله من مسائله وقواعده ولذلك اعتنى العلماء بشأنه فصنفوا له شروحا منها . . . وشرح محب الدین محمد بن یوسف (بن أحمد) المعروف ب : ناظر الجیش ، الحلبي المتوفی سنه ثمان وسبعین وسبعمائیه قرب إلى تمامه واعتنى بالأجوبه الجیده عن اعتراضات أبی حیان . وقال إسماعیل باشا البغدادی فی هدیة العارفین ۲ / ۱۶۹ : ناظر الجیش الحلبي / محمد بن یوسف بن أحمد محب الدین الحلبي المعروف ب : ناظر الجیش ، المتوفی سنه ۷۷۸ ثمان وسبعین وسبعمائیه . صنف شرح تسهیل الفوائد لابن مالک فی النحو . وانظر : الأعلام للزركلی ۷ / ۱۵۳ ، معجم المؤلفین عمر كحاله ۱۲ / ۱۲۱ .

أعنى : (وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُّوا إِلَيْهَا) (١) - گفته :

المراد من ذلك حكاية ما كانوا عليه وما هو شأنهم وديدنهم ، والمعنى : حال هؤلاء أنهم إذا رأوا تجاره أو لهواً كان منهم ما ذكر ، ولو أتى باد في هذا المحل لصار المعنى الإخبار عن واقعه وقعت منهم ، ولا يلزم من الإخبار بذلك أن يكون ذلك من شأنهم (٢) .

و مولوی روم در مثنوی < ٢٩٨ > خود گفته :

< شعر > قد فضضتم نحو قمح هائماً * ثم خلیتم نبیاً قائماً (٣) < / شعر > و نیز شک نیست در اینکه کسانی که به مجرد شنیدن آواز طبل و تک تک پای شتران به جهت خریدن غله به گمان اینکه اگر کاروان بگذرد باز نرخ گران خواهد شد ، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را ایستاده گذاشته از مسجد متفرق شده .

١- الجمعة (٦٢) : ١١ .

٢- شرح تسهیل : أقول : وهنا روايات تقوى هذا المطلب فراجع : فتح الباری ٢ / ٣٥٣ ، عمده القاری ٦ / ٢٤٧ ، جامع البیان للطبری ٢٨ / ١٣٤ .

٣- مثنوی ، دفتر سوم : ٣٦١ - ٣٦٢ .

باشند (۱)، آنها کمتر خواهند بود از کسانی که خدای تعالی در شأن آنها فرموده : (وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مَشَكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا) (۲)، یعنی : میخورانند طعام را بر محبت او - یعنی : محبت طعام یا محبت خدای تعالی - بنابر اختلاف قولین در مرجع ضمیر - مسکینی را و یتیمی را و اسیری را ، و این معنا از آنها تا سه روز متوالی اتفاق افتاده ، چنانچه در کتب مناقب اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مذکور است (۳) .

و از کسانی که حق تعالی شأنه در شأن آنها فرموده : (فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ * رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ) (۴) ، ثعلبی در " تفسیر " ذکر کرده که این آیه کریمه در شأن حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نازل شده (۵) ، پس تحکیم آنها بر حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب [(علیه السلام)] در روز سقیفه و شوری جایز نباشد .

و اما آنچه گفته : و مع هذا کبرای صحابه مثل ابوبکر و عمر قائم ماندند و .

۱- در [الف] اشتهاهاً : (باشد) آمده است .

۲- الإنسان (۷۶) : ۸ .

۳- مراجعه شود به ملحقات احقاق الحق به خصوص مجلدات : ۳ ، ۹ ، ۱۴ ، ۱۸ ، ۲۰ ، ۳۰ ، ۳۳ .

۴- سوره النور (۲۴) : ۳۶ - ۳۷ .

۵- تفسیر ثعلبی ۱۰۷ / ۷ ، الدر المنثور ۵ / ۵۰ .

نرفتند ، چنانچه در احادیث صحیحه وارد است .

پس بدان که در “فتح الباری شرح صحیح بخاری” در کتاب التفسیر مذکور است :

روی عبد الرزاق ، عن معمر ، عن قتاده ، قال : لم يبق معه إلا رجلا ن وامراه . (۱) انتهى .

و در حدیث “صحیح بخاری” مذکور است :

ما بقى مع النبى [(صلى الله عليه وآله وسلم)] إلا اثنا عشر رجلا (۲) .

یعنی : باقی نماندند با پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) مگر دوازده نفر .

و از این معلوم شد که نزد اهل سنت کبرای صحابه منحصرند در دوازده ، پس آنچه بعضی شیعیان میگویند که : بعد وفات حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) باقی نماندند مگر دوازده نفر ، محل استعجاب و استبعاد نباشد ، و کثرت منحرفین و قلت مطیعین استلزام قباحتی و شناعتی پیدا نکند ، و هو المطلوب .

و اما آنچه گفته : آنچه قبل از تأدب به آداب شریعت واقع شود حکم وقایع زمان جاهلیت دارد که مورد عقاب نمیتواند شد .

۱- فتح الباری ۸ / ۴۹۴ .

۲- صحیح بخاری ۱ / ۲۲۵ .

پس منقوض است به آنچه ابن حجر در “فتح الباری شرح صحیح بخاری” آورده :

ذکر الحمیدی - فی الجمع - : أن أبا مسعود الدمشقی ذکر فی [آخر] (۱) هذا الحدیث أنه صلی الله علیه [وآله] وسلم قال : « لو تابعتم (۲) حتی لم یبق منکم أحد لسال بکم الوادی ناراً » (۳) .

یعنی : حمیدی در کتاب “جمع بین الصحیحین” آورده که : ابومسعود دمشقی در آخر این حدیث ذکر نموده که : پیغمبر خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم گفت : « اگر شما ای باقی ماندگان ! پیروی آنها میکردید تا اینکه باقی نماند از شما هیچ یک ، هر آینه وادی آتش شما را میگرفت » . انتهى .

پس اگر این فعل صحابه قبل تأدب به آداب شریعت میبود و موجب عقاب و عذاب نمیشد ، در صورت رفتن جمیع صحابه چرا مستحق عذاب دنیا میشدند ؟ ! بلکه از اینجا ظاهر میشود که این فعل صحابه آنقدر < ۲۹۹ > .

۱- الزیاده من المصدر .

۲- فی المصدر الکامیوتری : (یضعانه) وهو تحریف واضح ، كما يظهر من مراجعه فتح الباری المطبوع والجمع بین الصحیحین و سائر المصادر الآتیه .

۳- فتح الباری ۴ / ۳۵۴ ، الجمع بین الصحیحین ۲ / ۳۵۵ . وانظر : الدر المنثور ۶ / ۲۲۱ ، عمده القاری ۶ / ۲۴۷ و ۱۱ / ۱۶۱ ، تخریج الأحادیث والآثار للزیلعی ۴ / ۲۷ ، تفسیر الثعلبی ۹ / ۳۱۷ ، تفسیر البغوی ۴ / ۳۴۵ ، تفسیر ابن کثیر ۴ / ۳۹۲ ، تفسیر الثعلبی ۵ / ۴۳۳ ، أسباب النزول للواحدی : ۲۸۶ .

شیع بود که اگر جمیع صحابه مرتکب آن میشدند سوای عذاب اخروی به عذاب دنیا نیز معذب میشدند .

اما آنچه گفته : جناب پیغمبر صلی الله علیه [وآله] وسلم اصلاً کسی را در این امر معاتب نفرمود ، دیگری که باشد که طعن و تشنیع نماید .

پس خدای تعالی در قرآن ایشان را بر این فعل عتاب فرموده و هجو شدید ایشان را نموده ، هرگاه آن عتاب خدا را رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به ایشان رسانید همان عتاب رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) است .

اما آنچه گفته : صدور زلّت از صحابه و امتیان چه بعید است جایی که از انبیا و رسل [(علیهم السلام)] زلّت صادر شده !

پس انبیا و رسل [(علیهم السلام)] گاهی گناه نکرده اند به خلاف این فعل صحابه که حرام بودن آن ثابت گشت ، پس قیاس افعال انبیا [(علیهم السلام)] بر فعل صحابه قیاس مع الفارق است .

طعن سوم : صحابه در قیامت

قال : طعن سوم :

آنکه از ابن عباس در " صحاح " اهل سنت مروی است که :

« سیجاء برجال من أمتی فیؤخذ بهم ذات الشمال ، فأقول : أصحابی ! فیقال : إنک لا تدری ما أحدثوا بعدک ، فأقول - كما قال العبد الصالح - : (وَكُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيداً مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ وَأَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ) (١) ، فیقال : إنهم لن يزالوا مرتدین علی أعقابهم منذ فارقتهم » (٢) .

١- المائده (٥) : ١١٧ .

٢- تجد الروایه بألفاظ مختلفه ومضامین متقاربه فی کل من : صحیح البخاری ٤ / ١١٠ ، ١٤٢ - ١٤٣ ، ١٩١ / ٥ و ١٩٢ - ١٩٣ ، ٢٤٠ و ١٩٥ / ٧ ، ٢٠٦ - ٢١٠ و ٨ / ٨٦٨٧ ، صحیح مسلم ١ / ١٤٩ - ١٥٠ و ٧ / ٦٦ ، ٦٨ ، ٧٠ - ٧١ و ٨ / ١٥٧ ، مسند أحمد ١ / ٢٣٥ ، ٢٥٣ ، ٢٥٧ و ٣ / ١٨ ، ٣٩ ، ٣٨٤ و ٦ / ١٢١ ، سنن ابن ماجه ٢ / ١٤٤٠ ، سنن النسائی ٤ / ١١٧ ، سنن الترمذی ٤ / ٣٨ و ٥ / ٤ ، المستدرک ٢ / ٤٤٧ و ٤ / ٧٤ - ٧٥ ، مجمع الزوائد ٣ / ٨٥ و ١٠ / ٣٦٤ - ٣٦٥ ، البدايه والنهايه ٢ / ١١٦ ، الدرّ المنثور ٢ / ٣٤٩ ، كنز العمال ١ / ٣٨٧ و ٤ / ٥٤٣ و ١١ / ١٣٢ و ١٧٦ - ١٧٧ و ١٤ / ٣٥٨ ، ٤١٧ - ٤١٩ ، ٤٣٤ . وغيرها .

جواب از این طعن آنکه : این حدیث صریح ناطق است که مراد از اشخاص مذکورین مرتدین اند که موت آنها بر کفر شده ، و هیچ کس از اهل سنت آن جماعت را صحابی نمیگوید و معتقد خوبی و بزرگی آنها نمیشود ، و اکثر بنی حنیفه و بنی تمیم که به طریق وفادت به زیارت آن حضرت مشرف شده بودند به این بلا مبتلا گشتند و خائب و خاسر شدند ، کلام اهل سنت در آن صحابه است که به ایمان و عمل صالح از این جهان در گذشتند و با هم - به جهت اختلاف آراء - مناقشات و مشاجرات نموده بودند ، و طرفین همدیگر را تکفیر و تندیغ (۱) نموده و شهادت به ایمان [یکدیگر] دادند ، در حال این قسم اشخاص اگر روایتی موجود داشته باشند بیارند .

قصه مرتدین مجمع علیه فریقین است ، حرف در قاتلان مرتدین است که بلا شبهه اعلام دین را بلند کردند ، و اکاسره و قیاصره را در راه خدا به جهاد ذلیل ساختند ، و هزاران هزار کس را مسلمان (۲) کردند ، و تعلیم قرآن و نماز و شریعت نمودند .

۱- در مصدر : (تبدیع) نیامده ، به معنای حکم کردن به بدعت گذار بودن یکدیگر . اما مقصود از (تندیغ) مبارزه کردن به نیزه زدن و زخم زبان زدن است . قال الجوهری : ندغه . . ای نخسه باصبغه ودغدغه ، والندغ - أيضاً - : الطعن بالرمح وبالکلام . انظر : الصحاح ۴ / ۱۳۲۷ .

۲- در [الف] اشتهاً : (مسلمانان) آمده است .

و بالقطع معلوم است که یک کس را مسلمان کردن یا نماز آموختن یا تعلیم قرآن نمودن چه مقدار ثواب دارد و جهاد و قتال اعداء الله در دین چه درجه دارد!

و مع هذا در حق این اشخاص بالتخصیص حق تعالی بشارتها و وعده های نیک در قرآن مجید نازل فرموده : (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسِّرَنَّ لَهُمْ تَخْلُفَهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا) (۱).

و در چند جا فرموده است : (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا) (۲). < ۳۰۰ >
و نیز فرموده : (وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيرًا) (۳).

و نیز فرموده : (فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) (۴).

در اینجا دقیقه ای باید دانست که : سب و طعن انبیا [(علیهم السلام)] از آن جهت .

۱- النور (۲۴) : ۵۵ .

۲- التوبه (۹) : ۱۰۰ .

۳- الأحزاب (۳۳) : ۴۷ .

۴- آل عمران (۳) : ۱۹۵ .

کفر و حرام است که وجه سب - یعنی معاصی و کفر - در این بزرگان یافته نمیشود ، و موجبات تعظیم و توقیر و ثناء حسن به وفور موجود دارند ، و چون جماعتی (۱) باشند از مؤمنین که اسباب تعظیم داشته باشند و گناهان ایشان را مغفرت و تکفیر به نصّ قرآن ثابت شده باشد ، بالیقین این جماعت هم در حکم انبیا [(علیهم السلام)] خواهند بود در حرمت سب و تحقیر و اهانت و بد گفتن ، نهایت کار آنکه انبیا [(علیهم السلام)] را اسباب تحقیر موجود نیست و اینها را بعد از وجود معدوم شد ، و معدوم بعد الوجود چون معدوم اصلی است در این باب و لهذا تائب را به گناه او تعییر کردن کار (۲) حرام است ، و عوام امت غیر از صحابه این مرتبه ندارند که تکفیر سیئات و مغفرت گناهان ایشان ، ما را بالقطع از وحی و تنزیل معلوم شده باشد ، و قبول طاعات و تعلق رضای الهی به اعمال ایشان بالتخصیص متیقن شده باشد ، پس فرقه صحابه برزخ اند در میان انبیا [(علیهم السلام)] و امتیان ؛ و لهذا مذهب منصور همین است که غیر از صحابه هر چند مطیع و متقی باشد به درجه ایشان نمیرسد ، این نکته را بالمیّت (۳) آن در خاطر باید داشت که بسیار نفیس است .

و نیز فرموده : (يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ .

- ۱- در [الف] و تحفه : (جماعه) آمده است که اصلاح شد .
- ۲- در [الف] اشتباهاً : (کار تعییر کردن) آمده است .
- ۳- لمیّت : اشاره به برهان . دلیل لمی : استدلال از علت به معلول را گویند . رجوع شود به لغت نامه دهخدا .

* خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا (۱) .

و نیز فرموده : (وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ) (۲) .

از این آیه معلوم شد که اگر کسی از ایشان مرتکب فسوق و عصیان شده از خطا و غلط فهمی شده است باوصف کراهتِ فسوق و عصیان ، دانسته فسوق و عصیان کردن [صحابه] محال است زیرا که شوق و استحسان از مبادی ضروریّه افعال اختیاریه است به اجماع عقلا ، كما تقرّر فی موضعه من الحکمه .

و نیز فرموده : (أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ) (۳) .

پس معلوم شد که اعمال ظاهره ایشان از صوم و صلوات و حج و جهاد اصلا مبتنی بر نفاق و ناشی از تلبیس و مکر نبود ، ایمان ایشان به تحقیق و یقین ثابت بود .

نیز فرمود : (لَكِنَّ الرَّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأُولَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) (۴) .

۱- التوبه (۹) : ۲۱ - ۲۲ .

۲- الحجرات (۴۹) : ۷ .

۳- الأنفال (۸) : ۴ .

۴- التوبه (۹) : ۸۸ .

و نیز فرمود : (لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدِ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَّ اللَّهُ الْحُسْنَى وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ) (۱).

وقوله تعالى : (لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا وَيَنْصِرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ ..) (۲) إلى آخر الآيه الثانيه .

و این آیات نیز ابطال احتمال نفاق این جماعت به اصرح وجوه مینماید .

وقوله تعالى : (يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ نُورُهُمْ يَسْعَى بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ) (۳) < ۳۰۱ > دلالت میکند که ایشان را در آخرت هیچ عذاب نخواهد شد ، و بعد از فوت پیغمبر نور ایشان حبط و زائل نخواهد شد ، و الا نور حبط شده و زوال پذیرفته روز قیامت چه قسم به کار ایشان میآید ؟ !

قوله تعالى : (وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ) (۴) (۵) نیز مبطل احتمال نفاق است .

قوله تعالى : (وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا فَقُلْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ كَتَبَ رَبُّكُمْ .

۱- الحديد (۵۷) : ۱۰ .

۲- الحشر (۵۹) : ۸ .

۳- التحريم (۶۶) : ۸ .

۴- الأنعام (۶) : ۵۲ .

۵- در [الف] اشتهاً اینجا : (واو) آمده است .

عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ أَنَّهُ مَنْ عَمِلَ مِنْكُمْ سُوءًا بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَصْلَحَ فَإِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (۱) صریح دلالت قطعیه نمود بر آنکه اعمال بد ایشان مغفور است ، هیچ مؤاخذه بر آن نخواهد شد .

و قوله تعالى : (إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدَا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ) (۲) ، پس معلوم شد که در حق ایشان بدا محال است که ایشان را بعد اخبار به مغفرت و بهشت عذاب دوزخ دهند ؛ زیرا که در وعده بدا جایز نیست و الا خلف وعده لازم آید .

و قوله تعالى : (لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ) (۳) ، از این آیه معلوم شد که رضا از عمل ایشان تنها نبود بلکه از آنچه در دل ایشان از ایمان و صدق و اخلاص مستقر و ثابت شده بود و در رگ و پوست ایشان سرایت کرده .

و آنچه بعضی سفهای شیعه میگویند که : رضا از کار ، مستلزم رضا از صاحب آن کار نمیشود ، در اینجا پیش نمیرود که حق تعالی (رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ) (۴) فرموده است نه عن بيعه المؤمنين ، و باز (فَعَلِمَ مَا فِي)

۱- الأنعام (۶) : ۵۴ .

۲- التوبه (۹) : ۱۱۱ .

۳- الفتح (۴۸) : ۱۸ .

۴- الفتح (۴۸) : ۱۸ .

﴿قُلُوبِهِمْ﴾ (۱) نیز به آن ضمیمه ساخته ، و ظاهر است که محل عزائم و نیات و اخلاص دل است پس رضا به صاحب فعل متعلق است نه فعل ، و به منبع و منشأ فعل متعلق است نه به صورت فعل .

بالجمله ؛ حافظ قرآن را ممکن نیست که در بزرگی صحابه تردد داشته باشد ، اگر چه حدیث و روایت را در نظر نیارد ؛ زیرا که اکثر قرآن مملو است از تعریف و توصیف این جماعت ، و ناظرخوانان یک لفظ را از یک آیه گوش میکنند و سیاق و سباق آن را چون یاد ندارند غور نمیکنند که در اینجا چه قیود واقع شده ، و ضمیمه آن لفظ کدام کدام چیز در نظم قرآن گردانیده اند که تأویل مبطلین و تحریف جاهلین را در آن دخلی نمانده .

و الله ! که اگر پدر من غیر از حفظ قرآن به من هیچ تعلیم نمیکرد از عهده شکر آن بزرگوار عالی مقدار نمیتوانستم برآمد .

< شعر > روح پدرم شاد که میگفت به استاد * فرزند مرا عشق بیاموز دگر هیچ < / شعر > این همه نعمت حفظ قرآن است که در هر مشکل دینی به آن رجوع آورده حل آن میکنم ، والحمد لله حمداً كثيراً طیباً مبارکاً فیه ، ومبارکاً علیه ، كما یحب ربنا ویرضی ، والصلاه والسلام الأتمان الأکملان علی من بلغ إلینا القرآن ، وأوضحه بالبیان ، ثم علی آله وصحبه وأتباعه وورثته من العلماء الراسخین خصوصاً مشایخنا .

وأساتذتنا (١) فى الطريقتة والشريعته رحمه الله عليهم أجمعين (٢).

أقول :

سيد مرتضى علم الهدى در كتاب < ٣٠٢ > "شافى" در مقام جواب حديث : (أصحابى كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم) و معارضه آن گفته :

لو كان هذا الخبر صحيحاً لكان موجباً لعصمه كل واحد من الصحابه ليصح ويحسن الأمر بالاعتداء بكل واحد منهم ، [وليس هذا قولاً لأحد من الأمة فيهم ، وكيف يكونون معصومين ، ويجب الاعتداء بكل واحد منهم] (٣) ومنهم من ظهر فسقه وعناده وخروجه عن الجماعة ، وخلافه للرسول (صلى الله عليه وآله) ؟ !

ومن جمله الصحابه معاويه وعمرو بن العاص . . وأصحابهما ، ومذهب صاحب الكتاب وأصحابه فيهم معروف .

ومن جملتهم طلحه والزبير ومن قاتل أمير المؤمنين [(عليه السلام)] فى يوم الجمل ، ولا شبهه فى فسقهم ، وإن ادعى المدعون التوبه (٤) بعد ذلك .

١- در [الف] اشتبهاً : (وأساتذتنا) آمده است ، و در مصدر : (وأساتذتنا) .

٢- تحفه اثنا عشرية : ٣٣٨ - ٣٤٠ .

٣- الزيادة من المصدر .

٤- فى المصدر : (توبتهم) .

ومن جملتهم من قعد عن بيعه أمير المؤمنين (عليه السلام) ولم يدخل مع جماعه المسلمين فى الرضا بإمامته .

ومن جملتهم من حصر عثمان ، ومنعه الماء ، وشهد عليه بالردّه ، ثم سفك دمه .

فكيف يجوز مع كل ذلك أن يأمر الرسول (صلى الله عليه وآله) بالافتداء بكل واحد من الصحابه ؟ !

ولا بدّ من حمل هذا الخبر إن صحّ على الخصوص ، ولا بدّ فى من عنى [به] (١) وتناوله من أن يكون معصوماً لا يجوز عليه الخطأ فى أقواله وأفعاله ، ونحن نقول بذلك ، وتوجه هذا الخبر لو صحّ إلى أمير المؤمنين (عليه السلام) والحسن والحسين [(عليهما السلام)] ؛ لأن هؤلاء ممّن يثبت عصمته وعلمت طهارته . على أن هذا الخبر معارض بما هو أظهر منه ، وأثبت روايه ، مثل ما روى عن النبى (صلى الله عليه وآله وسلم) من قوله : « إنكم تحشرون إلى الله يوم القيامة حفاه عراه ، وأنه سيجاء برجال من أمتى فيؤخذ بهم ذات الشمال ، فأقول : « يا ربّ ! أصحابى ! » فيقال : إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك ، إنهم لم يزالوا مرتدين على أعقابهم منذ فارقتهم » . وما روى من قوله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] : « إن من أصحابى لمن لا يرانى بعد أن يفارقنى » .

وقوله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] : « يا أيها الناس ! بينا أنا على الحوض إذ مرّ بكم زمر ، فتنفّرق بكم الطريق ، فأناديكم : « ألا هلّموا إلى الطريق » ، فينادى مناد من قبل ربّي (١) إنهم بدّلوا بعدك ، فأقول : « ألا سحقاً .. ألا سحقاً » .

وما روى من قوله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] : « ما بال أقوام يقولون : إنّ رحم رسول الله (صلى الله عليه وآله) لا ينفع يوم القيامة ، بلى والله ! إن رحمى لموصوله فى الدنيا والآخرة ، وإنى - أيها الناس ! - فرطكم على الحوض فإذا جثتم (٢) ، قال الرجل منكم : يا رسول الله ! أنا فلان بن فلان ، وقال الآخر : أنا فلان بن فلان ، فأقول : « أمّا النسب ؛ فقد عرفته ولكنكم أحدثتم بعدى ، وارتدتم القهقرى » .

وقوله لأصحابه : « لتتبعن سنن من كان (٣) قبلكم شبراً بشبر وذراعاً بذراع حتّى لو دخل أحدهم فى جحر ضبّ لدخلتموه » ، فقالوا : يا رسول الله [ص] : اليهود والنصارى ؟ قال : « فمن ذا (٤) ؟ ! » وقال - فى حجه الوداع لأصحابه - : « ألا إن دماءكم وأموالكم .

١- فى المصدر : (من ورائى) .

٢- فى المصدر : (جثتم) .

٣- در [الف] اشتبهاً اينجا : (منكم كان) اضافه شده است .

٤- فى المصدر : (إذا) .

وأعراضكم عليكم حرام كحرمه يومكم هذا في شهركم هذا وعهدكم (۱) هذا ، ألا ليلغ الشاهد منكم الغائب ، ألا لأعرفنكم ترتدون (۲) بعدى كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض ، ألا إني قد شهدت وغبتم .

وکیف یصح ما ذکره من الأمر بالاعتداء < ۳۰۳ > مع ما ذکرناه من تناوله اسم الصحابه (۳) .

اما آنچه گفته : این حدیث ناطق است که مراد از اشخاص مذکورین مرتدین است که موت آنها بر کفر باشد ... الی آخر .

پس مدفوع است به اینکه : قوله : « لن یزالوا مرتدین علی أعقابهم منذ فارقتهم » دلالت نمیکند مگر بر اینکه فرشتگان در حق آن مردم که حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به نظر ظاهر حال آنها در روز قیامت مکرر خواهد گفت که : « اینها اصحاب منند » ، خواهند گفت که : « اینها همیشه مرتد بوده اند بر پاشنه پاهای خودشان از وقتی که تو مفارقت کردی [از آنها] » . و این متصور نمیشود مگر در کسانی که ارتداد و کفر آنها بر همه کس ظاهر نبوده باشد ؛ زیرا که کسانی که کفر و ارتداد آنها ظاهر باشد حال آنها بر هیچ کس مخفی .

۱- فی المصدر : (بلدکم) .

۲- در [الف] اشتبهاً : (تردون) آمده است .

۳- الشافی فی الامامه ۳ / ۱۳۲ - ۱۳۰ .

نخواهد ماند فکیف علی النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) ؟ !

و نیز مکرر گفتن آن حضرت لفظ : « أصحابی » در حق آنها دلالت میکند بر کمال قرب و خصوصیت آنها در خدمت آن حضرت ، کما هو ظاهر .

اما آنچه گفته : و هیچ کس از اهل سنت آن جماعت را صحابی نمیگوید .

پس مقدوح است به چند وجه :

اول : آنکه بنا بر حدیث “ صحیح بخاری ” حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آن جماعت را سه بار (صحابی) گفته [\(۱\)](#) ، و در این صورت حاجت گفتن و نگفتن اهل سنت نمانده .

دوم : آنکه بخاری در تعریف صحابی گفته :

من صحب النبی صلی الله علیه [وآله] وسلم أو رآه من المسلمین فهو من أصحابه [\(۲\)](#) .

و ابن حجر در “ فتح الباری ” در شرح این کلام گفته :

والذی جزم به البخاری هو قول أحمد والجمهور من المحدثین [\(۳\)](#) ، وقد وجدت ما جزم به البخاری من تعریف .

۱- مراجعه شود به اول همین طعن .

۲- صحیح بخاری ۴ / ۱۸۸ .

۳- هنا زیاده کثیره لم یذکرها المؤلف (رحمه الله) لعدم الحاجه إلیه .

الصحابی فی کلام شیخه علی ابن المدینی . (۱) انتهى .

و علی بن مدینی شیخ بخاری گفته :

من لقی النبی [صلی الله علیه وآله وسلم] أو رآه [ولو] (۲) ساعه من نهار فهو من أصحاب النبی صلی الله علیه [وآله]
وسلم (۳) .

و قید : (مات علی الإیمان) در عبارت بخاری و شیخ او مذکور نیست ، بلکه این زیادتی از طرف متأخرین است چنانچه ابن
حجر در “ فتح الباری شرح صحیح بخاری ” گفته :

ینبغی أن یزاد فیہ : (مات علی ذلك) (۴) .

و نووی در “ شرح صحیح مسلم ” گفته :

أما الصحابی ؛ فهو كل مسلم رأى رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ولو لحظه ، هذا هو الصحيح في حدّه ، وهو مذهب
أحمد بن حنبل وأبي عبد الله البخاری (۵) في صحيحه والمحدثين كافة (۶) .

۱- فتح الباری ۳ / ۷ .

۲- الزیاده من المصدر .

۳- فتح الباری ۴ / ۷ .

۴- فتح الباری ۳ / ۷ .

۵- در [الف] اشتبهاً اینجا : (گفته) اضافه شده است .

۶- شرح مسلم نووی ۳۵ / ۱ .

و ابن حجر عسقلاني در كتاب " الاصابه في معرفه الصحابه " - بعد عبارتي كه در طعن پنجم از مطاعن عثمان در باب عدالت صحابه منقول شد - ميفرمايد :

قال [أبو] (١) محمد بن حزم : الصحابه كلهم من أهل الجنة قطعاً ، قال الله تعالى : (لا يَشِيَتُوا مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ وَقَاتَلَ أُولَئِكَ أَعْظَمُ دَرَجَةً مِنَ الَّذِينَ أَنْفَقُوا مِنْ بَعْدُ وَقَاتَلُوا وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى) (٢) .

وقال تعالى : (إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَى أُولَئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ) (٣) ، فثبت أن الجميع من أهل الجنة ، وأنه لا يدخل أحد منهم النار ؛ لأنهم المخاطبون بالآيه [السابقه] (٤) !

فإن قيل : التقييد بالإنفاق والقتال يخرج من لم يتصف بذلك ، وكذلك التقييد بالإحسان في الآيه السابقه - وهي قوله تعالى : (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ الْأُولُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ ..) (٥) إلى آخر الآيه - يخرج من لم يتصف بذلك وهي من .

١- الزيادة من المصدر .

٢- الحديد (٥٧) : ١٠ .

٣- الأنبياء (٢١) : ١٠١ .

٤- الزيادة من المصدر .

٥- التوبه (٩) : ١٠٠ .

أصرح ما ورد في المقصود ، ولهذا < ٣٠٤ > قال المازرى - فى شرح صحيح مسلم (١) - : لسنا نعنى بقولنا : الصحابه عدول ، كل من رآه صلى الله عليه [وآله] وسلم يوماً ما ، أو زاره أياماً ، أو اجتمع به لغرض وانصرف عن كذب (٢) ، وإنما نعنى به الذين لازموا (وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَأَتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ) . (٣) انتهى .

والجواب عن ذلك : أن التقييدات المذكوره خرجت مخرج الغالب وإلا فالمراد من اتصف بالإنفاق والقتال بالفعل أو القوه .

وأما كلام المازرى فلم يوافق عليه ، بل اعترضه جماعه من الفضلاء ، وقال الشيخ صلاح الدين العلاى : هو قول غريب يخرج كثيراً من المشهورين بالصحبه والروايه عن الحكم بالعداله كوائل ابن حجر ومالك بن الحويرث وعثمان بن أبى العاصى . . وغيرهم ممن وفد عليه صلى الله عليه [وآله] وسلم ولم يقم عنده إلا قليلا وانصرف ، وكذلك من لم يعرف إلا بروايه الحديث الواحد .

ولم يعرف مقدار إقامه من أعراب القبائل ، والقول بالتعميم هو الذى صرح به الجمهور ، وهو المعتبر ، والله سبحانه وتعالى أعلم

١- فى المصدر : (شرح البرهان) .

٢- فى المصدر : (كتب) .

٣- الأعراف (٧) : ١٥٧ .

وقد كان تعظيم الصحابه - ولو كان اجتماعهم به صلى الله عليه [وآله] وسلم قليلا - مقرراً عند الخلفاء الراشدين وغيرهم . (۱) انتهى .

و ابن تيميه گفته :

قال أحمد بن حنبل - فى رساله التى رواها عبدوس بن مالك العطار عنه - : من صحب النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم سنه أو شهراً أو يوماً أو ساعه [أو رآه] (۲) مؤمناً به فهو من أصحابه ، له من الصحبه على قدر ما صحبه ، وهذا قول جماهير العلماء من الفقهاء ، وأهل الحديث ، وأهل الكلام . . وغيرهم ، يعدّون فى أصحابه من قلت صحبته ومن كثرت ، وفى ذلك خلاف ضعيف ، والدليل على قول الجمهور ما أخرجه فى الصحيحين ، عن أبى سعيد الخدرى ، عن النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم قال : يأتى على الناس زمان يغزو فيام (۳) من الناس فيقال : هل فيكم من رأى رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فيقولون : نعم . . إلى آخر الحديث (۴) .

۱- الإصابه ۱ / ۱۶۳ .

۲- الزيادة من المصدر .

۳- در [الف] اشتبهاً : (قيام) آمده است .

۴- [الف] در جواب ابطال دليل ثانى از منهج سادس از دلائل اهل سنت بر امامت ابى بكر . (۱۲) ر . [منهاج السنه ۸ / ۳۸۱ - ۳۸۲] .

إِنَّ الصَّحْبَةَ اسْمٌ جِنْسٌ لَيْسَ لَهَا حَدٌّ فِي الشَّرْعِ وَلَا فِي اللُّغَةِ ، وَالْعَرَفُ فِيهَا مُخْتَلَفٌ ، وَالنَّبِيُّ [(صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ)] لَمْ يَقْتِدِ الصَّحْبَةَ بِقَيْدٍ وَلَا قَدْرًا بِقَدْرٍ ، بَلْ عُلِّقَ الْحُكْمُ بِمُطْلَقِهَا ، وَلَا مُطْلَقٌ لَهَا إِلَّا الرَّوَايَةُ . (۱) انتهى .

و نیز احمد بن حنبل ، ربیعہ بن امیہ بن حلف جمحی (۲) را کہ در فتح مکہ اسلام آورده بود و با پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) در حجّہ الوداع حاضر شد و بعد وفات آن حضرت در خلافت عمر به روم رفت و مذهب نصاری اختیار کرد ، در سلک اصحاب داخل داشته و در “مسند” خود روایت حدیث از او نموده .

و اشعث بن قیس که مرتد شده بود به اسیری آمده و اظهار اسلام کرده نیز در سلک صحابه داخل است ، و احادیث بسیار به روایت او در اسانید محدّثین موجود است (۳) .

سوم : آنکه ابن حجر در “فتح الباری” در شرح این حدیث گفته :

عن قبيصة ، هو ابن عقبه - أحد شيوخ البخاري - إنه حمل .

۱- منهاج السنه ۸ / ۳۸۷ .

۲- در [الف] اشتبهاً : (حمحی) آمده است .

۳- ذکره ابن حجر فيمن روى عنه في الصحاح الستة ، لاحظ تهذيب التهذيب ۱ / ۳۱۳ .

قوله : « من أصحابی » . . . أی اعتبار ما كان قبل الردّه ؛ لأنّهم ماتوا على ذلك (۱).

و وجه استدلال به این کلام آنکه : اطلاق اصحاب بر کسانی که مرتد شدند و بر کفر و ارتداد مردند جایز است و مقصود شیعه به اینقدر حاصل است و آن این است که کسانی که از < ۳۰۵ > صحابه در حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) معدود و محسوب بودند بعد از آن راه ارتداد و کفر پیش گرفتند ، لیکن به سبب اظهار بعض شعائر اسلام و ظهور شوکت آنها ، مرتدین مشهور نگردیدند .

چهارم : آنکه فضل بن روزبهان در جواب از استدلال به حدیثی که متضمن قوله : « إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك » است گفته :

اتفق العلماء أنّ هذا في أهل الردّه اللّذين ارتدّوا بعد وفات رسول الله [(صلی الله علیه و آله وسلم)] ، وهم كانوا أصحابه في حياته ، ثم ارتدّوا بعده (۲) .

یعنی اتفاق کردند علما که این حدیث در شأن اهل ارتداد است که مرتد شدند بعد وفات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ، و آنها اصحاب او بودند در حیات او بعد از آن مرتد شدند .

ما میگوییم که : قول فضل بن روزبهان : (اتفق العلماء . . . إلى آخره) دروغ .

۱- فتح الباری ۶ / ۳۵۵ .

۲- احقاق الحق : ۲۶۷ .

بحث وافترای صرف است زیرا که نووی در "شرح صحیح مسلم" در شرح این قول گفته :

هذا ممّا اختلف العلماء فی المراد به علی أقوال :

أحدها : أنّ المراد به المنافقون والمرتدون ، فيجوز أن يحشروا (۱) بالغزّه والتحجيل فيناديهم النبي [(صلى الله عليه وآله وسلم)] للسيماء التي عليهم فيقال : ليس هؤلاء ممّن وعدت بهم ، إنّ هؤلاء بدّلوا بعدك .. أي لم يموتوا على ما ظهر من إسلامهم .

والثاني : إنّ المراد من كان مسلماً في زمن النبي [(صلى الله عليه وآله وسلم)] ثم ارتدّ بعده ، فيناديهم النبي صلى الله عليه وآله [وآله] وسلم - وإن لم يكن عليهم سيماء الوضوء - لما كان يعرفه صلى الله عليه وآله [وآله] وسلم في حياته من إسلامهم فيقال : « ارتدّوا بعدك » .

والثالث : أن المراد به أصحاب المعاصي الكبائر الذين ماتوا على التوحيد ، وأصحاب البدع الذين لم يخرجوا ببدعتهم عن الإسلام (۲) .

اما آنچه گفته : اکثر بنی حنیفه و بنی تمیم که به طریق وفادت به زیارت آن .

۱- در [الف] اشتبهاً : (يحشرون) آمده است .

۲- [الف] كتاب الطهارة ، باب استحباب الإطالة الغزّه والتحجيل . (۱۲) . [شرح مسلم نووی ۳ / ۱۳۶ - ۱۳۷] .

حضرت مشرف شده بودند به این بلا مبتلا گشتند .

پس منقوض است به سه وجه :

اول : اینکه ارتداد آنها از اصل ثابت نیست ، چنانچه در محلّ خود مذکور است .

دوم : آنکه بنا بر وجوهاتی که آنفاً مذکور شد آنها نیز داخل صحابه اند .

سوم : آنکه در “کنز العمال” مذکور است :

« یرد علیّ قوم مّمن کان معی ، فإذا رفعوا إلیّ رأیتهم اختلجوا دونی ، فأقول : « یا ربّ ! أصحابی .. أصحابی ! » فیقال : إنک لا تدری ما أحدثوا بعدک » . طب . عن سمره . (۱) انتهى .

و این حدیث به صراحت تمام دلالت دارد بر آنکه این محدّثین همان کسانی که با آن جناب مصاحب بودند ، و کسانی که از زیارت آن جناب مشرف شده باز رفتند ، ایشان مراد نمیتوانند شد .

اما آنچه گفته : کلام اهل سنت در آن صحابه است که با ایمان و عمل صالح از این جهان درگذشتند .

پس کلام علمای شیعه در آن صحابه که چنین بودند و به صفات مذکوره .

۱- [الف] کتاب القیامه ، ترجمه الحوض . [کنز العمال ۱۴ / ۴۳۶] .

اتصاف داشتند نیست ، بلکه کلام علمای شیعه در آن صحابه است که به (۱) اضداد صفات مذکور متصف بودند و با اهل بیت [(علیهم السلام)] مناقشات و مشاجرات نمودند .

اما آنچه گفته : در حال این قسم اشخاص اگر روایتی موجود داشته باشند . . . الی آخر .

پس بدان که نووی در “ شرح صحیح مسلم ” در ذیل شرح قوله : « هل تدری ما أحدثوا بعدک » گفته :

قال الإمام الحافظ أبو عمرو بن $\langle ۳۰۶ \rangle$ عبد البر : كل من أحدث في الدين فهو من المطرودين عن الحوض ، كالخوارج (۲) والروافض . . وسائر أصحاب الأهواء - قال : وكذلك الظلمه المترفون (۳) في الجور وطمس الحق والمعلنون بالكبائر ، قال : - كل هؤلاء يخاف عليهم أن يكونوا ممن عنوا بهذا الخبر (۴) .

یعنی گفت ابو عمرو بن عبدالبر : هر کسی که احداث کرده در دین پس آن .

۱- در [الف] اشتبهاً : (با) آمده است .

۲- در [الف] اشتبهاً : (فالخوارج) آمده است .

۳- فی المصدر : (المسرفون) .

۴- [الف] باب استحباب الإطاله الغزه والتجلیل . (۱۲) . [شرح مسلم نووی ۳ / ۱۳۷] .

مطروود است از حوض مانند خوارج و روافض و سایر اصحاب اهواء ، و همچنین ظالمان و زیادتی کنندگان در جور و ظلم و محو کردن حق و معلنین گناهان کبیره ، بر همه خوف است که به این حدیث مقصود باشند .

و ما - بحمدالله تعالی - در نقض و ردّ جواب مطاعن اصحاب ثلاثه و احزاب ایشان ثابت کردیم که : همه ایشان در دین اسلام بدعات کثیره احداث نموده اند و از اهل اهواء بوده ، و ظلم بسیار بر اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و سایر مسلمانان کرده اند ، و در محو کردن حق هیچ تقصیر ننموده (۱) ، و از ارتکاب گناهان کبیره باز نمانده اند ، پس همه اینها در مراد این حدیث داخل باشند .

اما آنچه گفته : مع هذا در حق این اشخاص بالتخصیص حق تعالی بشارتها و وعده های نیک در قرآن مجید نازل فرموده .

جوابش آنکه در حق کسانی که بشارت و وعده نیک در قرآن مجید نازل شده کلام در آنها نیست ، بلکه کلام در آنها است که در شأن آنها خدای تعالی شأنه فرموده : (وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ) (۲) .

و در جای دیگر فرموده : (وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ) (۳) .

۱- در [الف] اشتهاً : (نموده) آمده است .

۲- التوبه (۹) : ۱۰۱ .

۳- سوره محمد (صلی الله علیه و آله) (۴۷) : ۳۰ .

و سابق از این در نقض شبهات [باب] امامت به شرح و بسط تمام بیان شده (۱) که آیه : (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ . .) (۲) الی آخر الآیه در شأن کرامت نشان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - علیه الصلاه [و] السلام - و ذریه طاهره آن حضرت وارد است نه در شأن اصحاب ثلاثه (۳) .

و آیه کریمه : (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ * جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ) (۴) در شأن آن حضرت و شیعیان آن حضرت نزول یافته (۵) .

چنانچه ابن حجر در “ صواعق محرقة ” در بیان آیات وارده در شأن آن حضرت گفته :

۱- اشاره است به کتاب “ برهان السعاده ”، برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به مقدمه تحقیق .

۲- النور (۲۴) : ۵۵ .

۳- مراجعه شود به ملحقات احقاق الحق مجلدات : ۳ ، ۱۳ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۲۴ ، ۳۰ .

۴- البینه (۹۸) : ۷ - ۸ .

۵- مراجعه شود به ملحقات احقاق الحق مجلدات : ۳ ، ۴ ، ۵ ، ۷ ، ۹ ، ۱۲ ، ۱۴ ، ۱۵ ، ۱۷ ، ۲۰ ، ۲۲ ، ۲۳ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۴ .

الآیه الحادیه عشر : قوله تعالى : (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ) .

[سپس] گفته :

أخرج الحافظ جمال الدين الزرندي ، عن ابن عباس (رضی الله عنه) : إن هذه الآية لما نزلت قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لعلی [(عليه السلام)] : « هو أنت وشيعتك . . » إلى آخر الحديث (۱) .

و آیه کریمه : (فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا) (۲) در حق حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب [(عليه السلام)] و سلمان و ابوذر و عمار (۳) نازل شده ، چنانچه در “ تفسیر علی بن ابراهیم ” مذکور است :

(فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ) (۴) یعنی امیرالمؤمنین و سلمان و أباذر حين أخرج عمّار ، (الَّذِينَ أُوْذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا) (۵) .

۱- [الف] فضائل اهل بیت [(عليهم السلام)] ، آیه حادیه عشر . (۱۲) . [الصواعق المحرقة ۲ / ۴۶۷ - ۴۶۸] .

۲- آل عمران (۳) : ۱۹۵ .

۳- در [الف] اشتبهاً اینجا : (واو) آمده است .

۴- آل عمران (۳) : ۱۹۵ .

۵- تفسیر قمی ۱ / ۱۲۹ ، و آیه شریفه در سوره آل عمران (۳) : ۱۹۵ .

قوله: و نیز گفته: (وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ..) الی آخر .

پس در این آیه بشارت (۱) به مؤمنین واقع شده و ایمان اصحاب مباحوث عنهم < ۳۰۷ > ثابت نشده ، پس ذکر این آیه در حقشان صحیح نباشد .

قوله: و نیز فرموده (فَالَّذِينَ هَاجَرُوا ..) الی آخر .

پس این وعده برای کسانی است که از مؤمنین بودند و هجرت و دیگر اعمال به نیت خالص بجا آورده بودند ، ثعلبی در تفسیر آیه: (فَلَا تَتَّخِذُوا مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ حَتَّىٰ يُهَاجَرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ) (۲) گفته:

قال عكرمة: هي هجرة أخرى وبيعه أخرى ، والهجرة على ثلاثة أوجه: أما هجرة المؤمن في أول الإسلام ؛ فهي قوله تعالى: (لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ) (۳) ، وقوله: (وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ) (۴) . . ونحوهما من الآيات .

۱- در [الف] اشتبهاً: (به بشرت) آمده است .

۲- النساء (۴) : ۸۹ .

۳- الحشر (۵۹) : ۸ .

۴- النساء (۴) : ۱۰۰ .

وَأَمَّا هَجْرَةُ الْمُنَافِقِينَ (۱) : فَهِيَ الْخُرُوجُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَعَ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ صَابِرًا مُحْتَسِبًا ، قَالَ اللَّهُ تَعَالَى : (حَتَّى يُهَاجِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ) (۲) .

وَأَمَّا هَجْرَةُ سَائِرِ (۳) الْمُؤْمِنِينَ فَهِيَ أَنْ يَهَاجِرَ (۴) عَنْ مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ كَمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ (۵) .

اما آنچه گفته : چون جماعتی باشند از مؤمنین که اسباب تعظیم داشته باشند . . . الی آخر .

پس این جماعت از محل بحث خارجند ، کلام ما در منافقین و فاسقین صحابه است نه در صالحین و تائبین .

و مع هذا از کسانی که یک مرتبه گناه واقع شده ، وقوع گناه از او در مرتبه دیگر مستبعد نیست .

اما آنچه گفته : لهذا مذهب منصور همین است که غیر از صحابه هر چند مطیع و متقی باشد به درجه ایشان نمیرسد .

۱- در مصدر اشتباهاً : (المؤمنین) آمده است .

۲- النساء (۴) : ۸۹ .

۳- لم یرد فی المصدر : (سائر) .

۴- فی المصدر : (یهجروا) .

۵- تفسیر ثعلبی ۳ / ۳۵۶ .

پس بدان که ابوعمرو بن عبدالبرّ - که از محققین علمای اهل سنت است - از نصرت این مذهب نامنصور دست بردار شده بر خلاف آن رفته، چنانچه نووی در "شرح صحیح مسلم" - [در شرح] قوله: «وددت أنا قد رأينا إخواننا»، قالوا: أولسنا إخوانك يا رسول الله! قال: «بل أنتم أصحابي، وإخواننا الذين لم يأتوا بعد» - گفته:

قال القاضي عياض: ذهب أبو عمرو بن عبد البرّ في هذا الحديث وغيره من الأحاديث التي في فضل من يأتي آخر الزمان إلى أنه قد يكون في من يأتي بعد الصحابه من هو أفضل ممن كان من جمله الصحابه، وأن قوله: (خيركم قرني) على الخصوص معناه: خير الناس قرني. . أي السابقون الأولون. (۱) انتهى.

یعنی ابوعمرو بن عبدالبرّ در شرح این حدیث و دیگر احادیث که در فضیلت کسانی که در آخر زمان خواهند آمد، وارد است، این مذهب [را] اختیار کرده که به درستی که خواهند بود در کسانی که خواهند آمد بعد از صحابه کسانی که افضل بوده باشند از کسانی که در جمله صحابه معدود بودند و معنای قول آن حضرت که: (بهترین شما قرن من است) آن است که بهترین شما کسانی اند که در اسلام آوردن سبقت کرده اند.

۱- [الف] باب سابق. [شرح مسلم نووی ۳/ ۱۳۸].

وأبو عمرو بن عبد البرّ در كتاب "الاستذكار لمذاهب علماء الأمصار فيما تضمّنه الموطأ من معانى الرأى والآثار" بر این مذهب خود به احادیث كثيره دیگر استدلال نموده ، چنانچه گفته :

وأَمَّا قَوْلُهُ : (وَإِخْوَانُنَا الَّذِينَ لَمْ يَأْتُوا بَعْدَ) ، فَرَوَى أَبُو عَمْرٍو الْأَنْصَارِيُّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ أَنَّهُ قِيلَ لَهُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! [ص] أَرَأَيْتَ مَنْ آمَنَ بِكَ وَ لَمْ يَرْكَعْ وَصَدَّقَكَ وَ لَمْ يَرْكَعْ ؟ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ : « أَوْلَيْتُكَ إِخْوَانُنَا ، أَوْلَيْتُكَ مَعَنَا ، طُوبَى لَهُمْ ، طُوبَى لَهُمْ ، طُوبَى لَهُمْ » .

وروى مالك (١) ، < ٣٠٨ > عن أنس ، عن أبي أمامه : أن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم قال : « طوبى لمن رآنى وآمن بى ، وطوبى - سبع مرار - لمن لم يرنى وآمن بى » .

وروى أبو سعيد الخدرى ، عن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم أنه قال : « أنتم أصحابى ، وإخوانى الذين آمنوا بى ولم يرونى » .

ومن حديث أبى سعيد - أيضاً - عن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم أنه قال : « إن أهل الجنة ليتراؤون أهل الغرف من فوقهم كما يتراؤون (٢) الكوكب الدرى فى الأفق من المشرق أو المغرب لتفاضل ما بينهم » . قالوا : يا رسول الله ! [ص] تلك منازل .

١- فى المصدر : (أبو قتاده) بدل (مالك) .

٢- فى المصدر : (تتراؤون) .

الأنبياء؟ قال: « بلى ، والذي نفسى بيده [و] (١) رجال آمنوا بالله وصدقوا المرسلين » .

وعن أبي هريره عن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم نحوه .

ومن حديث ابن أبي أوفى ، قال : خرج علينا رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم [يوماً] (٢) فقعد ، وجاءه عمر ، فقال : « يا عمر ! إنى لمشتاق إلى إخواننا » ، قال عمر : ألسنا ياخوانك يا رسول الله ؟ ! قال : « لا ، لكنكم أصحابى ، وإخوانى قوم آمنوا بى ولم يرونى » .

وعن ابن عباس : أنه قال لجلسائه - يوماً - : أى الناس أعجب إيماناً ؟ قالوا : الملائكة ، قال (٣) : وكيف لا- تؤمن الملائكة والأمر فوقهم يرونه ؟ قالوا : فالأنبياء ، قال : وكيف لا تؤمن الأنبياء والأمر ينزل عليهم غدوه وعشيه ؟ قالوا : فنحن ، قال : وكيف لا- تؤمنون وأنتم يرون من رسول الله ما ترون ؟ ثم قال : قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : « أعجب الناس إيماناً قوم يأتون (٤) من بعدى يؤمنون بى ولم يرونى ، أولئك إخوانى حقاً » .

١- الزيادة من المصدر .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- در [الف] اشتبهاً : (قالوا) آمده است .

٤- در [الف] اشتبهاً : (يألون) آمده است .

وروى أبو صالح ، عن أبي هريره : أنّ رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قال : « من أشدّ أمتي حباّ لى ناس يكونون بعدى ، يوّد أحدهم لو رآنى بماله وأهله » .

كذا رواه سهيل بن أبى صالح ، عن أبيه ، عن أبى هريره ، وخزّجه مسلم .

وذكره ابن أبى شيبه عن أبى خالد الأحمر ، عن يحيى بن سعيد الأنصارى ، عن أبى صالح ، عن رجل من بنى أسد ، عن أبى ذر ، عن النبىّ صلى الله عليه [وآله] وسلم قال : « إن من أشدّ أمتي حباّ لى قوماً يأتون من بعدى ، يوّد أحدهم لو يعطى أهله وماله ويرانى » .

وعن ابن عمر ، قال : كنت جالساّ عند النبىّ صلى الله عليه [وآله] وسلم فقال : « أتدرون أىّ الخلق أفضل إيماناّ ؟ » قلنا : الملائكته ، قال : « وحقّ لهم ، بل غيرهم » ، [قلنا : الأنبياء ، قال : « حقّ لهم ، بل غيرهم » ، قلنا : الشهداء ، قال : « هم كذلك ، وحقّ لهم ، بل غيرهم »] (١) ، ثم قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : « أفضل الخلق إيماناّ قوم فى أصلاب الرجال يؤمنون بى ولم يرونى ، ويجدون ورقاّ فيعملون بما فيه ، فهم أفضل الخلق إيماناّ » .

وروى هذا من حديث عمر ، وهو أصح .

أخبرنا سهل بن إبراهيم إجازة ، (نا) محمد بن فطيش ، (نا) يزيد بن سنان ، (نا) أبو عامر العقدي ، (نا) محمد بن مطرف ، عن زيد بن أسلم ، عن أبيه ، عن عمر . . فذكره بمعناه [سواء] (١) .

وقال سفيان بن عيينه : تفسير هذا الحديث وما كان مثله في كتاب الله ، وهو قوله : (وَكَيْفَ تَكْفُرُونَ وَأَنْتُمْ تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ آيَاتُ اللَّهِ وَفِيكُمْ رَسُولُهُ) (٢) .

ومن حديث أبي جمعه - وكانت له صحبه - قال : قلنا : يا رسول الله ! [ص] هل أحد خير منا ؟ قال : « قوم يجيئون من بعدكم يجدون كتاباً بين لوحين ، يؤمنون بما فيه ، ويؤمنون بي (٣) ولم يروني ويصدقوني بما جئت به ويعملون به فهم خير منكم » .

فقد أخبر صلى الله عليه [وآله] وسلم أن في آخر أمته من هو خير من بعض من صحبه .

وهذا < ٣٠٩ > الحديث رواه ضميره بن ربيعه ، عن مرزوق بن نافع ، عن صالح بن حسير (٤) ، عن أبي جمعه ، وكلهم ثقات .

١- الزيادة من المصدر .

٢- آل عمران (٣) : ١٠١ .

٣- در [الف] اشتبهاً : (به) آمده است .

٤- في المصدر : (حمزه بن ربيعه ، عن مرزوق ، عن نافع ، عن صالح بن جبیر) .

ومن حديث أبي عبد الرحمن الجهنى ، قال : بينما نحن عند رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم إذ طلع راكبان ، فلما رأهما قال : « كنديان مذحجيان » ، حتى أتياه ، فإذا رجلان من مذحج ، فدنا أحدهما إليه ليبايعه ، فلما أخذ بيده قال : يا رسول الله ! [ص] [رأيت من رآك فصدّكك وآمن بك واتبعك ما ذا له ؟ قال : « طوبى له » ، فمسح على يده وانصرف ، ثم قام الآخر حتى أخذ بيده ليبايعه فقال : يا رسول الله ! [ص] [رأيت من آمن بك وصدّكك واتبعك ولم يرك ؟ قال : « طوبى له ، طوبى له » ، ثم مسح على يده وانصرف .

ومن حديث طلحه بين عبيد الله قال : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم حتى إذا أشرفنا على حرّه واقم وتدلينا منها فإذا قبور بمحنيه (۱) ، فقال : يا رسول الله ! [ص] [هذه قبور إخواننا ، قال : هذه قبور أصحابنا ، ثم مشينا حتى أتينا قبور الشهداء ، فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : « هذه قبور إخواننا » .

وقد ذكرنا أسانيد هذه الأحاديث كلّها وغيرها فى معناها فى كتاب التمهيد ، وهى أحاديث كلّها حسان ، ورواتها معروفون وليست على عمومها .

كما أن قوله صلى الله عليه [وآله] وسلم : (خير الناس قرنى) ، ليس على العموم فهذه أخرى أن لا تكون على العموم ، وبالله التوفيق .

وقد قال صلى الله عليه [وآله] وسلم : فى قبور الشهداء : « قبور إخواننا » ، ومعلوم أن الشهداء معه هو شهيد عليهم ، لا يقاس بهم من سواهم إلا أن هذه الأحاديث وما كان مثلها ، نحو قوله صلى الله عليه [وآله] وسلم : (أمتى كالمطر ، لا يدرى أوله خير أم آخره) ، وقوله صلى الله عليه [وآله] وسلم : (خير الناس من طال عمره ، وحسن عمله) ، وقوله صلى الله عليه [وآله] وسلم : (ليس أحد أفضل عند الله من مؤمن يعمر فى الإسلام التهليل والتكبير والتحميد والتسبيح) يعارضها قوله صلى الله عليه [وآله] وسلم : (خير الناس قرنى ، ثم الذين يلونهم ، ثم الذين يلونهم) ، وفى قول الله عز وجل : (وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ * فى جنات النعيم ..) (٢) إلى آخر الآيات (٣) ..

ثم قال : (وَأَصْحَابُ اليمينِ ما أصحاب اليمين * فى سدر .

١- التوبه (٩) : ١٠٠ .

٢- الواقعه (٥٦) : ١٠ - ١٢ .

٣- در [الف] اشتباهاً : (الآيه) آمده است .

مَخْضُودٌ .. (١) إلى آخر الآيات (٢) . ما فيه كفايه وهدايه .

وتهذيب آثار هذا الباب أن يحمل قوله : (قرني) على الجملة ، فقرنه صلى الله عليه [وآله] وسلم [جملة] (٣) خير من القرن الذي يليه ، وأما على الخصوص والتفصيل فعلى ما قال عمر . . . في قوله تعالى : (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ ..) (٤) إنما كانوا كذلك بما وصفهم الله : (تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) (٥) ، فمن فعل فعلهم [ف] (٦) هو منهم ، وقد ذكر الله أحوال الناس في القيامه على ثلاثه أصناف : (أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً) (٧) ، (أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ) (٨) ، وهم أصحاب اليمين (فِي سِدْرٍ مَخْضُودٍ) (٩) . . إلى آخر الآيات (١٠) ، .

١- الواقعة (٥٦) : ٢٨ - ٢٧ .

٢- در [الف] اشتبهاً : (الآيه) آمده است .

٣- الزيادة من المصدر .

٤- آل عمران (٣) : ١١٠ .

٥- آل عمران (٣) : ١١٠ .

٦- الزيادة من المصدر .

٧- الواقعة (٥٦) : ٧ .

٨- الواقعة (٥٦) : ٨ .

٩- الواقعة (٥٦) : ٢٨ .

١٠- در [الف] اشتبهاً : (الآيه) آمده است .

(وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ) (١) ، وهم أصحاب الشمال (فِي سَمُومٍ وَحَمِيمٍ) (٢) ، (وَالسَّابِقُونَ . . . فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ) (٣) . . إلى آخر الآيات (٤) ، فسوى بين أصحاب اليمين وبين السابقين .

والذى يصحّ عندي - والله أعلم - فى قوله : (خير الناس قرنى) أنه قرن خرج على العموم ، ومعناه الخصوص بالدلائل الواضحه فى أن (٥) قرنه كان فيه الكفار والفجار ، كما كان فيه الأخيار والأبرار ، [وكان فيه المنافقون] (٦) والفساق والزناه والسراق ، كما كان < ٣١٠ > فيه الصديقون والشهداء والفضلاء والعلماء ، فالمعنى على هذا كله عندنا أن قوله صلى الله عليه [وآله] وسلم : (خير الناس قرنى) [. . فى قرنى] (٧) ، كما قال : (الْحَيِّجُّ أَشْهَرُ مَعْلُومَاتٍ) (٨) . . أى فى أشهر معلومات ، فيكون خير الناس فى قرنه أهل بدر والحديبيه ومن شهد لهم بالجنه هم خير الناس .

١- الواقعه (٥٦) : ٩ .

٢- الواقعه (٥٦) : ٢٨ .

٣- الواقعه (٥٦) : ١٠ - ١٢ .

٤- در [الف] اشتبهاً : (الآيه) آمله است .

٥- در [الف] اشتبهاً : (أنه) آمله است .

٦- الزيادة من المصدر .

٧- الزيادة من المصدر .

٨- البقره (٢) : ١٩٧ .

ويعضد هذا التأويل قوله صلى الله عليه [وآله] وسلم : « خير الناس من طال عمره ، وحسن عمله » بعد من سبق له من الله الحسنی من أصحابه . وبالله التوفيق (۱) .

وقوله تعالى : (يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ * خَالِدِينَ فِيهَا) (۲) نیز در شأن حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) نازل گردیده ، چنانچه در “ تفسیر علی بن ابراهیم ” مذکور است :

عن أبي جعفر (عليه السلام) قال : نزلت هذه الآية في علي بن أبي طالب (عليه السلام) .

قوله : (كَمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَجَاهَدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ لَأَيْشَتُونَ عِنْدَ اللَّهِ) (۳) ، ثم وصف علی بن ابی طالب (علیه السلام) : (الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ وَأَعْظَمَ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ) (۴) ، ثم وصف ما لعلی (علیه السلام) عنده فقال : (يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَرِضْوَانٍ وَجَنَّاتٍ .

۱- [الف] قابلت العبارة بطولها على نسخه من الاستذكار لا تخلو من صحه ، طالعها المصطفى بن محب الدين الطبرى ، فاغتنم (۱۲) . [الاستذكار ۱ / ۱۸۷ - ۱۹۰] .

۲- التوبه (۹) : ۲۱ - ۲۲ .

۳- التوبه (۹) : ۱۹ .

۴- التوبه (۹) : ۲۰ .

لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ * خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ (۱).

اما آنچه گفته : و نیز فرموده : (وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبٌ إِلَيْكُمْ الْإِيمَانَ ..) الى آخر .

پس مراد از آن نیز حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) و شیعیان آن حضرت اند ، چنانچه مخاطب در حاشیه هفوه هفتم ، باب یازدهم از “ انوار العرفان ” قزوینی و “ صراط المستقیم ” ابن یونس نقل کرده و غیر ایشان (۲).

قوله : از این آیه معلوم شد ... الى آخر .

أقول : خود مخاطب در باب دوم از این کتاب تصریح کرده که نعیمان صحابی بر شرب خمر مصرّ بوده (۳) ، و ابومحجن ثقفی نیز بنا بر تصریح صاحب “ استیعاب ” (۴) منهمک در شرب خمر بود ، و با وجود محدود شدن چند بار از آن باز نمیآید ؛ پس خدا داند که مخاطب چگونه این اصرار هر دو صحابی را بر شرب خمر بر خطا و غلط فهمی حمل خواهد نمود ، و یا شرب خمر را از فسق و فجور خارج خواهد ساخت !!

و دیگر شنائع افعال و اعمال صحابه خصوصاً معاویه و عمرو عاص و .

۱- تفسیر القمی ۱ / ۲۸۴ ، والآیات الشریفه فی سوره التوبه (۹) : ۲۱ - ۲۲ .

۲- حاشیه تحفه اثنا عشریه : ۷۲۱ - ۷۲۲ .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۸۵ .

۴- الاستیعاب ۴ / ۱۷۴۶ .

مغیره بن شعبه (۱) بعد این إن شاء الله مذکور شود که در آن اصلاً گنجایش حمل بر غلط و خطا نیست ، بلکه از ملاحظه آن ظاهر است که این ملاحظه (۲) به شوق تمام و کمال اهتمام مرتکب کبائر و کفریات میشدند .

اما آنچه گفته : پس معلوم شد که اعمال ظاهره ایشان از صوم و صلوات و جهاد اصلاً مبتنی بر نفاق و ناشی از تلبیس و مکر نبود . . . الی آخر .

پس دلیل عدم اطلاع است بر تفسیر این آیه و عدم ادراک معنای آن !! در تفسیر “ در منشور ” مذکور است :

وأخرج أبو الشيخ ، عن أبي روق - في قوله : (أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا) (۳) - قال : كان قوم يسرون الكفر ويظهرون الإيمان ، وقوم يسرون الإيمان ويظهرونه ، فأراد الله أن يميز بين هؤلاء وهؤلاء فقال : (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَّتْ قُلُوبُهُمْ . . .) (۴) حَتَّىٰ انْتَهَىٰ إِلَىٰ قَوْلِهِ : (أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا) (۵) ، الذين يسرون الإيمان ويظهرونه < ۳۱۱ > لا هؤلاء .

۱- در [الف] اشتبهاً اینجا : (واو) آمده است .

۲- یعنی : (ملاعین) .

۳- الأنفال (۸) : ۴ .

۴- الأنفال (۸) : ۲ .

۵- الأنفال (۸) : ۴ .

الذین یسرون الکفر ویظهرون الإیمان . (۱) انتهى .

از اینجا معلوم شد که این آیه در حق جمیع صحابه نازل نشده تا آنکه کسی که محض صحابیت او ثابت شود ، این شهادت ایمان و وعده درجات و مغفرت در حق او ثابت گردد ، بلکه این شهادت و وعده مختص بود به کسانی که مؤمن حقانی بودند و باطن و ظاهر یکسان داشتند و صفاتشان آن صفات بود که حق تعالی در قول خود بیان فرموده : (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ) (۲) .

پس اولاً فاضل مخاطب ایمان صحابه مباحث عنهم و وجود این صفات در ایشان ثابت نماید ، بعد آن به این آیه بر فضیلت ایشان تمسک فرماید ، ودونه خرط القتاد .

اما آنچه گفته : و نیز فرمود : (لَكِنَّ الرَّسُولَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ جَاهِدُوا بِأَمْوَالِهِمْ ..) الى آخر .

پس این آیه کریمه نیز در شأن کرامت نشان حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و شیعیان آن حضرت نازل شده (۳) .

۱- الدر المنثور ۳ / ۱۶۲ .

۲- الأنفال (۸) : ۲ - ۳ .

۳- مراجعه شود به بحار الأنوار ۳۶ / ۱۶۱ .

و جهاد خالصاً لله بأموالهم و انفس از اصحاب ثلاثه هرگز واقع نشده ، چنانچه در مبحث مطاعن ایشان و در مثالب دیگران به معرض بیان آمده .

اما آنچه گفته : و نیز فرموده : (لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ ..) الى آخر .

پس بدان که مفسران اهل سنت گفته اند که : این آیه در شأن ابوبکر نازل گشته و علمای شیعه تکذیب آن نموده اند ، و ما در اینجا به سبب خوف تطویل نقل آن مناسب ندانستیم (۱) .

اما آنچه گفته : قوله تعالى : (لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا ..) .

پس داخل بودن مقتدایان اهل سنت در این آیه کریمه محل نزاع است ، و به اعتقاد اهل سنت ابوبکر و عثمان در مصداق این آیه داخل نمیتوانند شد ؛ زیرا که آنها نزد ایشان اغنیا بودند نه فقرا .

(

۱- مراجعه شود به : الإفصاح : ۱۵۱ - ۱۶۱ ، الشافی ۴ / ۵۲ - ۵۳ ، الصراط المستقیم ۳ / ۱۰۴ ، ۱۴۳ - ۱۴۴ ، بناء المقالة الفاطمية : ۹۸ ، شرح ابن ابی الحديد ۱۳ / ۲۷۶ ، شرح احقاق الحق ۳ / ۲۳۱ . و ذکر الطبری الإمامی فی ضمن روایه طویله عن أمير المؤمنين (عليه السلام) أنه عدّد يوم الشورى خصالا هذه منها فقال : « نشدتكم الله أفيكم أحد نزلت فيه : (لَا يَسْتَوِي مِنْكُمْ مَنْ أَنْفَقَ مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ ..) إلى آخر الآيه غيري ؟ ! قالوا : اللهم لا . (المسترشد : ۳۵۲)

و مع هذا (الف و لام) مقتضى استغراق كليت ليست ، پس مراد از آن مهاجرين ، معهودين باشند ، چنانچه عقیده شیعه است .

و سيد مرتضى علم الهدى بعد ذكر اين دو وجه گفته :

وعلى كل حال *ز* يطعن - أيضاً - على معتقدهم فى هذه الآيه ، وبعد فإن سياق الآيه يخرج ظاهرها عن أيديهم ، ويوجب الرجوع عليهم إلى غيرها *ز* لأن الله تعالى قال : (لِلْفُقَرَاءِ الْمُهَاجِرِينَ الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ يَبْتَغُونَ فَضْلاً مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَاناً وَيَنْصُرُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ هُمُ الصَّادِقُونَ) (١) ، فوصف بالصدق من تكاملت له الشرائط ، ومنها ما هو شاهد (٢) كالهجرة والإخراج من الديار والأموال ، ومنها ما هو باطن لا يعلمه إلا الله تعالى ، وهو ابتغاء الفضل والرضوان من الله ونصره الله ورسوله *ز* لأن المعتبر فى ذلك ليس ممّا يظهر بل بالبواطن والنيات ، فيجب على الخصوم أن يثبتوا اجتماع هذه الصفات فى كل واحد من الذين هاجروا وأخرجوا من ديارهم وأموالهم ، ولا بدّ فى ذلك من الرجوع إلى غير الآيه (٣) .

١- الحشر (٥٩) : ٨ .

٢- فى المصدر : (مشاهد) .

٣- شافى ١٩ / ٤ .

اما آنچه گفته : و این آیات نیز ابطال احتمال نفاق این جماعت به اصرح وجوه مینماید .

پس اول اثبات < ۳۱۲ > باید کرد که مقتدایان اهل سنت در مصادیق آیات مذکور داخل اند ، بعد از آن برای ابطال احتمال نفاق از آنها به این آیات استدلال باید کرد ، و بدون اثبات این معنا چون عاقل مستبصر این آیات و امثال آن را با آیات که در حق منافقین وارد است ملاحظه مینماید بر او واضح و لائح میگردد که مظهر آن اسلام و ایمان دو گروه بودند یکی مخلصین و دیگری منافقین ، و تعیین و تمیز مخلصین و منافقین از آیات قرآن ممکن نیست ، اما از احادیث و آثار البته تعیین و تخصیص بعضی مخلصین و بعضی منافقین ثابت و متحقق شده ، چنانچه در کتب مبسوطه امامیه و در “ شرح نهج البلاغه ” ابن ابی الحدید مذکور است (۱) .

اما آنچه گفته : قوله تعالی : (يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ) .

پس بدان که علامه حسن بن مطهر حلی در کتاب “ الفین ” به دلیل و برهان عقلی ثابت کرده که این آیه کریمه در حق ائمه معصومین (علیهم السلام) از اهل بیت .

۱- ظاهراً اشاره است به فصل فی ذکر المنحرفین عن علی [(علیه السلام)] در شرح ابن ابی الحدید ۴ / ۷۴ ، به ضمیمه حدیث مشهور : ما كنا نعرف المنافقين على عهد رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم إلا ببغض على بن أبي طالب [(علیه السلام)] . (شرح ابن ابی الحدید ۴ / ۸۳) و مانند آن ، و مراجعه شود به تقلیب المكائد : ۳۲۴ - ۳۲۵ .

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نازل شده (۱) .

اما آنچه گفته : وقوله : (لَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ) .

پس ذکر این آیه دلیلی برای شیعه در تفضیح خلفای خود افزودن است ! چه در “ تفسیر ثعلبی ” در تفسیر این آیه مسطور است :

وقال عكرمة : جاء عتبة بن ربيعة وشيبة بن ربيعة (۲) ومطعم ابن عدی والحارث بن نوفل وفرطه (۳) بن عبد عمرو بن نوفل في أشراف من بنى عبد مناف من أهل الكفر إلى أبي طالب فقالوا : يا أبا طالب ! لو أن ابن أخيك محمداً يطرده عنه موالينا وخلفانا (۴) - فإئنا هم عبیدنا وعسفاؤنا (۵) - كان أعظم في صدورنا ، وأطوع له عندنا ، وأدنى لاتباعنا إياه ، وتصديقنا له .

فأتى أبو طالب النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم فحدثه بالذي .

۱- مراجعه شود به الفین : ۹۰ ، ملحقات احقاق الحق ، مجلدات : ۳ ، ۶ ، ۲۰ .

۲- فی المصدر : (أمیه) .

۳- فی المصدر : (قرظه) .

۴- فی المصدر : (حلفاءنا) .

۵- لم يرد في المصدر : (عسفاؤنا) .

کلمه ، فقال عمر بن الخطاب : لو فعلت ذلك حين (۱) نظر ما الذى يريدون ، وإلى ما يصيرون من قولهم ، فأنزل الله هذه الآية ، فلما نزلت أقبل عمر بن الخطاب فاعتذر من مقاله . (۲) انتهى .

از این روایت صریح واضح است که این آیه در حق چندی از اصحاب مخصوص نازل شده و عمر و اخوان او از آن خارج اند .

و در معنا در این آیه بر عمر عتاب است که امر به مطرود ساختن چنین صالحین - که خدای تعالی مدحشان فرموده - کرده بود و تأیید جانب کفار ساخته !

و ثعلبی در روایت دیگر چنین آورده :

قال ابن عباس : یعنی یعبدون ربهم بالصلاه المكتوبه بالغداه والعشى ؛ یعنی صلاه الصبح و صلاه العصر ، وذلك أن ناساً من الفقراء كانوا مع النبي (۳) صلى الله عليه [وآله] وسلم ، فقال ناس من الأشراف : إذا صلّيت فأخّر هؤلاء ليصلّوا خلفنا ، فأنزل الله تعالى : (وَلَا تَطْرُدِ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ) (۴) .

۱- فى المصدر : (حتى) .

۲- تفسير ثعلبي ۴ / ۱۵۰ .

۳- [الف] [خ . ل : (رسول الله) .

۴- تفسير ثعلبي ۴ / ۱۵۰ ، و آیه شریفه در سوره الأنعام (۶) : ۵۲ .

اما آنچه گفته : وقوله تعالى : (وَإِذَا جَاءَكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِنَا ..) إلى آخر .

پس بدان که اول اثبات باید کرد که مقتدایان اهل سنت ایمان واقعی به آیات الهی داشتند ، بعد از آن برای مغفور بودن اعمال سیئه ایشان به این آیه استدلال باید نمود .

اما آنچه گفته : وقوله تعالى : (إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ ...) إلى آخر الآیه .

پس این آیه کریمه نیز < ۳۱۳ > در شأن کرامت نشان حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و دیگر معصومین (علیهم السلام) نازل شده ، چنانچه در “ تفسیر علی بن ابراهیم ” مذکور است :

قال : نزلت فی الأئمه (علیهم السلام) ، والدلیل علی أن ذلك فیهم خاصه حین مدحهم [وحلاهم] (۱) ووصفهم بصفه لا تجوز فی غیرهم ، فقال : (التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ) (۲) ، [فالآمرون بالمعروف] (۳) هم الذین يعرفون المعروف کله صغیره وکبیره ودقیقه وجليله ، .

۱- الزیاده من المصدر .

۲- التوبه (۹) : ۱۱۲ .

۳- الزیاده من المصدر .

(وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ) : هم الذين يعرفون المنكر كله صغيره وكبيره ، [(وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ) هم الذين يعرفون حدود الله صغيرها وكبيرها ، ودقيقها وجليلها] (۱) ، ولا يجوز أن يكون بهذه الصفة غير الأئمة (عليهم السلام) (۲) .

وقال علي بن ابراهيم في قوله : (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ) (۳) :

قال : هم الأئمة ، وهو معطوف على قوله : (وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ) (۴) .

و در رساله “ رجعت “ مذکور است که :

حضرت امام محمدباقر (علیه السلام) فرمود که : این قتال (۵) در راه خدا و قتل و مقتول شدن در رجعت خواهد شد ، « ومن مات بعث حتى يقتل ، ومن قتل بعث حتى يموت (۶) » .

اما آنچه گفته : پس معلوم شد که در حق ایشان بدا محال است که ایشان .

۱- الزيادة من المصدر .

۲- تفسير قمی ۱ / ۳۰۶ .

۳- التوبه (۹) : ۱۱۹ .

۴- تفسير قمی ۱ / ۳۰۷ .

۵- در [الف] اشتبهاً : (مقال) آمده است .

۶- الايقاظ من الهجعه بالبرهان على الرجعه : ۲۶۰ ، تفسير عیاشی ۲ / ۱۱۳ ، بحار الأنوار ۵۳ / ۷۱ .

را بعد از اخبار به مغفرت و بهشت ، عذاب دوزخ دهند .. الی آخر .

پس مردود است به اینکه این وعده در این آیه مشروط اولاً- به ایمان ، وثانیاً به قتال نمودن فی سبیل الله و قتل کردن و مقتول شدن است .

پس اولاً : ایمان صحابه مبحوث عنهم به اثبات باید رسانید .

وثانیاً : ایفا به قتال فی سبیل الله خالصاً لله ، حال آنکه بارها صحابه فرار کرده اند .

و اگر جهاد هم کرده اند اخلاص نیت جمیع ایشان از کجا معلوم شود ، حال آنکه قبول جهاد موقوف است بر اخلاص نیت ، چنانچه در تفسیر “ درّ منثور “ مذکور است :

أخرج الحاكم - وصححه - ، عن عبد الله بن عمر (۱) أنه قال : يا رسول الله ! أخبرني عن الجهاد والغزو ، قال : « يا عبد الله ! إن قاتلت صابراً محتسباً بعثك الله صابراً محتسباً ، وإن قاتلت (۲) مرثياً مكاثراً بعثك الله مرثياً مكاثراً ، على أي حال قاتلت أو قُتلت بعثك الله على تلك الحال » .

وأخرج أحمد والدارمی والنسائی والرویانی وابن حبان والطبرانی والحاكم - وصححه - ، عن يحيى بن الوليد بن عباده ، .

۱- در [الف] اشتبهاً اینجا : (واو) آمده است .

۲- فی المصدر : (قتلت) .

عن جدّ ولده ، عن النبی [(صلی الله علیه وآله وسلم)] ، قال : « من غزا وهو لا ینوی فی غزاته إلاّ عقلا فله ما نوی » . (۱) .
انتهی .

پس از این احادیث صحیحہ ثابت شده کہ محض جهاد ، مثبت فضلی و کرامتی نیست تا وقتی کہ ثابت نشود کہ به نیت خالص فی سبیل الله این جهاد از ایشان صادر شده .

اما آنچه گفته : قوله تعالی : (لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ) از این آیه معلوم شد ... الی آخر .

پس بدان کہ ترجمه آن این است : هر آینه راضی شد خدای تعالی از مؤمنین در حالی کہ بیعت میکردند تو را در زیر درخت ، پس دانست آنچه در دل ایشان بود ، پس نازل کرد سکینه [را] بر ایشان ، و خبر داد ایشان را فتحی قریب .

و شک نیست در اینکه لفظ (ایمان) در قرآن مجید به دو نحو استعمال یافته : یکی ایمان ظاهر ، و دیگر ایمان حقیقی واقعی ، چنانچه فرموده : (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا آمِنُوا) (۲) یعنی کسانی کہ ایمان آوردید [به ظاهر ، ایمان .

۱- [الف] قوبل علی أصله ، سی پاره ۱۶ ، سوره کهف ، آخر سوره . (۱۲) ر . [الدرّ المثور ۴ / ۲۵۶] .

۲- النساء (۴) : ۱۳۶ .

آورد [به دل (۱)] . در این صورت < ۳۱۴ > مراد از لفظ (مؤمنین) که در این آیه کریمه واقع است اگر به معنای اول باشد لازم آید دخول منافقین در آن ، و آن منافی حصول رضای الهی است ، پس باید که به معنای ثانی باشد و دخول (الف و لام) عهد بر آن دلیل این معنا است ، و مراد از آن مؤمنین معهودین اند که در دل ایشان نفاقی نبوده باشد ، چنانچه قوله : (فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ) (۲) دلالت بر آن دارد .

و تحقیق ایمان واقعی در جمیع بیعت کنندگان به طریق کلیت ممنوع و غیر مسلم [است] ؛ و اگر چنین میبود میبایست که حق تعالی به عوض (رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ) (۳) بگوید : (رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الَّذِينَ يَبَايعُونَكَ) تا دلالت میکرد بر حصول رضامندی الهی از بیعت کنندگان .

و در “ صحیح بخاری ” مذکور است :

عن يزيد بن أبي عبيد ؛ قال : قلت لسلمه بن الأكوع : على أي شيء بايعتم رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يوم الحديبية ؟

۱- در نسخه [الف] قسمت اخیر آیه - یعنی (آمِنُوا) دوم - نیامده ، ولی در نسخه [ز] وجود داشت ، و شاید اشتباه در حذف آن و در ترجمه از ناسخین بوده است که با افزودن مطلب داخل گروه اصلاح شد .

۲- الفتح (۴۸) : ۱۸ .

۳- الفتح (۴۸) : ۱۸ .

قال : على الموت (۱).

و در روایتی دیگر واقع است : بايعوه على عدم الفرار (۲).

و ابن حجر در “فتح الباری” گفته :

لا تنافی بین قولهم : (بايعوه على الموت) و (على عدم الفرار) ؛ لأنَّ المراد بالمبايعه على الموت أن [لا] (۳) يَفْرُوا ولو ماتوا ، وليس المراد به أن يقع الموت ولا بد ، وهو الذي أنكره نافع و عدل إلى قوله : (بل بايعتم على الصبر) .. أى على الثبات وعدم الفرار سواء أفضى ذلك إلى الموت أم لا (۴).

و چون در جنگ خيبر فرار کردند و حیات را بر موت ایثار نمودند در مصداق (فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ ..) (۵) داخل باشند .

و در تفسیر “درّ منثور” مذکور است :

أخرج ابن أبي حاتم ، عن ابن عباس - رضی الله عنهما - فی قوله : (فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ) (۶) قال : إنما .

۱- [الف] كتاب الغزوات ، غزوه حديبيه . (۱۲) . [صحيح البخارى ۵ / ۶۵] .

۲- السيره الحلبيه ۲ / ۷۰۱ ، حاشيه السندي ۷ / ۱۴۱ .

۳- الزيادة من المصدر .

۴- فتح الباری ۶ / ۸۳ .

۵- الفتح (۴۸) : ۱۰ .

۶- الفتح (۴۸) : ۱۸ .

أنزلت السكينة على من علم منه الوفاء . (۱) انتهى .

و چون انزال سکینه بر همین مؤمنین واقع شده که بیعت تحت شجره کردند و خدا از ایشان راضی شده نه بر دیگران ، و نزول سکینه به موجب این حدیث بر همان کسان شده که وفا از ایشان معلوم حق تعالی بود ، پس رضای الهی نیز از همان کسان که معلوم الوفا بودند متحقق باشد نه از کسانی که غدر و نکث نمودند ، پس تا وقتی که وفای صحابه - که حرف در ایشان می‌رود - ثابت نکند تمسک به این آیه در اثبات فضیلتشان غیر صحیح باشد .

و در “ صحیح بخاری ” مذکور است :

عن العلاء بن المسيب ، عن أبيه ، قال : لقيت البراء بن عازب فقلت : طوبى لك ! صحبت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، وباعته تحت الشجرة ، فقال : يا بن أخي ! إنك لا تدري ما أحدثنا بعده (۲) .

یعنی از علاء بن مسیب از پدرش روایت است که گفت : ملاقات کردم براء بن عازب را پس گفتم : [خوشا به حالت] تو صحبت کردی با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) و بیعت نمودی او را در زیر درخت ، گفت : ای پسر برادر من ! تو .

۱- [الف] قوبل على أصله ، سی پاره ۲۶ ، سوره فتح . (۱۲) . [الدرّ المثور ۶ / ۷۴] .

۲- [الف] غزوه حديبيه . [صحیح بخاری ۵ / ۶۵ - ۶۶] .

نمی دانی که ما چه احداث کردیم بعد از آن .

و این قول صحابی - که به نزد اهل سنت نهایت جلیل القدر است - دلیل است بر اینکه احداث بدعات موجب حبط عمل شجره است .

و نیز ابوالغادیه که از جمله بیعت کنندگان تحت شجره بود ، عمار بن یاسر را در جنگ صفین قتل نمود ، چنانچه ابن تیمیه در "ردّ منهای الکرامه" گفته :

الذی قتل عمار بن یاسر هو أبو الغادیه ، وقد قیل : إنه من أهل بیعه الرضوان ، ذکر ذلك ابن حزم (۱) .

و نیز گفته : < ۳۱۵ > إن قاتل عمّار بن یاسر [هو] (۲) أبو (۳) الغادیه کان ممّن بايع تحت الشجره ، [وهم السابقون الأولون] (۴) . ذکر ذلك ابن حزم وغيره (۵) .

و نیز ابن تیمیه در جواب برهان ثالث بر امامت جناب امیر (علیه السلام) گفته :

ذکر ابن حزم أن عمّار بن یاسر قتله أبو الغادیه ، وأنّ أبا الغادیه هذا من السابقين الأولين ممّن بايع تحت .

۱- [الف] جواب مطاعن عثمان . [منهای السنه ۶ / ۲۰۵] .

۲- الزیاده من المصدر .

۳- در [الف] اشتبهاً : (أبا) آمده است .

۴- الزیاده من المصدر .

۵- منهای السنه ۶ / ۳۳۳ .

الشجره . (۱) انتهى .

و بنا بر این به موجب حدیث : « و یح عمار ! تقتله (۲) الفئه الباغیه (۳) » ، ابوالغادیه از فئه باغیه باشد .

و نیز در روایات کثیره وارد است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله) فرمود که : قاتل عمار در نار است ، چنانچه در “ کنز العمال ” مذکور است :

« قاتل عمار وسالبه فی النار » . طب عن عبد الرحمن بن مالک (۴) .

و نیز در آن مذکور است :

« اللهم أولعت بعمار ، قاتل عمار وسالبه فی النار » . ک . عن عمرو بن العاصی .

« ما لهم ولعمّار ؟ ! یدعوهم إلى الجنه ویدعونہ إلى النار ، قاتله وسالبه فی النار » . ابن عساکر ، عن مجاهد ، عن أسامه بن شریک أو ابن زید (۵) .

و نیز در آن مذکور است :

۱- منهاج السنه ۷ / ۵۵ - ۵۶ .

۲- در [الف] اشتبهاً : (تقتلك) آمده است .

۳- له مصادر کثیره جداً انظر - مثلاً - : الغدير ۹ / ۲۱ - ۲۲ ، ملحقات احقاق الحق مجلدات : ۷ ، ۸ ، ۳۱ عن جمله مصادر .

۴- [الف] كتاب الفضائل ، فضائل عمار ، كتاب الأقوال . [كنز العمال ۱۱ / ۷۲۱] .

۵- كنز العمال ۱۱ / ۷۲۴ .

« ابن سمیّه تقتله الفئه الباغيه ، قاتله وسالبه فى النار » . خط . کر . عن أنس (۱) .

و نیز در آن مذکور است :

« قاتل ابن سمیّه فى النار » . کر . عن عمرو بن العاصی (۲) .

و نیز از بیعت کنندگان تحت الشجره صاحب جمل احمر بود ، و در “ کنز العمال ” مذکور است :

« لیدخلنّ الجنه من بايع تحت الشجره إلاّ صاحب الجمل الأحمر » . ت . عن جابر .

فيه أيضاً : « کلکم مغفور له إلاّ صاحب الجمل الأحمر » . ک . عن جابر (۳) .

اما آنچه گفته : حق تعالی (لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ) فرموده نه عن بيعه المؤمنین .

پس جوابش آنکه : لفظ (رضى) متعدی است پس زیادتی حرف (عن) بر .

۱- کنز العمال ۱۱ / ۷۲۵ .

۲- کنز العمال ۱۱ / ۷۲۶ .

۳- [الف] بيعه الرضوان ، الفصل الخامس فى أحكام البيعه من كتاب الإيمان . (۱۲) ر . [کنز العمال ۱ / ۱۰۲] .

(مؤمنین) دلالت میکند بر آنکه مفعول (رضی) فعل بیعت است نه (مؤمنین) .

اما آنچه گفته : که حافظ قرآن را ممکن نیست که در بزرگی صحابه تردد داشته باشد .

پس اگر مراد از آن صحابه بعض است لا- علی التعین ، کلام شیعه در آن نیست / و اگر مراد جمیع صحابه به طریق کلیت است ، پس شواهد نقلیه از آیات و احادیث و وقایع و حالات بر خلاف آن دلالت دارد .

و تنها حفظ قرآن مانند سیاه دلان مثمر فایده نیست ، بلکه با حفظ قرآن حفظ تفسیر و حدیث نیز ضرور [و] لازم است و اگر نه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در حق خوارج فرموده : « یقرؤون القرآن ولا یبلغ القرآن حناجرهم (۱) » .

و در بعضی روایات آمده : « لا یجاوز تراقیهم (۲) » .

طیبی در “ شرح مشکوه “ گفته :

.. أی لا- تجاوز قرآنهم عن ألسنتهم إلى قلوبهم ، فلا یؤثر فیها ، ولا یتصاعد من مخرج الحرف و حیز الصوت إلى محلّ القبول والإجابة . « ویمرقون من الدین » .. أی یخرجون من الدین ، .

۱- انظر : الموطأ / ۱ / ۲۰۴ ، صحیح البخاری / ۶ / ۱۱۵ ، کنز العمال / ۱۱ / ۱۳۷ .

۲- انظر : صحیح البخاری / ۴ / ۱۷۹ ، کنز العمال / ۱۱ / ۱۴۰ - ۱۴۳ .

ويمزّون عليه سريعاً من غير حظّ وانتفاع به .

« خروج السهم من الرميّه » . . أي الصيد ومروه مع احرائه (١) . . إلى آخره (٢) .

و غزالي در كتاب " احياء العلوم " گفته :

قال صلى الله عليه [وآله] وسلم : « أكثر منافقى هذه الأمة قرأوها » (٣) .

١- في المصدر : (ومروه بجميع أجزاءه) .

٢- شرح الطيبي على مشكاه المصاييح ١١ / ١٢٦ ، وانظر : مرقاه المفاتيح ١١ / ٣٥ .

٣- [الف] الباب الأول من كتاب تلاوه القرآن ، وهو كتاب الثامن . (١٢) . [إحياء علوم الدين ١ / ٢٧٤] .

طعن چهارم : عدم امتثال دستور حضرت در آوردن کاغذ و قلم

قال : طعن چهارم :

آنکه صحابه معانده با رسول صلی الله علیه [و آله] وسلم نمودند وقتی که < ۳۱۶ > طلب قرطاس فرمود هرگز نیاوردند و تعللات بی جا آغاز نهادند .

جواب این طعن سابق در مطاعن عمر . . . گذشت که قصد ایشان تخفیف تصدیع آن جناب بود ، با وجود قطع به استغناى خود از آن محنتی که خواست در آن وقت نازک ، این قصد (۱) سراسر ناشی از محبت و دوستی بود این را بر عناد حمل نمودن کار کسانی است که از آیین محبت و دوستی بیخبرند و به سوء ظنّ و بدگمانی دماغ و دل پر !

جواب دیگر : اکثر حضار در آن وقت اهل بیت (علیهم السلام) بودند و صحابه در آنجا قدر قلیل ، و طعن کل به فعل قلیل که به شرکت اهل بیت (علیهم السلام) آن فعل نموده بودند ، در چه مرتبه از نادانی و ژاژخایی است ؟ !

باز پیغمبر - علیه و آله الصلاه والسلام - تا پنج روز بعد از این واقعه زنده .

ماند ، و اهل بیت (علیهم السلام) همیشه در خدمت او حاضر و ادوات کتابت نزد ایشان موجود و نویسندگان در زمره ایشان غیر مفقود ، اگر امر ضروری تبلیغ بود چرا در این فرصت دراز و تیسر اسباب ، ترک تبلیغ آن فرمود و ننویسند و ترک واجب نمود ؟ !

معاذ الله من سوء الظن ! کسانی را که خدای تعالی : (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) (۱) فرموده باشد ، (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيئًا لِّتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ) (۲) خطاب داده باشد ، بدترین امتها اعتقاد کردن در چه مرتبه دور از مرضی خدای تعالی رفتن است و مخالفت صریح قرآن نمودن ! (۳) أقول :

[اما آنچه گفته :] جواب این طعن سابق در مطاعن عمر گذشت که قصد ایشان تخفیف تصدیع بود .

پس بدان که : نقض این جواب نیز ما در آنجا (۴) ذکر کرده ایم و علاوه بر .

۱- آل عمران (۳) : ۱۱۰ .

۲- البقره (۲) : ۱۴۳ .

۳- تحفه اثناعشریه : ۳۴۰ .

۴- در [الف] اشتباهاً : (اینجا) آمده است .

آنچه در آنجا مذکور شد این است که قول تابعان عمر : (القول ما قاله عمر) بر خلاف قول دیگر مؤمنین صحابه که گفتند : (القول ما قاله النبى [صلی الله علیه وآله وسلم]) صریح دلالت میکند که غرض آنها از این قول محض متابعت عمر بود نه متابعت [و محبت] رسول خدا (صلی الله علیه وآله) .

اما آنچه گفته : اکثر حضار در آن وقت اهل بیت [(علیهم السلام)] بودند .

پس مدفوع است به اینکه : ادعای بی دلیل اصلا مقبول نمیشود ، بودن اهل بیت [(علیهم السلام)] در آن وقت از روایات صحیحه ثابت باید کرد و محض قول تخمینی به کار نمیآید (۱) .

واگر بالفرض اهل بیت [(علیهم السلام)] در آن وقت باشند پس از مجوزین و مؤیدین قول رسول خدا (صلی الله علیه وآله) خواهند بود نه از مانعین که طعن به سوی ایشان متوجه است .

اما آنچه گفته : طعن کل به فعل قلیل که به شرکت اهل بیت [(علیهم السلام)] [آن فعل] .

۱- قد مرّ فی الطعن الأول من مطاعن عمر أن القسطلانی قال فی ارشاد الساری ۶ / ۴۶۳ - فی شرح قوله : (فاختلف أهل البيت) - : الذین كانوا فیہ من الصحابه ، لا أهل بیته علیه [وآله] السلام . وقال ابن حجر العسقلانی : قوله - فی الروایه الثانیه - : (فاختلف أهل البيت) .. أى من كان فی البيت حیثئذ من الصحابه ، ولم يُرد أهل بیت النبى صلی الله علیه [وآله] وسلم . لاحظ : فتح الباری ۸ / ۱۰۳ .

پنموده بودند در چه مرتبه از نادانی است .

جوابش آنکه : چون در متن حدیث لفظ : (فی البیت رجال من الصحابه) واقع است و تعیین و تخصیص اسماء به غیر از نام عمر مذکور نیست ، پس قضیه مذمت صحابه قضیه مهمله باشد که در قوه جزئیه است [و] صادق باشد .

و طعن کلّ صحابه یعنی موجه کلیه از هیچ عبارتی از عبارات علامه حلی - علیه الرحمه - و دیگر علمای اعلام که در “ کشف الحق ” و غیر آن مذکور است مفهوم و معلوم نمیشود ، بلکه غرض [علمای] ما - علیهم الرحمه والرضوان - سلب موجه کلیه است که علمای اهل سنت در اکثر مقامات میگویند : (الصحابه عدول کلّهم) ، و سلب < ۳۱۷ > ایجاب کلی به سلب جزئی حاصل میشود ، كما بین فی موضعه .

و این ناصبی در جواب اکثر مطاعن که در اینجا ذکر نموده این غلط فهمی خود را ظاهر کرده .

و دعوی این معنا که : صحابه این فعل - یعنی منع از احضار قرطاس و عدم امتثال امر آن حضرت که کردند - به شرکت اهل بیت کردند .

افتزایی است صریح و دروغی فضح ، خود بودن اهل بیت در آن وقت ثابت نکرده ، نه که منع کردن ایشان از احضار دوات و قرطاس .

اما آنچه گفته : اگر امر ضروری تبلیغ بود چرا در این فرصت دراز ... الی آخر .

پس جوابش آنکه : آنچه آن حضرت را نویساندنی بوده از حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) نویسانیده ، و حدیث موجود بودن صحیفه [ای] که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) به املاى حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نوشته بود ، در " صحیح بخاری " در مواضع متعدده و دیگر صحاح اهل سنت موجود است (۱).

اما آنچه گفته : کسانی را که خدای تعالی : (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) فرموده باشد ... الی آخر .

پس بدان که لفظ : (تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ) [که] بعد از این واقع است دلالت بر آن میکند که مراد از (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ) تمام امت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیست ؛ زیرا که میباید که امر کنندگان به معروف و نهی کنندگان از منکر ، غیر آن کسانی باشند که بر ایشان امر و نهی واقع میشود ، چنانچه حق تعالی شأنه قبل از این آیه کریمه به اندک فاصله گفته : (وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ .

۱- صحیح بخاری ۱ / ۳۶ و ۲ / ۲۲۱ و ۴ / ۳۰ ، ۶۷ ، ۶۹ و ۸ / ۱۰ ، ۴۵ ، ۴۷ ، ۱۴۴ ، صحیح مسلم ۶ / ۵۸ ، مسند احمد ۱ / ۱۱۸ - ۱۱۹ ، ۱۵۱ - ۱۵۲ ، کنز العمال ۵ / ۴۷۴ و ۱۴ / ۱۲۹ و بسیاری از مصادر دیگر .

الْمُفْلِحُونَ (۱) یعنی باید که باشد از میان شما گروهی که دعوت کنند به سوی خیر و امر کنند به معروف و نهی کنند از چیز بد و آنانند (۲) رستگاران .

و نیز لفظ (امت) در اینجا به معنای گروه نیست ، بلکه به معنای راه دین و شریعت است چنانکه در “صراح” مذکور است :
یقال : فلان لا أمه له .. ای لا دین له ولا نعله .

قوله تعالی : (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ) (۳) .. ای خیر اهل دین (۴) .

و بنابر این معنایش آن باشد که : بودید شما اهل دینی که آن دین بهترین ادیان است . پس مدح دین باشد ، و بودن ایشان اهل این چنین دین در زمان ماضی ، مستلزم بقای ایشان بر آن دین در زمان مستقبل نیست .

و زمخشری در “کشاف” در تفسیر این آیه گفته :

(وَ لَتَكُنَّ مِنْكُمْ أُمَّةٌ) (من) للتبعیض ؛ لأن الأمر بالمعروف والنهی عن المنکر من فروض الکفایات .

ولأنه لا یصلح له إلا من علم المعروف والمنکر ، وعلم کیف .

۱- آل عمران (۳) : ۱۰۴ .

۲- در [الف] [آنهاوند] آمده است که اصلاح شد .

۳- آل عمران (۳) : ۱۱۰ .

۴- صراح اللغه : ۳۶۸ .

يرتّب الأمر فى إقامته ، وكيف يباشر ، فإن الجاهل ربما نهى عن معروف وأمر بمنكر ، وربّما عرف الحكم فى مذهبه وجهله فى مذهب صاحبه فنهاه عن غير منكر ، وقد يغلظ فى موضع اللين ويلين فى موضع الغلظة ، وينكر على من لا يزيده إنكاره إلا تمادياً أو على من الإنكار عليه عبث كالإنكار على أصحاب (١) المآثر والجلادين .. وأضرابهم .

وقيل : (من) للتبيين ؛ بمعنى : وكونوا أمه تأمرون ، كقوله تعالى : (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ ..) (٢) ، و (أولئك هم المفلحون) (٣) هم الأخصاء بالفلاح دون غيرهم .

وعن النبىّ صلى الله عليه [وآله] وسلم أنه سئل - وهو على المنبر - : من خير < ٣١٨ > الناس ؟ قال : « أمرهم بالمعروف ، وأنهاهم عن المنكر ، وأتقاهم لله ، وأوصلهم » .

وعنه عليه [وآله] السلام : « من أمر بالمعروف ونهى عن المنكر فهو خليفة الله فى أرضه وخليفه رسوله وخليفه كتابه » .

وعن على بن أبى طالب (رضى الله عنه) [(عليه السلام)] : « أفضل الجهاد الأمر .

١- كلمه : (اصحاب) در حاشيه [الف] به عنوان تصحيح آمده است .

٢- آل عمران (٣) : ١١٠ .

٣- آل عمران (٣) : ١٠٤ .

بالمعروف والنهی عن المنکر « (۱) .

یعنی حرف (من) در قوله : (وَتُكُونُ مِنْكُمْ أُمَّةً) برای تبعیض (۲) است ؛ زیرا که امر به معروف و نهی از منکر از فرض کفایات است ؛ و زیرا که صلاحیت ندارد برای این معنا مگر کسی که عالم باشد به معروف و منکر ، و علم داشته باشد به کیفیت ترتیب امر و نهی در اقامه آن و کیفیت مباشرت آن به جهت آنکه جاهل گاه باشد که نهی کند از معروف و امر کند به منکر ، و گاه باشد که مسأله اجتهادی باشد و او حکم مذهب خود را شناسد و نداند حکم را در مذهب صاحب خود ، پس نهی کند از امری که منکر نباشد ، و گاهی غلظت و سختی میکند در موضع نرمی و نرمی میکند در موضع غلظت ، و انکار میکند بر کسی که زیاده نمیکند انکار او [را] مگر تمادی یا انکار بر کسی که انکار بر او عبث است ، مانند انکار کردن بر اصحاب متأثر و جلادین و احزاب ایشان .

و گفته شده است که : حرف (من) برای بیان است ، به معنای اینکه : باشند گروهی که امر کنند ، مانند قول او تعالی : (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ) (۳) .

۱- [الف] سی پاره ۴ ، سوره آل عمران . [الکشاف ۱ / ۴۵۲] .

۲- در [الف] اشتباهاً : (تبغیض) آمده است .

۳- آل عمران (۳) : ۱۱۰ .

و معنای : (وَأَوْلَايَكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ) (۱) [آن است] که آنها اختصاص یافته اند به [فلاح نه] غیر ایشان .

منقول است که : از پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) سؤال کرده شد - در حالی که آن حضرت بر منبر بود - : کدام کس است بهترین مردم ؟ فرمود : « امرکننده ترین ایشان به معروف و نهی کننده ترین ایشان از منکر ، و پرهیزگارترین برای خدا ، و وصل کننده ترین ایشان به صله رحم » .

و مروی است از آن حضرت که فرمود : « کسی که امر کند به معروف و نهی کند از منکر ، پس آن خلیفه خدا است در زمین و خلیفه رسول او و خلیفه کتاب او » .

و از علی بن ابی طالب [(علیه السلام)] روایت است که فرمود : « افضل جهاد ، امر به معروف و نهی از منکر است » . انتهی ترجمته .

و کسی که تتبع کتب احادیث و سیر نموده بر او واضح و روشن است که شرایط امر به معروف و نهی از منکر در حضرت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین (علیهم السلام) از ذریه طاهره مجتمع بود ، و در اصحاب ثلاثه و اتباع ایشان شرایط مذکوره یافته نشده ، چنانچه شمه ای از آن در این مبحث مطاعن به معرض بیان آمد .

و همچنین است جواب از قوله تعالى : (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيْطًا) (۱) ؛ زیرا که اگر مراد از آن جمیع صحابه باشد ، مصداق آیات و احادیث مذمت کدام کسان خواهند بود ؟

و ابن حجر در “فتح الباری شرح صحیح بخاری” در ذیل شرح - باب (لا تزال طائفه من أمتی ظاهرین علی الحق وهم أهل العلم) - گفته :

قوله : (وهم أهل العلم) هو من كلام المصنف ، وأخرج الترمذی حدیث الباب ، ثم قال : سمعت محمد بن إسماعیل البخاری يقول : سمعت علی ابن المدینی يقول : هم أصحاب الحدیث .

وذكره فی كتاب خلق أفعال العباد عقب حدیث أبی سعید فی قوله تعالى : (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيْطًا) (۲) هم الطائفه المذكوره فی حدیث لا تزال طائفه من أمتی (۳) .

[پس آیه شریف همه صحابه را شامل نمیشود ، و مقصود از آن گروهی خاص میباشند] .

۱- البقره (۲) : ۱۴۳ .

۲- البقره (۲) : ۱۴۳ .

۳- [الف] كتاب الاعتصام بالكتاب والسنة . (۱۲) . [فتح الباری ۱۳ / ۲۴۹] .

طعن پنجم : کوتاهی وسهل انگاری در امثال دستورات حضرت

قال : طعن پنجم : < ۳۱۹ > آنکه صحابه قول پیغمبر صلی الله علیه [وآله] وسلم را سهل انگاری میکردند و در امتثال اوامر او تهاون میورزیدند و از مقاصد او اعراض مینمودند ، و مبادرت به فرمان برداری - بی تکاسل و تقاعد و مدافعت - بجا نمیآوردند ، دلیلش آنکه از حدیفه روایت است که جناب پیغمبر صلی الله علیه [وآله] وسلم روز احزاب فرمود :

« ألا رجل یأتینی بخبر القوم . . جعله الله معی یوم القیامه ؟ » فلم یجب أحدٌ ، وکانت تهب ریح شدیدة وقراً ، فقال : « یا حدیفه ! قم » ، فلم أجد بدّاً - إذ دعانی باسمی - إلاّ - أن أقوم ، قال : « فاذهب فأتنی بخبر القوم » ، فلما ولیت من عنده جعلتُ كأنما أمشی فی حمام حتّی رأیتهم ، ورجعتُ وأنا أمشی فی مثل الحمام ، فلما أتیته وأخبرتہ قررت .

و این طعن محتاج جواب نیست ؛ زیرا که کلام آن جناب صلی الله علیه [وآله] وسلم در این مقام به صورت عرض بود ، و عرض را حکم امر نیست ،

قوله تعالى : (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا) (۱) ، وقوله تعالى : (فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ آتِنَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ) (۲) .

و قرائن حالیه نیز مقتضی همین بود که این امر شرعی تبلیغی نبود .

و اگر امر هم بود چه لازم است که برای وجوب باشد ، بلکه جمله دعائیه ، یعنی (جعله الله معی یوم القیامه) صریح دلالت بر ندب میکند ؛ زیرا که در واجبات وعده ثوابت نمیفرمایند ، و اگر میفرمایند به دخول جنت یا نجات از دوزخ اکتفا میکنند ، این ثواب مخصوص را وعده نمودن دلیل ندبیت امر است ، كما هو المقرّر فی الأصول .

و اگر امر برای وجوب هم باشد وجوب به طریق کفایت بود بالقطع ، و وقت شدت برودت هر کسی خواست که دیگری قیام نماید ، اگر بر هر یک واجب میشد ، مبادرت و مسارعت هر یکی لازم میآمده .

و اگر از این همه در گذریم این طعن متوجه به حضرت امیر [(علیه السلام)] خواهد شد ؛ زیرا که آن حضرت نیز در آن وقت حاضر بود نه غائب ، پس چرا امتثال امر نفرمود و مسارعت به مأمور به نکرد ؟ !

و کسی که این حرف در حق حضرت امیر [(علیه السلام)] و جمیع صحابه کرام بر زبان راند یا به خاطر بگذراند هزاران دلائل از کتاب و احادیث و سیر بر روی او .

۱- الأحزاب (۳۳) : ۷۲ .

۲- فصلت (۴۱) : ۱۱ .

میزنند زیرا که خدای تعالی جابجا ثنا میفرماید مهاجرین و انصار و مجاهدین را از صحابه به اطاعت و انقیاد، قوله تعالی : (وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) (۱) و در بخاری و مسلم و کتب سیر در کیفیت صحبت صحابه با پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم مسطور و مشهور است :

كانوا يبتدرون إلى أمره ، وكادوا يقتلون علي وضوئه ، وإذا تنخّم وقع في كفّ رجل منهم فدلّك منها وجهه .

در اینجا طرفه حکایتی است که عروه بن مسعود ثقفی که در آن وقت کافر معاند حربی بود در یک صحبت سرسری که برای سؤال و جواب صلح از طرف کفار در جناب پیغمبر صلی الله علیه [و آله] و سلم آمده بود ، این معامله صحابه را با پیغمبر [صلی الله علیه و آله و سلم] دید ، چون از حدیبیه برگشت و به مکه رسید زبان در ستایش اصحاب پیغمبر گشاد ، و داد ثناخوانی داد و گفت که : من کسری و دیگر پادشاهان عرب و عجم را دیده ام ، و در صحبت رئیسان هر دیار رسیده ، لیکن قسمی که یاران این شخص را محبّ < ۳۲۰ > و مطیع دیده ام هرگز هیچ کس را از نوکران هفت پشته هیچ پادشاه ندیده ام .

و این فرقه خود را به کلمه گویی تهمت کرده در حق آن اشخاص این قسم ژاژخایی مینمایند !

و اگر این قسم تهاون در امتثال اوامر موجب طعن شود ، اول میباید .

دفتری در مطاعن انبیا [(علیهم السلام)] نوشت ، و سر دفتر آدم ابوالبشر [(علیه السلام)] را گردانید که او را بی واسطه حق تعالی نهی فرمود از اکل شجره ، و نیز فرمود : (هَذَا عَدُوُّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَى) (۱) ، باز وسوسه او را قبول نمود و از (۲) شجره منهیة تناول کرد .

آری ! نافرمانی و ترک امتثال اوامر لشکریان امیر [(علیه السلام)] که اسلاف شیعه اند به نص آن حضرت معصوم ثابت است ، چنانچه از “ نهج البلاغه ” نقل آن گذشت ، پس مطاعن اسلاف خود میخواهند بر گردن اصحاب کرام اندازند و خود را از ملامت پاک دارند (۳) .

أقول :

علامه حلّی - علیه الرحمه - فرموده :

روی الحمیدی - فی الجمع بین الصحیحین ، فی مسند حدیفه بن الیمان - ، عن زید بن زید ، قال : کنا عند حدیفه ، فقال رجل : لو أدركت رسول الله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] فقاتلت معه فأبليت .

فقال حدیفه بن الیمان : أنت كنت تفعل معه ذلك ؟ ! لقد رأيتنا (۴) .

۱- طه (۲۰) : ۱۱۷ .

۲- در [الف] اشتبهاً اینجا : (أكل) آمده است .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۳۴۰ - ۳۴۱ .

۴- یعنی : رأيت أنفسنا . انظر : عمده القاری ۱۱ / ۵۰ ، و ۱۹ / ۱۸۱ .

مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ليله الأحزاب وأخذتنا ریح شديده وقزّ ، فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : (١) :

« ألا- رجل يأتيني بخبر القوم ، جعله الله معى يوم القيامة ؟ » فسكتنا ، ولم يجبه أحد منا ، [فقال : « ألا رجل يأتيني بخبر القوم ، جعله الله معى يوم القيامة ؟ » فسكتنا ، فلم يجب منا أحد ، ثم قال : « ألا رجل يأتيني بخبر القوم ، جعله الله معى يوم القيامة ؟ » فسكتنا ، فلم يجبه منا أحد] (٢) .

فقال : « قم يا حذيفه ! [فأتنا بخبر القوم »] (٣) قال : فلم أجد بدّاً - إذ دعاني باسمى - إلا أن أقوم ، فقال : « اذهب فأتنى بخبر القوم ، ولا- ترعهم علىّ (٤) » ، فلمّا وليت من عنده جعلت كأنما أمشى فى حمام حتّى رأيتهم (٥) ، فرأيت أبا سفيان يصطلى ظهره بالنار ، فوضعت سهماً فى كبد القوس فأردت أن أرميه ، فذكرت قول رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : « لا ترعهم علىّ (٤) » ، .

١- از قسمت : (ليله الاحزاب ...) تا اینجا در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده .

٢- الزیاده من المصدر .

٣- الزیاده من المصدر .

٤- فى المصدر : (ولا تدعهم) .

٥- فى المصدر : (أتیتهم) .

٦- فى المصدر : (ولا تدعهم) .

فلو رميته لأصبتُه ، فرجعتُ وأنا أمشي في مثل الحمام ، فلَمَّا أتيتُه فأخبرته خبر القوم وفرعت وقررت (۱) ، فألبسني رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم من فضل عباء كانت عليه يصلّي بها ، فلم أزل نائماً حتّى أصبحت ، قال : « قم يا نومان ! » وهذا يدلّ على التهاون في أمره عليه [وآله] السلام ، والإعراض من مطالبه ، وقلة القبول منه ، وترك المراقبه لله تعالى ، وإيثارهم الحياه على لقاء الله تعالى ، فكيف يستبعد منهم المخالفه بعد موته عليه [وآله] السلام (۲) .

يعنى : حميدى در كتاب “ جمع بين الصحيحين ” در مسند حذيفه بن اليمان از زيد بن زيد روايت کرده که او گفت :

بوديم به نزد حذيفه پس گفت مردى : اگر ادراک ميکردم من رسول خدا صلى الله عليه [وآله] وسلم را قتال کفار ميکردم با او .

پس حذيفه گفت : تو ميبودى که ميکردى ؟ ! به تحقيق که ما با رسول خدا صلى الله عليه [وآله] وسلم در شب احزاب بوديم و گرفت ما را بادی سخت و سردى ، پس گفت رسول خدا صلى الله عليه [وآله] وسلم : « آيا نيست مردى که بيارد خبر قوم کفار را ، بگرداند خدای تعالى او را با من در روز قيامت ؟ » .

۱- فى المصدر : (وفرغت قررت) .

۲- نهج الحق : ۳۲۲ .

پس خاموش شدیم و جواب نداد آن حضرت را هیچ یک از ما ، پس دوبار دیگر آن حضرت همان کلام را اعاده نمود ، هیچکس از ما جواب نداد ، تا بار چهارم گفت : « برخیز > ۳۲۱ < یا حذیفه ! » .

پس نیافتم من چاره - هرگاه که خواند مرا به نام من - سوای اینکه برخیزم ، و فرمود : « برو و بیار خبر قوم را و ایشان را خوفناک از من نکن » .

پس هرگاه که من از نزد آن حضرت رفتم ، دانستم که من گویا در حمام گرم میروم ، چون رفتم دیدم ابوسفیان را که پشت خود را گرم میکند ، و تیری بر چله کمان گذاشتم و خواستم که بیفکنم به سوی او ، پس یاد آمد مرا قول رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم که فرموده : « لا ترعهم علی » ، پس باز گشتم ، و مرا چنان معلوم میشد که من در حمام میروم ، و هرگاه که به نزد آن حضرت آمدم و خبر قوم رسانیدم ، باز سردی هوا را یافتم ، رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم عبای خود را که به آن نماز میکرد بر من افکند و من خوابیدم تا صبح کردم آن حضرت [(صلی الله علیه وآله وسلم)] فرمود : « برخیز ، ای بسیار خوابنده » .

و این حدیث دلالت میکند بر تهاون نمودن اصحاب در امر آن حضرت ، و اعراض از مطالب او و کمی قبول از او ، و گذاشتن مراقبت خدای تعالی ، و ایثار نمودن ایشان حیات دنیا را ؛ پس چگونه مستبعد خواهد بود صدور مخالفت از ایشان بعد موت آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) .

مخاطب در حدیث ، اول این حدیث را از قوله :

عن زید بن زید ، قال : كنا عند حذیفه ، فقال رجل : لو أدركت رسول الله [(صلی الله علیه وآله وسلم)] قاتلتُ معه فأبلیتُ ، فقال حذیفه بن الیمان : أنت كنت تفعل ذلك ؟ !

حذف نموده .

و منطوق صریح آن این است که این طعنِ بزُدلی و جبن صحابه را حذیفه - که اعلم به سرّ رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و اعلم به مدلولات لغات عرب بوده - ذکر نموده و آن کس سکوت ورزیده .

چنانچه قرطبی در " مفهم شرح صحیح مسلم " گفته :

لَمَّا قَالَ هَذَا الرَّجُلُ هَذَا الْكَلَامَ ، وَلَمْ يَسْتَشِنْ فِيهِ ، فَهَمَّ مِنْهُ حَذِيفَةُ الْجَزْمِ وَالْقَطْعُ بِأَنَّهُ كَذَلِكَ كَانَ يَفْعَلُ ، فَأَنْكَرَ ذَلِكَ عَلَيْهِ ، وَأَخْبَرَهُ بِمَا يَفْهَمُ مِنْهُ أَنَّ أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ [(صلی الله علیه وآله وسلم)] كَانُوا أَقْوَى فِي دِينِ اللَّهِ وَأَحْرَصَ عَلَى إِظْهَارِهِ ، وَأَحَبَّ فِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ ، وَأَشْجَعَ مِنْكَ ، وَمَعَ ذَلِكَ فَقَدْ انْتَهَتْ بِهِمُ الشَّدَائِدُ وَالْمَشَاقُّ إِلَى أَنْ حَصَلَ مِنْهُمْ مَا ذَكَرَهُ ، وَإِذَا كَانَ هَذَا فَعَبْرَتُهُمْ بِالضَّعْفِ أَوْلَى (۱) .

پس تأویلاتی که مخاطب در دلالت (۱) این حدیث ذکر کرده قابل التفات نباشد .

و در تفسیر “ درّ منثور ” این حدیث به این وجه مذکور است :

أخرج الروياني (۲) وابن عساكر ، عن إبراهيم التيمي . . . ، عن أبيه ، قال : قال رجل : لو أدركت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لخدمته (۳) ولفعلت .

فقال حذيفه : لقد رأيتني (۴) ليله الاحزاب - ونحن مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم - وكان رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يصلي من الليل في ليله بارده ، لم أر قبله ولا بعد برداً كان أشد منه ، فحانت منى التفاته ، فقال : « ألا رجل يذهب إلى هؤلاء فيأتينا بخبرهم ، جعله الله معي يوم القيامة ؟ » .

قال : فما قام منا إنسان ، قال : فسكتوا ، ثم عاد ، فسكتوا .

ثم قال : « يا أبا بكر ! » فقال : أستغفر الله ورسوله ، ثم قال : « إن .

۱- قسمت : (در دلالت) از نسخه [ز] صفحه : ۳۱۵ - ۳۱۶ نوشته شد ، در [الف] چاپ نشده است .

۲- في المصدر : (الفريابي) .

۳- في المصدر : (لحمته) .

۴- یعنی : رأيت نفسي . لاحظ : عمده القاری ۱۱ / ۵۰ ، و ۱۹ / ۱۸۱ .

شئت ذهبت ، فقال : « يا عمر ! » فاستغفر (١) الله ورسوله ، ثم قال : « إن شئت ذهبت » ، ثم قال : « يا حذيفه ! » فقلت : لبيك ! . . ففقت حتى أتيت - وإن جنبي ليضربان من البرد - فمسح < ٣٢٢ > رأسى ووجهى ، ثم قال : « ائت هؤلاء القوم حتى تأتينا بخبرهم ، ولا تحدثن حدثاً (٢) حتى ترجع » ، ثم قال : « اللهم احفظه من بين يديه ، ومن خلفه ، وعن يمينه ، وعن شماله ، ومن فوقه ، ومن تحته حتى يرجع » .

قال : فلئن يكون أرسلنيها كان أحب إلي من الدنيا وما فيها .

قال : فانطلقت فأخذت أمشى نحوهم كائنى أمشى فى حمام ، قال : فوجدتهم قد أرسل الله عليهم ريحاً ، فقطعوا أطنابهم وأبنيتهم ، وذهبت بخيولهم ، ولم تدع لهم شيئاً إلا هلكته ، قال : وأبو سفيان قاعد يصطلى عند نار له ، قال : فنظرت إليه فأخذت سهماً فوضعتُه فى كبد قوسى - قال : وكان حذيفه (رضى الله عنه) رامياً - فذكرت قول رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : « لا تحدثن حدثاً (٣) حتى ترجع » ، قال : فرددت سهمى فى كنانتى (٤) .

١- فى المصدر : (فقال : أستغفر) .

٢- در [الف] اشتبهاً : (حديثاً) آمده است .

٣- در [الف] اشتبهاً : (حديثاً) آمده است .

٤- در [الف] اشتبهاً : (كنانيتى) آمده است .

قال : فقال رجل من القوم : ألا إنَّ فيكم عيناً للقوم ، قال : فأخذ كلُّ بيد جليسه ، فأخذتُ بيد جليسي ، فقلت : من أنت ؟ قال : سبحان الله ! أما تعرفني ؟ ! أنا فلان بن فلان فأنا (۱) رجل من هوازن ، فرجعتُ إلى النبيِّ صلى الله عليه [وآله] وسلم فأخبرته الخبر ، وكأني أمشي في حمام ، قال : فلما أخبرته (۲) ضحكك حتَّى بدأ (۳) أنيابه في سواد الليل ، وذهب عني الدفاء ، قال : فأدنانى رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، فأنامنى عند رجليه ، وألقى عليّ طرف ثوبه ، فانى كنت لألرزق بطنى وصدري ببطن قدمه ، فلما أصبحوا هزم الله الأحزاب ، وهو قوله (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا) . (۴) انتهى .

خلاصه آنکه : روایت کرده رویانی و ابن عساکر از ابراهیم تیمی از پدرش که گفت : گفت مردی که : اگر در مییافتم عهد کرامت مهد جناب رسول خدا صلى الله عليه [وآله] وسلم [را] هر آینه به خدمت آن جناب میپرداختم .

پس گفت حذیفه که : من دیدم خود را به شب احزاب ، و ما با جناب [

۱- فی المصدر : (فإذا) .

۲- (وكأني أمشي في حمام قال : فلما أخبرته) در مصدر نیامده است .

۳- فی المصدر : (بدت) .

۴- [الف] سورة احزاب تفسیر قوله تعالى : (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ) . (۱۲) ر . [الأحزاب (۳۳) : ۹ ، الدر المنثور ۵ / ۱۸۵]

رسول خدا صلی الله علیه [و آله] وسلم بودیم ، و آن جناب در شدت بَرَد - که مثلش گاهی ندیده ام - نماز میخواند ، پس آن جناب التفات به سوی ما فرمود و گفت که : « آیا نیست مردی که برود به سوی کفار و خبرشان آرد ، بگرداند خدای تعالی او را با من روز قیامت ؟ » گفت حدیفه : پس برنخواست از ما مردی و ساکت شدند ، بار دیگر آن جناب همین کلام را اعاده فرمود ، باز هم همه [آن] ها ساکت شدند .

پس بعد آن گفت آن جناب : « یا ابابکر تو برو » ، ابوبکر در جواب آن جناب گفت : (استغفر الله ورسوله) ، جناب رسول خدا صلی الله علیه [و آله] وسلم به او فرمود که : « اگر میخواستی میرفتی » .

بعد آن ، جناب رسول خدا صلی الله علیه [و آله] وسلم به عمر برای رفتن امر فرمود ، او هم در جواب کلمه (استغفر الله ورسوله) بر زبان آورد .

بعد آن جناب رسول خدا صلی الله علیه [و آله] وسلم [\(۱\)](#) به حدیفه امر فرمود ، حدیفه میگوید که : من لبیک در جواب آن جناب گفتم و برخاستم تا آنکه نزد آن جناب رفتم ، و هر دو پهلوئی من از بَرَد میجنیدند ، پس آن جناب بسود سر من و روی من و فرمود که : « برو به سوی این قوم کفار تا که خبرشان به ما بیاری ، و امری را حادث مکن تا آنکه رجوع کنی » .

و فرمود که : « بار خدایا حفظ کن حدیفه را از پیش او و پس او و از راست .

۱- از قسمت : (به عمر ...) تا اینجا در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده .

او و چپ او و از بالای او و زیر او تا آنکه رجوع نماید .

گفت حذیفه که : این فرستادن رسول خدا صلی الله علیه [و آله] وسلم مرا دوست تر بود نزد من از دنیا < ۳۲۳ > و ما فیها .

گفت حذیفه : پس رفتم به سوی کفار و گویا در حمامی میرفتم ، و یافتم که : خدای تعالی فرستاده بود بادی که قطع کرده بود طنابها (۱) و بناهای ایشان را ، و برده بود اسبهای ایشان را ، و تمامی اشیای ایشان را هلاک ساخته بود .

گفت حذیفه که : ابوسفیان نشسته بدن خود را به آتش گرم میساخت ، او را دیده ، من تیری در کمان نهادم ، پس یاد کردم قول رسول خدا صلی الله علیه [و آله] وسلم را که : « امری را حادث مکن تا رجوع کنی » ، پس تیر خود را در تیردان گذاشتم .

حذیفه میگوید که : گفت مردی از کفار که : آیا نیست در شما جاسوسی ؟ گفت حذیفه : پس گرفت هر شخص دست جلیس خود را و گرفتم من دست جلیس خود را و گفتم : کیستی تو ؟ گفت : سبحان الله ! آیا نمیشناسی تو مرا ؟ ! من فلان ابن فلانم ، من مردی از هوازنم .

پس رجوع کردم به سوی رسول خدا صلی الله علیه [و آله] وسلم ، پس خبر را به آن جناب بیان کردم ، و در حالت رجوع هم در مثل حمام میرفتم ، و .

۱- در [الف] اشتبهاً : (طنابهای) آمده است .

هرگاه به رسول خدا صلی الله علیه [و آله] وسلم خبر را گفتم ، آن جناب خنده فرمود تا آنکه ظاهر شدند دندانهای مبارک آن جناب در تاریکی شب ، و گرمی از من زائل شد ، پس رسول خدا صلی الله علیه [و آله] وسلم مرا گرم ساخت و خوابانید مرا نزدیک پای مبارک خود و بیفکند بر من طرف جامه خود را ، و من شکم و سینه خود را به پای مبارک آن جناب ملصق میکردم ، و هرگاه صبح کردیم هزیمت داد خدای تعالی احزاب را ، چنانچه در قول شریف [خویش] فرموده .

از این حدیث کمال جبن و بزدلی شیخین و عدم قبول ایشان حکم رسول ثقلین به غایت ظهور ظاهر شد .

و در روایت “ صحیح مسلم ” (۱) واقع است که : حذیفه گفت که : هرگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) مرا به نام من خواند چاره نیافتم از آنکه بر خیزم (۲) ؛ لیکن شیخین اینقدر عدم امتثال امر پیغمبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را سهل و آسان میدانستند که با آنکه رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) ایشان را به نام ایشان یاد فرمود و ارشاد نمود که بروید (۳) ، برنخواستند و در جواب قول پیغمبر [(صلی الله علیه و آله وسلم)] (أستغفر الله) گفتند .

پس معلوم شد که شیخین امری را ترک کردند که از بجا آوری آن مؤمنی را .

۱- صحیح مسلم ۵ / ۱۷۷ .

۲- در [الف] اشتبهاً : (برنخیزم) آمده است .

۳- در [الف] اشتبهاً اینجا : (لیکن) آمده است .

چاره نبود ، لیکن ایشان کی ایمان داشتند که امتثال امر آن حضرت را واجب میدانستند ، و ایشان را از آن چاره نباشد !!

و مراد حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از قول آن جناب : « إن شئت ذهب » که با ابوبکر و عمر فرموده ، آنکه : اگر تو میخواستی میرفتی ، یعنی : چنین نیست که تو نمیتوانی رفت ، بلکه تو قادر هستی بر ذهاب و اگر میخواستی میرفتی . و این انکار و تشنیه صریح است از آن جناب بر ابوبکر و عمر .

و قرطبی در « مفهوم شرح صحیح مسلم » در شرح این حدیث گفته :

وقوله عليه [وآله] السلام : « من يأتيني بخبر القوم » يتضمن إخباره بسلامه المارّ ورجوعه إليه . (۱) انتهى .

و ظاهر است که شیخین به خوف هلاکت از جای خود برنخواستند و در جواب آن حضرت لفظ : (استغفر الله) بر زبان آوردند ، پس معلوم شد که شیخین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را - معاذ الله ! - صادق هم نمیدانستند .

و اگر معاندی التزام کند که : شیخین اگر چه میدانستند که کسی که خواهد رفت ، به سلامت باز خواهد گشت ، و خوف هلاک خود (۳۲۴) نداشتند ، لیکن محض به جهت شدت برد ، امری را که امتثال آن به حسب حدیث « صحیح مسلم » لابد بود ترک کردند .

پس آن هم شناختی کم نمیکنند بلکه از این معلوم میشود که شیخین آنقدر جبان و نامرد بودند که به محض خوف برد و حرّ بی آنکه خوف هلاکت باشد بلکه یقین سلامت باشد ، اوامری که امتثال آن ضرور بود ترک میفرمودند !

اما آنچه گفته : و این طعن محتاج جواب نیست ؛ زیرا که کلام آن جناب صلی الله علیه [و آله] وسلم در این مقام به صورت عرض بود ، و عرض را حکم امر نیست .

پس بدان که در عرض و امر هیچ تفاوت نیست ، و چنانکه صیغه امر در شانزده معنا مستعمل شده از عرض نیز اکثر آن معانی (۱) استنباط و استخراج توان کرد .

و آنچه متعلق این مقام است آنکه : عرض یا بر سبیل تخییر است یا بر سبیل طلب فعل ، و قوله تعالی : (إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا) (۲) محمول بر معنای اول است .

و کلام آن حضرت در اینجا از قبل شقّ ثانی است ، لیکن موعود به جزای جمیل .

۱- در [الف] اشتبهاً : (معنی) آمده است .

۲- الأحزاب (۳۳) : ۷۲ .

و نقل کردن حذیفه این قصه را در وقت تمنا کردن مردی ادراک زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) و حاضر شدن در جنگهای آن حضرت، دلیل اظهار جبن اصحاب است.

و نیز عرض امانت بر سماوات و ارض و ایای آنها از حمل آن محمول بر معنای مجازی است، چنانچه لفظ: (قول) در قوله تعالی: (فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ) (۱) بر آن دلالت دارد، چنانچه غزالی در "احیاء العلوم" بعد ذکر این آیه گفته:

فالبليد يفتقر في فهمه إلى أن يقدر لهما حياه تخلق للأرض والسماء (۲)، وعقلا- وفهماً للخطاب، وخطاباً هو صوت وحرف لتسمعه الأرض؛ فيجيب (۳) بصوت وحرف ويقول (۴): (أتينا طائعين)، والبصير يعلم أن ذلك لسان الحال وأنه بناء عن كونها مسخره بالضرورة، مضطرّه (۵) إلى التسخير. (۶) انتهى.

۱- فصلت (۴۱): ۱۱.

۲- لم يرد في المصدر: (تخلق للأرض والسماء).

۳- في المصدر: (تسمعه السماء والأرض فتجيبان).

۴- في المصدر: (وتقولان).

۵- في المصدر: (إنباء عن كونهما مسخرتين بالضرورة ومضطرّتين).

۶- احیاء علوم الدین ۱/ ۱۰۳.

پس مراد از ابای آسمان و زمین از تحمّل امانت عدم لیاقت آنها است ؛ به سبب فقدان عقل که مدار تکلیف بر معرفت است .
و اما آنچه گفته : و قرائن حالیه نیز مقتضی همین بود که امر شرعی تبلیغی نبود .

پس کذب محض و بهتان صرف است ، هیچ قرینه بر این معنا دلالت ندارد ، بلکه آیه کریمه : (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) (۱) صریح دلالت میکند بر اینکه هر چه حضرت میگفت به حکم خدای تعالی شأنه میگفتند .

اما آنچه گفته : اگر امر هم بود ، چه لازم است که برای وجوب باشد ؟ !

پس وجه لزوم این معنا آنکه : هرگاه امر از قرینه صارفه خالی باشد محمول بر وجوب میشود ، کما بین فی کتب أصول الفقه .

اما آنچه گفته : بلکه جمله دعائیه - یعنی : « جعله الله معی یوم القیامه » - صریح دلالت بر ندب میکند .

پس منقوض است به اینکه : قوله (صلی الله علیه و آله وسلم) : « جعله الله معی » جمله دعائیه نیست ، بلکه جزای شرط است و مطابق با قوله تعالی : (وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ .

وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِيقِينَ .. (۱) إلى آخر الآية ، و ترجمه اش این است : هر که اطاعت کند خدا و رسول او (صلی الله علیه و آله وسلم) را ، پس آن اطاعت کنندگان با کسانی خواهند بود که انعام کرده است خدای تعالی بر ایشان از پیغمبران < ۳۲۵ > و صدیقان و شهیدان .

و در حدیث صحیح وارد است : « المرء يحشر مع من أحب (۲) » یعنی : هر شخص با کسی محشور خواهد بود که آن کس را دوست میداشت ، پس کسی که تمنای معیت آن حضرت نکند البته از مصداق آیه کریمه : (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) (۳) محروم خواهد بود ، و همچنین از منطوق آیه کریمه : (يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ) (۴) که تفسیر آن در باب امامت گذشت (۵) بی نصیب .

قوله : زیرا که در واجبات وعده ثوابت نمیفرمایند .

أقول : این کلام غرابت نظام موجب تحجیر اولی الافهام است ؛ زیرا که کسانی که تتبع احادیث نبویه کرده اند بر ایشان پوشیده نیست که در اکثر .

۱- النساء (۴) : ۶۹ .

۲- له مصادر كثيرة ، انظر مثلا : مسند أحمد ۳ / ۱۰۴ ، ۱۱۰ ، ۱۵۹ ، ۲۱۳ ، ۲۲۲ ، ۲۲۸ ، ۲۶۸ ، كنز العمال ۹ / ۱۱ ، ۲۱ ، ۱۶۶ .

۳- الفتح (۴۸) : ۲۹ .

۴- المائدة (۵) : ۵۴ .

۵- اشاره است به کتاب “ برهان السعادة ” اثر دیگری از مؤلف در ردّ باب هفتم تحفه اثنا عشریه ، برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به مقدمه تحقیق .

واجبات مثل : صوم و صلوات و حج و زکات و غیر آن وعده ثوابهای مخصوص نموده اند ، و بر محبت جناب امیر و حسنین (علیهم السلام) وعده ثواب مخصوص در احادیث بسیار مذکور است .

اما آنچه گفته : اگر امر برای وجوب [هم باشد ، وجوب] (۱) به طریق کفایت خواهد بود بالقطع ، و وقت شدت برودت هر کسی خواست که دیگری قیام نماید ، اگر بر هر یک واجب میشد مبادرت و مسارعت هر یکی لازم میآمد .

پس از این کلام او لازم میآید که اگر واجب کفایی فوری را همه مکلفین تأخیر نمایند و بجا نیارند کسی گنہکار نباشد ، حال آنکه این معنا بالقطع باطل است ، پس اگر چه این وجوب کفایی بود لیکن به سبب تأخیر ، جمیع صحابه مأمورین به این امر گنہکار شدند .

و مع هذا حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شیخین را بالتعین برای رفتن امر فرموده بود ، پس این وجوب در حقیقت که بالیقین کفایی نبود ، پس در عصیان ایشان (۲) بالقطع شکی نماند .

اما آنچه گفته : و اگر از این همه در گذریم این طعن متوجه به حضرت امیر (علیه السلام) خواهد شد ؛ زیرا که آن حضرت نیز در آن وقت حاضر بود نه غائب ، پس چرا امتثال امر نفرمود .

۱- زیاده از مصدر .

۲- در [الف] اشتهاً : (باشان) آمده است .

پس بنا بر کلام مخاطب البته - معاذ الله ! - لازم میآید که جناب امیر (علیه السلام) امثال امر (۱) رسالت مآب (صلی الله علیه وآله وسلم) نکرده باشد .

و جواب این اعتراض بر ذمه او است ، و بر شیعه این اعتراض وارد نمیتواند شد به دو وجه :

وجه اول : آنکه این حدیث از احادیث اهل سنت است نه از احادیث شیعه ، پس به مرویات خود هوس الزام خصم بس غریب !

دوم : آنکه از کجا که جناب امیر (علیه السلام) در آن وقت حاضر بودند و در این خطاب داخل و بر امری دیگر غیر مقرر ، حال آنکه صاحب " صواعق " چونکه به زعم او شیعه به امثال این مطاعن - معاذ الله ! - جمیع صحابه را مطعون ساخته اند در مقام جواب از این طعن میگوید :

.. ولأَنَّ الْمُخَاطَبِينَ لَمْ يَكُونُوا جَمِيعَ الصَّحَابَةِ الْخَارِجِينَ عَنِ الْمَدِينَةِ مَعَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] لِلْمَحَارَبَةِ ، فَإِنَّهُمْ كَانُوا مُفْتَرِقِينَ فِي الْعَوْرَاتِ وَحَفَرِ الْخَنْدَقِ لِلْمَحَافِظَةِ ، وَكَانَ مَعَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَوَسَلَّمَ جَمَاعَهُ مَعْدُودَةً تَحْرُسُونَهُ . (۲) انتهى .

پس از کجا که جناب امیر (علیه السلام) بر یکی از این خدمتها مأمور نباشد .

از اینجا پی به کمال عداوت و نصب این ناصب به جناب امیر (علیه السلام) میتوان .

۱- از کلمه : (نفرمود ...) تا اینجا در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده .

۲- [الف] قوبل علی أصله . [الصواعق ، ورق : ۲۸۸] .

برد که بالقطع نسبت عدم امتثال امر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آن جناب نموده .

و کلام خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) < ۳۲۶ > که در مدح و ثنا [ی] مهاجرین و انصار وارد است بر همه ایشان به طریق کلیت منطبق نمیتواند شد ؛ به دلیل آنچه در مطاعن خاصه و عامه در این باب ذکر یافته .

و حکایت عروه بن مسعود ثقفی که متضمن مشاهده بعضی حالات جزئیة بعضی اصحاب در وقت صلح حدیبیه است ، دلیل کلیت و عموم احوال نمیتواند شد ، کما لا یخفی .

و قیاس حال صحابه بر حال انبیا [(علیهم السلام)] قیاس مع الفارق است ؛ زیرا که مخاطب خود در مواضع متعدده این کتاب گفته که صحابه نزد اهل سنت معصوم نیستند (۱) .

و عصمت انبیا [(علیهم السلام)] را انکار نمیتواند کرد ، پس آنچه از انبیا [(علیهم السلام)] صادر شده محمول بر ترک اولی است .

طعن ششم : پیشگوئی دیگر ، صحابه در قیامت

قال : طعن ششم :

آنکه جناب پیغمبر صلی الله علیه [وآله] وسلم به یاران خود فرمود که :

« أنا آخذ بحجزكم عن النار ، هلمّ عن النار (۱) ، هلمّ عن النار ، فتغلبونی ، وتحمون (۲) فیها » .

و این طعن واهی تر از طعن اول است ؛ زیرا که در این کلام از سابق و لاحق مستفاد میشود که تمثیل حالت نبی و امت است ، هر نبی و هر امتی که باشد ، تخصیص به امت خود اصلاً منظور نیست ، تخصیص به اصحاب خود چرا باشد ؟ !

و فی الواقع نفس شهوانی و غضبی هر شخص را به سوی دوزخ میکشد ، و ارشاد پیغمبر صلی الله علیه [وآله] وسلم و نصیحت او از آن باز میدارد ، پس حالت هر پیغمبر صلی الله علیه [وآله] وسلم با امتیان ، حالت شخصی است که از راه شفقت و خیرخواهی کمر بند شخصی را گرفته به [سوی] خود .

۱- جمله : (هلمّ عن النار) اول در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده .

۲- در [الف] اشتباهاً : (وتحمون) آمده است .

می‌کشد ، و آن شخص از غلبه غضب یا شهوت می‌خواهد که در آتش سوزان درآید ، و در اکثر نفوس که غلبه شهوت و غضب به نهایت میانجامد جذب و کشش پیغمبر کفایت نمی‌کند و در آتش می‌افتد .

و در اینجا مراد از (نار) آتشی است که در تمثیل مذکور آن رفته نه دوزخ آخرت ، و آن آتش کنایه از معاصی و شهوت است که غالباً موجب دخول نار آخرت می‌باشد گو در حقّ بعضی اشخاص نشود .

و مراد در اینجا وقوع صحابه در دوزخ نیست و الاّ مخالف صریح قرآن باشد قوله تعالی : (وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا) (۱) .

و نیز در قرآن مجید اعداد بهشت برای ایشان و وعده فوز عظیم و اجر حسن در آیات بسیار مذکور است .

و مع هذا اگر به عموم لفظ استدلال است پس هر همه را شامل باشد ، حضرت امیر (علیه السلام) نیز در آن داخل خواهد شد ، معاذ الله من ذلك !

و اگر به خصوص خطاب تمسک میکنند ، طعن الكلّ بفعل بعض لازم می‌آید ، و این خلل [را] در مطاعن سابقه نیز باید فهمید (۲) .

أقول :

علامه حسن بن مطهر حلّی - علیه الرحمه - در مطلب مسطور از کتاب مذکور گفته :

۱- آل عمران (۳) : ۱۰۳ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۳۴۱ - ۳۴۲ .

و فی الجمع بین الصحیحین فی الحدیث السادس بعد الثلاث مائه من المتفق علیه من مسند أبی هریره عن النبى صلی الله علیه [وآله] وسلم قال : « مثلی ومثلکم کمثل رجل استوقد ناراً ، فلما أضاءت ما حولها جاء الفراش - یتهافت من الدواب - إلى النار ، یقعن فیها ، وجعل یحجزهنّ ، ویغلبه فیقحمن فیها » .

قال : « وذلك مثلی ومثلکم ، أنا آخذ بحجزکم ، هلّموا عن النار . . هلّموا عن النار . . فتغلبونی ، وتقحمون فیها » . (۱) انتهى .

یعنی : « مثل من و مثل شما مانند مثل مردی است که < ۳۲۷ > روشن کرد آتش را ، پس هرگاه که روشن کرد آن آتش گرداگرد خود را ، میآید فراش - یعنی پروانه ها - به سوی آتش و میافتند در آن ، و آن کس آنها را منع میکرد از افتادن در آتش و آنها بر او غلبه میکردند و خود را در آتش میافکندند .

و این مثل من و مثل شما است ، من گیرنده ام جای گره بستن ازار شما که .

۱- [الف] فی [صحیح] مسلم فی [کتاب الفضائل] النبى صلی الله علیه [وآله] وسلم ، باب شفقتہ . [نهج الحق ۳۱۶ ، وانظر : الجمع بین الصحیحین ۳ / ۲۲۰ ، صحیح مسلم ۷ / ۵۴ . وأما فی صحیح البخاری ۷ / ۱۸۶ فقد حرّفت الروایه هكذا : (إنّما مثلی ومثل الناس کمثل رجل استوقد ناراً فلما أضاءت ما حوله جعل الفراش وهذه الدواب التي تقع فی النار یقعن فیها ، فجعل الرجل ینزعهن ویغلبنه فیقحمن فیها فانا آخذ بحجزکم عن النار وهم یقحمون فیها)] .

بیاید از آتش ، بیاید از آتش ، پس شما غلبه میکنید مرا و میافکنید خود را در آن آتش .

در “کنز العمال” این حدیث به این وجه مذکور است :

عن عمر ^{رضی} قال : قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : « إني ممسك بحجزكم عن النار وتقاحمون فيها تقاحم الفراش والجنادب ، ويوشك أن أرسل حجزكم وأفرض (۱) لكم على الحوض ، فتردون عليّ معاً (۲) أشتاتاً ، فأعرفكم بأسمائكم وسيماكم كما يعرف الرجل الغريبه من الإبل في إبله (۳) ، فيذهب بكم ذات الشمال ، وأناشدكم فيه رب العالمين ، فأقول : « يا رب ! أمتي » ، فيقول : « إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك ! إنهم كانوا يمشون القهقري بعدك » ، فلا أعرفن أحدكم يحمل يوم القيامة شاه لها ثغاء ينادى : يا محمد ! يا محمد ! فأقول : « لا أملك لك من الله شيئاً ، قد بلغت » ؛ ولا أعرفن أحدكم يأتي يوم القيامة يحمل بعيراً له رغاء ينادى : يا محمد ! يا محمد ! فأقول : « لا أملك لك من الله شيئاً ، قد بلغت » ؛ ولا أعرفن أحدكم يأتي يوم القيامة يحمل فرساً له حمحمه ينادى : يا محمد ! يا محمد ! فأقول : « لا أملك لك من الله شيئاً ،

۱- [الف] : افراط .

۲- در [الف] اشتهاها : (معاد) آمده است .

۳- (فی إبله) در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده است .

قد بلغت « ولا أعرفن أحدكم يأتي يوم القيامة يحمل قشعاً من آدم ينادى : يا محمد ! يا محمد ! فأقول : « لا أملك لك من الله شيئاً ، قد بلغت » .

الرامهرمزی فی الأمثال ، وسیار بن حاتم فی الزهد ، ورجاله ثقات . (۱) انتهى .

و از این حدیث معلوم شد که حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به صحابه اخبار فرمود که ایشان در جهنم برده خواهند شد ، و حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شفاعت ایشان خواهد ساخت ، لیکن خدای تعالی در جواب خواهد فرمود که : « تو نمیدانی که ایشان بعد تو چه احداث کردند » .

و در حدیث حوض به صراحت مذکور است که این معامله در حق صحابه رو خواهد داد ، پس در اینجا مراد از (امتی) اصحاب اند ، فَإِنَّ الْحَدِيثَ يَفْسُرُ بَعْضَهُ بَعْضاً .

و نیز جمله : (إِنَّهُمْ كَانُوا يَمْشُونَ الْقَهْقَرَى بَعْدَكَ) صریح دلالت دارد بر آنکه : این اشخاص همان کسانی که حالشان مخالف حالی شد که روبروی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بر آن حال بودند .

۱- [الف] حرف الجیم ، کتاب الجهاد فی محظورات الغلول . (۱۲) ر . [كنز العمال ۴ / ۵۴۳] .

اما آنچه گفته : در این کلام از سابق و لاحق مستفاد میشود . . . الی آخر .

پس به غایت ظاهر است که آنچه مخاطب گفته اصلاً از حدیث مستفاد نمیشود ، بلکه از سابق و لاحق خلاف آن ظاهر میشود خصوصاً بعد ملاحظه حدیث “کنز العمال” ، کما لا یخفی علی من له أدنی مسکه .

اما آنچه گفته : تخصیص به امت خود اصلاً منظور نیست ، تخصیص به اصحاب چرا باشد !

پس تأویلی است که منشأ آن به جز جهل و خبط و حماقت نمیتواند بود ؛ زیرا که در اول حدیث در قوله : « مثلی ومثلکم » اضافه لفظ : (مثل) به حرف < ۳۲۸ > (یاء) و حرف (کاف و میم) که بالقطع برای خصوص متکلم و جمع مخاطبین موضوع است واقع است ، و باز آن حضرت این قول را به جهت تأکید در وسط حدیث تکرار فرموده ، و بعد از آن در قوله : « أنا أخذ بحجزکم » حرف (کاف و میم) را که ضمیر مخاطب است اعاده نموده .

و لفظ : « هلموا إلیّ عن النار » صیغه امر جمع مخاطبین است ، بعد از آن در قوله : « فتغلبونی فتقمحون فیها » صیغه رجال مخاطبین (۱) به حرف استقبال مع (یاء متکلم) واقع است ، و این همه خصوصیات به اصرح دلالات تنصیص میکند بر آنکه مراد آن حضرت از این خطاب ، اصحاب حاضرین خود است .

۱- در [الف] اشتباهاً اینجا : (است) آمده است .

نه اشخاص غائبین از ائمت آن حضرت تا به دیگر امم چه رسد !

اما آنچه گفته : در اینجا مراد از (نار) آتشی است که در تمثیل مذکور آن رفته .

پس در “ کنز العمال ” تصریح وارد شده که : مراد به این (نار) نار جهنم است ، چنانچه فقره « فیزه بکم ذات الشمال » بر آن دلالت دارد .

اما آنچه گفته : و الا مخالفت صریح قرآن است ، قوله : (وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا) .

پس مراد از آن جمیع صحابه نیست ، بلکه خطاب به طرف بعض صحابه است و اگر نه لازم آید که جمیع مرتدین و منافقین در آتش دوزخ داخل نشوند ، و آن خلاف اجماع است .

و همین است جواب از آنچه گفته : و نیز در قرآن مجید اعداد بهشت برای ایشان و وعده فوز عظیم و اجر حسن در آیات بسیار مذکور است .

اما آنچه گفته : اگر به عموم لفظ استدلال است ، پس هر همه را شامل باشد ، حضرت امیر (علیه السلام) نیز در آن داخل خواهد شد ، معاذ الله من ذلک !

پس بدان که توهم احتمال صدق این شقّ باطل ، دلیل خارجیت و ناصبیت او است ، اول شامل بودن حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) در این خطاب ثابت باید

کرد بعد از آن زبان اعتراض باید گشود .

و نیز چون حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به موجب نصّ قرآنی < ۳۲۹ > نفس رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بود ، از این خطاب خارج باشد به دلیل خروج متکلم از آن .

و نیز حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در حقّ آن حضرت فرمود :

« إني لا أخاف عليك أن ترجع كافراً بعد إيمان (۱) » .

یعنی : « به درستی که من نمیترسم بر تو اینکه کافر شوی بعد از ایمان » .

اما آنچه گفته : و اگر به خصوص خطاب تمسک میکنند ، طعن الكلّ بفعل البعض لازم میآید .

پس این کلام دلیل نافی و نادانی او است ؛ زیرا که غرض علمای شیعه از طعن صحابه آن نیست که جمیع صحابه به طریق قضیه موجب کلیه مطعون هستند ، بلکه مراد ایشان آن است که قضیه موجب کلیه : (الصحابه کلّهم عدول) ، کذب محض و دروغ صرف است ؛ زیرا که بعضی از ایشان مطعون هستند به دلیل ثبوت مضمون قضیه مهمله که در حکم قضیه جزئی است ، و همین است جواب از آیات و احادیثی که در مدح صحابه وارد شده و مخاطب در جواب طعن هشتم از مطاعن صحابه ذکر کرده ، فلیتذکر .

۱- وردت بهذا المضمون روايات كثيرة مثل قوله (صلی الله علیه وآله وسلم) : « فلستُ أخشى عليه أن يرجع . . . ولا كافراً بعد إيمان » . لاحظ : ذخائر العقبی : ۸۶ ، کنز العمال ۱۳ / ۱۵۴ ، شرح ابن ابی الحدید ۹ / ۱۷۳ ، العمده لابن البطریق : ۱۳۱ ، ملحقاً ت احقاق الحق ، مجلدات : ۴ ، ۱۵ ، ۲۲ ، ۳۰ ، ۳۱ .

طعن هفتم : دنیا طلبی و حسادت صحابه

قال : طعن هفتم :

آنکه در “ صحیح مسلم ” واقع است که عبدالله بن عمرو بن العاص روایت میکند :

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ قَالَ : « إِذَا فَتَحْتَ عَلَيْكَ خَزَائِنَ فَارِسَ وَالرُّومِ أَيُّ قَوْمٍ أَنْتُمْ ؟ » قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ : كَمَا أَمَرَنَا اللَّهُ تَعَالَى ، < ۳۲۹ > فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ : « كَلَّا - بَلْ تَتَنَافَسُونَ ، ثُمَّ تَتَحَاسَدُونَ ، ثُمَّ تَتَدَابَرُونَ ، ثُمَّ تَتَبَاغِضُونَ » .

جواب از این طعن آنکه : در اینجا حذف تتمه حدیث نموده بر محل طعن اقتصار نموده اند ، و عبارت آینده را که مبین مراد و دافع طعن از صحابه است در شکم فرو برده [اند] از قبیل تمسک ملحدی به کلمه (لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ) (۱) . و سرقت احادیث در مثل این مقام به غایت قبیح است ، تتمه این حدیث این است :

ثُمَّ تَنْطَلِقُونَ إِلَى مَسَاكِنِ الْمُهَاجِرِينَ فَتَحْمِلُونَ بَعْضُهُمْ عَلَى رِقَابِ بَعْضٍ .

و از این تتمه صریح معلوم شد که : این تحاسد و تباغض و تدابر کنندگان ، فرقه دیگر است غیر از مهاجرین ، و آن فرقه یا انصارند یا غیر ایشان ، از انصار خود هرگز به وقوع نیامد که مهاجرین را بر غلانیده با هم بجنگانند ، پس این فرقه نیست مگر از تابعین ؛ زیرا که صحابه که حرف در آنها می‌رود منحصرند در مهاجرین و انصار ، و بودن این فرقه از مهاجرین به موجب حدیث باطل شد ، و بودن این فرقه از انصار [را] واقع تکذیب کرد .

و از همین حدیث صراحتاً فهمیده شد که این عمل شنیع بعد از فتح خزائن فارس و روم خواهد شد که جماعتی (۱) از زمره شما به سبب کثرت فتوح و خزائن ، بغی و تکبر و فساد خواهند ورزید ، و مهاجرین را که خلافت و ریاست حق آنها است به سخنان سحرآمیز خود فریفته با همدیگر خواهند جنگانید .

حالا در تواریخ باید دید که این جماعت کدام کسان بوده اند ، از آن جمله محمد بن ابی بکر است ، و از آن جمله مالک اشتر است ، و از آن جمله مروان بن الحکم است ، و امثال ایشان ، پس اصلاً این طعن متوجه به صحابه نیست و الاّ- در کلام پیغمبر کذب لازم آید .

۱- در [الف] و مصدر (جماعه) آمده است که اصلاح شد .

جواب دیگر : در مبحث نبوت گذشت که موافق روایات شیعه حضرت آدم ابوالبشر - علیه الصلاه والسلام - در حسد و بغض ائمه اطهار (علیهم السلام) - با وجود تنبیه و توبیخ حق تعالی - طول العمر گرفتار ماند و اصرار نمود ، و موافق فعل پیغمبر معصوم اگر صحابه هم رفته باشند چه باک !

و اگر فعل پیغمبر معصوم جوابی و توجیهی نزد شیعه داشته باشد ، همان جواب و توجیه در اینجا هم اهل سنت به کار خواهند برد (۱).

أقول :

علامه حسن بن مطهر حلّی - علیه الرحمه والرضوان - در کتاب مذکور در ضمن احادیث مذمت صحابه گفته :

روی الحمیدی - فی الجمع بین الصحیحین ، فی مسند عائشه - عن عبد الله بن عمرو [بن] (۲) العاص - فی الحدیث الحادی عشر من < ۳۳۰ > أفراد مسلم - قال : إنَّ النبیّ [صلی الله علیه وآله وسلم] قال : « إذا فتحت علیکم خزائن فارس والروم أیّ قوم أنتم ؟ » قال عبد الرحمن بن عوف : نكون كما أمرنا الله ، فقال رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم : « [أو غیر ذلك] (۳) تتنافسون ، ثمّ .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۳۴۲ .

۲- الزیاده من المصدر .

۳- الزیاده من المصدر .

تتحاسدون ، ثم تتدابرون ، ثم تتباغضون » .

وفى روايه : « ثم تنطلقون إلى مساكين المهاجرين فتحملون (۱) بعضهم على رقاب بعض (۲) .

و [سيد على بن طاوس (رحمه الله)] (۳) بعد ذكر اين حديث فرموده :

انظر - رحمك الله عز وجل - إلى ما قد شهدوا به من ذم نبيهم (صلى الله عليه وآله وسلم) لأصحابه ، فكيف يستبعد من قوم يكونون بهذه الصفات أن يخالفوا نبيهم في الحياه وبعد الوفاء (۴) .

اما آنچه گفته : در اينجا حذف تتمه حديث نموده ، بر محل طعن اقتصار کرده اند .

پس دانستی که علامه حلی و سيد على بن طاوس - عليه الرحمه - اين تتمه را ذکر فرموده اند و آن را حذف ننموده [اند] .

۱- فى المصدر : (فتجعلون) .

۲- نهج الحق : ۳۲۱ ، الجمع بين الصحيحين ۳ / ۴۴۶ ، وانظر صحيح مسلم ۸ / ۲۱۲ - ۲۱۳ ، السنن لابن ماجه ۲ / ۱۳۲۴ ، صحيح ابن حبان ۱۵ / ۸۲ ، كنز العمال ۱۱ / ۱۱۶ ، تهذيب الكمال ۳۲ / ۱۲۱ ، سبل الهدى والرشاد ۱۰ / ۸۱ ، شرح مسلم للنووى ۱۸ / ۹۶ ، فتح البارى ۶ / ۱۸۸ ، الديباج على مسلم ۶ / ۲۷۵ .

۳- الزيادة من المصدر .

۴- الطرائف : ۳۹۱ .

و مع هذا از کلام قرطبی و صاحب "صواعق" میدانی که (۱) این تتمه در بعض روایات است نه در جمیع آن (۲) ، پس در این صورت اگر این تتمه هم ذکر نکرده شود کدام محل طعن است !!

و علاوه بر این همه آنکه : آنچه فاضل ناصب گمان کرده که این تتمه مخالف مقصود شیعیان است - چنانچه میدانی - از اغلاط فاحشه او است ، این تتمه هرگز منافی مطلوب شیعه نیست بلکه به غایت مفید و نهایت مؤید مطلوب ایشان است .

اما آنچه گفته : از این تتمه صریح معلوم شد که تحاسد و تباغض و تدابرکنندگان ، فرقه دیگر است غیر از مهاجرین .

پس مدفوع است به اینکه : ناصبی به معنای حدیث و نرسیده به غیر ادراک مرام ، کلام کردن در آن آغاز نهاده ، و ظاهراً (مساکین) را (مساکن) جمع (مسکن) به معنای (مکان) خوانده .

در حدیث ذکر در غلانیدن مهاجرین و جنگانیدنشان اصلاً واقع نیست ، در آن فقط ذکر تنافس و تحاسد و تدابر و تباغض و ظلم نمودن صحابه بر ضعف و مساکین مهاجرین و بعض مهاجرین را بر بعض حاکم و امیر .

۱- از قسمت : (این تتمه . . .) تا اینجا در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده .

۲- التذکره فی أحوال الموتی وأمور الآخرة : ۵۸۲ ، الصواعق ، ورق : ۲۸۸ - ۲۸۹ .

کردن مذکور است ، چنانچه نووی در “ شرح صحیح مسلم ” در شرح این حدیث گفته :

قال العلماء : التنافس : المسابقه إلى الشيء و كراهيه أخذ غيرك إياه ، وهو أوّل درجات الحسد .

وأما الحسد ؛ فهو تمّنى زوال النعمه عن صاحبها .

والتدابير : التقاطع ، وقد يبقى مع التدابير شيء من المودّه أو لا يكون مودّه ولا بغض .

وأما التباغض ؛ فهو بعد هذا ؛ ولهذا رتب في الحديث « ثم تنطلقون في مساكين المهاجرين » . . أى ضعفاءهم فتجعلون بعضهم أمراء على بعض ، هكذا فسّروه (۱) .

و در “ شرح مشارق الأنوار ” مذکور است :

معنى الحديث : إذا ملكتم تلك الخزائن يظهر فيكم التحاسد والتنافس والتدابير ، وكلّ واحد منها شيمه ذميمه ، فدعوها واجتهدوا أن تكونوا لأُموركم مصلحين ، وعلى إخوانكم وأصحابكم مسامحين .

عَلِمَ (أى قوم أنتم) أى مصلحون أم مفسدون .

۱- [الف] شروع کتاب الزهد که در آخر کتاب است . [شرح مسلم نووی ۱۸ / ۹۶ - ۹۷] .

(كما أمرنا الله) .. أى يكون أقوالنا موافقه لقول الله ، ولا نميل عن الحقّ .

(أو غير ذلك) .. أى تقولون وتفعلون غير ما أمركم الله به .

والإشارة بهم فى الأفعال الأربعة إلى أنّ الأوّل سبب الثانى ، أو إلى بعد رتبه كلّ فعل فى القبح بالنسبه إلى الفعل الذى قبله .

انطلق < ٣٣١ > فى الشىء : طمع فيه ، وتصرّف كما يريد ، ومعنى مطاوعه الإطلاق ملحوظ منه .

(تحملون بعضهم) .. أى ترهقونهم العسر ، وتكلّفونهم ما لا يطيقون (١) .

و قرطبى كه از معتبرين علمای شافعيه است در كتاب “ التذکره بأحوال الموتى و امور الآخره ” گفته :

١- [الف] شرح حديث : « إذا فتحت عليكم خزائن فارس والروم » . (١٢) . [شرح مشارق الأنوار : وانظر : شرح مسلم للنووى ١٨ / ٩٧ ، فتح البارى ٦ / ١٨٨ ، الديباج على مسلم ٦ / ٢٧٥ . وقال ابن الملك فى شرح هذا الحديث : يعنى : لا يكفيكم هذه الصفات حيث تأخذون حقوق مساكين المهاجرين بحيث لا- يبقى لهم ما يرتحلون به ، فتحملون أنتم ضعفاءهم على رقاب أقويائهم حين ارتحالهم . [كذا ، ولعله أراد العكس] قيل : قد وقع ذلك كلّه فى فتنه عثمان . انظر : مبارق الأزهار فى شرح مشارق الأنوار ٢ / ٦٦ (طبع دار الجيل بيروت)] .

قوله : « ثم تنطلقون في مساكين المهاجرين » قيل : في الكلام حذف .. أى في فيء (١) مساكين المهاجرين .

والمعنى أنه : إذا وقع التنافس والتحاسد والتباغض حملهم ذلك على أن يأخذ القوى ما (٢) أفاء الله على المسكين الذى لا يقدر على مدافعه (٣) ، فمنعه عنه ظلماً وقهراً بمقتضى التنافس [والتحاسد] (٤) .

وقيل : ليس فى الكلام حذف ، وأن المعنى المراد أن مساكين المهاجرين وضعفتهم ستفتح عليهم ؛ إذ ذاك من الدنيا حتى يكونوا أمراء بعضهم على رقاب بعض ، وهذا اختيار القاضى عياض (٥) ، .

١- در [الف] اشتبهاً : (بنى) آمله است .

٢- فى المصدر : (على ما) .

٣- فى المصدر : (مدافعه) .

٤- الزيادة من المصدر .

٥- [الف] قاضى عياض در " مشارق الانوار على صحاح الآثار " گفته : قوله : « ما تنطلقون فى مساكن المهاجرين ، فتجعلون بعضهم على رقاب بعض » ، وعند السمرقندى : « فتحملون » ، وكلاهما بمعنى ، والإشارة فيه إلى ما يفتح عليهم ، وتقديمهم أسراء . وذهب بعضهم إلى أن معنى الكلام : فى فيء مساكين المهاجرين ، وهذا لا يستقل مع قوله : « يحملون » ، و « تجعلون بعضهم على رقاب بعض » ، وظاهره صحيح محتمل لما ذكرناه . (١٢) . باب الجيم مع العين ورق ٤٦ [فى المصدر المطبوع - فى حديث الفتن وأشراف الساعة - قوله : « وينطلقون فى مساكين المهاجرين ، فيجعلون بعضهم على رقاب بعض » ، وعند السمرقندى : « فيحملون » ، وكلاهما بمعنى . والإشارة فيه إلى ما يفتح عليهم ، وتقديمهم أمراء . وذهب بعضهم إلى أن معنى الكلام - لعله - : فى فيء مساكين المهاجرين ، وهذا لا يستقل مع قوله : « يحملون » ، و « يجعلون بعضهم على رقاب بعض » ، وظاهره جائز صحيح محتمل لما ذكرناه . لاحظ : مشارق الانوار ١ / ١٥٩] .

والأول اختيار شيخنا أبي العباس ، قال : و [هو] (١) الذى يشهد له [مساق الحديث و] (٢) معناه وذلك أنه عليه [وآله] السلام أخبرهم أنه يتغير بهم الحال ، وأنهم يصدر عنهم أو عن بعضهم أحوال (٣) غير مرضيه - مخالف (٤) أحوالهم التي كانوا عليها - من التنافس والتباغض وانطلاقهم فى مساكين المهاجرين ، فلا بد أن يكون هذا الوصف غير مرضى كالأوصاف التي قبله ، وأن تكون (٥) تلك الأوصاف المتقدمة توجيه ، وحينئذ يلتزم الكلام أوله وآخره ، .

١- الزيادة من المصدر .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- در [الف] اشتبهاً : (هوال) آمده است .

٤- فى المصدر : (تخالف) .

٥- در [الف] اشتبهاً : (يكون) آمده است .

والله أعلم ، ويعضده روایه السمرقندی : (فتحملون (۱) بعضهم علی رقاب بعض) (۲) .

یعنی : گفته شده است در کلام حذف است ، یعنی لفظ : (فیء (۳)) از بالای لفظ : (مساکین) محذوف است ، و معنا آن است که : به درستی که هر گاه واقع شود تنافس و تحاسد و تباعض ، بر دارد این معنا ایشان را بر آنکه بگیرد قوی چیزی را که داده باشد خدای تعالی از فیء به مسکینی که قدرت ندارد بر مدافعت او که منع کند او را و باز دارد از ظلمی و قهری که به مقتضای تنافس واقع شده .

و گفته شده است : نیست در این کلام حذف چیزی بلکه به درستی که معنای مراد آن است که : بر مساکین و مهاجرین و ضعفای ایشان مفتوح شود در این هنگام از دنیا تا آنکه امرا شوند بعضی از ایشان بر رقاب بعضی دیگر .

و این معنا مختار قاضی عیاض است ، و اول معنا مختار شیخ ما ابی العباس است .

و گفت ابوالعباس : آنچه ما گفتیم شهادت میدهد آن را سیاق حدیث و .

۱- در [الف] اشتبهاً اینجا : (رقاب) آمده است .

۲- التذکره فی أحوال الموتی وأمور الآخرة ۵۸۲ - ۵۸۳ .

۳- در [الف] اشتبهاً : (بنی) آمده است .

معنای آن، و آن این است که: آن حضرت علیه [وآله] السلام خبر داد ایشان را که به درستی که متغیر خواهد شد حال ایشان، و به درستی که صادر خواهد شد از ایشان یا از بعض ایشان احوال ناپسندیده که مخالف آن احوال ایشان باشد که سابق بر آن بودند، و آن احوال ناپسندیده تنافس و تباغض و انطلاق ایشان است در مساکین مهاجرین.

پس ضرور است که این وصف - یعنی انطلاق در مساکین مهاجرین - نیز غیر مرضی باشد مانند اوصافی که قبل از آن در حدیث از تنافس و تباغض و تحاسد مذکور است، و این اوصاف متقدمه < ۳۳۲ > موجب و سبب بر این وصف اخیر باشد.

و در این هنگام ملتئم و متوافق میشود تمام کلام از اول تا آخر، و تأیید میکند آن را روایت سمرقندی که در آن روایت این فقره واقع است: « فتحملون بعضهم علی رقاب بعض .. آی بالقهر والغلبه .

از این بیان واضح شد که مراد از قول آن حضرت: « ثم تنطلقون إلی مساکین المهاجرین ، فتحملون رقاب بعضهم علی بعض » . همین است که شما متوجه خواهید شد به سوی ضعفای مساکین مهاجرین، و بعض ایشان را بر بعض حاکم و والی خواهید ساخت، چنانچه همین عبدالرحمن - که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به او خطاب فرموده بود - عثمان را بر دیگر مهاجرین به ظلم و ستم حاکم ساخت، و جناب امیر (علیه السلام) به عبدالرحمن گفت:

« ليس هذا أول يوم تظاهرتم علينا فيه ، فصبر جميل » . كما سبق نقله عن المختصر في أخبار البشر (۱) .

و غرض آن نیست که فاضل ناصب گمان آن کرده و به حسب زعم خویش آن را مناط تفصی از اشکال و رأس الاجوبه قرار داده .

و عجب آنکه در اینجا اتباع صاحب “ صواقع ” را هم گذاشته که او از این طعن جوابی دیگر داده ، و این تتمه را دلیل آورده بر اینکه : مخاطب به این خطاب بعض صحابه اند نه جمیع ایشان ، و ذلك صحيح لا ريب فيه ، وعين المطلوب .

و فهمیدن اینکه شیعه به این مطاعن جمیع صحابه را مطعون میسازند ، از اغلاط فاحشه و ناشی از عدم تأمل است چنانچه گفته :

السابعه - أی الشبهه السابعه - : ما رواه مسلم - فی صحیحہ - ، عن عبد الله بن عمرو بن العاص : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قال : « إذا فتحت عليكم خزائن فارس وروم أي قوم أنتم ؟ » .

۱- المختصر في أخبار البشر ۱ / ۳۳۲ . وانظر : أخبار المدینه لابن شبه ۲ / ۸۵ ، العقد الفرید ۴ / ۲۷۹ ، شرح ابن ابی الحدید ۱ / ۱۹۴ و ۵۳ / ۹ و ۱۲ / ۲۶۴ ، تاریخ الطبری ۳ / ۲۹۷ ، الکامل لابن الأثیر ۳ / ۷۱ ، بحار الأنوار ۳۱ / ۴۰۷ .

قال عبد الرحمن بن عوف : كما أمرنا الله (١) ، فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : « كلاً بل تتنافسون ، ثم تتحاسدون ، ثم تتدابرون ، ثم تتباغضون » .

وهي باطله ؛ لأنه تنبيه وإرشاد إلى ترك التنافس والتحاسد والتباغض عند إقبال الدنيا عليهم ، فإنه نهى بلفظ الإخبار ، وهذا أبلغ من النهي صريحاً ، وإيقاع الخبر موقع الإنشاء لفضل المبالغه شائع في كلام العرب ذائع .

ولأن الخطاب ليس لجميع الصحابه اتفاقاً .

ولقوله - في روايه أخرى - : « ثم تنطلقون إلى مساكن المهاجرين ، فتحملون بعضهم على رقاب بعض » . (٢) انتهى .

وقول عبدالرحمن در جواب رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) به قول : (كما أمرنا) به صيغه جمع متكلم مع الغير ، و خطاب فرمودن حضرت رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) به طرف عبدالرحمن و ديگران به لفظ : (تتنافسون) و (تتحاسدون) و (تتباغضون) ، و غير آن صريح دلالت ميکند بر آنکه عبدالرحمن و ديگر صحابه حاضرین در اين خطاب داخل بودند ، پس ادعای اين معنا که از صحابه اين افعال واقع نشدند صريح تکذيب رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) است ، أعاذنا الله من ذلك .

١- في الصواعق : (رسول الله) بدل (الله) .

٢- [الف] قبول على أصله . (١٢) . [الصواعق ، ورق : ٢٨٨ - ٢٨٩] .

و گفتن اینکه : مخاطب به این خطاب صحابه نبودند ، صریح تحریف حدیث است .

و آنچه صاحب " صواعق " به اتباع فضل بن روزبهان گفته که : مراد از اخبار در این حدیث محض نهی است و بس .

پس بطلان آن < ۳۳۳ > به حدی ظاهر است که فاضل ناصب هم از سرقت آن استحیا فرموده آن را ذکر ننموده است .

هرگاه عبدالرحمن در جواب حضرت رسالت (صلی الله علیه و آله وسلم) گفت : (نقول (۱) كما أمرنا الله) جناب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود : « کلاً » ، و این تصریح است به اینکه شما موافق امر خدا هرگز عمل نخواهید کرد .

اگر تسلیم کنیم که آن حضرت را نهی به صورت اخبار منظور بود ، پس فقط همین میفرمودند که : شما تحاسد و تباغض و غیر آن ، خلاف امر خدا خواهید نمود [کافی بود دیگر] ، تکذیب صحابی جلیل المرتبه مبشّر بالجَنّه که امر واقعی گفته بود چرا فرمودند ؟ ! هر کسی که ادنی شعوری دارد میداند که کلام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به اصرح دلالات بر وقوع این افعال شنیعه از صحابه دلالت دارد .

۱- در [الف] اشتهاً : (تقول) آمده است .

و کلامی که از “ شرح مشارق الأنوار ” و “ تذکره ” قرطبی منقول شده از اول تا آخر دلالت بر این معنا دارد .

و آنچه قرطبی از شیخ خود ابوالعباس نقل کرده که :

أخبرهم أنه يتغير بهم الحال ، وأنهم يصدر عنهم أو عن بعضهم أحوال غير مرضية مخالف (۱) أحوالهم التي كانوا عليها من التنافس والتباغض وانطلاقهم في مساكين المهاجرين (۲) .

صریح دلالت دارد بر آنکه : کلام رسول خدا (صلی الله علیه وآله) اخبار است نه نهی .

بالجملة ؛ وضوح بطلان توجیه صاحب “ صواقع ” - که تحریف صریح حدیث بلکه در رتبه تکذیب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) است ، و خلاف تنصیصات شراح احادیث - که اعرف (۳) از او به معانی احادیث اند - نه به آن مرتبه است که احتیاج به بیان داشته باشد .

و صاحب “ صواقع ” تاویلی دیگر از این هم عجیب و غریب تر بیان نموده که مضحکه صبیان بیش نیست ، و آن اینکه در وجوه بطلان این طعن گفته :

ولأنه يحتمل أن يكون المخاطبون جمع من الأعراب والمؤلفه القلوب . (۴) انتهى .

۱- فی المصدر : (تخالف) .

۲- التذکره فی أحوال الموتی وأمور الآخرة : ۵۸۲ - ۵۸۳ .

۳- در [الف] اشتباهاً : (اعراف) آمده است .

۴- الصواقع ، ورق : ۲۸۹ .

و دانستی که در حدیث تصریح وارد شده به مخاطب بودن عبدالرحمن ابن عوف به این خطاب ، پس شاید که نزد او عبدالرحمن - که نزد اهل سنت صحابی بس جلیل القدر و از عشره مبشره بالجنه ، بلکه به تصریح ابن تیمیه از هم جنبان ابوبکر و عمر بود - از مؤلفه القلوب باشد ، پس این توجیه مصداق : (الهرب من المطر والوقوف تحت المیزاب) است .

بدان که در احادیث دیگر نیز اخبار به وقوع تحاسد و تباغض از صحابه واقع شده ، چنانکه در “ صحیح بخاری ” در کتاب الجنائز مذکور است :

أَنَّ النَّبِيَّ خَرَجَ يَوْمًا فَصَلَّى عَلَى أَهْلِ أُحُدٍ صَلَاتَهُ عَلَى الْمَيِّتِ ، ثُمَّ انصَرَفَ إِلَى الْمَنْبَرِ ، فَقَالَ : « إِنِّي فَرَطُ لَكُمْ ، وَأَنَا شَهِيدٌ عَلَيْكُمْ ، وَإِنِّي - وَاللَّهِ ! - لَأَنْظُرُ إِلَى حَوْضِي الْآنَ ، وَإِنِّي أُعْطِيتُ مَفَاتِيحَ خَزَائِنِ الْأَرْضِ - أَوْ مَفَاتِيحَ الْأَرْضِ - وَإِنِّي - وَاللَّهِ ! - مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَشْرَكُوا بَعْدِي ، وَلَكِنْ أَخَافُ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنَافَسُوا فِيهَا » . (۱) انتهى .

و در کتاب المناقب در باب علامات النبوه نیز این حدیث مذکور است (۲) .

و ابن حجر در “ فتح الباری ” در شرح آن گفته :

قوله : « وَلَكِنِّي أَخَافُ أَنْ تَنَافَسُوا فِيهَا » إِنْذَارٌ بِمَا سَيَقَعُ ، فَوْقَ كَمَا قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَآلِهِ] وَسَلَّمَ ، وَقَدْ فَتَحَتْ عَلَيْهِمُ الْفَتْوحَ ، .

۱- [الف] باب الصلاة على الشهيد . [صحیح بخاری ۲ / ۹۴] .

۲- صحیح بخاری ۴ / ۱۷۶ ، وانظر أيضاً : ۵ / ۴۰ و ۷ / ۱۷۳ ، ۲۰۹ .

وآل الأمر إلى أن تحاسدوا ، وتقاتلوا ، ووقع ما هو المشاهد المحسوس لكل واحد مما يشهد بمصداق خبره صلى الله عليه [وآله] وسلم ، < ۳۳۴ > ووقع من ذلك في هذا الحديث إخباره بأنه فرطهم . . أي سابقهم ، وكان كذلك ، وأن أصحابه لا يشركون بعده ، وكان كذلك ، ووقع ما أنذر به من التنافس في الدنيا .

وقد تقدّم في معنى حديث عمرو بن عوف مرفوعاً : « ما الفقر أخشى عليكم ، ولكن أخشى عليكم أن تبسط الدنيا عليكم ، كما بسطت على من كان قبلكم » .

وحديث أبي سعيد في معناه ، فوقع كما أخبر ، وفتحت عليهم الفتوح الكثيره ، وصبّت عليهم الدنيا صبّاً (۱) .

خلاصه آنکه قول رسول خدا (صلی الله علیه وآله) که : « لکن من خوف میکنم (۲) که تنافس در دنیا نماید ، انداز است از آنچه واقع شدنی بود ، پس واقع شد چنانچه آن حضرت فرمود ، و به تحقیق که مفتوح شد بر ایشان فتوح و مآل کار این شد که صحابه تحاسد نمودند و تقاتل کردند ، و واقع شد آنچه مشاهد و معاین و محسوس است برای هر کسی از آن قبیل که شهادت میدهد به مصداق خبر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) .

و واقع شد از این جمله در این حدیث اخبار رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به اینکه : آن .

۱- فتح الباری ۶ / ۴۵۲ .

۲- در [الف] اشتبهاً : (میکنیم) آمده است .

جناب سابق ایشان خواهد بود ، پس شد همچنین .

و از این هم اخبار فرمود که : اصحاب آن جناب مشرک نخواهند شد بعد آن جناب ، پس شد همچنین ، و واقع شد آنچه انذار فرموده به آن از تنافس ایشان در دنیا .

و به تحقیق که گذشت در معنای حدیث عمرو بن عوف که : « نیستم که فقر را بر شما خوف کنم و لکن خوف دارم بر شما از اینکه بسط کرده شود دنیا بر شما چنانکه بسط کرده شد بر کسانی که بودند قبل شما » .

و حدیث ابی سعید در معنای همین حدیث است ، پس واقع شد چنانچه آن حضرت اخبار فرمود و فتح کرده شد بر صحابه فتوح بسیار و ریخته شد بر ایشان دنیا ریختنی . انتهى محصل الترجمة .

در این کلام ابن حجر تصریح است به اینکه : از صحابه تحاسد در دنیا واقع شد و به جهت دنیا با هم تقاتل نمودند ، و این بلا شک از اکبر کبائر است .

و مسلم در “ صحیح “ خود آورده :

عن عمرو بن عوف - وهو حلیف بنی عامر بن لوی ، و کان شهد بدرًا مع رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم - : بعث أبا عبيدة بن الجراح إلى البحرين يأتي بجزيتها ، و كان رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم قد صالح أهل البحرين وأمر عليهم ابن

العلاء (۱) الحضرمی ، فقدم أبو عبيده بن الجراح بمال من البحرين ، فسمعت الأنصار بقدم أبي عبيده ، فوافوا صلاة الفجر مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، فلمّا صلى رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم] انصرف ، فتعرّضوا له ، فتبسم رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم حين رأهم ، ثم قال : « أظنكم سمعتم أنّ أبا عبيده قدم بشيء من البحرين ؟ » قالوا : أجل يا رسول الله [ص] ! قال : « فابشروا ، أملوا ما يسركم ، فوالله ! ما الفقر أخشى عليكم ، ولكنني أخشى عليكم أن تبسط عليكم الدنيا ، كما بسطت على من كان قبلكم ، فتنافسوا فيها كما تنافسوها ، فتهلككم ، كما أهلكتهم » (۲) .

و در “ صحیح بخاری ” مذکور است که عبدالرحمن صائم بود ، هر گاه به وقت افطار طعام به نزد او آورده شد گفت :

قتل مصعب بن عمير وهو خير مني ، كفّن < ۳۳۵ > في برده إن غطّي رأسه بدت رجلاه ، وإن غطّي رجلاه بدا رأسه ، وقتل حمزه وهو خير مني ، ثم بسط لنا من الدنيا ما بسط - أو قال : أعطينا من الدنيا (۳) ما أعطينا - وقد خشينا أن يكون (۴) حسناتنا عجلت .

۱- فی المصدر : (العلاء بن) .

۲- [الف] كتاب الزهد . [صحیح مسلم ۸ / ۲۱۲] .

۳- از قسمت : (ما بسط ...) تا اینجا در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده است .

۴- فی المصدر : (تكون) .

لنا .. ثم جعل يبيكى حتى ترك الطعام . (۱) انتهى .

اما آنچه گفته : از انصار هرگز به وقوع نیامده که مهاجرین را برغلانیده با هم بجنگانند .

پس شهادت بر نفی است ، و این ناصبی در کید هشتم از باب دوم گفته که : شهادت بر نفی مقبول نمیباشد (۲) .

اما آنچه گفته که : صحابه - که حرف در آنها می رود - منحصرند در مهاجرین و انصار .

پس مقدوح است به آنچه سابق دانستی که : موافق قول محدّثین ، طلقا که بعد از فتح مکه اسلام آوردند مانند معاویه و ابوسفیان که نه داخل مهاجرین بودند و نه داخل انصار ، نیز از اصحاب بودند .

و بخاری در " صحیح " از ابن ابی ملیکه آورده که : او گفت : معاویه یک رکعت نماز وتر عشاء گزارد ، مولی ابن عباس این واقعه را نزد ابن عباس ذکر کرد ، ابن عباس گفت : بگذار او را ، به درستی که او صحبت کرده با پیغمبر خدا صلی الله علیه [و آله] وسلم (۳) .

۱- صحیح بخاری ۲ / ۷۷ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۳۳ - ۳۴ .

۳- صحیح بخاری ۴ / ۲۱۹ .

اما آنچه گفته: از آن جمله محمد بن ابی بکر، و از آن جمله مالک اشتر.

پس کذب صریح و افترای فضح است؛ زیرا که هرگاه محمد بن ابی بکر و مالک اشتر از صحابه نبودند، در حضور آن حضرت موجود نباشند، و خطاب به کسانی که هنوز از کتم عدم به عرصه وجود نیامده باشند معقول نیست.

و نیز خزائن فارس و روم در وقت عمر و عثمان بر صحابه مفتوح شده نه بر محمد بن ابی بکر و مالک اشتر!

اما آنچه گفته: موافق روایات شیعه حضرت آدم ابوالبشر (علیه السلام) در حسد و بغض ائمه اطهار (علیهم السلام) - با وجود تنبیه و توبیخ حق تعالی - طول العمر گرفتار ماند.

پس مردود است به چند وجه:

اول: آنکه بعض روایاتی که فاضل ناصب در باب الهیات آورده، در آن فقط ذکر حسد کردن حضرت آدم مذکور است، و قید (طول العمر) از اکاذیب ناصب است.

دوم: آنکه در احادیث امامیه فقط لفظ: (حسد) وارد شده و آن به معنای غبطه است، و لفظ (بغض) ائمه نسبت به حضرت آدم (علیه السلام) در احادیث امامیه مذکور نیست، این ناصبی از طرف خود زیاده نمود و افترای قبیح بر حضرت آدم (علیه السلام) بر بسته.

و در این حدیث [گذشته از] لفظ: (تتحاسدون)، [لفظ:] (تتباغضون) نیز مذکور است، و شكّ نیست که تباغض حرام است، و لهذا حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرموده که: « صحابه به این مخالفت امر خدا خواهند نمود ».

سوم: آنکه در این حدیث رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود که: « صحابه ظلم بر ضعفا و مساکین مهاجرین خواهند نمود و بعضی ایشان را بر بعضی حاکم خواهند کرد »، و این بلاریب از کبائر معاصی است، پس این فعل شنیع را به آنچه در حدیث امامیه نسبت به حضرت آدم واقع شده چه نسبت و کدام ربط؟!!

چهارم: آنکه افعال انبیای معصومین (علیهم السلام) را بر حالات صحابه - که غیر معصوم اند - قیاس نمودن غیر صحیح است، حضرت آدم اغتباط امر خیر کرده بود، یعنی طلب فوز به مرتبه ائمه (علیهم السلام)، و این مذموم نیست.

و مراد از این تنافس صحابه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به آن اخبار فرموده ظاهر است که تنافس در دنیا است، و اگر در امور خیر < ۳۳۶ > میبود آن را رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خلاف امر خدا چرا میفرمود؟!!

جلال الدین سیوطی در " تنویر الحوالک شرح موطأ " مالک در شرح حدیث: « لا تحسّوا .. ولا تجسّوا .. ولا تنافسوا »، فرموده:

قال ابن العربی (۱): المراد به التنافس فی الدنيا، ومعناه طلب .

۱- فی المصدر: (ابن عبد البر) .

الظهور فيها على الناس ، والتكبر عليهم ، وتنافسهم في رياستهم ، والبغى عليهم ، وحسدهم على ما آتاهم الله منها ؛ وأما التنافس والحسد على الخير وطرق البرّ فليس من هذا في شيء . (۱) انتهى .

و اگر کسی توهم کند که هر گاه حسد حضرت آدم حرام نبود بلکه جائز بود ، پس بر آن معاتب چرا شد !

جوابش آنکه : دانستی که فخرالدین رازی در وجه نزول آیه : (وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِبِينَ خَصِيمًا ..) (۲) إلى آخر الآیه گفته که :

شاید طبیعت رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم مائل شده باشد به سوی نصرت طعمه ؛ به آن سبب که او به ظاهر مسلم بود ، پس رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم را حکم استغفار شد ، و حسنات الأبرار سیئات المقربین (۳) .

و در “ شرح شفا ” قاضی عیاض مذکور است :

قال بعض المتكلمين : زلّات الأنبياء في الظاهر زلّات وهي في الحقيقة كرامات وزلف . (۴) انتهى .

۱- تنوير الحوالك : ۶۵۶ .

۲- النساء (۴) : ۱۰۵ .

۳- تفسير رازی ۱۱ / ۳۴ .

۴- شرح الشفا للقاری (المطبوع بهامش نسیم الرياض) ۴ / ۲۱۷ . وانظر : الشفا بتعريف حقوق المصطفى (صلی الله علیه وآله) ۲ / ۱۷۱ ، نسیم الرياض ۴ / ۲۱۷ ، سبل الهدی والرشاد ۱۱ / ۴۸۲ . وغيرها .

طعن هشتم: عدم یاری امیر مؤمنان علیه السلام و یاری دشمنان حضرت

قال : طعن هشتم :

آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلم فرموده است : « من آذى علیاً [(علیه السلام)] فقد آذانی » ، و نیز در حق حضرت زهرا (علیها السلام) فرموده است که : « من أغضبها أغضبني » ، و صحابه اتفاق کرده اند بر عداوت علی [(علیه السلام)] و ایزدای فاطمه زهرا (علیها السلام) ، و با علی [(علیه السلام)] جنگ کردند ، و خذلان او نمودند در وقتی که ابوبکر و عمر اراده سوختن خانه وی کردند ، قصیه اش آنکه : ابوبکر قنفذ ابن عم عمر را به سوی علی [(علیه السلام)] فرستاد تا او را حاضر سازد و بیعت نماید ، پس علی (علیه السلام) نیامد ، و عمر را غضب در گرفت و خود به سوی خانه آن هر دو مظلوم روان شد و پشته های همیزم و آتش همراه گرفت ، چون به در خانه رسید دید که دروازه بند است ، به آواز بلند ندا کرد که : یابن اُبی طالب ! افتح الباب .. علی [(علیه السلام)] سکوت کرد و در نگشاد ، و عمر دروازه را آتش زد و بسوخت و درون خانه بی محابا در آمد ، چون زهرا [(علیها السلام)] چنین دید بی اختیار از حجره برآمده مقابل عمر شد و آواز بلند کرد و ندبه پدر آغاز نهاد که : « وا اُبتاه ! » پس عمر شمشیر با نیام در پهلوی مبارکش خلانید و علی [(علیه السلام)] را گفت که : هان ! برخیز و با ابوبکر بیعت کن و الاً تو را به قتل خواهم آورد !

و صحابه همه در این واقعه حاضر بودند و هیچ کس دم نزد ، و دختر و داماد پیغمبر [(صلی الله علیه وآله وسلم)] را در دست ظالمان سپردند ، و وصیت پیغمبر [(صلی الله علیه وآله وسلم)] را در حق اهل بیت پس پشت انداختند .

جواب از این طعن آنکه : این دروغ بی فروغ که از سماع آن موی بر تن و بدن اهل ایمان میخیزد از مفتریات شیعه و کذابان کوفه است .

جواب این غیر از این نیست که راست میگویند : (دروغی را جزا باشد دروغی) و اگر از هر (۱) دروغ خود جوابی از اهل سنت درخواست نمایند ، یقین است که تن به عجز خواهند درداد ، مثل مشهور است که : نزد دروغگو هر کس لاجواب است .

اول این قصه را باید از کتب اهل سنت بر آورد بعد از آن جواب باید خواست ، و چون شیوه اهل سنت دروغ بندی در روایات نیست ! < ۳۳۷ > ناچار آنچه راست و بی کم و کاست است به قلم میآید .

باید دانست که هیچ کس از صحابه در پی ایذای حضرت امیر و زهرا (علیهما السلام) نیفتاده و با او پرخاش نکرده ! بلکه همیشه تعظیم و توقیر و محبت و نصرت او نموده اند وقتی که طلب نصرت از ایشان نمود و محتاج به نصرت شد ، عبدالرحمن بن آیزی گوید :

شهدنا صفین مع علی [(علیه السلام)] فی ثمان مائه مّمن بايع تحت الشجره .

بیعه الرضوان ، وقتل منهم ثلاثه وستون رجلا ، منهم : عمّار بن یاسر ، وخزیمه بن ثابت ذو الشهادتین . . وجمع کثیر من المهاجرین والأنصار . . وقد ذکرهم فی الإستیعاب وغیره .

و اینک خطبه های حضرت امیر [(علیه السلام)] در “ نهج البلاغه ” و نامه های آن جناب برای معاویه موجود است ، رفاقت مهاجرین و انصار را با خود دلیل حقیقت خلافت خود میدارد ، اگر - معاذ الله ! - این قسم رو دادی (۱) بر امیر (علیه السلام) و زهرا (علیها السلام) در زمان ابوبکر به دست عمر و قنفذ مجهول الاسم و المسمى میگذشت ، چه امکان که این همه مهاجرین و انصار که در جنگ صفین دادِ رفاقت دادند ! در آن وقت که زمان صحبت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نزدیک ، و ذات حضرت بضعه الرسول موجود ، و ابی بکر و عمر را همگی شوکت و قوّت [به] (۲) همان دو فرقه (۳) ؛ به خلاف معاویه که قریب لک (۴) کس از اهل شام و پهلوانان آن .

۱- یعنی : واقعه ای .

۲- زیاده از مصدر .

۳- یعنی چگونه ممکن بود که این قضیه بر امیرمؤمنان و حضرت زهرا (علیهما السلام) واقع شود در حالی که مهاجرین و انصار - که در جنگ صفین یاور امیرمؤمنان (علیه السلام) بودند - در آن زمان وجود داشتند ، و قریب العهد به پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بودند ، و اصل شوکت و قوّت ابوبکر و عمر به همین دو فرقه مهاجر و انصار بود . خلاصه آنکه با وجود مهاجر و انصار وقوع این حادثه ممکن نیست .

۴- لک : صد هزار . مراجعه شود به : لغت نامه دهخدا . مؤلف تحفه گوید : نسبت هزار با لک چون نسبت ده با هزار است . مراجعه شود به : تحفه اثنا عشریه : ۳۱۲ .

زمین همراه داشت و بودن مهاجر و انصار را به جوی نمیشمرد ، باوصف این ، در این وقت رفاقت کردن و در آن وقت - که مهاجر و انصار هم به وفور و کثرت حاضر بودند هیچ کس از آنها نمرده و شهید نشده (۱) - ترک رفاقت نمودن - خصوصاً در مقدمه ظلم و غضب که مقام دفع ظالمان از خاندان رسول صلی الله علیه [و آله] وسلم بود بر خلاف مقدمه معاویه که او بر حضرت امیر (علیه السلام) نیامده بود ، از راه بغی او حضرت امیر [(علیه السلام)] بر او فوج کشیده - هرگز در عقل هیچ عاقل نمیآید (۲) الا کسی که عقل او را شیطان و اخوان الشیاطین چندی بر باد داده ، حیران تیه ضلالت گردانیده باشند ، این است حال جمهور صحابه .

آمدیم بر ابوبکر و عمر ، پس ابوبکر همیشه فضائل امیر (علیه السلام) بیان مینمود و مردم را بر حبّ و تعظیم و توقیر او تأکید میفرمود ، دارقطنی از شعبی روایت میکند که :

بینا أبو بکر جالس إذ طلع علی [(علیه السلام)] ، فَلَیْمًا رآه قال : من سرّه أن ینظر إلی أعظم الناس منزلهً ، وأقربهم قرابهً ، وأفضلهم تبعاً له ، .

۱- در [الف] اشتبهاً اینجا : (واو) آمده است .

۲- در [الف] اشتبهاً : (هیچ عقل عاقل) آمده است .

وأكثرهم غناء من رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فلينظر إلى هذا الطالع .

و همچنین عمر بن الخطاب نیز همیشه در تعظیم و توقیر و مشورت پرسیدن و صلاح خواستن از حضرت امیر (علیه السلام)
زیاده تر مبالغه میفرمود ، دارقطنی از سعید بن المسیب روایت کرده :

عن عمر بن الخطاب ؛ أنه قال : أيها الناس ! اعلّموا أنه لا يتم شرف إلا بولاية علي بن أبي طالب .

و چون صحابه را با هم اختلاف افتاد در معنای (مؤوده) و حملی که ساقط میکنند ، یک ماهه و دو ماهه داخل (مؤوده)
است یا نه ؟ بعضی متورعان از ایشان گفته اند که : این هم مؤوده است ، حضرت امیر (علیه السلام) فرموده :

« والله ! لا تكون المؤوده حتى تأتي عليها < ۳۳۸ > التارات السبع » . وقال له عمر : صدقت ، أطال الله بقاءك (۱) .

ابوالقاسم حریری در “ دره الغواص فی أغلاط الخواص ” گفته است :

كان عمر أول من نطق بهذا الدعاء (۲) .

و عبدالله بن عمر - که خلف رشید پدر بزرگوار خود است و صحابی است بالاستقلال از عمده اصحاب - همیشه تأسف
میکرد که چرا همراه حضرت امیر (علیه السلام) در حروب بغات شریک نشدم و رفاقت نکردم .

۱- الاستذکار ۶ / ۲۲۷ ، ملحقات احقاق الحق ۳۱ / ۴۹۰ .

۲- دره الغواص فی أغلاط الخواص ۱ / ۱۲ .

و طبرانی در "أوسط المعاجم" روایت میکند که : عبدالله بن عمر را چون خبر توجه امام حسین (علیه السلام) به سمت عراق رسید از مکه دویده بر مسیر (۱) سه شب به او ملحق گردید و گفت که :

أین تريد؟ فقال الحسين (عليه السلام) : «إلى العراق» ، فإذا معه كتب وطوامير ، فقال : «هذه كتبهم وبيعتهم» ، فقال : لا تنظر إلى كتبهم ، ولا تأتهم ، فقال ابن عمر : إني محدثك حديثاً : أن جبرئيل أتى النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم فخيره بين الدنيا والآخرة ، فاختر الآخرة ، وإنك بضعه من رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لا يليها أحد منكم ، فأبى أن يرجع ، فاعتنقه ابن عمر ، فبكى ، وأجهش في البكاء ، وقال : أستودعك الله من قتيل . وروى البزاز نحوه باسناد حسن جيد (۲) .

آمدیم بر حروبی که طلحه و زبیر و أم المؤمنین را با حضرت امیر [(علیه السلام)] در پیش آمد ، پس بالقطع به جهت بغض و عداوت امیر [(علیه السلام)] نبود و نه قصد ایذای او داشتند ، بلکه به اسباب دیگر - که شرح آن در تواریخ ثقات مسطور است - این همه به وقوع آمد ، مجملش آنکه :

چون حضرت عثمان را مردم کوفه و مصر شهید کردند ، حضرت امیر (علیه السلام) بنا بر مصلحت وقت تعرض به آنها صلاح ندید و سکوت فرمود ، و آن اشقیا به .

۱- در [الف] : (مسیرت) آمده است که اصلاح شد .

۲- انظر : المعجم الاوسط ۱ / ۱۸۹ مع اختلاف یسیر .

این فعل شنیع خود افتخار نمودن گرفتند و عثمان را بد گفتن ، و حقیقت خود [را] در این مقدمه اظهار نمودن شروع کردند ، و جماعتی (۱) از عظمای صحابه - مثل طلحه و زبیر و نعمان بن بشیر و کعب بن عجره و غیرهم - بر قتل عثمان تلّهیف و تأسف مینمودند و میگفتند که : این حادثه در این امت سخت شنیع و قبیح واقع شد ، اگر میدانستیم که این بلوا به این حدّ خواهد رسانید از ابتدا ممانعت میکردیم ، و او مظلوم کشته شد و بر حقّ بود و قاتلان او بر باطل .

چون این کلمات این صحابه به گوش قاتلان عثمان رسید خواستند که صحابه مذکورین را نیز به (۲) عثمان ملحق سازند ، مردم مخلص بر این اراده فاسدشان مطلع شده ، صحابه مذکورین را خبردار ساختند ، بنابر آن صحابه مذکورین به سوی مکه روانه شدند و در آنجا امّ المؤمنین عایشه را - که برای حج رفته بود - دریافتند و عرض کردند که : ما در پناه تو آمده ایم ؛ زیرا که تو مادر مسلمانانی ، و هرگاه طفل از چیزی میترسد در دامن مادر پناه میگیرد ، لازم که شرّ غوغای عرب را از سر ما دفع سازی که امیرالمؤمنین [(علیه السلام)] بنابر مصلحت وقت از دفع شرّ این اشقیا سکوت دارد ، و آن اشقیا به سکوت او خیره شده ، دست و زبان ظلم و تعدّی دراز کرده اند تا وقتی که قصاص عثمان گرفته نشود ، و این بدکرداران را سیاست واجبی .

۱- در [الف] و مصدر : (جماعه) آمده است که اصلاح شد .

۲- در [الف] اشتباهاً : (با) آمده است .

نرسد ، اینها و امثال اینها خیلی در خونریزی و ظلم دلیر خواهند شد ، و ما را هرگز اطمینان حاصل نخواهد شد .

عایشه فرمود : صلاح آن است که تا وقتی که آن اشقیاء در مدینه اند و دربار امیرالمؤمنین [(علیه السلام)] را فرو گرفته و او را مجبور خود ساخته [اند] ، شما در مدینه نروید و جای دیگر که محل امن < ۳۳۹ > و اطمینان باشد قرار کنید ، و علی بن ابی طالب [(علیه السلام)] را از آن جماعت به حيله و تدبیر جدا کرده ، در [زمره] خود بگیرید ، چون خلیفه به دست شما افتد و رفیق شما گردد آن هنگام فکر تنبیه و سیاست و گرفتن قصاص خلیفه مقتول نمایید که آینده دیگران را چشم عبرت و اشود و این قسم کار بزرگ را سهل ندانند .

همه صحابه مذکورین این را صلاح پسندیدند و طرف عراق و بصره [را] - که مجمع جنود مسلمین در آن وقت بود - ترجیح دادند ، و عایشه را نیز باعث شدند که : تا رفع فتنه و حصول امن و درستی امور خلافت و ملاقات با خلیفه [وقت] [\(۱\)](#) همراه ما باش تا به پاس ادب تو - که مادر مسلمانانی و حرم محترم رسول [(صلی الله علیه و آله وسلم)] و از جمله ازواج محبوب تر و مقبول تر بوده [ای] - این اشقیاء قصد ما نکنند و ما را تلف ن سازند .

ناچار عایشه به قصد اصلاح و انتظام امور امت و حفظ جان چندی از کبرای صحابه رسول صلی الله علیه [و آله] و سلم - که هم اقارب او بودند - به .

سمت بصره حرکت فرمود ، حضرت امیر [(علیه السلام)] را قاتلان عثمان که در جمیع امور خلافت دایر و سایر شده بودند ، این قصه را به نوع دیگر رسانیدند و باعث شدند که خواه مخواه دنبال آنها باید برآمد ، حضرت امام حسن و امام حسین [(علیهما السلام)] [و عبدالله بن جعفر] (۱) و عبدالله بن عباس هر چند از این حرکت مانع آمدند به سبب غلبه آن اشقیاء پیش نرفت ، آخر حضرت امیر (علیه السلام) را بر آوردند ، چون متصل بصره رسیدند ، اول قعقاع را نزد امّ المؤمنین و طلحه و زبیر فرستادند که مقصد آنها دریافته به عرض خلیفه رساند ، قعقاع نزد امّ المؤمنین رفت و گفت :

یا أمّاه ! ما أشخصک وأقدمک هذه البلده ؟

فقلت : أی بنی ! الإصلاح بین الناس . . ثم بعثت إلى طلحه والزبیر فحضرا ، فقال القعقاع : أخبرانی بوجه الإصلاح ؟ قالوا : قتله عثمان (۲) ، فقال القعقاع : هذا لا یكون إلا بعد اتفاق کلمه المسلمین وسکون الفتنة ، فعلیکما بالمسالمة (۳) فی هذه الساعه ، فقالوا : أصبت وأحسنت !

فرجع القعقاع إلى علی [(علیه السلام)] فأخبره بذلك ، فسرّ به ، .

۱- زیاده از مصدر .

۲- کذا فی تاریخ الطبری ۳ / ۵۲۰۲ ، وفی التحفه : (عطونا - والظاهر أنه تصحیف : أعطونا - قتله عثمان . .) ، وفی تفسیر الآلوسی ۲۲ / ۱۰ : (إقامة الحدّ علی قتله عثمان . .) .

۳- فی التحفه : (بالمسالمة) .

واستبشر ، وأشرف القوم على الصلح ، ولبثوا ثلاثة أيام لا يشكون في الصلح .

چون شام روز سوم شد رسل و وسایط فی ما بین قرار دادند که صبح هنگام ملاقات امیر [(علیه السلام)] با طلحه و زبیر واقع شود و قاتلان عثمان در آن صحبت حاضر نباشند ، خیلی این وضع صلح بر آن اشقیا گران آمد به شنیدن این خبر دست پاچه شده حیران و سراسیمه نزد عبدالله بن سبا - که مغوی آنها بود - دویدند و چاره کار از او پرسیدند ، او گفت : چاره کار جز این نیست که از شب شروع قتال نمایید ، و نزد امیر [(علیه السلام)] اظهار کنید که از آن طرف غدر واقع شد ، از آخر شب سوار شده کرده پیش لشکر ام المؤمنین تاختند ؛ در آن لشکر نیز آوازه غدر حضرت امیر [(علیه السلام)] بلند شد و از این طرف نیز شور برخاست که طلحه و زبیر غدر کردند ، حضرت امیر [(علیه السلام)] تعجب کنان سوار شده ، دید که آتش قتال در اشتعال است و سر و دست بریده میشود ناچار تن به جنگ در داد و واقع شد آنچه واقع شد .

قرطبی و جماهیر مورخین اهل سنت این واقعه را همین قسم روایت کرده اند و به طرق متعدده از حضرت امام حسن [(علیه السلام)] و عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس همین اسلوب را نقل نموده ، اگر قاتلان < ۳۴۰ > عثمان که اسلاف شیعه و متبوعان ایشان اند به رنگ دیگر نقل کنند نزد اهل سنت حکم ضرطات البعیر دارد !

و معاویه و اهل شام را نیز در ابتدا همین دعوی بود که قاتلان عثمان را

باید سپرد و قصاص باید گرفت و سیاست باید نمود ، چون از طرف حضرت امیر (علیه السلام) در سپردن قاتلان عثمان - به سبب شوکت و غلبه آنها خصوصاً بعد از جنگ جمل و خالی شدن میدان از منازع و مزاحم عذر واجبی بود - اجابت مدعای آنها نفرمود و آنها بدگمان شده آخرها منکر خلافت او شدند ، و سلب لیاقت این کار از آن جناب و بد گفتن آغاز نهادند و به جنگ برخاستند .

حالا در " نهج البلاغه " باید دید که در حق آن مردم حضرت امیر (علیه السلام) چه فرموده است :

« أصبحنا نقاتل إخواننا في الإسلام على ما دخل فيه من الزيغ والاعوجاج والشبهه والتأويل . . . » .

و در حق قاتلان عثمان نیز در " نهج البلاغه " موجود است که :

قال له بعض أصحابه : لو عاقبت قوماً أجلبوا على عثمان . . فقال : « يا إخوانه ! إني لست أجهل ممّا تعلمون ، ولكن كيف لي بهم والمجلبون على شوكتهم يملكوننا ولا نملكهم ! وها هم هؤلاء قد ثارت معهم عيدانكم ، والتفت إليهم أعرابكم ، وهم خلالكم يسومونكم ما شاؤوا ، هل ترون موضعاً لقدرة على شيء يريدون ؟ ! إن هذا الأمر جاهليه ، وإن لحقد القوم باده (1) » .

۱- فی نهج البلاغه ۲ / ۸۱ ، وتاریخ الطبری ۳ / ۴۵۸ : (لهؤلاء القوم ماذه . .) .

إلى أن قال : « فاصبروا حتى يهدؤ الناس ، ويقع القلوب مواقعها وتؤخذ الحقوق مسمحة ، فاهدؤوا عني وانظروا . . » إلى آخره .
 كذا في نهج البلاغه .

از اینجا معلوم شد که در حقیقت تغافل حضرت امیر (علیه السلام) از این امر - که صحابه دیگر طلب میکردند - محض بنا بر ناچاری و ضرورت بود ، و حضرت امیر (علیه السلام) در این امر معذور بود .

و آنچه در “ نهج البلاغه ” است همه مقبول شیعه است ، اهل سنت را در آن روایات اصلا دخلی نیست ، و اگر روایات اهل سنت را ذکر کنیم حقیقت حال به وجهی واضح شود که از آفتاب روشن تر گردد ، و با وجودی که شیعه از ذکر این قسم روایات برای حفظ مذهب خود خیلی احتراز کنند لیکن برهان الهی است که یک دو عبارت را جسته جسته در کتب ایشان ودیعت نهاده که خیلی به کار اهل سنت میآید .

و آنچه در قصه قنفذ و احراق باب دار فاطمه [(علیها السلام)] و خلانیدن شمشیر به پهلوی سیده النساء ذکر کرده اند همه از اکاذیب و افتراءات شیاطین کوفه است که پیشوایان شیعه و روافض بوده اند ، هرگز در هیچ کتاب اهل سنت - نه به طریق صحیح و نه به طریق ضعیف - موجود نیست .

و حالت روات شیعه سابق مفصل مشروح شد که هم از روی روایات شیعه

دروغ بندی [و بهتان] (۱) و افترای آنها بر حضرات ائمه صحیح شده است ، با وجود ادعای کمال محبت به آن حضرات ، بر کسانی که عداوت آنها را دین و ایمان خود میدانند چه طومارهای بهتان که نخواهند نوشت ، و اهل سنت که دین و ایمان خود را وابسته به حکم قرآن مجید و اقوال عترت طاهره ساخته اند - چنانچه در ابواب سابقه به تفصیل (۳۴۱) معلوم شد - چه قسم روایات کاذبه این دروغگویان را بر خلاف شهادت قرآن مجید و عترت طاهره خواهند شنید ، این دو شاهد عدل در ابطال این بهتان و افترا کافی و شافی اند ، اگر شهادت خدا شنیدن منظور است در قرآن مجید باید دید که (أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ) (۲) در حق کدام فرقه وارد است .

و نیز غور باید کرد که تواضع مؤمنین همین قسم میباشد که در این قصه واقع شد .

و نیز باید دید که (أَشَدَّاءٌ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءٌ بَيْنَهُمْ) (۳) در حق کدام مردم است ، و مقتضای رحمت همین است که به عمل آمد .

و نیز باید دید که (الَّذِينَ إِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَحَقُّوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ) (۴) حال کدام جماعت است ، و امر .

۱- زیاده از مصدر .

۲- المائدة (۵) : ۵۴ .

۳- الفتح (۴۸) : ۲۹ .

۴- الحج (۲۲) : ۴۱ .

بالمعروف و نهی عن المنکر همین میباشد که خانه زهرا [(علیها السلام)] را بسوزند ، و در پهلوی مبارکش شمشیر خلانند ؟ !

و نیز باید دید که (وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَزَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ) (۱) خطاب به کدام گروه است ، و این فعل شنیع فسوق و عصیان است یا نی ، این است شهادت ناطقه قرآن مجید بر برائت صحابه از این فعل شنیع .

و اگر شهادت حضرت امیر (علیه السلام) خواهند که بشنوند پس در “ نهج البلاغه ” نظر کنند و آنچه در حق اصحاب حضرت پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلم فرموده است مطالعه نمایند .

قال أمير المؤمنين - مخاطباً لأصحابه ، ذاكراً لأصحاب رسول الله صلى الله عليه [و آله] وسلم - :

« لقد رأيت أصحاب محمد صلى الله عليه [و آله] وسلم ، فما أرى أحداً منكم يشبههم ، لقد كانوا يصبحون شعثاً غبراً ، باتوا سجداً [و] (۲) قياماً يراوون بين جباههم وأقدامهم ، يقفون على مثل الجمر من ذكر معادهم ، كان بين أعينهم ركباً من طول سجودهم ، إذا ذكر الله هملت أعينهم حتى تبل جباههم ، ومادوا كما يميد .

۱- الحجرات (۴۹) : ۷ .

۲- الزيادة من التحفه .

الشجر في اليوم العاصف خوفاً من العقاب ورجاءً للثواب (۱) .

وقال أيضاً : « لقد كنّا مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم نقتل أبناءنا وآباءنا وإخواننا وأخواننا وأعمامنا . . وما نريد بذلك إلا إيماناً ، وتسليماً ، ومضياً على اللقم ، وصبراً على مضمض (۲) الألم ، وجداً على جهاد العدو » .

وقد كان الرجل منا والآخر من عدونا يتصاولان يتصاول الفحلين (۳) يتخالسان أنفسهما أيهما يسقى صاحبه كأس المنون ، فمرّه لنا ومرّه لعدونا منا » .

فلما رأى الله صدقنا أنزل لعدونا الكبت ، وأنزل علينا النصره حتى استقر الإسلام ملقياً جزانه ، متبوعاً أوتانه » .

ولعمري ! لو كنّا نأتى ما آتيتم ما قام للدين عمود ، ولا اخضر للإسلام عود (۴) .

و اگر از همه این شهادت در گذریم یک آیه قرآنی ما را در تکذیب این قصه مفتری کافی است ، حق تعالی در حق صحابه میفرماید : (لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ

۱- نهج البلاغه ۱ / ۱۹۰ .

۲- فی التحفه : (مضيض) .

۳- در [الف] در متن اشتباهاً : (الفلحين) آمده ودر حاشیه تصحیح شده است .

۴- نهج البلاغه ۱ / ۱۰۵ .

أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ (۱)، پس این آیه نصّ صریح است که صحابه را به هر که مخالف خدا و رسول صلی الله علیه [و آله] وسلم باشد میل کردن و جانب داری او نمودن و دوستی او را مانع اجرای حکم الهی (۲) < ۳۴۲ > ساختن از محاللات است ، پس کسانی که حالشان چنین باشد چه امکان است که بر این واقعه شنیعه سکوت کنند یا بعضی از ایشان مصدر این فعل شنیع شوند ؟ ! حال آنکه بعد از پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلم نیز در اعلاّی اعلام دین جان و مال خود را نثار کرده باشند ، و طول العمر در احیای سنن او صرف نموده ، سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ ! (۳) و هرگاه نزد اهل سنت و جماعت شهادت خدا و رسول صلی الله علیه [و آله] وسلم و شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حسنین (علیهما السلام) موجود باشد دیگر گوش نهادن به هذیانات اخوان الشیاطین و افتراءات ابن مطهر حلّی و ابن شهر آشوب مازندرانی - که نعیق غرابی و شهیق حماری بیش نیست ! - چه قسم متصوّر تواند شد ؟ ! (۴) .

۱- المجادله (۵۸) : ۲۲ .

۲- قسمت : (و دوستی او را مانع اجرای حکم الهی) در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده است .

۳- النور (۲۴) : ۱۶ .

۴- تحفه اثنا عشریه : ۳۴۲ - ۳۴۷ .

أقول :

اما آنچه گفته : این دروغ بی فروغ که از سماع آن موی بر تن و بدن اهل ایمان میخیزد از مفتريات شیعه و کذابان کوفه است .. الی آخر .

پس باید دانست که در تقریر این طعن که ناصبی نقل کرده چند امر مذکور است :

اول : آنکه صحابه اتفاق کردند بر عداوت علی (علیه السلام) و ایزدای فاطمه (علیها السلام) ، اگر مراد به صحابه اکثر صحابه است ، پس صحیح است .

دوم : آنکه صحابه خذلان کردند وقت اراده عمر سوختن بیت حضرت فاطمه (علیها السلام) [را] .

سوم : روان شدن عمر با هیزم و آتش برای احراق خانه حضرت فاطمه (علیها السلام) .

چهارم : احراق خانه آن حضرت (علیها السلام) .

پنجم : خلانیدن عمر شمشیر را به پهلوی مبارک حضرت فاطمه (علیها السلام) .

ششم : گفتن به جناب امیر (علیه السلام) که : بیعت ابی بکر کن و الاً تو را قتل خواهیم نمود .

هفتم : اخذ بیعت ابی بکر از جناب امیر (علیه السلام) به اجبار و اکراه .

و جُلّ این امور در کتب معتمده سنیان ثابت است ، و در “ازاله الخفا” تصنیف پدر مخاطب مذکور است :

أبو بکر ، عن أسلم - باسناد صحیح علی شرط الشیخین - : أنه

حين بويع لأبى بكر بعد رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم كان على [(عليه السلام)] والزبير يدخلان على فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فيشاورونها ، ويرتجعون فى أمرهم ، فلما بلغ ذلك عمر بن الخطاب خرج حتى دخل على فاطمه [(عليها السلام)] فقال : يا بنت رسول الله [ص] ! ما من الخلق أحد أحب إلينا من أبيك ، وما من أحد أحب إلينا بعد أبيك منك ! وأيم الله ما ذاك بمانعى إن اجتمع هؤلاء نفر عندك أن أمرهم (۱) أن يحرق عليهم البيت .

قال : فلما خرج عمر جاؤوها ، فقالت : تعلمون أن عمر قد جاءنى ، وقد حلف بالله لئن عدتم ليحرقن عليكم البيت ؟ وأيم الله ! ليمضينّ لما حلف عليه ، فانصرفوا راشدين ، فرأوا رأيكم ، ولا ترجعوا إلى . . فانصرفوا عنها ، فلم يرجعوا إليها حتى بايعوا لأبى بكر (۲) .

از این روایت قصد عمر احراق بیت حضرت فاطمه [(عليها السلام)] ظاهر شد ، و دیگر احادیث دالّه بر این معنا سابق گذشت (۳) .

و این هم معلوم شد که عمر از احراق جناب امیر [(عليه السلام)] - که نفس رسول (صلى الله عليه وآله وسلم) بود - نیز باکی نداشت ، چه از کسانی که نزد حضرت فاطمه [(عليها السلام)] .

۱- فى المصدر : (آمر بهم) .

۲- إزالة الخفاء : ۲ / ۱۷۹ ، ولاحظ : ۲ / ۲۹ ، قرّه العينين : ۷۸ .

۳- مراجعه شود به طعن دوم عمر .

مجتمع شده مشورت با آن جناب میکردند ، حضرت امیر (علیه السلام) هم بود ، چنانچه در این روایت به تصریح مذکور است ، و عمر در حق همین مجتمعیین گفته که : اگر ایشان نزد تو مجتمع خواهند شد مرا رعایت شأن تو و دوست تر بودنت مانع از این نخواهد < ۳۴۳ > شد که خانه تو را بر ایشان بسوزم .

و این هم ظاهر شد که بیعت نمودن جناب امیر (علیه السلام) به ابی بکر به اکراه و به خوف سوختن عمر خانه حضرت فاطمه [(علیها السلام)] بود .

و در “ مختصر فی اخبار البشر ” در ضمن عبارتی - که سابقاً منقول شد - مذکور است :

ثم إنَّ أبابكر بعث عمر بن الخطاب إلى علي [(علیه السلام)] ومن معه ليخرجهم من بيت فاطمه الزهراء رضي الله عنها [(عليها السلام)] وقال : إن أبوا عليك فقاتلهم ! ..

فأقبل عمر بشيء من نار على أن يضرم الدار ، فلقيته فاطمه رضي الله عنها [(عليها السلام)] وقالت : « إلى أين يابن الخطاب ! أجتت لتحرق دارنا ؟ ! » قال : [نعم] (۱) ، أو يدخلوا في ما دخل فيه الأئمة (۲) .

و علامه حلی در “ کشف الحق ” نقل فرموده :

۱- الزیاده من المصدر .

۲- المختصر فی أخبار البشر ۱ / ۲۱۹ .

نقل ابن خزانه (۱) - فی غرره - : أنه قال زيد بن أسلم : كنت ممن حمل الحطب مع عمر إلى باب فاطمه [(عليها السلام)] (۲) .

و نیز فرموده :

قال ابن عبد ربّه - وهو من أعيان أهل السنه - : فأما علي [(عليه السلام)] والعباس فقعدا في بيت فاطمه [(عليها السلام)] ، حتى بعث إليهم أبو بكر عمر بن الخطاب ليخرجهم من بيت فاطمه [(عليها السلام)] (۳) ، وقال له أبو بكر : إن أبا فاطمتهما ! فأقبل بقبس من نار علي أن يضرم عليهما النار (۴) فلقيته فاطمه [(عليها السلام)] فقالت (۵) : « يا ابن الخطاب ! أجنّت لتحرق دارنا؟! » قال : نعم . ونحوه روى مصنف كتاب المحاسن و [أنفاس] (۶) الجواهر (۷) .

از این روایات سواى قصد عمر احراق خانه حضرت فاطمه (عليها السلام) ، همراه بردن او آتش و هیزم را و امر کردن ابوبکر عمر را به قتال جناب امیر ثابت شد .

۱- فى المصدر : (خيزرانه) .

۲- نهج الحق : ۲۷۱ .

۳- الزيادة من العقد الفريد .

۴- فى المصدر : (الدار) .

۵- در [الف] اشتبهاً : (فقال) آمده است .

۶- الزيادة من المصدر .

۷- نهج الحق : ۲۷۱ - ۲۷۲ ، ولاحظ : العقد الفريد ۴ / ۲۴۲ .

و به کشف خانه حضرت فاطمه (علیها السلام) ابوبکر خود وقتِ مردن اقرار کرده و بر آن تأسف نموده ، چنانچه در “کنز العمال” در روایتی - که از ابو عبیده و عقیلی و حیثمه بن سلیمان و طبرانی و ابن عساکر و ضیاء مقدسی منقول است - مذکور است که : ابوبکر گفت :

و ددت انی لم اکن کشفت بیت فاطمه [(علیها السلام)] ، و ترکته ، و إن أغلق علی (۱) الحرب (۲) .

و در “تاریخ طبری” مذکور است :

وتخلف علی [(علیه السلام)] والزبیر ، واخترط الزبیر سیفه ، وقال : لا أغمده حتی یبایع علی [(علیه السلام)] . . فبلغ ذلك أبابکر وعمر ، قال : فقال عمر : خذوا سیف الزبیر فاضربوا به الحجر . . قال : فانطلق إلیهم عمر ، فجاء بهما تعباً ، وقال : لتبایعان وأنتما کارهان ، فبایعا (۳) (۴) .

و در “صحیح مسلم” در ضمن روایت طلب حضرت فاطمه [(علیها السلام)] فدک را مذکور است :

۱- فی المصدر : (وإن كانوا قد غلقوه علی) .

۲- کنز العمال ۵ / ۶۳۲. بسیاری از مصادر آن در آخر مطاعن ابوبکر تحت عنوان مطاعنی دیگر گذشت .

۳- [الف] قبیل علی أصل تاریخ الطبری الکبیر من النسخه المطبوعه فی الممالک الإنجریزه فی الجزء الخامس منه ، والحمد لله . (۱۲) . [تاریخ طبری ۲ / ۴۴۴] .

۴- از قسمت : (و در تاریخ طبری . . .) تا اینجا در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده است .

وكان لعلی [(علیه السلام)] من الناس وجه حياه فاطمه [(عليها السلام)] ، فلما توفيت استنكر علی [(علیه السلام)] وجوه الناس ، فالتمس مصالحه أبی بكر ومبايعته ، ولم يكن بايع تلك الأشهر ، فأرسل إلى أبی بكر . . . : (أن إئتنا ولا يأتنا معك أحد) كراهه محضر عمر بن الخطاب ، فقال عمر لأبى بكر : والله ! لا تدخل عليهم وحدك ، فقال أبو بكر : ما عساهم أن يفعلوا بی ، وإئنی - والله ! - لآئتهم (١) . .

فدخل عليهم أبو بكر ، فشهد علی بن أبی طالب [(علیه السلام)] ، وقال : إنا قد عرفنا فضلك وما أعطاك الله عز وجل ، ولم ننفس عليك خيراً ساقه الله إليك ، ولكنك استبددت علينا بالأمر ، وكنا نحن نرى لنا حقاً لقرابتنا من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم . . فلم يزل يكلمهم أبا بكر حتى فاضت عيننا أبى بكر ، فلما تكلم أبو بكر قال : والهدى نفسى بيده لقرابه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أحب إلي أن أصل من قرابتي ، وأما الهدى شجر بينى وبينكم من هذه الأموال فإننى لم آل فيها عن الحق ، ولم أترك أمراً رأيت رسول الله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] يصنعه (٢) فيها إلا صنعته . . !

فقال علی [(علیه السلام)] لأبى بكر : موعدك العشي للبيعه ، فلما صلى أبو بكر صلاة الظهر رقى على المنبر ، فتشهد ، وذكر شأن علی [(علیه السلام)] وتخلّفه عن البيعه ، وعذّره بالذى اعتذر ، ثم استغفر الله ، وتشهد .

١- فى المصدر : (لآئتهم) .

٢- در [الف] اشتهاها : (تصنيعه) آمده است .

علی بن ابی طالب [(علیه السلام)] ، فعظم حقّ < ۳۴۴ > ابی بکر ، وآنه لم یحمله علی الذی صنع نفاسته علی ابی بکر ، ولا إنکاراً (۱) للهدی فضله الله عزّ وجلّ به ، لکنّا کنا نری لنا فی الأمر نصیباً ، فاستبدّ علینا به ، فوجدنا فی أنفسنا . (۲) انتهى بقدر الحاجة .

از نقل این حدیث چند فایده حاصل شد :

اول : آنکه بیعت جناب امیر (علیه السلام) با ابوبکر به اضطرار بود به جهت انصراف وجوه مردم از آن جناب و عدم رعایت آن کرامت مآب ، قرطبی در “مفهم شرح صحیح مسلم” در شرح قوله : (کان لعلی [(علیه السلام)] من الناس جهة حياه فاطمه [(علیها السلام)]) گفته :

(جهة) .. ای جاه و احترام ، کان الناس یحترمون علیاً [(علیه السلام)] فی حیاتها کرامه لها ؛ لأنها بضعه من رسول الله صلی الله علیه [و آله] وسلم وهو مباشر لها ، فلما ماتت وهو لم یبایع أبابکر انصرف الناس عن ذلك الاحترام ؛ لیدخل فی ما دخل فیہ الناس ولا یفرّق جماعتهم ، ألا ترى أنه لما بایع أبابکر أقبل الناس علیه بكلّ إکرام وإعظام ؟ ! (۳) .

۱- در [الف] اشتبهاً : (إنکار) آمده است .

۲- صحیح مسلم ۵ / ۱۵۴ .

۳- المفهم ۳ / ۵۶۹ .

دوم : آنکه آن حضرت خلافت را حق خود میدانست ، و به جهت استبداد ابوبکر به آن غضبناک و رنجیده بود ، در کتاب “ ریاض النضره ” در شرح همین حدیث تخلف جناب امیر از بیعت ابی بکر میفرماید :

قوله (رضی الله عنه) [(علیه السلام)] : [کنا نرى أن لنا فى هذا الأمر حقاً] .

المراد ب : الأمر الخلافه ؛ ويدلّ عليه أنّ علياً [(علیه السلام)] بعث إلى أبى بكر لبياعه فقدّم العذر فى تخلفه أولاً فقال : لم أمتنع نفاسه عليك ، ولا كذا [ولا كذا] (۱) ، ولكننا كنا نرى أنّ لنا فى هذا الأمر حقاً ، فعلم بالضرورة أنّ الأمر المشار إليه - المعزّف بلام العهد - هو ما تضمّنه الكلام الأول ، وما ذاك إلا ما وقع التخلف عنه ، وهو بيعه الإمامه .

أمّا الحقّ ؛ فالمراد به حقّ فى الخلافه ؛ إمّا بمعنى الأحقّيه . . أى كنا نظنّ أنّنا أحقّ منكم بهذا الأمر لقرابتنا من رسول الله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] مضافاً إلى ما اجتمع فينا من أهليه الإمامه ممّا يساويها فيه غيرنا ؛ وإمّا بمعنى : أنّى أستحقّ استحقاقاً مساوياً لاستحقاقكم على تقدير انضمام القرابه إليه ؛ إذ (۲) القرابه أعظم معنى يحصل به الراجحيه ، فإذا قدرنا التساوى دونها ترجّح بها ؛ وإمّا بمعنى استحقاق ما ولو كان مرجوحاً عند فرض انعقاد ولايه المرجوح ، ويكون .

۱- الزيادة المكرره من المصدر .

۲- در [الف] اشتبهاً : (إذا) آمده است .

منه ذكر (أم) لقرابه (١) على هذين الاحتمالين الآخرين تنبيهاً على ما كان ينبغي أن يعامل به ويراعى فيه من قرابه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم .

والأول هو المختار ، والاحتمالان بعده باطلان ؛ لأنه (رضى الله عنه) [(عليه السلام)] إذا اعتقد أنه ليس بأحقّ وأنه غير مساو له أو راجح عليه وقد عقد له فلا يسعه التخلف لما فيه من شقّ العصى وتفريق الكلمه ، وقد صحّ تخلفه ؛ فكان دليلاً على عدم اعتقاد ذلك ، وإلاّ لزم أن يكون تخلف عن الحقّ مع تمكّنه منه ، ومنصبه أجلّ من ذلك ، ومرتبته فى الدين أعظم ، ومنهاجه فيه أقوم . (٢) انتهى .

سوم : آنکه جناب امير (عليه السلام) از ملاقات عمر كراهيت داشت ، نووى در “ شرح مسلم “ گفته :

أمّا كراهيتهم لمحضر عمر . . . فلما علموا من شدّته ، وصدعه بما يظهر له ، فخافوا أن ينتصر لأبى بكر < ٣٤٥ > فيكلم بكلام يوحش قلوبهم . (٣) انتهى .

١- فى المصدر : (بالقرابه) بدل (ذكر أم لقرابه) .

٢- [الف] قويل على أصل الرياض النضره ، والله الحمد على ذلك . (١٢) . [الرياض النضره ٢ / ٢١٩ ، وعنه سمط النجوم العوالى ٢ / ٣٤٠ - ٣٣٩] .

٣- [الف] كتاب الإمارة ، خلافة أبى بكر . [شرح مسلم للنووى ١٢ / ٧٨] . قسمت : (فيكلم بكلام يوحش قلوبهم) در حاشيه [الف] به عنوان تصحيح آمده .

و در “کنز العمال” در ضمن حدیثی که از ابی داود طیالسی و ابن سعد و ابن ابی شیبه و ابن ابی جریر و “مستدرک” حاکم و بیهقی و ابن عساکر نقل کرده مذکور است :

فلما قعد أبو بكر على المنبر نظر في وجوه القوم فلم ير علياً [(عليه السلام)] ، فسأل عنه ، فقام ناس من الأنصار فأتوا به ، فقال : ابن عم رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وختنه أردت أن تشق عصا المسلمين ؟! (۱) و از این حدیث معلوم شد که این قوم جناب امیر (علیه السلام) را به اکراه برای بیعت ابی بکر آوردند و آن جناب از خوشی خود نیامد ، و آن جناب اراده بر هم زدن خلافت ابی بکر داشت ، چنانچه قول ابوبکر : (أردت أن تشق عصا المسلمين) بر آن دلالت دارد .

و مخاطب هم در طعن دوم از مطاعن عمر گفته که :

کسانی که در خانه حضرت فاطمه [(علیها السلام)] مجتمع میشدند و عمر ایشان را تخویف به احراق نموده ، مشورت و کنکاش در بر هم زدن خلافت ابی بکر میکردند (۲) .

- ۱- [الف] کتاب الإمارة ، خلافة أبي بكر . [كنز العمال : ۵ / ۶۱۳ ، وانظر : المستدرک للحاکم ۳ / ۷۶ ، السنن للبيهقي ۸ / ۱۴۳ ، تاريخ الإسلام للذهبي ۳ / ۱۰ ، وكذا سير أعلام النبلاء - سير الخلفاء الراشدون - : ۲۵ ، السيرة النبوية لابن كثير ۴ / ۴۹۵ ، جامع الأحاديث الكبير (جمع الجوامع) للسيوطي : ۱۳ / ۹۱ و ۱۵ / ۴۲۰ . . . وغيرها] .
- ۲- تحفه اثنا عشرية : ۲۹۲ .

و دانستی که از جمله ایشان جناب امیر (علیه السلام) هم بود ، پس اهل سنت از این امور فظیحه شنیعه - اعی ایذای اهل بیت ، و تغلیظ و درشتی با ایشان ، و ایعاد به سوختن خانه حضرت فاطمه (علیها السلام) ، و کشف خانه آن حضرت ، و ایعاد به قتل و تحریق جناب امیر [(علیه السلام)] را ، و اکراه آن جناب بر بیعت ابی بکر - که از شیخین صادر گشته و صحابه بر آن سکوت کرده ، خذلان اهل بیت نمودند ، و جمعی از ایشان در این امور شریک هم شدند - کی اجوبه شافیه کافیه داده ، صحابه را از طعن بری ساخته خلاص شده اند ^۱ و یا ^(۱) راه انصاف پیموده ، باطل را ترک داده ، طعن و لعن بر اصحاب نمودند ^۲ یا ^(۲) طالب اثبات دیگر امور شنیعه مثل وقوع احراق و خلائیدن شمشیر به پهلوی مبارک حضرت فاطمه (علیها السلام) میشوند و تکثیر سواد مطاعن و مثالب پیشوایان خود میخواهند .

و مع هذا از اقوال مخاطب - که در جواب طعن دوم از مطاعن عمر گفته - ظاهر میشود که احراق خانه حضرت فاطمه به جهت اجتماع متخلفین از بیعت ابی بکر در آن مشورت و کنکاششان در برهمی خلافتش جایز بود ، و این تجویز مستنبط است از کلام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ^(۳) ، پس در اینجا چرا از احراق خانه آن حضرت - که امر جائز و موافق قول رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) بود - مو بر تن و بدن او میخیزد ؟ !

۱- در [الف] اشتبهاً : (با) آمده است .

۲- در [الف] اشتبهاً : (با) آمده است .

۳- تحفه اثنا عشریه : ۲۹۲ .

و نیز در آنجا تجویز قتل کسانی که افساد خلافت ابی بکر میخواستند کرده (۱).

و بنابر تصریح روایات اهل سنت جناب امیر (علیه السلام) افساد خلافت ابی بکر میخواست ، پس هرگاه نزد او قتل جناب امیر (علیه السلام) جایز بود ، اگر عمر صدمه ضرب به حضرت فاطمه (علیها السلام) رسانیده باشد - که به مراتب کمتر از قتل حضرت امیر (علیه السلام) است - چه جای استبعاد و استغراب است !؟

اما آنچه گفته : باید دانست که هیچ کس از صحابه در پی ایذای حضرت امیر و زهرا (علیهما السلام) نیفتاده و با او پرخاش نکرده ... الی آخر .

پس شاید مخاطب از ایذا ضد آن که راحت دادن است مراد گرفته و الا ظلم و جور اکثر اصحاب - لاسیما خلفای ثلاثه - بر آن جناب اظهر از شمس است و به روایات کتب معتمده اهل سنت ثابت است .

و مقاتله و مقابله معاویه و اصحاب عدول که همراه او بودند [!!] با جناب امیر (علیه السلام) و شتم و سب نمودن آن حضرت آنقدر ظاهر است که حاجت بیان ندارد ، و خود مخاطب در همین طعن به آن اقرار < ۳۴۶ > کرده .

و برای اثبات ظلم اصحاب و خلفا بعضی احادیث که از جناب امیر (علیه السلام) و حضرت فاطمه (علیهما السلام) مروی شده نقل مینماییم ، پس از آن جمله خطبه .

ششقیه است که در آن جناب امیر (علیه السلام) به تصریح تمام ظلم خلفای ثلاثه بیان کرده .

شمس الدین ابوالمظفر یوسف سبط ابن الجوزی - که از اعظام ثقات و اکابر اثبات اهل سنت است - در کتاب " تذکره خواص الأمم فی معرفه الائمہ " گفته :

خطبه آخری و تعرف (۱) بالششقیه ، ذکر بعضها صاحب نهج البلاغه ، وأخْلَّ ببعض ، وقد أتیت بها مستوفاه ، أخبرنا بها شيخنا أبو القاسم بن (۲) النفیس الأنباری - باسناده - ، عن ابن عباس ، قال : لما بویع أمير المؤمنين بالخلافه ناداه رجل من الصفِّ وهو علی المنبر : ما الذى أبطأ بك إلى الآن ؟ فقال لابهاً (۳) (۴) :

« والله ! لقد تَمَّصها فلان (۵) وهو يعلم أن محلی منها محلّ القطب .

۱- قسمت : (آخری و تعرف) در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده است .

۲- لم یرد (بن) فی المصدر .

۳- [الف] در حالی که گردن مبارک به سوی او گردانیده . [در لغت عرب به این معنا پیدا نشد ، ولی در فارسی (لابه) به معنای : عجز ، زاری ، خواهش ، التماس ، نیاز ، فروتنی ، تضرع ، اظهار اخلاص با نیاز تمام ، و سخنی نیازمندانه آمده است . رجوع شود به لغت نامه دهخدا] .

۴- فی المصدر : (بدیهاً) .

۵- ذکر فی هامش المصدر : وفی نسخه (أخو تیم ، أو : ابن أبی قحافه) .

من الرحى ، ينحدر عنى (١) السيل ، ولا يرقى إلى الطير ، ولكنى سدلت دونها ثوباً ، وطويت عنها كشحاً ، وطفقتُ آمل (٢) بين أن أصول بيد جداء (٣) أو أصبر على طخيه (٤) عمياء ، يوضع منها الكبير ، ويدبّ فيها الصغير .

وفى روايه : « طفقتُ أرتنى بين أن أصول بيد جداء أو أصبر على طخيه عمياء (٥) ، يهرم فيها الكبير ، ويشيب فيها الصغير ، ويكدح فيها مؤمن حتى يلقى ربه ، فرأيت الصبر أجدر ، فصبرت وفى العين قذى ، وفى الحلق شجى إلى أن حضرت الأمل الوفاء » .

وفى روايه : « فصبرت إلى أن مضى الأول فى سبيله ، فأدلى بها إلى فلان بعده » .

وفى روايه : « فأدلى بها إلى الثانى » .

« فى الله العجب ! بينا هو يستقلها فى حال حياته إذ عقدها لآخر بعد وفاته ، فعقدها فى ناحيه خشناء يصعب مسها ، ويغلظ .

١- در [الف] اشتبهاً : (عن) آمده است .

٢- فى المصدر : (أمثل) .

٣- زاد فى المصدر : (ماضيه) .

٤- فى المصدر : (ظلمه) .

٥- از جمله : (يوضع منها الكبير ..) تا اینجا در حاشیه [الف] به عنوان تصحيح آمده است .

كلمها ، ويكثر فيها العثار ، و [يقيل] (١) منها الاعتذار ، فمُنِي الناس بمن عقدها له حتّى مضى لسبيله .

وفى روايه : « بينا هو يقتال منها فى حياته إذ عقدها لآخر بعد مماته ، لشدّ ما تشطرا ضرعيها فى حوزة خشاء ، فصاحبها كراكب الصعبه إن أشق لها خرم ، وإن أسلس لها تقحم . »

وفى روايه : « فمُنِي الناس بخبط ، وشماس ، وتكؤور ، واعتراض ، فصبرتُ حتّى إذا مضى لسبيله جعلها شورى بين سنّه زعم أنى أحدهم ، فيالله ! وللشورى ! فيمّ وممّ (٢) وبمّ ولمّ يعرض عنى ؟ ! ولكنتى أسففتُ معهم حين أسفوا ، وطرتُ معهم حيث طاروا ، وصبرتُ لطول المحنه ، وانقضاء المدّه إلى أن قام الثالث . »

وفى روايه : « فيا لله ! للشورى ! متى أعترض الريب فى حتّى [صرتُ] (٣) أقرن إلى هذه النظائر ، فصغرا رجل منهم لضغنه ، ومال الآخر لصبهره ، مع هن وهن إلى أن قام الثالث ، نافجاً حضيئه بين نثيله ومعتلفه ، وبنو أمّيه يخضمون مال الله خضم الإبل نبتة الربيع حتّى إذا جهّز عليه عمله ، وأسلمه إلى الهلاك أجله ، .

١- الزيادة من المصدر .

٢- در [الف] اشتبهاً : (وجم) آمده است .

٣- الزيادة من المصدر .

وكيبت (١) به مطيته ، فما راعني إلا- والناس إرسالا- إلى كعرف الفرس ، يسألوني البيعه ، وانشالوا على انثيالا حتى لقد وطىء الحسن والحسين وهما عطفای .

وفى روايه : « وشقَّ عطفای ، وهم مجتمعون حولي كربيضه الغنم ، فلما نهضتُ بالأمر ؛ نكثت طائفه ، وفسقت شرذمه ، ومرقت أخرى ، وقسط قوم ، كأنهم لم يسمعوا الله تعالى يقول : (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ) (٢) ، < ٣٤٧ > بلى والله ! لقد سمعوها ووعوها ، لكن رافتهم (٣) دنياهم ، وأعجبهم رونقها .

« أما والذي فلق الحبّه وبرء النسمة لولا ما أخذ الله على الأولياء لألقيتُ جبلها على غاربها ، وسقيتُ آخرها بكأس أولها » وأنشد :
< شعر > « شتان ما يومى على كورها * ويوم حيان أخى جابر » < / شعر > وفى روايه : « والذي فلق الحبّه ، وبرء النسمة ، لولا حضور الحاضر ، وقيام الحبّه بوجود الناصر ، وما أخذ الله على العلماء .

١- فى المصدر : (وكبت) .

٢- القصص (٢٨) : ٨٣ .

٣- فى المصدر : (رافتهم) .

أن لا يقاروا على كظه ظالم ، ولا سغب مظلوم ، لألقیت جبهها علی غاربها (۱) .

وفی روایه : « ولألفیتم دنیاکم هذه أزهده عندی من عفته عنز » . (۲) انتهى .

و در “ نهج البلاغه ” نیز این خطبه شریفه مذکور است ، و تفتازانی و قوشجی و کازرونی و لاهوری در کتب خودشان تصریح کرده اند به اینکه “ نهج البلاغه ” کلام جناب امیر (علیه السلام) است (۳) .

و علامه حلّی در “ نهج الحق ” فرموده که : حسن عسکری در کتاب “ معانی الأخبار ” به اسناد خود از ابن عباس این خطبه [را] آورده (۴) .

و ابن اثیر صاحب “ جامع الاصول ” در “ نهاییه ” و محمد طاهر گجراتی در “ مجمع البحار ” در مواضع کثیره شهادت داده اند به اینکه این خطبه کلام جناب امیر (علیه السلام) است .

۱- لم یرد فی المصدر : (علی غاربها) .

۲- [الف] فی الباب السادس فی المختار من کلامه صلوات الله علیه . [تذکره الخواص : ۱۱۹ - ۱۱۷] .

۳- مراجعه شود به شرح مقاصد تفتازانی ۲ / ۳۰۱ ، شرح تجرید العقائد قوشجی : ۳۷۸ .

۴- نهج الحق : ۳۲۶ .

و صاحب " قاموس " نیز در لغت شقشقیه تصریح کرده به اینکه خطبه شقشقیه کلام جناب امیر (علیه السلام) است (۱).

و سابقاً از کتاب " المختصر فی أخبار البشر " نقل کرده شد که : جناب امیر [(علیه السلام)] به عبدالرحمن فرمود :

« لیس هذا أول يوم تظاهرتم علينا فيه ، (فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ) (۲) » .

و در این کلام آن حضرت تصریح به ظلم خلفای ثلاثه بر آن جناب و اعانه اصحاب بر آن ظلم فرموده .

و نیز در " نهاییه " ابن اثیر و " مجمع البحار " مذکور است در لغت عجز :

ومنه حديث أمير المؤمنين علي [(علیه السلام)] : « لنا حقّ إن نعطه نأخذه ، وإن نمنعه نركب أعجاز الإبل وإن طال السرى » ،

الركوب على أعجاز الإبل شاقّ . . أي إن منعنا حقنا ركبنا مركب المشقّه ، صابرين عليها ، وإن طال الأمد .

وقيل : ضرب أعجاز الإبل مثلاً لتأخره عن حقّه الذي كان يراه له ، وتقدّم غيره عليه ، وأنه يصبر على ذلك وإن طال الأمد . .

۱- برای نمونه مراجعه شود به : النهاییه ۱ / ۲۵۰ ، ۳۵۶ و ۲ / ۴۴ ، ۴۹۰ ، مجمع بحار الأنوار ۱ / ۳۳۵ ، ۴۷۵ و ۲ / ۵۷ ، قاموس المحيط ۳ / ۲۵۱ .

۲- المختصر فی أخبار البشر ۱ / ۳۳۲ والآیه الشریفه فی سوره یوسف (۱۲) : ۱۸ .

أى إن قَدَمنا للإمامه تقدّمنا ، وإن أُخَرنا صبرنا على الاثره وإن طالت الأيام .

وقيل : يجوز أن يريد : وإن نمنعه نبذل (١) الجهد فى طلبه فعل من يضرب فى ابتغاء طلبته أكباد الإبل ، ولا يبالي باحتمال طول السرى .

والأولان الوجه ؛ لأنه سلم وصبر على التأخر ، ولم يقاتل ، وإنما قاتل بعد انعقاد الإمامه [له] (٢) .

و در “ شرح مقاصد “ مذکور است :

وفى ارسال أبى بكر وعمر أبا عبيده بن الجراح إلى على (رضى الله عنه) [عليه السلام] رساله لطيفه روتها الثقات باسناد صحيح يشتمل على كلام كثير من الجانيين ، وقليل غلظه من عمر . . . وعلى [عليه السلام] ، وإن علياً [عليه السلام] [جاء إليهما ، ودخل فى ما دخلت فيه الجماعه ، وقال حين قام عن المجلس : بارك الله فى ما ساءنى (٣) وسرّكم (٤) .

١- در [الف] اشتبهاً : (ببذل) آمده است .

٢- الزيادة من المصدرين ، النهايه ٣ / ١٨٥ - ١٨٦ ، مجمع بحار الأنوار ٣ / ٥٢٣ - ٥٢٤ ، وقريب منه لسان العرب ٥ / ٣٧١ .

٣- در [الف] اشتبهاً : (ساءرنى) آمده است .

٤- [الف] قبول على الأصل . [شرح المقاصد ٢ / ٢٨٦] .

و تظلمها < ۳۴۸ > و شکایتها که حضرت فاطمه (علیها السلام) که به مقابله ابی بکر و دیگر اصحاب کرده در خطبه لمه آن حضرت گذشت (۱)، بعض فقرات بلاغت آیات - که در آن تصریح به ظلم و جور خلفا و خذلان اصحاب مع مذمت شدیدشان مذکور است - در اینجا نقل میکنم :

فمنها : « اطلع الشيطان رأسه من مغزره هاتفاً بكم ، فألفاكم لدعوته مستجيبين ، وللعزّه (۲) فيه ملاحظين .

ثم استنهضكم فوجدكم خفاً ، وأحمشكم فألفاكم غضاباً ، فوسمتم غير إبلکم ، وأوردتم غير شربکم .

هذا والعهد قريب ، والكلم رحيب ، والجرح لَمًا يندمل ، والرسول لَمًا يقبر ، ابتداراً زعمتم خوف الفتنة (أَلَا فِي الْفِتْنَةِ سَيَقُطُوا وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ) (۳) .

فهیات منکم ! وکیف بکم ؟ ! وائی توفکون و کتاب الله بین أظهرکم ، أموره ظاهره ، وأحكامه زاهره ، وأعلامه باهره ، وزواجره لائحہ ، وأوامره واضحه ، قد خلفتموه وراء ظهورکم ! أرغبه عنه تريدون ؟ ! أم بغیره تحکمون ؟ !

۱- مراجعه شود به طعن چهاردهم ابوبکر .

۲- وفي بعض النسخ والمصادر : (للعزّه) ، انظر : بحار الأنوار ۲۹ / ۲۲۵ ، ۲۷۳ .

۳- الفتح (۹) : ۴۹ .

(بُئِسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا) (۱)، (وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (۲).

ثُمَّ لَمْ تَلْبَثُوا إِلَّا رَيْثَ أَنْ تَسْكُنَ نَفَرْتَهَا ، وَيَسْلُسَ قِيَادَهَا ، ثُمَّ أَخَذْتُمْ تَوْرُونَ وَقَدْتَهَا ، وَتَهَيَّجُونَ جَمْرَتَهَا .

وَتَسْتَجِيبُونَ لِهَتَافِ الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ ، وَإِطْفَاءِ أَنْوَارِ الدِّينِ الْجَلِيِّ ، وَإِهْمَادِ سُنَنِ النَّبِيِّ الصَّفِيِّ .

تَسْرُونَ حَسَوًّا فِي ارْتِغَاءِ ، وَتَمَشُونَ لِأَهْلِهِ وَوَلَدِهِ فِي الْخَمْرِ وَالضَّرَاءِ ، وَنَصْبِ مَنْكُمْ عَلَى مِثْلِ حَزِّ الْمَدَى ، وَوُخْزِ السِّنَانِ فِي الْحَشَا

(۳) .

و این کلام حضرت فاطمه [(علیها السلام)] به صراحت دلالت دارد بر : ایذا دادن اصحاب به آن جناب ، و غضب نمودنشان حقوق اهل بیت (علیهم السلام) را ، و بودن ایشان از اتباع شیطان ، و مخالفین سنت و قرآن ، و کوشش ایشان در اطفای انوار دین و برهم زدن احکام شرع مبین .

۱- الکهف (۱۸) : ۵۰ .

۲- آل عمران (۳) : ۸۵ .

۳- [الف] قبیل علی أصله . (۱۲) . [به جهت خوانا نبودن بعضی از کلمات خطبه در نسخه [الف] ، طبق نقل بحار الأنوار ۲۹ / ۲۲۳ از احتجاج ۱ / ۱۳۷ تصحیح شد . در طعن چهاردهم ابوبکر خطبه به تفصیل با مقابله با نسخ و مصادر متعدد گذشت ، همچنین مراجعه شود به : کتاب الفریده فی لوعه الشهیده (علیها السلام)] .

اما آنچه گفته که : اول این قصه را باید از کتب اهل سنت برآورد بعد از آن جواب باید خواست .

پس بدان که مخاطب در باب دوم در مکائد خود گفته که : عبدالله بن مسلم بن قتیبه از اهل سنت است ، و ما نیز تعصب و تسنن ابن قتیبه قبل از این در نقض باب دوم از کتب معتبره اهل سنت ثابت کردیم (۱).

و ابن قتیبه مذکور در کتاب “الإمامه والسیاسه” گفته :

إِنَّ أبا بكرٍ أَخْبَرَ بَقَوْمٍ (۲) تَخَلَّفُوا عَنْ بَيْعَتِهِ عِنْدَ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ، فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ ، فَجَاءَ فَنَادَاهُمْ وَهَمَّ فِي دَارِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) ، فَأَبَوْا أَنْ يَخْرُجُوا ، فَدَعَا عُمَرَ بِالْحَطْبِ ، وَقَالَ : وَالَّذِي نَفْسُ عُمَرَ .

۱- تقلیب المکائد : ۱۸۹ (پاسخ کید نوزدهم) علامه میرحامد حسین (رحمه الله) - فرزند مؤلف (رضی الله عنه) - در “ استقصاء الافحام “ ۲ / ۱۰۷ - ۱۲۸ حدود ده نفر از اعلام عامه که ابن قتیبه را توثیق کرده اند ، همراه با اقوال آنها ذکر شده ، سپس از صاحب “ اتحاف الوری “ نقل کرده که کتاب “ الامامه والسیاسه “ از تألیفات ابن قتیبه است . سپس از فاضل رشید در “ ایضاح “ و شاه سلامت الله در “ معرکه الابرار “ نقل کرده که کتاب “ الامامه والسیاسه “ از تألیفات عبدالله بن مسلم بن قتیبه است ، ولی او را رافضی دانسته اند . ولاحظ : المحسن السبط : ۵۷۱ - ۶۰۴ للسید محمد مهدی الخرسان .

۲- فی المصدر : (تفقد قوماً) .

بيده لتخرجنَّ أو لأحرقنَّها عليكم (١) على ما فيها ! فقيل له : يا أبا حفص ! إنَّ فيها فاطمه [(عليها السلام)] ؟ ! فقال : وإن !!

فخرجوا وبأيعوا إلّا- علياً [(عليه السلام)] وأنه زعم أنه قال : « حلفت أن لا- أخرج ، ولا- أضع ثوبي على عاتقي حتّى أجمع القرآن » ، فوقفت فاطمه [(عليها السلام)] على بابها فقالت : « لا- عهد لى بقوم حضروا أسوأ محضر منكم ، تركتم جنازه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بين أيدينا ، وقطعتم أمركم بينكم ، لم تستأمرونا ولم تروا (٢) لنا حقاً ؟ ! » فأتى عمر أبا بكر ، فقال : « ٣٤٩ > ألا تأخذ هذا المتخلف عنك بالبيعه ؟ فقال أبو بكر : يا قنفذ ! - وهو مولى له - اذهب فادع علياً [(عليه السلام)] .

قال : فذهب قنفذ إلى علي [(عليه السلام)] ، فقال : « ما حاجتك ؟ » قال : يدعوك خليفه رسول الله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] ، قال علي [(عليه السلام)] : « لسريع ما كذبتم علي رسول الله ! » فرجع قنفذ ، فأبلغ الرسالة .

قال : فبكى أبو بكر طويلاً ، فقال عمر - الثانيه - : ألا تضمّ (٣) هذا المختلف عنك بالبيعه ؟ فقال أبو بكر لقنفذ : عد إليه فقل :

١- لم يرد (عليكم) فى المصدر .

٢- فى المصدر : (تردّوا) .

٣- فى المصدر : (لا تمهل) .

أمير المؤمنين (١) يدعوك لتبايع ، فجاء قنفذ فأدى ما أمر به ، فرفع على [(عليه السلام)] صوته ، فقال : « سبحان الله ! لقد ادعى ما ليس له » ، فرجع قنفذ ، فأبلغ الرسالة ، فبكى أبو بكر طويلاً ، ثم قام [عمر] (٢) فمشى ومعه جماعه حتى أتوا باب دار فاطمه (عليها السلام) فدقوا الباب ، فلما سمعت أصواتهم نادى بأعلى صوتها باكية : « يا رسول الله [ص] ! ماذا لقينا بعدك من ابن الخطاب وابن أبي قحافة ! » فلما سمع القوم صوتها وبكاءها انصرفوا باكين ، كادت قلوبهم تتصدع ، وأكبادهم تنفطر ، وبقي عمر معه قوم فأخرجوا علياً [(عليه السلام)] ، ومضوا به إلى أبي بكر ، فقالوا له : بايع ، فقال : « إن لم أفعل فمه ؟ ! » قالوا : والله الذي لا إله إلا هو ! نضرب عنقك . قال : « فإذا تقتلون عبد الله وأخا رسوله » ، قال عمر : أمّا عبد الله فنعم ، وأمّا أخا رسوله صلى الله عليه [وآله] وسلم فلا . . (٣) وأبو بكر ساكت لا يتكلم . .

فقال عمر : ألا تأمر فيه بأمرك ؟ فقال : لا أكرهه على شيء ما كانت فاطمه [(عليها السلام)] إلى جنبه . . فلحق على [(عليه السلام)] بقبر رسول الله .

١- في المصدر : (خليفه رسول الله) .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- قسمت : (قال عمر : أمّا عبد الله فنعم ، وأمّا أخا رسوله صلى الله عليه [وآله] وسلم فلا) در حاشيه [الف] به عنوان تصحيح آمده ، و (فلا) اشتبهاً تكرر شده است .

صلى الله عليه [وآله] وسلم يصيح ، ويبكى ، وينادى : « ي (ابنِ أُمِّ إِنْ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي) (١) » .

فقال عمر لأبي بكر : انطلق بنا إلى فاطمه [(عليها السلام)] فإننا قد أغضبناها . .

فانطلقا جميعاً فاستأذنا على فاطمه [(عليها السلام)] فلم تأذن لهما ، فأتيا علياً [(عليه السلام)] وكلماه فأدخلهما عليها ، فلما قعدا عندها حوّلت وجهها إلى الحائط ، فسلمّا عليها فلم ترد عليهما السلام .

و بعد فاصله كفته :

فقلت : « أنشد كما بالله ! ألم تسمعا من رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول : « رضا فاطمه من رضاي وسخط فاطمه من سخطي ، ومن أحب فاطمه ابنتي فقد أحببني ، ومن أرضى فاطمه فقد أرضاني ، ومن أسخط فاطمه فقد أسخطني ؟ » قالا : نعم ، سمعناه من رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم . قالت : « فإنني أشهد الله وملائكته إنكما أسخطتماني وما أرضيتماني ، ولئن لقيت النبي لشكوتكما (٢) إليه » ، فقال أبو بكر : عائداً بالله من سخطه وسخطك يا فاطمه ! ثم انتحب أبو بكر باكياً تكاد نفسه أن تزهد ، وهي تقول : « والله ! لأدعون الله عليك في كل صلاة » ، وأبو بكر .

١- الأعراف (٧) : ١٥٠ .

٢- في المصدر : (لأشكوتكما) .

بیکی و یقول : والله ! لأدعون الله لك في كل صلاة أصليها (۱) .

اما آنچه گفته : عبدالرحمن بن آبری گوید :

فشهدنا صفين مع علي [(عليه السلام)] في ثمان مائه ممن بايع تحت الشجرة .. إلى آخره .

پس تعجب آن است که پدرش در “ازاله الخفاء” جابجا تصریح کرده به اینکه مردم به قتال تحت رایت جناب امیر [(علیه السلام)] مأمور نبودند چنانکه مأمور بودند به قتال تحت رایت خلفای ثلاثه ، و ترک قتال تحت رایت جناب امیر (علیه السلام) (۳۵۰) بهتر بلکه واجب بود چنانکه در فصل تفضیل شیخین گفته :

هر چند برای حضرت مرتضی [(علیه السلام)] بیعت کرده اند و خلافت منعقد ساختند و در حکم شرع که بنای آن مظنات است لازم شد اطاعت او ، لیکن مراد حق اصلاح عالم است که خلافت وسیله آن است [که] (۲) برای تقریب آن مقصود مشروح ساخته اند ، و اگر مراد حق میبود از وجود متخلف نمیشد .

و مرتضی [(علیه السلام)] در این خلافت مانند نی در دهان نای (۳) نبود و نه مانند جارحه برای اتمام مراد حق ، و قوم مأمور نشدند که تحت رایت او قتال کنند .

۱- الإمامه والسیاسه ۱ / ۱۹ - ۲۰ (تحقیق الزینی) ۱ / ۲۸ - ۲۹ (تحقیق الشیری) .

۲- زیاده از مصدر .

۳- در مصدر (نائی) .

چنانکه مأمور شدند به قتل تحت مشایخ ثلاثه . (۱) انتهی .

و در آخر “ازاله الخفا” گفته :

باقی ماند مسأله [ای] در غایت غموض که قدم اکثری در آن لغزیده است و آن ، آن است که متخلفین از نصرت حضرت مرتضی [(علیه السلام)] مجتهد مصیب بودند یا مجتهد مخطی معذور ؟ و آنچه در پیش بنده محقق شده است آن است که : متخلفان آخذ به عزیمت بودند و متمسک به صریح احادیث صحیحه متواتره المعنی (۲) .

و بعد ذکر احادیث چند گفته :

اینجا شبهه وارد میشود که هرگاه حضرت علی مرتضی [(علیه السلام)] خلیفه بر حق است لازم شد اعانت او ، پس تخلف از نصرت وی (رضی الله عنه) [(علیه السلام)] چگونه مرضی الهی خواهد بود ؟ !

گوییم : آن حضرت صلی الله علیه [و آله] وسلم دانستند که حضرت مرتضی [(علیه السلام)] هر چند خلیفه بر حق است اما نصرت او مقدر نیست و در غیب مصمم شده که کار از دست او بیرون رود و اجتماع ناس و نفاذ حکم او در بلاد اسلام اصلاً منتظم نمیشود ، پس برغلانیدن مردم موجب زیاده فتنه خواهد بود ، نصرت خلیفه بر حق در جایی مطلوب است که منصور شدن او مضمون باشد ، چون بالقطع معلوم شد که نصرت او فائده نخواهد بخشید ، .

۱- ازاله الخفاء ۱ / ۳۳۴ .

۲- ازاله الخفاء ۲ / ۲۸۰ .

تداعى اقوام به جهت قتال و تهيا ايشان براى جدال چه سود! (١) و ابن تيميه در جواب " منهاج الكرامه " گفته :

أما الصحابه ؛ فجمهورهم و جمهور أفاضلهم ما دخلوا فى فتنه ، قال عبد الله ابن الإمام أحمد : حدثنا أبى ، حدثنا إسماعيل -
يعنى ابن عليه - حدثنا أيوب السجستاني ، عن محمد بن سيرين ، قال : هاجت الفتنه وأصحاب رسول الله صلى الله عليه [وآله]
وسلم عشره آلاف ، ما حضرها منهم مائه بل لم يبلغوا ثلاثين .

وهذا الاسناد من أصح اسناد على وجه الأرض ! . .

ومحمد بن سيرين من أروع الناس فى منطقته ، ومراسيله من أصح المراسيل ! . .

وقال عبد الله : حدثنا أبى ، حدثنا إسماعيل ، حدثنا منصور بن عبد الرحمن [قال :] (٢) قال الشعبي : لم يشهد الجمل من
أصحاب النبى [صلى الله عليه وآله وسلم] غير على [(عليه السلام)] ، وعمار ، وطلحه ، والزبير ، فإن جاء خامس فأنا
كذاب .

وقال عبد الله بن أحمد : حدثنا أبى ، حدثنا أمية بن خالد ، قال : قيل لشعبه : إن أبا شيبه روى عن الحكم ، عن عبد الرحمن ابن
أبى ليلى ، قال : شهد صفين من أهل البدر سبعون رجلا ، فقال :

١- ازاله الخفاء ٢ / ٢٨٢ .

٢- الزيادة من المصدر .

كذب والله ! لقد ذاکرتُ الحکم بذكلك وذاكرناه فی بيته ، فما وجدنا شهد صفین من أهل بدر غیر خزیمه بن ثابت .

قلت : هذا النفی يدلّ علی قلّه من حضرها ، وقد قيل : إنّه < ۳۵۱ > حضرها سهل بن حنیف وأبو أيوب .

و کلام ابن سیرین متقارب فما یکاد یذکر مائه واحده .

وقد روی ابن بطه ، عن بکیر بن الأشج ، قال : أما إنّ رجالا - من أهل بدر لزموا بیوتهم بعد قتل عثمان فلم یخرجوا إلاّ إلى قبورهم . (۱) انتهى .

و بر فرض صحت ادعای مذکور ، پس از ثبوت مدح بعض صحابه ثبوت مدح جمیع صحابه به طریق کلیت ثابت نمیشود .

و کلام علامه - علیه الرحمه - در رفع ایجاب کلی است که از قضیه مشهوره : (الصحابه کلّهم عدول) مستفاد میشود .

و یافعی و غیر او از علمای اهل سنت تصریح کرده اند به اینکه : صحابه رسول در این هنگام سه فرقه شدند : یک فرقه نصرت آن حضرت کردند ، و دو فرقه ترک نصرت آن حضرت نمودند : یکی آنکه : در جانب مخالف آن حضرت بودند ، فرقه ثانیه آنکه : در هیچ جانب نرفتند مانند عبدالله بن عمر و محمد بن مسلمه و غیر آنها .

اما آنچه گفته : آمدیم بر ابوبکر و عمر ، پس ابوبکر همیشه فضائل امیر [(علیه السلام)] بیان مینمود .

پس بدان که روایاتی که از ایشان در باب فضائل اهل بیت (علیهم السلام) منقول است با روایات ظلم و جورشان منافات ندارد ، و گاه باشد که بعضی از اعدا و دشمنان - با تحقق کمال عداوت و دشمنی - اقرار و اعتراف به فضیلت دشمنان خود نمایند .

در “ صحیح بخاری ” مذکور است که :

هرگاه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بعضی از اصحاب خود را مع مکتوب نصیحت اسلوب به هرقل پادشاه روم فرستاد ، پادشاه روم از ابوسفیان - که دشمن ترین دشمنان حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود - پرسید که : این پیغمبر گاهی دروغ هم گفته ؟ ابوسفیان گفت : خواستم بگویم آری ، لیکن نخواستم که دروغ بگویم ، گفتم : نه (۱) .

و همچنین منقول است که معاویه اعتراف و اقرار به فضیلت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) مینمود (۲) و از اینجا گفته اند : الفضل ما شهدت به الأعداء ، یعنی فضل کامل همان است که اعدا و دشمنان به آن شهادت دهند .

۱- صحیح بخاری ۵ / ۱ .

۲- مراجعه شود به کتاب الإمام علی (علیه السلام) فی آراء الخلفاء : ۱۴۷ - ۱۷۱ ، ترجمه آن : الإمام امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) از دیدگاه خلفا : ۱۹۰ - ۲۲۰ .

پس معلوم شد که بیان فضائل موجب سلب و نفی عداوت نمیشود .

جمال الدین محدّث در کتاب “ تحفه الاحبّاء ” (۱) گفته :

در بعضی تواریخ است که چون خبر شهادت امیرالمؤمنین (علیه السلام) به شام رسید معاویه گفت : الآن انقطع العداوه .

و در مجلسی که خواص و اشراف شام حاضر بودند و یک بدره زر پیش خود داشت گفت : هر که برخی از صفات و فضائل و نبذی از خواص و مزایای علی بن ابی طالب [(علیه السلام)] در این محفل بیان کند مر او را است این بدره .

عمرو عاص خود را از مرتبه مکابره و معانده گذرانیده به مقتضای : إنّ الكذوب قد يصدق ، این ابیات را بدیهتاً بر منصفه عرض جلوه داد ، و طمعاً فی البدره الموعوده المشار إليها زبان به حق و صدق و راستی گشاد :

۱- لم تصل لنا مخطوطته ، ولا نعلم بطبعه . قال فی الذریعه ۳ / ۴۰۹ : تحفه الأحباء / لسید المحدثین جمال المله والدين عطاء الله بن فضل الله الحسيني الدشتكي الشيرازي الهروي الشهير ب : السيد جمال الدين المحدث ، المترجم في الأمل ، ومؤلف روضه الأحباب الآتی ، حکى القاضي فى السحاب المطير فى تفسير آیه التطهير عن كتابه هذا بعض ما يستظهر منه حسن عقيدته ، وجزم بتشيعه فى المجالس ، وكذا الفاضل الهندي وغيره . نقل عنه الشهيد نور الله التستري فى الصوارم المهرقه : ۱۴۵ ، والعلامه المجلسى فى بحار الأنوار ۳۵ / ۲۳۲ .

> شعر < بآل محمد عرف الصواب * وفي أبياتهم نزل الكتاب وهم حجج الإله على البرايا * بهم وبجدّهم (١) لا يستراب ولا سيّما أبا حسن علياً * له في العلم منزله نصاب > / شعر < .. إلى أن قال :

> شعر < هو الفردوس لا- يخفى عليكم * هو الساقى على الحوض الشراب هو النبأ العظيم وملك نوح * وباب الله وانقطع الخطاب (٢) > / شعر < > ٣٥٢ و شيخ بهاء الدين عاملی در “كشكول” آورده :

روى : أن معاويه كان جالساً ، وعنده ابنه يزيد وعمرو بن العاص ، فعرضت عليه جائزه ، فقال معاويه : لو كان عندي غير كما لأهديت به إلى بيت المال ، فالآن أيكما ينشد (٣) بشعر حسن فله هذه الهدية ؟

فقالا : أنشد أولاً ، فقال معاويه :

> شعر < خير البرية بعد أحمد حيدر * فالناس أرض والوصى سماء > / شعر < .

١- در [الف] اشتبهاً : (ومجدهم) آمده است .

٢- [الف] اوائل كتاب . [تحفه الأحياء : وقد رواه ابن عقيل في النصائح الكافية : ١١٤ عن كتاب الإكليل للهمداني] .

٣- در [الف] اشتبهاً : (تنشد) آمده است .

ثم قال ابنه يزيد :

< شعر > ومليحه شهدت لها ضراؤها * والحسن ما شهدت به الضراء < / شعر > ثم قال عمرو بن العاص :

< شعر > والله ! قد شهد العدو بفضله * والفضل ما شهدت به الأعداء (۱) < / شعر > اما عبدالله بن عمر / پس از بیعت آن حضرت تقاعد نمود و به معاویه بیعت کرد و در هیچ حربی از حروب آن حضرت را نصرت و اعانت نکرده .

و آنچه طبرانی و غیر او از ملاقات نمودن او با حضرت امام حسین (علیه السلام) در .

۱- در بیاض ابراهیمی ۱ / ۲۲ و ۲ / ۹۴ نیز از کشکول شیخ نقل نموده است . با اینکه ما مکرراً “ کشکول شیخ بهائی ” را از اول تا آخر تفحص کردیم ولی مطلب در آن پیدا نشد ، به نظر میرسد “ کشکول ” موجود تحریف شده باشد ، و بعضی از مطالب آن اصلاً با عقائد شیخ سازگار نیست ، میرزا محمد تنکابنی در کتاب “ قصص العلماء ” به این نکته تصریح کرده است ، او در ضمن تألیفات شیخ بهایی گوید : و کتاب کشکول که مشتمل بر مجلدات متعدده است ، و از هر چیز در او ذکر کرده است از عقائد و معقول و تفسیر و اشعار و قصائد و مطایبات و حکایات و احادیث ، ولی نسخه صحیحه “ کشکول ” نایاب است . مراجعه شود به : قصص العلماء : ۲۴۶ (چاپ علمیه اسلامیة ، ۱۳۹۶ هجری قمری) .

وقت اراده عراق روایت کرده اند ، دلیل خلوص محبت او با اهل بیت نمیتواند شد ، بلکه قول او : (انّ جبرئیل أتى النبى فخيره بين الدنيا والآخرة . . إلى قوله : لا يليها أحد منكم) (۱) دلالت صریحه بر اعتراض [او نسبت به] فعل حضرت امام حسین (علیه السلام) میکند .

و این غلط فهمی اوست ؛ زیرا که طلب منصب خلافت از باب طلب دنیا نیست بلکه عبارت است از اعانت نیکوکاران ، و دفع ظلم ظالمان از مظلومان ، و امر به معروف و نهی از منکر ، و اقامت دیگر لوازم خلافت پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) که همه از واجبات و مستحبات است ، و هر یک از ائمه معصومین (علیهم السلام) حاکم مطیعان خود بوده اند ، و نبوت و خلافت را وقوع اطاعت جمیع خلق لازم نیست ، كما بین فی موضعه .

و گفتن عبدالله ابن عمر : (أستودعك الله من قتيل) و گریستن ، دلیل محبت نمیتواند شد ؛ زیرا که اگر فی الحقیقه محبت آن حضرت میداشت همراه رکاب آن حضرت به کربلا میرفت .

و نامه یزید - که در جواب نامه عبدالله بن عمر نوشته بود - در آن مذکور است که : أبوک - یعنی عمر - أول من سنّ هذه استأثر بالحقّ علی أهله (۲) .

۱- انظر : المعجم الاوسط للطبرانی ۱ / ۱۸۹ مع اختلاف يسير ، تاريخ مدينة دمشق لابن عساكر ۱۴ / ۲۰۲ . . وغيرهما .
 ۲- وروی البلاذری قال : لما قتل الحسين (عليه السلام) كتب عبد الله بن عمر إلى يزيد بن معاوية : أما بعد ؛ فقد عظمت الرزية ، وجلت المصيبة ، وحدث في الإسلام حدث عظيم ، ولا يوم كيوم الحسين (عليه السلام) . . فكتب إليه يزيد : أما بعد ؛ يا أحمق ! فإننا جئنا إلى بيوت منجّده [متّخذة ، مجدّده] وفرش ممّهده ، ووسائد منضّده ، فقاتلنا عنها ، فإن يكن الحقّ لنا فعن حقّنا قاتلنا ، وإن كان الحقّ لغيرنا فأبوك أول من سنّ هذا وابتزّ [آثر] واستأثر بالحقّ علی أهله ! انظر : الطرائف : ۲۴۷ ، نهج الحقّ : ۳۵۶ ، بحار الأنوار ۴۵ / ۳۲۸ .

و نظير قصه عبدالله بن عمر قصه عبدالله بن زبير است (١)، چنانچه در كتاب " اتحاف الورى باخبار أم القرى " مذكور است :

فلما أراد المسير إلى الكوفة (٢) أتاه ابن الزبير ، فحدثه ساعه ، ثم قال (٣) : أخبرني ما تريد أن تصنع ؟

فقال الحسين (عليه السلام) : « لقد حدثت نفسي بإتيان الكوفة ، ولقد كتب إلي شيعتي بها وأشراف الناس » .

فقال له ابن الزبير : أما لو كان لي بها مثل شيعتك لما عدلت [عنها] (٤) ، ثم خشى أن يتهمه ، فقال : أما إنك لو أقمت بالحجاز وأردت هذا الأمر هاهنا [ما] (٥) خالفنا عليك ، وساعدنا لك ، .

١- قسمت : (عمر قصه عبد الله بن) در حاشيه [الف] به عنوان تصحيح آمده .

٢- هنا زياده لم يذكرها المؤلف (رحمه الله) لعدم الحاجه إليها .

٣- هنا أيضاً زياده لم يذكرها المؤلف (رحمه الله) لعدم الحاجه إليها .

٤- الزيادة من المصدر .

٥- الزيادة من المصدر .

وبايعنا لك ، ونصحناك (١) . . ثم إنهما أخفيا كلامهما ، فالتفت الحسين [(عليه السلام)] إلى من هناك وقال : « أتدرون ما يقول ؟ » قالوا : لا ندرى - جعلنا الله فداك - قال : « إنّه يقول : أقم في هذا المسجد أجمع لك الناس » ، ثم قال له الحسين (عليه السلام) : والله لئن أُقتل خارجاً منها بشبر أحبّ إليّ من أن أُقتل فيها ، ولئن أُقتل خارجاً منها < ٣٥٣ > بشبرين أحبّ إليّ من أن أُقتل خارجاً منها بشبر ، وأيم الله ! لو كنت في جحر هامه من هذه الهوام لاستخرجوني حتّى يقضى (٢) بى حاجتهم ، والله ! يعتدّون علىّ كما اعتدت يهود في السبت » .

فقام ابن الزبير فخرج من عنده ، فقال الحسين [(عليه السلام)] : « إنّ هذا ليس شىء من الدنيا أحبّ إليه من أن أخرج من الحجاز ، وقد علم أن الناس لا يعدلونه بى ، فودّ أنّى خرجت حتّى يخلو له » (٣) .

خلاصه ترجمه این قصه آنکه : هرگاه حضرت امام حسین (عليه السلام) از مکه اراده رفتن کوفه نمود ابن زبير به نزد آن حضرت آمده پرسید : چه اراده داری ؟ آن حضرت فرمود که : « اراده کوفه دارم و شیعیان من نامه ها به طلب من نوشته اند » . ابن زبير گفت که : اگر در آنجا اینقدر شیعه که تو داری من .

١- فى المصدر : (وساعدناك ، وبايعناك ، ونصحنا لك) .

٢- فى المصدر : (يقضوا) .

٣- إتحاف الورى ٢ / ٤٥ - ٤٦ مع زيادات لم يذكرها المؤلف (رحمه الله) لعدم ربطها بالمقام .

میداشتم عدول نمی‌کردم ، بعد از آن ترسید که مبادا آن حضرت به او گمان دیگر کند گفت : اگر تو در حجاز اقامت نمایی و اراده خلافت کنی با عدوی تو مخالفت و با تو (۱) بیعت نمایم و مساعدت و نصیحت تو کنیم ، بعد از آن چیزی سخن مخفی گفت ، پس امام حسین (علیه السلام) التفات نمود به سوی کسانی که در آنجا بودند و فرمود که : « آیا میدانید که ابن زبیر چه میگوید ؟ » گفتند : ما فدای تو شویم نمیدانیم . گفت : « میگوید : در این مسجد اقامت کن که من مردم را برای تو جمع نمایم ، و قسم به خدا که اگر من کشته شوم دور از خانه کعبه یک شبر دوست تر است نزد من از اینکه کشته شوم در اندرون آن ، و همچنین دو شبر دور بودن بهتر است از یک شبر ، و سوگند به خدا که اگر من در سوراخ جانوری زهردار پوشیده شوم هر آینه بنی امیه مرا بیرون آرند و بکشند » ، پس ابن الزبیر بر خاست و از نزد آن حضرت بیرون رفت ، بعد از آن ، آن حضرت به اصحاب خود فرمود که : به « سوی ابن زبیر دوست تر از این چیزی نیست که من از حجاز بیرون روم ، و به تحقیق که میدانم که مردم با وجود بودن من به او رجوع نمیکنند ، پس دوست داشت که من بیرون شوم تا اینکه مکه برای او خالی شود » .

و علامه ابن خلکان در ترجمه محمد بن الحنفیه گفته :

ولما دعی ابن الزبیر إلی نفسه ، وبایعه أهل الحجاز بالخلافه ، .

۱- قسمت : (با عدوی تو مخالفت و با تو) در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده است .

دعی عبدالله بن العباس و محمد بن الحنفیه رضی الله عنهما إلى البيعه ، فأبى ذلك وقالوا : لا نبايعك حتى يجتمع لك البلاد ويتفق الناس . . فأساء جوارهم ، وحصرهم ، وأذاهم ، وقال لهما : والله ! إن لم تبايعا أحرقتكما بالنار ! (۱) انتهى .

پس غرض باطنی عبدالله بن عمر مانند غرض عبدالله بن زبیر بوده باشد و به ظاهر این کلمات گفته باشد .

و بخاری در “ صحیح ” خود از نافع روایت کرده که :

اهل مدینه هر گاه که یزید را از خلافت خلع کردند ، ابن عمر حشم و اولاد خود را جمع کرد و گفت : شنیدم من رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را که میگفت : « ینصب لکلّ غادر لواء یوم القیامه » ، یعنی : « روز قیامت بر پا نموده خواهد شد برای هر غدر کننده لوابی » ، و به تحقیق که بیعت کردیم این مرد را - یعنی یزید را - بر بیعت خدا و رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ، و به درستی که نمیدانم غدیری که بزرگتر از این باشد که بیعت کرده شود مردی بر بیعت خدا و رسول او صلی الله علیه وآله [و سلم بعد از آن نصب کرده شود قتال برای او ، به درستی که نمیدانم یکی < ۳۵۴ > از شما را که خلع کند یزید را و متابعت کند در این امر مگر اینکه باشد جدایی در میان من و او (۲)] .

۱- وفیات الأعیان ۴ / ۱۷۲ .

۲- [الف] شوهده فی صحیح البخاری ، فی کتاب الفتن ، باب إذا قال عند قوم شیئاً ثم خرج [فقال] بخلافه . (۱۲) . [صحیح بخاری ۸ / ۹۹] .

و نگفت این کلام را وقتی که طلحه و زبیر نکث بیعت حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) نموده برای قتال آن حضرت برخاستند .

نیز در “ صحیح بخاری ” مذکور است که به نزد عایشه کسی ذکر کرد که ابن عمر گفت که پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) گفته :

(إِنَّ الْمَيِّتَ يَعْذَّبُ فِي قَبْرِهِ بِبِكَاءِ أَهْلِهِ) .

عایشه گفت :

إِنَّمَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ [(صلی الله علیه وآله وسلم)] : إِنَّهُ لِيُعَذَّبُ بِخَطِيئَتِهِ وَذَنْبِهِ ، وَإِنَّ أَهْلَهُ لِيَكُونُ عَلَيْهِ الْآنَ .

و این چنان است که پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله) بر چاهی که در آن مشرکانی را که در جنگ بدر کشته شدند افکنده بودند ایستاد و فرمود :

« إِنَّهُمْ الْآنَ لَيَعْلَمُونَ إِنَّمَا كُنْتُ أَقُولُ لَهُمْ حَقًّا » .

و ابن عمر گفت : (إِنَّهُمْ يَسْمَعُونَ مَا أَنْزَلَ (۱)) ، و خدای تعالی میفرماید : (إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى) (۲) ، (وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّنْ فِي الْقُبُورِ) (۳) .

و هر گاه که در افترا کردن بر پیغمبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مضایقه نکرده باشد ، در اظهار محبت اهل بیت از زبان خلاف ما فی الضمیر چرا مضایقه میکرد !!

۱- فی المصدر : (لیسمعون ما أقول) .

۲- النمل (۲۷) : ۸۰ .

۳- صحیح بخاری ۹ / ۵ ، و آیه مبارکه در سوره فاطر (۳۵) : ۲۲ .

و دیگر حالات سیئه اش در کتاب "مصائب النواصب" (١) و دیگر کتب امامیه مذکور است .

اما آنچه گفته : آمدم بر حروبی که طلحه و زبیر و أم المؤمنین عایشه را با .

١- قال المحقق الشهيد القاضی نور الله التستری : عبد الله بن عمر الذی لم یحسن أن یطلق امرأته ، والذی قعد عن بیعه أميرالمؤمنین (علیه السلام) ثم جاء بعد ذلك إلى الحجاج فطره لیلًا ، وقال : هات یدک أبا یعک لأمیرالمؤمنین عبد الملك ، فإنی سمعت رسول الله [(صلی الله علیه وآله وسلم)] یقول : « من مات ولیس علیه بیعه إمام فموتته جاهلیه » . . فأنکر علیه الحجاج ذلك - مع كفره وعتوه - وقال له : بالأمس تقعد عن بیعه علی بن أبی طالب وأنت تأتینی الیوم تسألنی البیعه عن عبد الملك بن مروان ؟ ! یدی عنک مشتغله لكن هذه رجلی ! وقد روى الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین - من تلزمه بیعه یزید بن معاویه - ما یتعجب منه العاقل ، فمن ذلك فی المتفق علیه من مسند عبد الله بن عمر فی الحدیث الحادی والثمانین ، عن نافع ، قال : لما خلع أهل المدینه یزید بن معاویه جمع ابن عمر حشمه وولده وقال : إنی سمعت رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) یقول : [ینصب] لکل غادر یوم القیامه ، وإنا قد باعنا هذا الرجل علی بیعه الله ورسوله ، وإنی لا أعلم غدراً أعظم من أن یباع رجل علی بیعه الله ورسوله ثم ینصب له القتال ، وإنی لا أعلم رجلاً منکم خلعه ولا یباع فی هذا الأمر إلا وأنه الفیصل بینی و بینه . هذا لفظه ، أفما كان علی بن أبی طالب (علیه السلام) وولده (علیهم السلام) أو أحد من بنی هاشم یجرون مجری یزید فی أن یباعه ؟ ! إن هذا من الطرائف . انظر : مصائب النواصب ١ / ١٦٣ - ١٦٤ ، وراجع : الجمع بین الصحیحین ٢ / ٢٠٩ ، الطرائف ٢٠٧ ، شرح ابن ابی الحدید ١٣ / ٢٤٢ ، سفینه البحار ٢ / ١٣٦ . . وغيرها .

حضرت امیر (علیه السلام) در پیش آمد بالقطع به جهت بغض و عداوت امیر [(علیه السلام)] نبود و نه قصد ایذا داشتند .

پس کمال تعجب است که میگوید که : عایشه و طلحه و زبیر در قتال جناب امیر [(علیه السلام)] قصد ایذای آن جناب نداشتند و به جهت بغض و عداوت این قتال نبود ، غالباً اهل سنت برای ایذا و بغض معنای دیگر و رای معنا [یی] که برای آن این هر دو لفظ موضوع اند قرار داده اند ، هرگز به عقل عاقلی راست نمیآید که دو شخص با هم جنگ نمایند و باز در میانشان عداوت نباشد ، قتال عین ایذا دادن است بلکه از اشدّ ایذاها است ، این چه دانشمندی است که میگوید که در قتال قصد ایذا نداشتند !!

غرض اهل سنت در واقع آن است که قتال عایشه و طلحه و زبیر با جناب امیر (علیه السلام) و ایذا دادن آن جناب و عداوت و بغض آن کرامت مآب حسباً لله بود ، و به جهت آنکه جناب امیر [(علیه السلام)] حمایت قاتلان عثمان مینمود قتال آن جناب مثل جهاد واجب بود ، لیکن از تصریح به این شرم دارند لهذا ادعای امری محال کنند .

دلیل صریح بر اینکه قتال عایشه با جناب امیر [(علیه السلام)] محض به جهت بغض و عداوت بود آنکه در “ اتحاف الوری “ مذکور است که هرگاه عایشه خبر بیعت جناب امیر [(علیه السلام)] شنید گفت :

لیت هذه انطبقت علی هذه إن تمّ الأمر لصاحبك ، ردّونی

ردّونی! (۱) فانصرفت إلى مكة وهي تقول: قتل عثمان - والله! - مظلوماً (۲).

عایشه گفت که: کاش آسمان بر زمین افتادی اگر امر خلافت برای جناب امیر [(علیه السلام)] تمام شود، و به مکه رفت و میگفت که: عثمان - قسم به خدا - مظلوم مقتول شد. حال آنکه خود بر قتل عثمان تحریض میکرد و تکفیرش مینمود، و جناب امیر (علیه السلام) خود تصریح فرموده که: قتال عایشه با آن جناب محض بنا بر بغض و عداوت بود، چنانچه در "کنز العمال" - در ضمن کلامی طویل که از جناب امیر (علیه السلام) است - مذکور است:

ثمّ قال علی [(علیه السلام)] : « انظروا - رحمکم الله! - ما تؤمرون به فامضوا له ، فإنّ العالم أعلم بما یأتی من الجاهل الخسیس الأخیس ، فإنی حاملکم - إن شاء الله تعالی - < ۳۵۵ > إن أطعتمونی علی سبیل الجنّه ، وإن کان ذا مشقّه شدیدّه ، ومراره عتیدّه ، والدنیا حلوه الحلاوه لمن اغترّ بها من الشقوه ، والندامه عمیاً قلیل ، ثمّ إنی مخبرکم أنّ خیلاً من بنی اسرائیل أمرهم نبیهم أن لا یشرّبوا من النهر فلجّوا فی ترک أمره ، فشرّبوا منه إلاّ قلیلاً منهم ، فکونوا - رحمکم الله! - من أولئک الذین أطاعوا نبیهم ، ولم یعصوا ربّهم . » « فأما عائشه فإدركها رأی النساء ، وشيء کان فی نفسها علیّ . »

۱- لم یرد فی المصدر : (ردّونی) الثانیه .

۲- إتحاف الوری ۲ / ۲۴ .

یغلی فی جوفها کالمرجل (۱) ولو دعیت لتنال من غیری ما أتت إلیّ لم تفعل ..» إلی آخره (۲).

و أعجب آنکه والد مخاطب در « قره العینین بتفضیل الشیخین » گفته :

ومن حدیث صالح بن کیسان و عبد الملک بن نوفل بن مساحق والشعبی وابن أبی لیلی - بمعنی واحد - : أن علیاً [علیه السلام] قال - فی خطبته حین نهوضه إلی الجمل - : « إن الله عزّ وجلّ فرض الجهاد ، وجعله نصرته وناصره ، وما صلحت دنیا ولا دین إلاّ به ، وإنی منیت بأربعة : أدهی الناس وأسخاهم طلحه ، وأشجع الناس الزبیر ، وأطوع الناس فی الناس عائشه ، وأسرع الناس إلی الفتنه یعلی بن أمیه » (۳).

« والله ! ما أنکروا علیّ شیئاً منکراً ، ولا استأثرت بمال ، ولا ملت بهوی ، وإنهم لیطلبون حقّاً ترکوه ، ودماً سفکوه ، ولقد (۴).

۱- [الف] دیگک عظیم . [مراجعه شود به لغت نامه دهخدا] .

۲- [الف] کتاب المواعظ والرقائق ، خطب علی (علیه السلام) . (۱۲) . [کنز العمال ۱۶ / ۱۸۶] . « اگر خواننده شدی عایشه تا فراگیرد از غیر من آن چیزی را که آورد عایشه به سوی من - از دعوی خون عثمان و قتال و جدال - نکردی و روی به آن کار نیاوردی » . (۱۲) ر . وفی نهج البلاغه [۲ / ۴۸] : « أمّیا فلانہ ؛ فأدرکها ضعف رأی النساء ، وضغن غلا فی صدرها کمرجل القین ، ولو دعیت لتنال من غیری ما أتت إلیّ لم تفعل » . (۱۲) .

۳- فی المصدر : (متبه) .

۴- فی المصدر : (وتعدّ) .

ولَّوه دونى ، وإن كنت لشريكهم فى الإنكار لما أنكروه وما تبعه (۱) عثمان إلا - عندهم ، وإِنَّهم لهم الفئه الباغيه ، بايعونى ونكثوا بيعتى ، وما استأذونى فى (۲) حتّى يعرفوا جورى من عدلى ، وإِنّى لراض بحجّه الله عليهم ، وعلمه فيهم ، وإِنّى مع هذا لداعيهم ، ومعذّر إليهم فإن قبلوا فالتوبه مقبوله ، والحقّ أول ما انصرف (۳) إليه ؛ وإن أبوا لأعطيهم حدّ السيف ، وكفى به شافياً من باطل وناصرًا .

« والله ! إنّ طلحه والزبير وعائشه ليعلمون أنّى على الحقّ ، وأنّهم مبطلون » . أخرجه أبو عمر فى الاستيعاب . (۴) انتهى .

این کلام - که به روایت ثقات محدّثین اهل سنت ثابت شده و مجال انکار - بعون الله - در آن نیست - از اول تا آخر دلالت دارد بر آنکه : طلحه و زبیر و عایشه خود در قتل عثمان شریک شدند ، باز به محض عداوت و بغض آن جناب و اراده بر هم زدن خلافت آن کرامت مآب به حيله طلب خون عثمان برخاستند ، و هر سه ایشان میدانستند که ایشان در قتال با جناب امیر [علیه السلام] مبطل اند و آن جناب بر حق .

۱- فى المصدر : (تبعه) .

۲- فى المصدر : (واستأذونى) بدل : (وما استأذونى فى) .

۳- فى المصدر : (أولى بالصرف) .

۴- [الف] این روایت در “ استيعاب ” به ترجمه طلحه بن عبيدالله مذکور است . (۱۲) . [قره العينين : ۲۲۵ - ۲۲۶ ، وانظر : الاستيعاب ۲ / ۴۹۸ - ۴۹۹] .

پس آنچه اهل سنت از غایت اعتساف و حمایت اصحاب میگویند که : عایشه و طلحه و زبیر به اجتهاد قتال جناب امیر [(علیه السلام)] کردند - بحمدالله - بطلان آن نیز مثل شمس ظاهر شد / چه جناب امیر [(علیه السلام)] تصریح فرموده که : ایشان خود میدانستند که در قتال آن جناب بر باطل بودند ، پس معلوم شد که ایشان به محض بغض و عداوت آن جناب - که به روایات " صحاح " اهل سنت دلیل نفاق است (۱) - با آن جناب قتال کردند ، و این کلام جناب امیر [(علیه السلام)] برای دفع جمیع تأویلات بارده و شبهات فاسده مخاطب که در اینجا و در مطاعن عایشه ذکر نموده کافی است < ۳۵۶ > و احتیاج به دلیلی دیگر برای ابطال اقوال او نیست .

و در ما سبق خود مخاطب اقرار کرده که طلحه و زبیر و غیرهما اراده افساد خلافت جناب امیر [(علیه السلام)] نموده بودند ، چنانچه در طعن دوم از مطاعن عمر گفته :

و نیز قول عمر در اینجا بسیار کمتر از فعل حضرت امیر [(علیه السلام)] است که چون بعد از شهادت عثمان . . . خلافت بر آن جناب قرار گرفت کسانی را که داعیه بر هم زدن این منصب عظیم به خاطر آورده ، از مدینه بر آمده ، به مکه شتافتند و در پناه حرم محترم رسول [(صلی الله علیه وآله وسلم)] - یعنی أم المؤمنین عایشه .

۱- مراجعه شود به الغدير ۳ / ۱۱۸ ، ۱۸۶ و ۲۶۷ / ۹ ، ملحقات إحقاق الحق مجلدات : ۳ ، ۴ ، ۶ ، ۷ ، ۱۰ ، ۱۵ ، ۱۷ ، ۱۸ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۳۰ ، ۳۱ ، ۳۲ ، ۳۳ .

صدیقه - در آمده ، دعوی قصاص عثمان از قتله او نموده ، آماده جنگ و پیکار گشتند ، به قتل رسانید . (۱) انتهى .

این قول مخاطب صریح دلالت میکند بر آنکه طلحه و زبیر داعیه بر هم زدن خلافت جناب امیر [(علیه السلام)] داشتند ، و در اینجا دعوی کاذب مینماید که جنگ کردن طلحه و زبیر با جناب امیر [(علیه السلام)] به جهت بغض و عداوت نبود ، بلکه از اقوال مخاطب در اینجا ظاهر میشود که طلحه و زبیر به قصد اصلاح و درستی امر خلافت جناب امیر [(علیه السلام)] عایشه را همراه گرفته به بصره روانه شده بودند .

و ابن حجر در “فتح الباری شرح صحیح بخاری” گفته :

ووقع فی روایه ابن ابی لیلی فی القصّه المذكوره : فقال الحسن [(علیه السلام)] : « إنَّ علیاً [(علیه السلام)] یقول : « إني أذكر الله رجلاً رعى الله (۲) حقاً إلا نفر ، فإن كنتُ مظلوماً أعانني ، وإن كنتُ ظالماً أخذني (۳) ، والله ! إنَّ طلحه والزبیر لأوّل من بايعني ثمّ نكثا ، ولم استأثر بمال ولا بدلت حکماً » (۴) .

یعنی واقع شد در روایت ابن ابی لیلی در قصه مذکوره که : امام حسن [(علیه السلام)] .

۱- تحفه اثناعشریه : ۲۹۲ .

۲- فی المصدر : (لله) .

۳- فی المصدر : (أخذني) .

۴- فتح الباری ۱۳ / ۴۹ .

بر منبر کوفه گفت که : « به درستی که علی (علیه السلام) میگوید که : « به درستی که یاد میدهانم خدا را به مردی که رعایت حق تعالی کرده باشد که کوچ بکند ، اگر من مظلوم بوده باشم مرا اعانت خواهد کرد ، و اگر من ظالم باشم نصرت من نکند ، سوگند به خدا به درستی که طلحه و زبیر اول کسانی هستند که مرا بیعت کردند بعد از آن نکث بیعت من نمودند ، و من هیچ مالی را بر خود ایثار نکردم و نه تبدیل حکم خدا نمودم » .

و این کلام حضرت امیرالمؤمنین [(علیه السلام)] صریح دلالت میکند بر اینکه طلحه و زبیر بر آن حضرت ظلم نمودند .

و در “ صحیح بخاری ” مذکور است که حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود :

« من حمل علينا السلاح فليس منا (۱) » .

« یعنی کسی که بر ما اهل بیت سلاح بکشد از ما نباشد » .

و ابن حجر در “ فتح الباری ” گفته :

معنى الحديث : من حمل السلاح على المسلمين لقتالهم به بغیر حق (۲) .

قوله : (فليس منا) .. أى ليس على طريقتنا (۳) .

و نیز در “ صحیح بخاری ” مذکور است که آن حضرت فرمود :

« لا یشیر أحدکم علی أخیه بالسلاح [فإنه لا یدری لعلّ .

۱- صحیح بخاری ۳۷ / ۸ .

۲- هنا زیاده لم یذکرها المؤلف (رحمه الله) لعدم الحاجة إليها .

۳- فتح الباری ۲۰ / ۱۳ .

الشیطان ینزع فی یده [(۱)] ، فیقع فی حفره من النار (۲) .

« یعنی کسی که اشاره کند به سوی برادر خود به سلاح واقع شود در حفره آتش » .

و ابن حجر گفته :

وفی الحدیث : النهی عما یفرضی الی المحذور وإن لم یکن المحذور محققاً ، سواء کان ذلك فی جدّ أو هزل ، وقد وقع فی حدیث أبی هریره - عند ابن أبی شیبہ و غیره مرفوعاً - من روایه حمزه (۳) بن ربیعہ ، عن محمد بن عمرو ، عن أبی سلمه ، عنه (۴) : « الملائکة تلعن أحدکم إذا أشار الی الآخر بحدیده ، وإن کان أخاه لأبیه وأُمّه » .

و أخرجه الترمذی من وجه آخر - [عن أبی هریره] (۵) موقوفاً - من روایه آیوب ، عن ابن سیرین ، < ۳۵۷ > عنه .

[و] (۶) أخرج الترمذی أصله مرفوعاً من روایه خالد .

۱- الزیاده من المصدر .

۲- صحیح بخاری ۸ / ۹۰ .

۳- فی المصدر : (ضمره) .

۴- در [الف] اشتبهاً : (عند) آمده است .

۵- الزیاده من المصدر .

۶- الزیاده من المصدر .

الحذاء (۱) ، عن ابن سيرين عنه بلفظ : « من أشار إلى أخيه بحديد له لعنته الملائكة » .

وقال حسن صحيح غريب ، وكذا صححه أبو حاتم من هذا الوجه .

و بعد این گفته :

قال ابن العربي : إذا استحقّ الذي يشير بالحديد اللعن فكيف الذي يصيب بها ؟ !

وإنما يستحقّ اللعن إذا كانت إشاره تهديد سواء كان جاداً أو لاعباً ، كما تقدّم ، وإنما أُوخذ اللاعب لما أدخل على أخيه من الروع (۲) .

و نیز در “ صحیح بخاری ” مذکور است که حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به جمیع صحابه حاضرین در حجه الوداع خطاب فرمود :

« لا ترجعوا بعدی كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض (۳) » .

۱- در [الف] اشتبهاً : (الحذار) آمده است .

۲- [الف] کتاب الفتن ، باب قوله - علیه [وآله] السلام - : « من حمل علينا السلاح فليس منّا » . (۱۲) . [فتح الباری ۱۳ / ۲۱] .

۳- [الف] کتاب الفتن ، باب قوله : « لا ترجعوا .. » إلى آخره . [صحیح بخاری ۱ / ۳۸] .

ابن حجر گفته :

بجزم (یضرب) علی أنه جواب النبئی [(صلی الله علیه وآله وسلم)] ، و برفعه علی الاستیناف أو يجعل حالا ، و علی الأمل فبقوی الحمل علی الکفر الحقیقی و یحتاج إلی التأویل (۱) .

اما آنچه گفته : حضرت امیر [(علیه السلام)] بنا بر مصلحت وقت تعرض به آنها صلاح ندید و سکوت فرمود .

پس بدان که : اگر این قول مخاطب راست باشد لازم آید جواز تقیه ؛ زیرا که سکوت نمودن و عدم تعرض با مرتکبان معاصی بنا بر مصلحت از افراد تقیه است .

و حق این است که : به نزد آن حضرت عثمان به وجوه کثیره قابل قتل بود ، چنانچه در کتب سیر و تواریخ مذکور است ، و بعضی از آن در نقض جواب مطاعن عثمان و بعضی در نقض باب اول در تضاعیف کلام سمت ارتسام یافت (۲) .

اما آنچه گفته : او را مجبور ساخته .

۱- فتح الباری ۱۳ / ۲۳ .

۲- اشاره است به کتاب دیگری از مؤلف (رحمه الله) به نام “ السیف الناصری ” ، در ردّ باب اول تحفه اثنا عشریه ، برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به مقدمه تحقیق .

پس بدان که : هر گاه که شیعیان میگویند که : ابوبکر و عمر بر حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) جبر مینمودند ، این نواصب انکار میکنند و میگویند که : آن حضرت غالب کل غالب بود کدام کس بر آن حضرت جبر میتوانست کرد ؟ ! و هر گاه که در امثال این مقام میرسند قائل به مجبوریت آن حضرت میشوند !

اما آنچه گفته : حضرت امیر (علیه السلام) را قاتلان عثمان که در جمیع امور خلافت دائر و سائر شده که این قصه را به نوع دیگر رسانیدند .

پس بدان که : حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) ، عثمان را اگر لایق قتل نمیدانست و قاتلان او را [از] یاغیان میشناخت البته به موجب حکم او تعالی : (إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنِيءٍ فَتَبَيَّنُوا) (۱) گفته ایشان را باور نمیفرمود و تحقیق و تبیین مینمود ، و چون آن حضرت بر قول ایشان اعتماد نمود واضح شد که آن حضرت عثمان را قابل قتل میدانست یا نسبت قتل او [را] به آنها دروغ مینداشت .

اما آنچه گفته : حضرت امام حسن و امام حسین [(علیهما السلام)] و عبدالله بن عباس هر چند از این حرکت مانع آمدند .

پس کذب محض و بهتان صرف است و خلاف آن یعنی - وقوع معاونت و .

دعوت مردم به نصرت آن حضرت - از ایشان ثابت و متحقق ، چنانچه بخاری در “ صحیح ” خود روایت کرده :

حدَّثنا عبد الله بن محمد ، قال : حدَّثنا يحيى بن آدم ، قال : حدَّثنا أبو بكر بن عباس ، قال : حدَّثنا أبو حصين ، قال : حدَّثنا أبو مریم عبد الله بن زياد الأسدي ، قال : لَمَّا سار طلحه والزبير وعائشه إلى البصره ، بعث علي [(عليه السلام)] عمّار بن ياسر وحسن بن علي [(عليهما السلام)] ، فقدا علينا الكوفه ، فصعدا (۱) المنبر ، وكان الحسن بن علي [(عليهما السلام)] فوق المنبر < ۳۵۸ > في أعلاه ، وقام عمّار أسفل من الحسن [(عليه السلام)] ، فاجتمعنا إليه . . إلى آخر الحديث (۲) .

و ابن حجر در “ فتح الباری ” گفته :

أخرج ابن أبي شيبة بسند صحيح ، عن زيد بن وهب ، قال : أقبل طلحه والزبير حتّى نزلا البصره ، فقبضا على عامل علي [(عليه السلام)] [عليها : عثمان بن حنيف ، وأقبل علي [(عليه السلام)] حتّى نزل بندي قار ، فأرسل عبد الله بن عباس إلى الكوفه فأبطأوا عليه ، فأرسل إليهم عمّاراً فخرجوا إليه .

۱- در [الف] اشتبأها : (فصعد) آمده است .

۲- [الف] كتاب الفتن ، باب الفتنه التي تموج كموج البحر . (۱۲) . [صحیح بخاری ۹۷ / ۸] .

قوله : (فصعد (١) المنبر وكان الحسن بن علي [(عليهما السلام)] فوق المنبر في أعلاه ، وقام عمّار أسفل من الحسن [(عليه السلام)] ، فاجتمعنا إليه فسمعت عمّاراً يقول ..) .

زاد الإسماعيلي - من وجه آخر - ، عن أبي بكر بن عياش : صعد عمّار المنبر فحضّ الناس في الخروج إلى قتال عائشه .

وفى روايه إسحاق بن راهويه ، عن يحيى بن آدم - بالسند المذكور - : فقال عمّار : إنّ أمير المؤمنين [(عليه السلام)] بعثنا إليكم ليستنفركم ، وإذ أُمنا قد سارت إلى البصره (٢) .

ووقع في روايه ابن أبي ليلي - في القصة المذكوره - : فقال الحسن [(عليه السلام)] : « إنّ علياً [(عليه السلام)] يقول : « إني أذكر الله رجلاً - رعى الله حقاً إلا نفر ، فإن كنت مظلوماً أعانني ؛ وإن كنت ظالماً أخذلني ، والله ! إنّ طلحه والزبير لأول من بايعني ثم نكثا ، ولم أستاثر بمال ، ولا بدّلت حكماً » ، قال فخرج [إليه] (٣) اثنا عشر ألف رجل (٤) .

١- در [الف] و مصدر اشتباهاً : (فصعد) آمده است ، ولی در بقیه مصادر (فصعدا) است ، چنانکه اخیراً از صحیح بخاری نقل شد ، همچنین مراجعه شود به : التاريخ الصغير للبخاری ١ / ١٠٩ ، إمتاع الأسماع للمقریزی ١٣ / ٢٣٠ . . وغيرهما .

٢- هنا زياده لم يذكرها المؤلف (رحمه الله) لعدم الحاجة إليها .

٣- الزيادة من المصدر .

٤- فتح الباری ١٣ / ٤٩ .

و در “ صحیح بخاری ” مذکور است :

دخل أبو موسى وأبو مسعود على عمّار - حيث بعثه عليّ [(عليه السلام)] إلى أهل الكوفة يستنفرهم - فقالا : ما رأيناك أتيت أمراً أكره عندنا من إسراعك في هذا الأمر منذ أسلمت ، فقال عمّار : ما رأيت منكما منذ أسلمنا أمراً أكره عندى من إبطائكما عن الأمر (۱) .

و نیز در “ صحیح بخاری ” در حدیث دیگر منقول است :

فقال عمّار : يا أبا مسعود ! ما رأيت منك ولا من صاحبك هذا شيئاً منذ صحبتما (۲) النبىّ صلى الله عليه [وآله] وسلم أعيب عندى من إبطائكما في هذا الأمر (۳) .

اما آنچه گفته : حضرت امیر [(عليه السلام)] تعجب کنان سوار شده ، دید که آتش قتال در اشتعال است و سر و دست بریده میشود و ناچار تن به جنگ در داد .

پس کذب محض و بهتان صرف است ، بلکه حضرت امیرالمؤمنین [(عليه السلام)] بعدِ مقابله هر دو صف قبل از شروع به جنگ اتمام حجت فرمود ، و قاضی عیاض در کتاب “ شفا ” گفته :

وأخرج الحاكم وصحّحه [و] البيهقي ، عن أبي الأسود ، قال :

۱- [الف] كتاب الفتن ، باب مذکور . [صحیح بخاری ۸ / ۹۸] .

۲- در [الف] اشتهاً : (صحبتها) آمده است .

۳- [الف] باب مذکور . [صحیح بخاری ۸ / ۹۸] .

شهدت الزبير خرج يريد علياً [(عليه السلام)] ، فقال له عليّ [(عليه السلام)] : « أنشدك الله ! هل سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول : « ستقاتله وأنت له ظالم ؟ ! » وفي رواية أبي يعلى والبيهقي : فقال الزبير : بلى ، ولكنني نسيت (۱) .

و ابو جعفر محمد بن جرير طبری در “ تاریخ ” خود از قتاده روایت کرده که : زبیر بعد این مقوله به نزد عایشه برگشت و گفت : نبودم من در هیچ جایی - از وقتی که عاقل شدم - مگر اینکه میشناختم در آنجا امر خود را مگر در این موقف .

عبدالله پسر او گفت : تو در میان دو عار جمع کردی و ترسیدی از رایات علی بن ابی طالب [(علیه السلام)] !

زبیر گفت که : من حلف نموده ام که با او جنگ نکنم .

عبدالله گفت : از یمین خود کفاره بده ، پس مکحول نام غلامی را آزاد کرد ، و شاعری در این باب گفته : < ۳۵۹ > < شعر >
يعتق مكحولا لصون دينه * كفاره لله عن يمينه والنكث قد لاح على جبينه < / شعر > .

۱- لم نجد في الشفا ولكنه موجود بنصه في سبل الهدى والرشاد ۱۰ / ۱۴۹ ، ينابيع الموده ۲ / ۳۸۸ - ۳۸۹ ، ولاحظ أيضاً المستدرک للحاکم ۳ / ۳۶۶ - ۳۶۷ ، البدايه والنهايه ۶ / ۲۳۸ ، کنز العمال ۱۱ / ۳۳۲ ، خزانه الأدب ۱۰ / ۴۰۳ ، ملحقات إحقاق الحق مجلدات : ۸ ، ۲۳ ، ۳۲ .

و عبدالله بن سليمان گفته :

< شعر > لم أر كاليوم (١) أخا الإخوان * أعجب من يكفر (٢) الأيمان > / شعر < بما يعتق (٣) في معصية الرحمن (٤) و سيد مرتضى علم الهدى بعد نقل این خبر و اخبار دیگر گفته :

كلّ هذه الأخبار تدلّ على أنه أقام بعد التذکر والمواقفه ، وإنّ رجوعه كان بعد ذلك . (٥) انتهى .

و مؤيد آن است آنچه در “ تذکره خواصّ الأممه “ تصنيف سبط ابن الجوزى مذکور است :

ثمّ قال على [(عليه السلام)] لطلحه : « ما أنصفت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم جئت بعمره تقاتل بها وخيّأت عرسك في البيت !

ثمّ قال على [(عليه السلام)] : « أيكم يعرض عليه (٦) المصحف قبل قتالهم ؟ » .

فقال فتى من القوم : أنا ، فحمل المصحف ، فبرز بين الصفيين ، .

١- در [الف] اشتبهاً : (لم أرك) آمده است .

٢- في المصدر : (مكفر) .

٣- في المصدر : (بالعتق) .

٤- تاريخ طبرى ٣ / ٥١٤ .

٥- شافى ٤ / ٣٣٦ .

٦- في المصدر : (عليهم) .

وقال : الله ! [الله !] (۱) بیننا و بینکم ، فقطعوا یدہ ، فأخذہ بیدہ الأخری ، فقطعت ، فأخذہ بأسنانه ، فقتلوه ، فنادی [(علیه السلام)] : « الآن طاب لکم قتالہم » ، فحملوه (۲) .

حکی ابن سعد ، عن هشام بن محمد : کان اسم الذی حمل المصحف : مسلماً ، فقالت أمه :

< شعر > یا ربّ إن مسلماً أتاهم * یتلو کتاب الله لا یخشاهم فخصبوا (۳) من دمه لحاهم * وأمّه قائمه تراهم (۴) / شعر < و مصنف " حبيب السير " گفته :

چون حضرت امیر [(علیه السلام)] دید که صلح تیسیر پذیر نیست فرمود که : « کیست از یاران که دل از جان بر گرفته با مصحف مجید نزدیک این طائفه رود و ایشان را به مضمون کلام معجز نظام دعوت نماید ؟ » شخصی از لشکریان مسلم نام بقای جاودانی را بر حیات فانی اختیار کرده ، با مصحف در دست نزدیک به صف اعدا رفت و به تلقین امیر المؤمنین (علیه السلام) کلمه [ای] چند بر زبان آورده مخالفان را به فرقان حمید دعوت نمود ، متهوری دست راست او را به ضرب شمشیر بیفکند ، مسلم مصحف به دست چپ گرفت ، دیگری آن .

۱- الزیاده من المصدر .

۲- فی المصدر : (فحملوا) .

۳- در [الف] اشتبهاً قبل از (فخصبوا) کلمه : (أتاهم) افزوده شده است .

۴- تذکره الخواص : ۷۲ - ۷۳ .

دست را مقطوع ساخت ، آن مسلمان مصحف را به هر دو بازوی خود نگاه داشته ، به زخمی دیگر از پا در آمد ، آنگاه نائره قتال اشتعال یافت از جانبین مردان مرد و دلیران معرکه نبرد در میدان تاختند و به زخم شمشیر بزان و سنان شعله سان ، خاک بیابان را به خون یکدیگر گِل ساختند ، تیغ یمانی یلان تندخو آغاز سرافشانی کرد و تیر تیزپرداز دلاوران پرخاشجو شرط جان ستانی به جا آورد :

< شعر > نمود آغاز شمشیر یمانی * زدست پهلوانان سرفشانی سنان چو شعله آتش بر افروخت * به چشم پردلان افتاد جان سوخت کمان و تیر چون پیوسته با هم * جدا شد جسم و جان از هم به یک دم < / شعر > و در آن روز هولناک ، از اول صبح تا وقتی که هودج خورشید از بختی افلاک به جانب کره خاک متمایل شد ، آتش قتال همچنان مشتعل بود ، و بالاخره آفتاب فتح و ظفر از مطلع اقبال امیرالمؤمنین حیدر [(علیه السلام)] سر بر زد ، و ۱۱ اکثر مخالفان روی به وادی فرار نهادند ، اما جمعی از جهله بصره اشتر عایشه را احاطه نموده ، دست از جنگ باز نمیداشتند ، بنابر آن شاه مردان محمد بن ابی بکر و مالک اشتر و جمعی از دلیران را فرمود که آن شتر [را] پی کنند ، و ایشان بر اهل بصره < ۳۶۰ > حملات متواتره کرده ، خود را به شتر رسانیدند و مالک اشتر به دو ضرب پی در پی دو پای جمل را پی کرد ، با

وجود آن حال شتر از پای در نیامد و مالک متحیر شده ، مقارن وقوع آن صورت شاه ولایت بدانجا رسید فرمود : ای مالک ! یک پای دیگر جمل را قلم زن که او را جن نگاه داشته ، و مالک بر آن موجب عمل کرد و شتر بیفتاد (۱).

اما آنچه گفته : و واقع شده آنچه واقع شد !!

پس بدان که نصرالله کابلی گفته :

ووقعت الواقعة ، فهذا الحرب لم يكن عن عزيمة من الفريقين . كذا ذكره القرطبي وجماهير أهل العلم (۲).

و ما میگوئیم که : این قول مخاطب و نصرالله کابلی باطل محض است ؛ به جهت آنکه سید مرتضی علم الهدی در کتاب “ شافی “ ذکر کرده که : واقدی به اسناد خود روایت نموده که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) هرگاه که فتح بصره نمود به سوی اهل کوفه این مکتوب نوشت :

« بسم الله الرحمن الرحيم من عبدالله على أمير المؤمنين إلى أهل الكوفة : سلام عليكم ؛ فإنني أحمد الله - إليكم - الذي لا إله إلا هو .

أما بعد ؛ فإن الله تعالى حكم عدلٌ ، (لا يُعَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ .

۱- حبيب السیر ۱ / ۵۳۱ .

۲- الصواعق ، ورق : ۲۹۰ - ۲۹۱ .

يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ (١) ، أخبرتكم عناد عن من سرنا إليه من جموع أهل البصره ، ومن ناسب (٢) إليهم من قريش وغيرهم مع طلحه والزبير ، ونكثهم صفاقه أيانهم ، وتنكبهم عن الحق ، فنهضت من المدينه حتى انتهى إلي خبرهم حين ساروا إليها في جماعتهم ، وما صنعوا بعاملى عثمان بن حنيف حتى قدمت ذا قار ، فبعثت الحسن ابن على وعمار بن ياسر وقيس بن سعد ، فاستنفرتكم بحق الله وحق رسوله ، فأقبل إلي إخوانهم (٣) سراعا حتى قدموا علي ، فسرت إليهم بهم حتى نزلت ظهر البصره ، فأعدرت بالدعاء ، وقدمت الحجّه ، وأقلت العثره والزله ، واستتبتهم من نكثهم بيعتى وعهد الله عليهم . . فأبوا إلا قتالى وقتال من معى والتمادى فى الغي . . فناهضتهم بالجهاد فى سبيل الله من قتل من قتل منهم ناكثا ، وولى من ولى إلى مصرهم ، فسألونى موادعتهم (٤) قبل القتال ، فقبلت منهم ، وأغمدت السيف عنهم ، وأخذت بالعفو فيهم ، وأجريت الحق والسنه فيهم ، واستعملت عليهم عبد الله بن عباس .

١- الرعد (١٣) : ١١ .

٢- فى المصدر : (تأشب) .

٣- فى المصدر : (إخوانكم) .

٤- فى المصدر : (ما دعوتهم) .

على البصره ، وأنا سائر إلى الكوفه إن شاء الله تعالى ، وقد بعثتُ إليكم زجر بن قيس الجعفي ، تسألوه فيخبركم عني وعنهم وردهم بالحق علينا ، فردهم الله وهم كارهون ، والسلام عليكم ورحمه الله وبركاته (١) .

و این مکتوب آن حضرت بتمامه دلالت میکند که قتال فی ما بین فریقین به قصد و عزیمت واقع شده نه از روی غفلت .

و نیز سید مرتضی - علیه الرحمه - از ابومخنف لوط بن یحیی ازدی نقل کرده که او در این مکتوب آن حضرت این الفاظ زیاده کرده :

« وحاكمناهم إلى الله ، فأدالنا عليهم ، فقتل طلحه والزبير ، وقد قدمتُ إليهما بالمعذره ، وأبلغتُ إليهما في النصيحة ، واستشهدتُ عليهما الأُمَّه ، فما أطاعا المرشدين ، ولا - أجابا الناصحين ، ولاذ أهل البغي بعائشه ، فقتل حولها عالم جَم ، وضرب الله وجه بقيتهم ، فأدبروا ما كانت ناقة الحجره بأشام عليها منها على أهل ذلك المصر مع ما جاءت به من الحرب الكبير في معصيه ربها ، واغترارها في تفریق المسلمین ، وسفك دماء المؤمنین بلا بینه ولا معذره ولا حجّه ظاهره ، فلمّا هزمهم الله أمرتُ أن لا يتبع مدبر ، ولا يجهز على جريح ، ولا يكشف عوره ، ولا يهتك ستر ، .

١- كتاب المغازی المطبوع ناقص ، ولم نجد فيه ما رواه المؤلف (رحمه الله) ، ولكن ذكره بنصّه - نقلًا عن الواقدي - السيد المرتضی (رحمه الله) فی الشافی ٤ / ٣٢٩ - ٣٣٠ .

ولا يدخل دار إلا بإذن ، وآمنت الناس ، قد استشهد منا رجال صالحون ، ضاعف الله حسناتهم ، ورفع درجاتهم ، وأثابهم ثواب الصالحين الصادقين الصابرين . (۱) انتهى .

و نیز واقدی مثل این مکتوب آن حضرت به سوی اهل مدینه روایت کرده (۲) .

و شعبی روایت نموده که حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود :

« ألا أن أئمة الكفر في الإسلام خمسة : طلحة والزبير ومعاوية وعمرو بن العاص وأبو موسى الأشعري (۳) » .

و نوح بن دراج از محمد بن مسلم از جبه عرنی (۴) روایت کرده که : هرگاه که اهل جمل بروز کردند شنیدم من از حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) که میگفت :

« لقد علمتُ صاحبه اليهودج أن أصحاب الجمل ملعونون على لسان النبي الأمي ، (وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى) (۵) » . انتهى .

و در “کنز العمال” مذکور است :

عن علي ربيعه ، قال : سمعت علياً [(عليه السلام)] على المنبر ، وأتاه رجل .

۱- شافی ۴ / ۳۳۰ - ۳۳۱ .

۲- شافی ۴ / ۳۳۱ .

۳- شافی ۴ / ۳۳۱ ، بحار الأنوار ۳۲ / ۳۳۵ .

۴- در [الف] اشتبهاً : (عرفی) آمده است .

۵- الشافی ۴ / ۳۳۱ ، بحار الأنوار ۳۲ / ۳۳۵ ، والآیه فی سوره طه (۲۰) : ۶۱ .

فقال : يا أمير المؤمنين ! ما لى أراك تستحل الناس استحاله الرجل أهله ! (۱) بعهد من رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم أو شيئاً رأيته ؟ قال : « والله ! ما كُذِبْتُ وما كُذِبْتُ ، ولا ضللتُ ولا ضلَّ بي ، بل عهد من رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم عهده إلیّ (وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى) ، عهد إلیّ النبىّ صلى الله عليه [وآله] وسلم أن أُقاتل الناكثين والقاسطين والمارقين . » . البزاز . ع (۲) .

از این روایت صراحتاً معلوم شد که جناب امیر [(علیه السلام)] را رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) حکم به قتال عایشه فرموده بود (۳) .

و در “ تذکره خواص الامه ” تصنیف سبط ابن الجوزى مذکور است که : جناب امیر [(علیه السلام)] به زبیر فرمود :

« وأنت يا زبير ! أتذكر يوم مررت مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فى بنى غنيم ، فنظر إلیّ وضحك وضحكتُ إلیه ، فقلت : أيدع ابن أبى طالب زهوه ؟ !

فقال لك رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : « إنه ليس .

۱- فى المصدر : (إبله) .

۲- [الف] كتاب الفتن ، وقعه الجمل . (۱۲) . [كنز العمال ۱۱ / ۳۲۷] .

۳- در [الف] از قسمت : (و نیز سید مرتضی علیه الرحمه . . .) سه صفحه قبل تا اینجا در صفحه ای جداگانه به عنوان تصحیح ذکر شده است .

بمزهو (١) ، لتقاتلته وأنت ظالم .

وفى روايه : « أتذكر يوم لقيت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فى بنى بياضه وهو راكب على حمار . . » وذكره ، < ٣٦١ > فقال الزبير : اللهم نعم ، ولو ذكرتُ هذا ما خرجت من المدينة ، ووالله ! لا أقاتلك أبداً .

وفى روايه : فقال الزبير : فما الذى أصنع وقد التقتا حلقتا البطان (٢) ، ورجوعى على عار ؟ ! فقال له على [(عليه السلام)] : « ارجع بالعار ولا تجمع بين العار والنار » ، فرجع الزبير وهو يقول :

< شعر > اخترتُ عاراً على نار مؤججه * أنى يقوم له خلق من الطين نادى علىّ بأمر لستُ أجهله * عار لعمر ك فى الدنيا وفى الدين فقلت حسبك من يوم أبا حسن * فبعض هذا الذى قد قلت يكفينى وهذه جمله من أبيات الزبير قالها لما خرج من العسكر ، أولها :

< / شعر > .

١- در [الف] اشتبهاً : (بمزهود) آمده است .

٢- قال ابن منظور : من أمثال العرب التى تضرب للأمر إذا اشتد : التقت حلقتا البطان . انظر : لسان العرب ١٣ / ٥٣ .

< شعر > ترك الأمور التي تخشى عواقبها * لله أجمل في الدنيا و [فى] (١) الدين أخال طلحه وسط القوم منجدلاً * ركن الضعيف ومأوى كل مسكين قد كنت أنصره حيناً وينصرنى * فى النائبات ويرمى من يرامينى حتى ابتليت بأمر ضاق مصدره * فأصبح اليوم ما يُعنيه يُعنينى < / شعر > ثم انصرف طلحه والزبير ، فقال على (عليه السلام) : « أما الزبير ؛ فقد أعطا الله عهداً أن لا يقاتلكم » .

ثم عاد الزبير إلى عائشه ، وقال لها : ما كنتُ فى موطن - منذ عقلتُ [عقلى] (٢) - إلا وأنا أعرف أمرى إلا هذا ، قالت له : فما تريد أن تصنع ؟ قال : أذهب وأدعهم ، فقال له عبد الله ولده : جمعت هذين الفريقين حتى إذا جدَّ بعضهم لبعض أردت أن تتركهم وتذهب ؟ ! أحسست برايات على بن أبى طالب ، فرأيت الموت الأحمر منها أو من تحتها يحمها فيه (٣) أنجاد سيوفهم حداد !

١- الزيادة جاءت فى المصدر ، وهى لازمه وزناً .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- فى المصدر : (تحملها فتيه) .

فغضب الزبير ، وقال : ويحك ! قد حلفت أن لا أقاتله .

فقال : كَفَّرَ عن يمينك ، فدعا غلاماً له يقال له : مكحول ، فأعتقه ، فقال عبد الرحمن بن سليمان التميمي :

< شعر > لم أر كاليوم أخوا إخوان * أعجب عن مكفّر الأيمان بالعتق في معصيه الرحمن < / شعر > وقال آخر :

< شعر > يعتق مكحولاً لصون دينه * كفاره الله عن يمينه والنكث قد لاح على جبينه < / شعر > و بعد فاصله گفته :

ثم قال علي [(عليه السلام)] لطلحه : « ما أنصفت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم جئت بعرسه تقاتل بها ، وخبأت عرسك في البيت ! » ثم قال علي [(عليه السلام)] : « أَيْكُمْ يعرض عليه المصحف قبل القتال ؟ » فقال فتى من القوم : أنا . . . فحمل المصحف ، وبرز بين الصفين ، وقال : الله بيننا وبينكم ، فقطعوا يده ، فأخذ بيده الأخرى ، فقطعت ، فأخذه بأسنانه ، فقتلوه ، فنادى علي [(عليه السلام)] : « الآن طاب لكم قتالهم » ، فحملوا (١) .

وحكى ابن سعد ، عن هشام بن محمد : كان اسم الذي حمل .

١- در [الف] اشتباهاً : (فحملوه) آمده است .

المصحف : مسلم (۱)، فقالت أمه :

< شعر > يا رب! إن مسلماً أتاهم * يتلو كتاب الله لا يخشاهم فخصبوا من دمائه لحاهم * وأمه قائمه تراهم < / شعر > ثم برز
عمر ونادي : والله ! يا قوم ما أنصفتم نبيكم حين كتمتم عقائلكم في الخدور وأبرزتم عقيلته للسيوف !

إلى أن قال : ثم دنا عمر من الهودج - وكان عليه جلود البقر والمسوح وفوقها الدروع - فقال : < ۳۶۲ > ما تطلبين ؟ فقالت : دم
عثمان ، فقال : خذل الله - اليوم - الباغي الطالب بغير الحق ، وأنشد :

(ومنك البكاء ومنك العويل) .. إلى آخر الأبيات المتقدمه ، فرشقوه بالنبل ، فعاد ، وصاح على [(عليه السلام)] : « أيها
الناس ! كفوا حتى يبتدؤوا بالقتال ، ولا تقتلوا مدبراً ، ولا تجهزوا على جريح ، ولا تستحلوا سلباً ولا متاعاً » . (۲) انتهى .

پس این روایات ثقات اهل سنت است نه روایات اسلاف شیعه ، از آن صریح معلوم شد که : زبیر و طلحه و عایشه با وجود
آنکه میدانستند که ایشان در قتال با جناب امیر [(عليه السلام)] از ظالمان و فاسقان هستند ، و با وجود اتمام کردن جناب
امیر (عليه السلام) حجت را و انذار کردن از قتال و کوشیدن در کف از آن ، از قتال آن جناب - که نفس رسول خدا (صلی
الله علیه وآله) بود ، از شدت بغض و عداوتی که .

۱- فی المصدر : (مسلماً) .

۲- تذکره الخواص : ۷۱ - ۷۳ .

با آن جناب داشتند - باز نیامدند ، و زبیر با آنکه قسم خورده بود که با آن جناب قتال نکند قتال با آن جناب نمود و حنث یمین نمود .

و نیز معلوم شد که از طرف جناب امیر [(علیه السلام)] ابتدای قتال نشده ، بلکه ایشان کسی را که جناب امیر [(علیه السلام)] برای عرض مصحف بر ایشان و خواندنشان به سوی قرآن و کفّ از قتال آن جناب فرستاده بود قتل کردند ، و بعد آن عمار را که برای اصلاح رفته بود نشانه تیرها کردند ، و تا آنکه ایشان ابتدا به قتال نکردند جناب امیر [(علیه السلام)] قتال شروع نفرمود .

پس آنچه مخاطب گمان کرده که عایشه و طلحه و زبیر اصلاح میخواستند و عایشه محض برای جدا کردن قاتلان عثمان از جناب امیر [(علیه السلام)] آمده و قتال آن جناب در سر نداشت و قتال که واقع شد به فساد و مکر قاتلان عثمان واقع شد و طرفین قتال را نمیخواستند ، باطل محض و لغو صرف و از قبیل انکار ضروریات است .

و قاضی نورالله شوشتری در کتاب “ مجالس المؤمنین ” گفته :

اما آن جماعت که به طوع و رغبت با ابوبکر و عمر و عثمان بیعت نمودند ، همان منافقان صحابه بودند (۱) که در ثانی الحال با طلحه و زبیر و معاویه بیعت نمودند و بر حضرت شاه ولایت خروج کردند مانند عمرو عاص و .

۱- در مصدر مطبوع اشتباهاً : (مؤمنان اند) آمده است .

مغیره بن شعبه و ابوهریره و ابوالأعور سلمی و ابوموسی اشعری و سعد وقاص و بسر بن أرطاه القرشی و حیب بن مسلمه و محمد بن مسلمه و حسان بن ثابت و سعد بن مالک و اولاد عمر بن الخطاب و عبدالله زبیر و عبدالرحمن بن خالد بن الولید و عتبه بن ابی سفیان و مروان بن الحکم و ضحاک بن قیس الفهری و امثال ایشان .

و در کتب سیر مسطور است که : با حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) از قریش پنج نفر همراه بودند : محمد بن ابی بکر که ربیب آن حضرت بود ، و جعد بن هبیره المخزومی که خواهر زاده او بود ، و ابوالربیع بن أبی العاص بن ربیع که پدر او ابی العاص سلف آن حضرت و داماد حضرت پیغمبر بود ، و محمد بن ابی حذیفه بن عتبه که خواهر زاده معاویه بود ، و هاشم بن عتبه بن ابیوقاص که برادر زاده سعد وقاص بود ؛ و با معاویه سیزده قبیله از قریش با خانه کوچ (۱) همراه بودند ، و بر هر که اندک شعوری داشته باشد ظاهر است که جمعی که اختیار متابعت معاویه طاغی و باغی بر متابعت حضرت امیرالمؤمنین [(علیه السلام)] نمایند ، ایشان را تمیزی و رشدی و بصیرتی در دین نخواهد بود و قول و بول ایشان برابر است و به اختیار و اعتبار < ۳۶۳ > ایشان التفاتی و اعتمادی نیست ، و همچنان که از اتفاق ایشان بر بیعت معاویه استدلال بر حقیقت او نمیتوان نمود ، همچنین از اتفاق ایشان بر خلافت .

۱- در مصدر (با خانه و کوخ) .

ابی بکر استدلال بر حقیقت او نتوان کرد (۱) (۲).

اما آنچه گفته: معاویه و اهل شام نیز در ابتدا.. الی آخر.

پس معلوم نیست که غرض او از این کلام چیست، لیکن این کلامش مکذّب کلام سابق او است که گفته: هیچ کس از صحابه در پی ایذای حضرت امیر و زهرا [(علیهما السلام)] نیفتاده؛ چه ظاهر است که معاویه خود هم صحابی بود بلکه نزد اهل سنت از اجلای صحابه و خلفای راشدین است! و احادیث موضوع بسیار در فضائل اش در کتب ایشان مذکور است، و همراه معاویه نیز بسیاری از صحابه بودند، و این همه به اقرار مخاطب منکر خلافت جناب امیر (علیه السلام) شدند و بد گفتن آن حضرت آغاز نهادند، و به مقاتله آن حضرت که ایذای شدید است پیش آمدند.

اما آنچه گفته: حالا در " نهج البلاغه " باید دید که در حق آن مردم حضرت امیر (علیه السلام) چه فرموده است:

۱- در مصدر به جای (همچنین از اتفاق ایشان بر خلافت ابی بکر استدلال بر حقیقت او نتوان کرد) آمده است: (وقس علی هذا فعلل وتفعلل)

۲- [الف] ترجمه جابر بن عبد الله انصاری، قوبل علی أصله. [مجالس المؤمنین ۱ / ۲۷۳ - ۲۷۴. أقول: ویدلّ علی ما ذکره المؤلف (رحمه الله) ما روی عن ابن عباس أنه قال لعائشه: (ما أخرجك علينا مع منافقي قریش؟!) انظر: کتاب الفتن لنعیم بن حماد: ۴۷، الکافئه: ۳۸، بحار الأنوار ۳۲ / ۲۷۵. وغیرها] .

« أصبحنا نقاتل إخواننا في الإسلام على ما دخل من الزيف والشبهه والتأويل .. » .

پس معلوم نیست که غرض مخاطب از نقل این قول آن حضرت چیست !؟

اگر غرض او تمسک به لفظ (إخوان) است ، پس جوابش آنکه : خدای تعالی کافران را إخوان پیغمبر خوانده چنانچه فرموده :

(وَإِلَىٰ عَادِ أَخَاهُمْ [هُودًا] ..) (۱) و (وَإِلَىٰ تَمُودَ أَخَاهُمْ [صَالِحًا] ..) (۲) ، (وَادُّكُرَ أَخَا عَادٍ ..) (۳) ; چه هرگاه صالح برادر عاد شد ، عاد هم برادران آن جناب خواهند بود .

و در حدیث حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) اطلاق لفظ (أخ) بر خصم - که شامل است کفار را - آمده ، ابن حجر در “ فتح الباری ” گفته :

من قضی له بحق أخیه .. ای خصمه .

فهو أخوه بالمعنى الأعم ، وهو الجنس ؛ لأنَّ المسلم والذمی والمعاهد والمرتدّ فی هذا الحکم سواء ، فهو مطرد فی الأخ من .

۱- الأعراف (۷) : ۶۵ و هود (۱۱) : ۵۰ .

۲- الأعراف (۷) : ۷۳ و هود (۱۱) : ۶۱ . در [الف] اشتباهاً : (وإلی عاد أخاهم صالحاً) آمده است .

۳- الأحقاف (۴۶) : ۲۱ .

النسب ومن الرضاع وفي الدين . . وغير ذلك (۱).

و اگر گوید که : در قول آن حضرت (إخواننا في الاسلام) وارد است .

پس جوابش آنکه : چون مقاتلان آن حضرت قبل از قتال به آن حضرت در زمره مسلمین بودند از این جهت آن حضرت ایشان را مسلمین گفته ، پس این اطلاق به اعتبار ما كانوا عليه في الزمان السابق بوده ، چنانچه حق تعالی فرموده : (وَآتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ) (۲) ، [یعنی] إذا بلغوا الحلم (۳) .

و اگر توهم نموده که : آن حضرت فرموده که : ایشان تأویل داشتند ، پس به سبب تأویل معذور باشند .

آن مردود است به اینکه آن حضرت چنانچه ذکر تأویل ایشان کرده این هم فرموده که ایشان کجی داشتند و از حقّ کاره بودند و مائل به سوی باطل ، و صاحب هر تأویل باطل معذور نمیتواند شد ، مثلاً کسی که - معاذ الله ! - بد گفتن خدا و رسول او (صلی الله علیه و آله) را جائز شمارد و نماز و روزه واجب [را] نداند و .

۱- [الف] كتاب الأحكام در بابی بعد باب انقضاء علی الغائب . (۱۲) . [فتح الباری ۱۳ / ۱۵۱] .

۲- النساء (۴) : ۲ .

۳- یعنی اطلاق (یتیم) بر آنها هنگام دادن اموالشان به اعتبار ما كانوا عليه في الزمان السابق بوده است .

تأویلی واهی در ذهن خود قرار دهد، معذور نمیتواند شد.

اما آنچه گفته: در حق قاتلان عثمان نیز در “نهج البلاغه” موجود است که: قال له بعض أصحابه .. إلى آخره.

پس بدان که مخاطب تمام کلام جناب امیر (علیه السلام) را که در “نهج البلاغه” مذکور است نقل نکرده، و آنچه نقل کرده چیزی از میان آن انداخته، و ما اولاً تمام کلام آن جناب را نقل کنیم و بعد آن تفسیر آن کلام بلاغت نظام و دفع آنچه مخاطب توهم نموده بیان سازیم. < ۳۶۴ > فی نهج البلاغه:

ومن کلام له (علیه السلام) - بعد ما بویع بالخلافه وقد قال له قوم من الصحابه: لو عاقبت قوماً ممن أجلب علی عثمان؟! فقال: «یا إختاه! إنی لست أجهل ممّا تعلمون، ولكن کیف لی بقوّه، والقوم المجلبون علی حدّ شوکتهم! یملکوننا ولا نملکهم، وها هم (۱) هؤلاء قد ثارت معهم عبدانکم، والتفت إليهم أغرارکم، وأنّ هؤلاء القوم ماده، إنّ الناس من هذا الأمر - إذا حرّک (۲) - علی أمور فرقه تری ما ترون، وفرقه تری ما لا ترون، وفرقه تری لا هذا ولا هذا، فاصبروا حتّی یهدؤ الناس، وتقع القلوب.

۱- در [الف] اشتبهاً اینجا: (قد) آمده است.

۲- در [الف] اشتبهاً: (یخرک) آمده است.

مواقعها ، وتؤخذ الحقوق مسمحة ، فاهدؤوا عني ، وانظروا ماذا يأتيكم به أمري ، ولا تفعلوا فعلة تضعضع قوه وتسقط منه وتورث وهنأ ، وسأمسك الأمر ما استمسك فإذا لم أجد بداً فأخر الدواء الكي . « (۱) انتهى .

باید دانست که جمیع مردمانی که بر عثمان اجلاب کردند و اعانت بر قتلش نمودند ممدوح و نیک نیستند (۲) ، بلکه اکثر ایشان که معتقد خوبی شیخین بودند نزد شیعه مذموم و بدند ، و از جمله ایشانند عایشه و طلحه و زبیر و امثالهم که ایشان - چنانچه در ما سبق از کتب معتبره معلوم شد - تحریض و تألیب بر قتل عثمان نموده اند و جناب امیر (علیه السلام) در خطبه [ای] که از استیعاب منقول شد ، در حق ایشان گفته :

« إنهم لیطلبون حقاً تركوه ، ودماً سفكوه ، ولقد ولّوه دوني (۳) » .

پس جناب امیر (علیه السلام) در این کلام بلاغت انجام از قوم مجلبین ، ایشان را مراد گرفته ، و جمیع آنچه در این کلام ارشاد فرموده بر عایشه و طلحه و زبیر منطبق است ؛ چه ظاهر است که ایشان خلق کثیر را اغوا نموده همراه خود کرده بودند و شوکت و غلبه و قدرت به هم رسانیده ، و جهلا و اشرار عرب با .

۱- نهج البلاغه ۲ / ۸۰ ، بحار الأنوار ۳۱ / ۵۰۲ .

۲- در [الف] (نه اند) آمده است که اصلاح شد .

۳- تقدّم عن قره العينين : ۲۲۵ - ۲۲۶ ، والاستيعاب ۲ / ۴۹۸ - ۴۹۹ .

ایشان [همراه] گردیده ، مؤمنین را ایذاها میدادند ، چنانچه عامل جناب امیر (علیه السلام) را که در بصره بود اهانت و ایذا رسانیدند و موهای او را کندیدند و بیت المال را نهب نمودند ، و جناب امیر (علیه السلام) بر ایشان چنان قدرت نداشت که به عوض این افعال شنیعه ، ایشان را عقاب فرماید لهذا فرمود که : « اگر با این غلبه و شوکتشان و عدم قدرت من اگر بر این افساد و ایذای مؤمنین عقاب نمایم البته این امر جاهلیت و نادانی است » .

بعد آن فرمود که : « اگر من عقاب ایشان کنم در این باب مردم سه فرق خواهند شد : بعضی عقاب ایشان را بهتر خواهند دانست مثل شما ، و بعضی بد خواهند دانست - و آن اتباع و اشیاع عایشه و طلحه و زبیرند - و بعضی این عقاب ایشان را نه بهتر خواهند دانست نه بد » .

پس آن فرمود که : « در عقاب ایشان تعجیل مکنید و صبر نمایید تا که مردمان را فی الجمله سکون قلوب و اطمینان خواطر حاصل شود و مراقدرت به هم رسد که اخذ حقوق به سهولت تمام کنم و این قوم را - یعنی عایشه و زبیر و طلحه و امثالهم را - سزایشان رسانم » که ناحق افساد مینمایند ، خود ، مردمان را بر عثمان در غلانیده او را قتل کنانیدند حالا به بهانه اخذ قصاص او برخاستند و تکلیف دادن به مؤمنین ، و فساد در زمین را شیوه خود ساختند .

« تأمل کنید و ببینید که از < ۳۶۵ > من چه می‌آید و [مبادا] (۱) بیصبری کرده قوه خود را زائل و ضعیف ، و سستی و ضعف را قوی سازید ، و من در کفّ از قتال و اصلاح ذات البین میکوشم ، لیکن اگر ایشان باز نخواهند آمد و بر سر جنگ خواهند آمد ، ناچار شده حرب با ایشان میکنم و ذائقه سیف قاطع به ایشان میچشانم . »

پس از این بیان معلوم شد که غرض کسانی که به جناب امیر [(علیه السلام)] عرض کرده بودند که : قوم مجلبین را عقاب فرما ، این نبود که بر این اجلابشان بر عثمان عقاب فرما ، بلکه غرضشان همین بود که این کسانی که خود بر عثمان اجلاب کردند و بر قتلش اعانت نمودند و باز به حيله طلب قصاص عثمان برخاسته و افساد را شیوه خود ساخته انواع ایذاها به مؤمنین میرسانند ، ایشان را بر این افساد عقاب باید فرمود .

اما آنچه گفته : در قرآن مجید باید دید که : (أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ) در حق کدام فرقه .. الی آخر .

پس جوابش آنکه : ما قبل از این در ضمن نقض شبهات مخاطب ناصب که در باب هفتم ذکر نموده به دلیل و برهان ثابت کردیم (۲) که قوله تعالی :

۱- زیاده به لحاظ متن عربی : (لا تفعّلوا) افزوده شد .

۲- اشاره است به کتاب دیگری از مؤلف (رحمه الله) به نام “ برهان السعاده ” ، در ردّ باب هفتم تحفه اثنا عشریه ، برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به مقدمه تحقیق .

(فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ) (۱)، در حق ابوبکر و عمر وارد نیست ، بلکه در شأن کرامت نشان حضرت شاه مردان - علیه وآله صلاه الرحمن - نازل شده و در این مقام به نقل کلام دو کس از علمای اعلام خود اکتفا مینمایم ، پس بدان که سید مرتضی علم الهدی در کتاب “ شافی “ در نقض کلام قاضی القضاة صاحب “ مغنی “ فرمود :

ثمّ يقال له : قد وجدنا الله تعالى نعت المذكورين في الآيه بنعوت يجب أن تراعيها ليعلم في صاحبنا هي أم في صاحبك ؟ لأنه وصفهم بأن الله تعالى يحبهم ويحبونه ، وهذا وصف مجمع عليه في صاحبنا مختلف فيه في صاحبك .

وقد جعله الرسول [صلى الله عليه وآله وسلم] [علماً له في خير حين فرّ من فرّ من القوم من العدو ، فقال : « لأعطين الراية غداً رجلاً يحب الله ورسوله [ويحبه الله ورسوله] (۲) كزاراً غير فرار » ، فدفعها إلى أمير المؤمنين [(عليه السلام)] .

ثم قال : (أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ) . ومعلوم بلا-خلاف حال أمير المؤمنين [(عليه السلام)] في التخاصع والتواضع ، وذمّ نفسه ، وقمع غضبه ، وأنه ما رُئي قطّ طائشاً ولا مستطيلاً في حال .

۱- المائده (۵) : ۵۴ .

۲- الزیاده من المصدر .

من الأحوال ، ومعلوم حال صاحبكم (١) في هذا الباب . .

أما أحدهما : فإنه اعترف طوعاً بأن له شيطاناً يعتريه عند غضبه . .

وأما الآخر : فكان معروفاً بالحده والعجله ، مشهوراً بالفضاظة والغلظه .

وأما العزّه على الكافرين ؛ فإنما تكون لقتالهم وجهادهم والانتصاف منهم ، وهذه حال لم يسبق أمير المؤمنين [(عليه السلام)] إليها سابق ، ولا لحقه فيها لاحق .

ثم قال : (يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ) (٢) ، وهذا وصف أمير المؤمنين [(عليه السلام)] مستحق له بالإجماع ، منتف من أبي بكر وعمر بالإجماع ، لا قتيل لهما في الإسلام ولا جهاد بين يدي الرسول [(صلى الله عليه وآله وسلم)] ، وإذا كانت الأوصاف المراعاة في الآيه حاصله لأمر المؤمنين (عليه السلام) < ٣٦٦ > وغير حاصله لمن ادّعيتم ؛ لأنها فيهم على ضربين : ضرب معلوم انتفاؤه كالجهاد ، وضرب مختلف فيه كالأوصاف التي هي غير الجهاد [وعلى من أثبتها لهم الدلاله على حصولها] (٣) ، ولا بدّ من أن يرفع (٤) في ذلك إلى غير .

١- در [الف] اشتباهاً : (صاحبكم) آمده است .

٢- المائده (٥) : ٥٤ .

٣- الزيادة من المصدر .

٤- في المصدر : (يرجع) .

ظاهر الآیه ، فلا یبقی فی یده من الآیه دلیل . (۱) انتهى .

و سید جلیل القدر و الشأن علی بن طاوس - علیه الرحمه والرضوان - در کتاب اعمال سال که مسمی به " اقبال " است ، بعد ذکر آیه مذکوره و آیه (إِنَّمَا وَرِثَکُمُ ..) (۲) که در قرآن مجید هر دو آیه به اتصال مذکور است ، گفته :

فكانت هذه الآيات مما (۳) اشتملت عليه من الصفات نصّاً من الله جلّ جلاله صريحاً على مولانا علی بن أبی طالب (علیه السلام) بالولایه من ربّ العالمین عن سید المرسلین ، وأنه أمير المؤمنین ، فمن الصفات فيها قوله جلّ جلاله : (مَنْ يَزِدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ) (۴) ، وقد شهد من روى من حديث (۵) هذه الآيات من المخالف والمؤالف : أن النبي [صلى الله عليه وآله وسلم] قال لمولانا علی (علیه السلام) - لَمَّا انهزم المسلمون في خيبر - : « لأُعطينَ الرايه غداً رجلاً يحبّ الله ورسوله ويحبّه الله ورسوله ، كزاراً غير فزار ، لا يرجع حتّى يفتح الله عليه » .

۱- [الف] آخر الكتاب . [الشافى ۴ / ۴۴ - ۴۵] .

۲- المائده (۵) : ۵۵ .

۳- فى المصدر : (بما) .

۴- المائده (۵) : ۵۴ .

۵- لم يرد فى المصدر : (من حديث) .

وقال النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) في حديث الطائر : « اللهم ائتنى بأحبّ خلقك إليك يأكل معي [من] (١) هذا الطائر » ، فكان مولانا على (عليه السلام) هو المشهود له بهذه الحجّة الباهره والصفه الظاهره .

ومن الصفات قوله جلّ جلاله : (أَذِلَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ) (٢) ، ولم يجتمع هاتان الصفتان المتضادّتان في أحد من القرابه والصحابه إلّا في مولانا علىّ - صلوات الله عليه - فإنّه (عليه السلام) كان في حال التفرّغ من الحروب على الصفات المكمله من الذلّ لعلاّم الغيوب ، وحسن صحبه المؤمنين ، والرحمه للضعفاء والمساكين ، وكان في حال الحرب على ما هو معلوم من الشدّه على الكافرين والإقدام على كلّ هول (٣) في ملاقات الأبطال والظالمين حتّى أنّ من يريه في حال احتمال أهوال الجهاد يكاد أن يقول : ما (٤) هذا الذي رأيناه من قبل من أذلّ العباد والزهاد . . إلى آخره (٥) .

١- الزيادة من المصدر .

٢- المائده (٥) : ٥٤ .

٣- در [الف] اشتباهاً : (سمول) آمده است .

٤- لم يرد في المصدر : (ما) .

٥- الاقبال ٢ / ٣٦٨ - ٣٧٠ .

اما آنچه گفته : غور باید کرد که تواضع مؤمنین همین قسم میباشد که در این قصه واقع شده .

پس این کلام از طرف کسانی میباشد گفت که میگویند که : ابی بکر و عمر و احزاب ایشان داخل مصداق (أَذَلَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ) بودند .

اما آنچه گفته : (أَشَدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) در حق کدام مردم است ؟

پس بدان که : اوصافی که در این آیه ذکر یافت ، همان اوصاف است که در آیه سابقه مذکور شده ، پس این آیه نیز به دلیلی که سابق از این مذکور شد ، در شأن حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) باشد ، چنانچه صاحب کتاب “ مناقب مرتضوی ” - که از اهل سنت است - تقریر این مطلب به شرح و بسط تمام نموده (۱) .

چون مقام اختصار است از این جهت به نقل آن - که مفصّل به تطویل است - مبادرت نمودیم (۲) .

۱- مناقب مرتضوی : ۶۶ - ۶۹ (چاپ تهران) ، صفحه : ۱۱۰ - ۱۱۸ (نسخه خطی آستان قدس)

۲- محمد صالح حسینی کشفی ترمذی در “ مناقب مرتضوی ” گوید : قوله تعالی : (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكْعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ) [سوره الفتح (۴۸) : ۲۹] ترجمه : محمد فرستاده خداست و آن مؤمنان که با وی اند سخت و غلیظ اند بر کافران ، و مهربانند میان یکدیگر . میبینی ایشان را رکوع و سجود کنندگان ؛ یعنی اکثر اوقات مشغولند به نماز و میطلبند فضلی از خدای عزوجل یعنی زیادتی ثواب و خشنودی او و علامتهای ایشان در رویهای ایشان ظاهر است از اثر سجده . این وصف که مذکور شد صفت ایشان است در تورات و انجیل . مؤلف گوید : . . . و به اعتقاد اهل تشیع از (وَالَّذِينَ مَعَهُ) تا (مَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ) در شأن امیرالمؤمنین علی نازل شده ، و هم از کتب معتبره اهل سنت حجتهای ظاهره و دلائل باهره بر سیل سند آورده به ثبوت رسانند که از (وَالَّذِينَ مَعَهُ) مراد ذات عالی صفات امیر [(علیه السلام)] است ؛ زیرا اول کسی که با پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نماز گزارده او بود . چنانچه در کتاب “ صفوه الزلال ” هم از امیرالمؤمنین مروی است که گفت : « صَلَّيْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبْعَ سَنَةٍ [کذا] قَبْلَ أَنْ يَسْلُمَ أَحَدٌ وَيَصَلِّيَ أَحَدٌ » . و در “ صحیح ترمذی ” از ابن عباس - رضی الله عنهما - منقول است که گفت : أول من صَلَّى مَعَ النَّبِيِّ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ [(علیه السلام)] . و غیر از این شرف و قرب معیت و اتحادی که به حسب ظاهر و باطن امیرالمؤمنین را با سید المرسلین است ، هیچ یکی از اهل بیت عظام و صحابه کرام را در آن مشارکت نیست ؛ چنانچه حدیث : « كُنْتُ أَنَا وَعَلِيٌّ بَيْنَ يَدَيْ اللَّهِ مَطِيعًا يَسْبَحُ اللَّهُ ذَلِكَ النُّورَ وَيَقْدَسُهُ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ آدَمَ أَرْبَعَةَ عَشَرَ أَلْفَ عَامٍ . . . » [إلى آخره مخبر این معنا است . و گویند چون امیر [(علیه السلام)] متولد شد ، رسول او را غسل داده و در کنار گرفته و زبان معجزییان خود را در دهان با برهانش نهاد ، و اول چیزی که امیر [(علیه السلام)] تناول نموده لعاب دهان مبارک رسول الله [بوده] . چنانچه در “ شواهد النبوه ” میآورد که : روزی بر زبر منبر گفت : « بپرسید

از من ماورای عرش که در میان پهلوی من علوم بسیار است و این اثر لعاب دهان خیر البشر است ، و همچنان در کنار فیض آثار سید ابرار پرورش مییافت تا هنگامی که سرور ، سیده النساء را به وی داده ، حجره تعیین فرمود و در تمامی غزوات علم سید کاینات به دست او بود و در آخرت لواء الحمد نیز به دست او خواهد بود . و در ليله المعراج همراه بود و چون آن سرور در میان صحابه دو مرتبه عقد مؤآخات منعقد گردانید ، او را هر دو نوبت با خود عقد اخوت بست ؛ چنانچه یک نوبت فرمود : « أنت أخي في الدنيا والآخرة » ، نوبت دیگر گفت : « أنا أخوك » ، و در زمان شکستن بتان بر دوش مبارک رسول بود ، و در وقت مباحله نیز همراه بود ، و آن سرور را بعد از رحلت غسل داد و تکفین نمود و به قبر درآورد ، و اول شخصی که بر جنازه پیغمبر نماز گزارده ، و آخرین کسی که از قبر مبارک بیرون آمده او بود . و (أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ) نیز وصف ذات فایض البرکات اوست ؛ زیرا که آیه مذکوره در غزای خیبر بعد از فتح نازل شده و سبب نزول در کل تفاسیر و “ صحاح سته ” و “ مشکاه ” و غیره چنین مسطور است که : آن سرور (صلی الله علیه وآله وسلم) یک مرتبه ابوبکر . . . و دو دفعه عمر بن الخطاب را رایت و علم داده با جمعی از صحابه کبار به جنگ روانه کرد و ایشان روی به فرار آوردند ؛ پس آن سرور فرمود : « لأعطين الراية غداً رجلاً كزاراً غير فزار يحب الله ورسوله » و رایت نصرت آیت را به دست حق پرست امیرالمؤمنین داده روانه فرمود و آن فتح به دست امیر [(علیه السلام)] شد . و در “ شرح الامیه ” آمده که : امیر [(علیه السلام)] را سید ابرار ، کزار از آن خواند که به تکرار حمله بر کفار کردی و فرار نمودی . و از اینجاست که صاحب “ نزهت الأرواح ” گوید : شیر مردی که در هیجا به هیچ روی پشت نداده و شیری که به هیچ روی پشت نیاورده ؛ آن پردلی که به یک نعره لشکر را دو پاره میکرد و آن صفدری که بر یک حمله نه قلعه را دو پاره میافکند . و آیه کریمه : (وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ) [سوره الأحزاب (۳۳) : ۲۵] که در شأن امیر [(علیه السلام)] در جنگ عمرو [بن] عبدود نازل شده و در صدر مسطور گشت نیز مخبر این معنا است که مراد از (أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ) امیرالمؤمنین علی است . و گویند : (رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) نیز توصیف ذات والا صفات امیر [(علیه السلام)] است نه وصف عثمان بن عفان . . . زیرا که از فرط صلح او مخالفت و منازعت میان صحابه و مؤمنان به سرحدی رسید که یزید پلید - علیه اللعنه - دعوی خلافت رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) نموده ، چه ظلمها و ستمها که بر اهل بیت مصطفی نکرد و این همه خرابی از دوستی مروان حکم که رو کرده سید الثقلین و شیخین . . . بود شد که او را وزیر امر خلافت حضرت رسالت ساخت و معاویه را حاکم شام ، و ولید بن عقبه را که به شرب خمر و فسق اشتغال داشت والی کوفه گردانید . عزیزی گوید که : سلطان باید نفس پروری را بر مردم مسلط نسازد که از نفس پرور هنر نیاید و بی هنر را سروری نشاید . و مروان مذکور که به سایر الناس معاصی پیشی گرفته بدعتها نهاد ؛ مثل دربان بر در داشتن و بی گناه بر قتل محمد [بن] ابی بکر . . . اقدام نمودن علی هذا القیاس و بالاخره کار به جایی رسانید که اکثر صحابه و غیره متفق گشته خلیفه را کشتند ؛ چنانچه مشهور است و در اکثری از کتب معتبره متداوله مسطور است ، پس بنا بر این (رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) خاصه وصف امیرالمؤمنین است که چون به نصرت و فیروزی بر سریر خلافت جلوس فرمود بدعتها مذکور بر طرف کرده تا بود جز به آرد جو افطار ننمود و چون اهل بیتش تکلیف تناول نمودن طعام کردندی گفتی : « ملاحظه دارم مبادا در عهد من کسی گرسنه مانده باشد و من سیر باشم » . و در “ تفسیر حافظی ” در شرح سوره فاتحه مسطور است که : روز جمعه امیرالمؤمنین بر منبر خطبه میفرمود ، جامه کهنه پریونند در بر داشت و با بند لیف خرما شمشیری در دست ، عبدالله بن عباس به خاطر آورد که این مناسب حال ستوده مآل امیر نیست . آن حضرت به علم ولایت بر اراده اش مشرف گشته فرمود : « به درستی چندان رقعہ بر رقعہ دوزانیدم که از دوزنده آن منفعل شدم ؛ علی را با زینت دنیا چکار که گل او خار است و نوشش نیش بار . و چگونه شاد باشم به لذتی که به اندک زمانی به سر آید و به معرض فنا درآید ؟ ! و چگونه سیر خورم که در

ولایت حجاز شکمها گرسنه بود؟! و چسان راضی شوم به آنکه مؤمنان مرا امیر خوانند و مقتدای خود دانند و در دشواریها با ایشان شریک نباشم؟!» و از عدی بن ثابت مروی است که گفت: امیرالمؤمنین کرم الله وجهه [(علیه السلام)] در زمان سیدالمرسلین دو جامه سطرخریده، قنبر (رضی الله عنه) را مخیر گردانید؛ قنبر یکی از آن دو جامه اختیار کرد، دیگری را امیر [(علیه السلام)] پوشید. و در «روضه الشهدا» میآرد که: در زمان خلافت امیرالمؤمنین کرم الله وجهه از بصره تا حد سمرقند در تحت تصرف بود؛ اما به حدی متواضع بود که در بازار کوفه پیاده راه میرفت و مردمی که به معاملات دنیوی اشتغال داشتند از امیر خود واقف نگشتندی. چون بر وی انبوه کردند، میگفتی: ای مؤمنان! علی را راه دهید، چون مردم آواز دنوازش را استماع مینمودند راه میدادند. و چون در معنا (تَرَاهُمْ رُكْعًا سِجْدًا . .) تا آخر که به اتفاق علمای فریقین در شأن امیر [(علیه السلام)] است تأمل میکنیم، نیز صریح دلالت میکند که از (وَالَّذِينَ مَعَهُ . .) تا (مَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ) تمام در شأن امیرالمؤمنین نازل شده؛ زیرا که حق سبحانه میفرماید: (میبینی ایشان را رکوع و سجودکنندگان؛ میطلبند فضلی از خدای و علامتهای ایشان در رویهای ایشان هویدا و آشکار است از اثر سجده و این وصف که مذکور شده صفت ایشان است در تورات و انجیل) و حال آنکه نام هیچ یکی از صحابه عظام . . . ثبت نشده به جز نام نامی شاه اولیا که در «تورات» (ایلیا) و در «انجیل» (شنطیا) است. و اگر در این محل معترضی زبان اعتراض گشاید که از (وَالَّذِينَ مَعَهُ . .) تا آخر همه صیغه جمع واقع شده بر یک فرد چگونه راست آید؟ جواب آن است که از جهت تعظیم حق سبحانه، ولی خود را چنین یاد کرده، چنانچه در آیه کریمه: (إِنَّمَا وَثَّيْكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ . .) [سوره المائده (۵) : ۵۵] گفت و حال آنکه در این آیه کریمه اختلاف را راه نیست؛ چرا که هیچ کس به جز امیرالمؤمنین در رکوع صدقه نداده و چون (الکنایه أبلغ من التصريح) دأب عرب است، بنابراین حضرت همچون به کنایه و اشاره متکلم شده تا هر که سعتمند ازلی بود به مقصد اصلی راه برده، دقایق حقایق کلام ربانی بداند و آنکه شقی الأصل باشد به مطالب اسرار نهانی پی نبرده مبتلا به شقاوت گشته، در حجب نفسانی ظلمانی بماند. و اگر خواهیم با وجود دلائل مذکوره رعایت صیغه جمع کنیم، پس به قول اهل سنت از (وَالَّذِينَ مَعَهُ . .) تا آخر، چگونه بر یک یک فرد صادق آید؟ بنا بر این بگوییم در شأن آنانی که در آن غزا حاضر بودند نازل شده، بر این تقدیر هم نسبت به امیرالمؤمنین بالاصاله است و نسبت به سایر صحابه به تبعیت؛ چرا که حق سبحانه: (أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ) میفرماید و در آن غزا اکثر صحابه روی به فرار آوردند و فتح خیر به دست امیرالمؤمنین کرم الله وجهه شده و این نه مستشهد طلب است، وهو عیان لا- یحتاج بالبیان. مناقب مرتضوی: ۶۶ - ۶۹ (چاپ تهران)، صفحه: ۱۱۰ - ۱۱۸ (نسخه خطی آستان قدس).

و سید مرتضی علم الهدی در کتاب “شافی” برای اثبات خارج بودن اصحاب ثلاثه و احزاب ایشان از مدلول این آیه این عبارت < ۳۶۷ > گفته :

إِنَّا قَدْ بَيَّنَّا فِيمَا تَقَدَّمَ مَا يَقْتَضِي خُرُوجَ الْقَوْمِ عَنْ مِثْلِ هَذِهِ الْآيَةِ ؛ لِأَنَّ الشَّدَّ عَلَى الْكُفَّارِ إِنَّمَا يَكُونُ بِبَدْلِ النَّفْسِ فِي جِهَادِهِمْ وَأَبْصَرَ عَلَى ذَلِكَ ، وَأَنَّهُ لَا حَظَّ لِمَنْ يَعْنُونَ فِيهِ . (۱) انتهى .

اما آنچه گفته : مقتضای رحمت همین است که به عمل آمد .

پس این تقریر هم از طرف شیعیان درست میشود ؛ زیرا که ایشان میگویند که : اگر قوله تعالی : (رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) ، شامل اصحاب ثلاثه و احزاب ایشان میبود از ایشان این چنین ظلم و سختی نسبت به کملائی مؤمنین به عمل نمیآمد .

اما آنچه گفته : و نیز باید دید که : (الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَفَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ) حال کدام جماعت است ؟

پس جوابش آنکه : این آیه در شأن آل محمد (علیهم السلام) وارد است ، و در احادیث اهل سنت وارد است که برای آل محمد (علیهم السلام) در آخر زمان تمکین فی الأرض حاصل خواهد شد ، چنانچه در “مشکاه” مسطور است :

عن علی (رضی الله عنه) (علیه السلام) قال : قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : « يخرج رجل من وراء النهر يقال له : الحارث حراث علمه (۱) مقدمته رجل يقال له : منصور ، يوطن أو يمکن لآل محمد [(علیهم السلام)] كما مکت قریش لرسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، وجب علی کل مؤمن نصره » ، أو قال : إجابته . رواه أبو داود (۲) .

و طیبی در شرح قوله : (یمکن لآل محمد (علیهم السلام)) گفته :

.. أى فى الأرض كقوله تعالى (مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ) (۳) .. أى جعل له فى الأرض مكاناً .

۱- فى المصدر : (علی) بدل (علمه) .

۲- [الف] الفصل الثانی من باب أشراط الساعة . (۱۲) . [مشکاه المصابیح ۳ / ۱۵۰۳] .

۳- [الف] آیه سی پاره ۷ ، شروع سوره أنعام . (۱۲) . [الأنعام (۶) : ۶] .

وأما مكنته (۱) في الأرض فأثبتته فيها ، ومعناه : جعلهم في الأرض ذوى بسطه في الأموال ونصره على الأعداء ، وأراد بقوله : (كما مكنت لرسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قریش) آخر أمرها (۲) .

و از “ صحاح ” اهل سنت نقل نموده اند كه :

بعضی از اصحاب حضرت رسول خدا (صلى الله عليه وآله) در اقامه صلوات آنقدر تهاون و تساهل میکردند كه آن حضرت قصد سوختن خانه ایشان کرده بود (۳) .

و حال ایتاء زكات از شأن نزول آیه نجوى واضح است (۴) .

و حقیقت امر به معروف و نهی از منكر از بدعات محدثه مذكوره قبل از این باید دریافت .

و شیخ على متقى در كتاب “ كنز العمال ” آورده :

عن على (رضی الله عنه) [(علیه السلام)] قال : « أُحاجُّ الناس يوم القيامة بتسع : بإقام الصلاة ، وإيتاء الزكاة ، والأمر بالمعروف ، والنهي عن المنكر ، .

۱- في المصدر : (مكنته) ونقله في المرقاه عن المصدر بلفظ : (مكانته) .

۲- [الف] قوبل على أصل شرح الطيبي . (۱۲) . [شرح الطيبي على مشكاة المصابيح ۱۰ / ۱۰۳ ، ونقله عنه القارى في مرقاه المفاتيح ۱۰ / ۹۸ - ۹۹] .

۳- مراجعه شود به كنز العمال ۷ / ۵۸۲ .

۴- مراجعه شود به ملحقات احقاق الحق مجلدات : ۳ ، ۱۴ ، ۲۰ ، ۲۲ ، ۳۰ .

والعدل فی الرعیۃ ، والقسم بالسویۃ ، والجهاد فی سبیل الله ، وإقامه الحدود وأشباهها (۱).

یعنی : روایت است از حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) که : « من غلبه خواهم کرد بر مردمان در روز قیامت به نه چیز : به اقامه صلوات ، و به ایتاء زکات ، و به امر کردن به معروف ، و نهی کردن از منکر ، و عدل در رعیت ، و قسمت نمودن در مؤمنین به مساوات ، و جهاد در راه خدا ، و اقامه حدود و اشباه آن » .

و نیز آیه مذکوره [را] با قوله تعالی : (وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَىٰ وَلَا يُنْفِقُونَ إِلَّا وَهُمْ كَارِهُونَ) (۲) (۳) جمع باید کرد تا عمل به هر دو آیه ممکن شود .

اما آنچه گفته : و نیز باید دید که : (وَلَٰكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ ..) . . .) إلى آخر الآیه خطاب به کدام گروه است .

پس مخاطب خود در باب یازدهم در حاشیه هفوه هفتم گفته که : « ۳۶۸ » شیعه را اعتقاد آن است که این خطاب خاص به حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) است و عام نیست (۴) .

۱- [الف] فضائل علی (علیه السلام) . [كنز العمال ۱۳ / ۱۶۸] .

۲- التوبه (۹) : ۵۴ .

۳- در [الف] اشتبهاً اینجا : (را) آمده است .

۴- حاشیه تحفه اثنا عشریه : ۷۲۱ .

اما آنچه گفته : این است شهادت ناطقه قرآن مجید بر براءت صحابه از این فعل شنیع .

پس منقوض است به آنچه خود این مخاطب در جواب طعن پنجم از مطاعن عثمان گفته که :

نزد اهل سنت عصمت خاصه انبیا است ، صحابه را معصوم نمیدانند ، و لهذا حضرت امیر [(علیه السلام)] و شیخین بعضی از صحابه را حدّ زده اند ، و خود جناب پیغمبر [(صلی الله علیه و آله وسلم)] مسطح را - که از اهل بدر بود - و حسان بن ثابت را زیر حدّ قذف گرفته اند ، و کعب بن مالک و مراره بن الربیع و بلال (۱) بن امیه را که دو کس از ایشان حاضران غزوه بدر بودند ، در سزای تخلف از غزوه تبوک تا پنجاه روز مطرود و مغضوب داشته اند ، و ماعز اسلمی را رجم فرموده اند ، و بسیاری را تعزیر و حدّ شرب خمر جاری فرموده اند . (۲) انتهی .

و ابن ابی الحدید در شرح " نهج البلاغه " از نقیب ابوجعفر رساله ای متضمن مساوی و مثالب صحابه نقل کرده که بعد از این منقول شود و در آن رساله مذکور است :

وکیف يجوز أن يحكم حكماً جزماً أن كل واحد من الصحابه عدل ، ومن جمله الصحابه ؛ الحكم بن العاص ، وکفّاك به عدوّاً .

۱- در مصدر (هلال) .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۳۱۹ .

مبغضاً لرسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم .

ومن الصحابه ؛ الوليد بن عقبه الفاسق بنص الكتاب .

ومنهم : حبيب بن مسلمه الذى فعل ما فعل بالمسلمين فى دوله معاويه ، وبسر بن أرطاه ، عدو الله وعدو رسوله [صلى الله عليه وآله وسلم] .

وفى الصحابه كثير من المنافقين [لا يعرفهم الناس ، وقال كثير من المسلمين : مات رسول الله (صلى الله عليه وآله) ولم يعرفه الله سبحانه كل المنافقين] (١) بأعيانهم ، إنما كان الرسول [صلى الله عليه وآله وسلم] يعرف قوماً منهم ، ولم يعلم بهم أحد (٢) إلا - حذيفه - فيما زعموا - ، فكيف يجوز أن يحكم حكماً جزماً : أن كل واحد ممن صحب رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم] أو رآه أو عاشه عدل مأمون لا يقع منه خطأ ولا معصيه ، ومن الذى يمكنه أن يتحجر واسعاً كهذا التحجر أو يحكم هذا الحكم ؟ !

والعجب من الحشويه وأصحاب الحديث ؛ إذ يجادلون على معاصى الأنبياء [عليهم السلام] ويشبتون أنهم عصوا الله تعالى ، وينكرون على من ينكر ذلك ويقعون فيه ، ويقولون : قدرى معتزلى ، وربما قالوا : ملحد مخالف لنص الكتاب .

وقد رأينا منهم الواحد والمائه والألف يجادلون فى هذا الباب ، فتاره يقولون : إن يوسف [عليه السلام] قعد من امرأه العزيز مقعد الرجل .

١- الزيادة من المصدر .

٢- فى المصدر : (ولم يعلم بهم أحداً) .

من المرأه ، وتاره يقولون : إنّ داود [(عليه السلام)] قتل أوريا لينكح امرأته ، وتاره يقولون : إنّ رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم كان كافراً ضالاً قبل النبوه ، وربّما ذكروا قصّه زينب بنت جحش وقصّه الفداء يوم بدر .

فأمّا قدحهم فى آدم [(عليه السلام)] وإثباتهم معصيته ، ومناظرتهم من ينكر ذلك فهو دأبهم وديدنهم . (۱) انتهى .

اما آنچه از “ نهج البلاغه ” در مدح صحابه از حضرت اميرالمؤمنين (عليه السلام) نقل نموده .

پس مراد از آن ابوذر و سلمان و مقداد و عمار ياسر و امثال ايشان باشند ، چنانچه قول آن حضرت : « لقد كانوا يصبِحون شعثاً ، غبراً ، باتوا سجّداً وقياماً . . . » إلى آخره . دلالت صريحه بر اين معنا دارد ؛ زیرا كه اوصاف مذكوره در غير ايشان < ۳۶۹ > يافت نشده .

اما آنچه گفته : حق تعالى در حق صحابه ميفرمايد : (لا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ . .) إلى آخر الآيه .

پس تخصيص صحابه از اين آيه به هيچ گونه فهميده نميشود بلکه عام و شامل است هر قومی را كه ايمان واقعي به خدا و رسول خدا (صلى الله عليه وآله) داشته .

باشند ، و چون بعضی از صحابه منافقین بودند پس شامل جمیع صحابه نباشد .

و سابق از این گذشت که : عثمان با حکم بن عاص - که دشمن خدا و رسول او (صلی الله علیه و آله وسلم) بود - به جهت قرابت مودّت داشت (۱) .

اما آنچه گفته : هرگاه نزد اهل سنت و جماعت شهادت خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و شهادت امیرالمؤمنین و حسنین (علیهم السلام) موجود باشد . . الی آخر .

پس دانستی که : این همه غلط فهمی اهل سنت و جماعت است در حق کسانی که شهادت خدا و رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) و شهادت امیرالمؤمنین و حسنین (علیهم السلام) به نزد شیعه ثابت و متحقق شده ، آن کسان را ایشان البته از امثال این امور پاک و منزّه میدانند .

اما آنچه گفته : افتراءات ابن مطهر حلّی و ابن شهر آشوب مازندرانی که نعیق غرابی و شهیق حماری بیش نیست !

پس علامه حسن بن مطهر حلّی و ابن شهر آشوب مازندرانی آنچه برای الزام اهل سنت گفته اند از کتب ایشان نقل کرده اند ، و بر منصف لیب مخفی نیست که این همه انکار از مثالب صحابه که از نصرالله کابلی و عبدالعزیز دهلوی سرزده به جز نعیق غرابی و شهیق حماری بیش نیست .

طعن نهم : شباهت به بنی اسرائیل

قال : طعن نهم :

آنکه در بخاری و مسلم از ابی هریره مروی است که :

قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : « لا تقوم (۱) الساعة حتى يأخذ أمتي مأخذ القرون قبلها شبراً بشبر وذراعاً بذراع » ، قالوا : يا رسول الله [ص] ! كفار فارس والروم ؟ قال : « ومن الناس إلا أولئك ! » و این طعن طرفه تماشا است که جمیع امت را در صحابه محصور نموده ، این حدیث را در حق صحابه فرود آورده اند ، در حدیث لفظ : (امت) واقع است نه لفظ : (صحابه) ، و امت آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلم بیشتر مشابعت کفار فارس و روم نموده اند هم در عقاید و هم در اعمال و هم در اخلاق و هم در اعیاد و هم در رسوم :

رومیان به تعدد اله قائل اند ، و گویند : (إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثَةٌ) (۲) ، و غلات .

۱- در [الف] اشتبهاً : (يقوم) آمده است .

۲- المائدة (۵) : ۷۳ .

رفضه نیز به تعدد اله قائل اند و گویند : الالهه خمسہ ، كما سبق نقله عنهم في الباب الأول .

و رومیان گویند : حشر روحانی است نه جسمانی ، اسماعیلیه و دیگر روافض نیز همین مذهب دارند .

و رومیان از نجاست بول و براز احتراز نمیکنند چنانچه در فرقه انگریز مشاهده میشود ، و امامیه نیز بول و براز انسان را نجس ندانند و با وجود تلمیح به آن نماز [را] جایز دارند ، كما سبق نقله في باب الفقه .

و رومیان افترا و کذب بر خدا و رسول خدا صلی الله علیه [و آله] وسلم نمایند ، و امامیه نیز به دستور در افترا و بهتان حافظ وقت اند !

و فارسیان خالق خیر و خالق شر را جدا جدا ثابت کنند ، و امامیه - بلکه تمام رفضه - خدا را خالق خیر ، و بنده و شیطان را خالق شر دانند !

فارسیان قدر را انکار کنند و گویند : اراده آدمی واقع میشود و اراده < ۳۷۰ > خدا واقع نمیشود ، و امامیه - بلکه تمام روافض - نیز همین مذهب دارند .

و فارسیان نوروز را تعظیم مفرط کنند و از اعیاد شمارند و قمر در عقرب و طریقه محاق را نحس دانند ، و امامیه نیز نوروز را تعظیم کنند و این چیزها را نحس دانند . و متعه و تحلیل فروج را که معمول راجه های هنود است ، امامیه نیز جایز شمارند .

و اباحه لواطه و نکاح محارم دین مجوسیان فارس است ، فرقه باطنیه روافض نیز همین مذهب دارند .

و ماتم داری و نوحه و شیون و جامه کبود کردن و گریبان چاک کردن در وقت مصیبت بزرگان خود معمول مجوسیان فارسی است ، و امامیه نیز همین آیین دارند ، إلى غير ذلك من القبائح الكفرية (۱).

اقول :

در کلام علامه حلی - علیه الرحمه والرضوان - بعد از حدیث مذکور این عبارت واقع است :

وفي الجمع بين الصحيحين - في الحديث الحادى والعشرين من المتفق عليه من مسند أبى سعيد الخدرى - قال : قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : « لتتبعن سنن من قبلکم شبراً بشبر وذراعاً بذراع حتى لو دخلوا جحر ضب لتبعوهم » .

قلنا : يا رسول الله ! اليهود والنصارى ؟ قال : « فمن ؟ ! » (۲) یعنی در کتاب “ جمع بين الصحيحين ” در حدیث بیست و یکم از متفق علیه از مسند ابوسعید خدری مذکور است که : رسول خدا صلی الله علیه [وآله] وسلم گفت : « هر آئینه متابعت خواهید کرد شما .

۱- تحفه اثناعشریه : ۳۴۷ .

۲- نهج الحق : ۳۱۷ ، وانظر : الجمع بين الصحيحين ۲ / ۴۳۷ ، صحيح البخارى ۸ / ۱۵۱ ، صحيح مسلم ۸ / ۵۷ .

طریقه های کسانی که پیش از شما بودند شبر به شبر و ذراع به ذراع تا اینکه اگر داخل شده باشند در سوراخ سوسمار هر آئینه متابعت خواهید کرد شما آنها را». گفتیم: یا رسول خدا [ص]! مراد از پیشینیان یهود و نصاری اند؟ فرمود: «پس کیست؟!» و ذکر هر دو حدیث متصل یکدیگر دلیل بر آن است که مراد جناب علامه حلّی - علیه الرحمه - آن است که اگر چه در حدیث اول لفظ: (امت) واقع است، لیکن چون در حدیث دوم خطاب به صحابه است پس مراد از لفظ: (امت) در حدیث اول نیز صحابه باشند.

و زمخشری در «تفسیر کشاف» از حدیثی روایت کرده که پیغمبر خدا [صلی الله علیه وآله وسلم] گفت:

«أنتم أشبه الأمم سمناً ببني إسرائيل، لتركبن طريقتهم حذو النعل والقذه غير أنني لا أدري أتعدون العجل أم لا؟!» (۱) و ظاهر است که لفظ: (أنتم) و لفظ: (تركبن) خطاب به صحابه است.

و مولانا محمد باقر مجلسی - علیه الرحمه - در کتاب «حق الیقین» گفته:

مشهور بلکه متواتر است که آنچه در بنی اسرائیل واقع است در این امت مثل آن واقع میشود، چنانچه صاحب «نهایه» و دیگران گفته اند که: در احادیث بسیار واقع شده است:

« لتركبن سنن من كان قبلکم حذو النعل بالنعل والقذه بالقذه (۱) ». .

یعنی : « شما مرتکب خواهید شد طریقه آنها را که پیش از شما بودند مانند دوتای کفش (۲) که با هم موافق آید و مانند پره‌های تیر که با هم برابر آید » .

و در بعضی روایات وارد شده است که : « اگر آنها داخل سوراخ سوسمار شده باشند شما [هم] (۳) خواهید شد .

و در میان بنی اسرائیل امری عظیم تر از قصه عجل و سامری حادث نشده ، پس باید در این امت نیز مثل آن واقع شود ، و در این امت امری که شبیه آن باشد به غیر آن نبود که دست از متابعت خلیفه او برداشتند و او را ضعیف گردانیدند و منافقان > ۳۷۱ بر او غالب شدند ، و مؤیدش آن است که خاصه و عامه روایت کرده اند که : چون حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) را از برای بیعت ابوبکر به مسجد آوردند رو به قبر حضرت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) کرد و این آیه خواند که (مشتمل بود بر تظلم هارون [(علیه السلام)] نزد موسی [(علیه السلام)] و شکایت از قوم خود و گفت : یا (ابْنُ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَكَادُوا يَقْتُلُونِي) (۴) ، یعنی ای فرزند مادر من به درستی که این قوم مرا ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند (۵) .

۱- النهایه ۱ / ۳۵۷ و ۴ / ۲۸ ، لسان العرب ۳ / ۵۰۳ ، تاج العروس ۵ / ۳۸۹ .

۲- در مصدر (نعل) .

۳- زیاده از مصدر .

۴- الأحزاب (۳۳) : ۱۵۰ .

۵- حق الیقین : ۱۱۹ .

و نیز مولانای مذکور در کتاب « حياه القلوب » گفته :

ملاحظه کن و تأمل نما که چگونه احوال این امت با احوال امتهای گذشته موافق است ، چنانچه پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله) خبر داده است - به اتفاق عامه و خاصه - که :

« آنچه در بنی اسرائیل واقع شده در این امت واقع خواهد شد مانند دوتای نعل که با هم موافق آید و مانند پرهای تیر » ، همچنان که یوشع مغلوب سه پادشاه کافر بود امیرالمؤمنین (علیه السلام) مغلوب سه منافق گردید ، بعد از آنکه آن سه منافق به جهنم رفتند ، مستقل گردید در خلافت ، و بعد از آن دو منافق این امت طلحه و زبیر با حمیرای زن پیغمبر بر او خروج کردند ، و چنانچه دو منافق آن امت با صفرای زن موسی بر وصی موسی خروج کردند ، چنانچه آنها منهزم شدند و صفرا اسیر شد و یوشع در دنیا انتقام نکشید ، همچنین امیرالمؤمنین (علیه السلام) چون بر ایشان غالب شد و عایشه را اسیر کرد او را گرامی داشت و انتقام او به روز جزا انداخت (۱).

اما آنچه گفته : نیز امامیه به دستور در افترا و بهتان حافظ وقت اند .

۱- [الف] قوبل علی أصله . فصل یازدهم در بیان کیفیت وفات حضرت موسی و هارون (علیهما السلام) در احوال حضرت موسی [(علیه السلام)] ، باب سیزدهم . (۱۲) . [حياه القلوب ۱ / ۸۰۰ - ۸۰۱] .

پس افترا و بهتان خاصه اهل سنت است و فرقه ناجیه امامیه اثناعشریه از این تهمت پاک و مبرّایند و (لَعْنَهُ اللهُ عَلَى الْكَاذِبِينَ) [\(۱\)](#) را همیشه بر زبان خود دارند .

اما آنچه گفته : امامیه - بلکه تمامی رفضه - خدا را خالق خیر ، و بنده و شیطان را خالق شرّ دانند .

پس کذب محض و بهتان صرف است ، بلکه اعتقاد فرقه حقّه ناجیه امامیه اثناعشریه آن است که تمامی عباد خالق جمیع افعال خودند و تخصیصی به خیر و شر ندهند .

و تعظیم نوروز و احتراز از بعضی امور در ایامی که قمر در برج عقرب باشد و در ایام محاق مأخوذ از احادیث ائمه اهل بیت [(علیهم السلام)] است [\(۲\)](#) و بیان آن در نقض باب یازدهم خواهد آمد ، إن شاء الله تعالی [\(۳\)](#) .

۱- آل عمران (۳) : ۶۱ .

۲- مراجعه شود به بحار الانوار ۵۶ / ۹۱ (باب ۲۲) و ۴۱۹ / ۹۵ (باب ۳۲) ، مستدرک سفینه البحار ۱۰ / ۲۷ .

۳- اشاره است به کتاب دیگری از مؤلف (رحمه الله) به نام "مصارع الأفهام لقطع الأوهام" ، در ردّ باب یازدهم تحفه اثناعشریه ، برای اطلاع بیشتر مراجعه شود به مقدمه تحقیق .

و اثبات حلیت (۱) متعه و تحلیل جواری به دلایل ساطعه و براهین قاطعه در نقض ابواب سابقه به معرض بیان آمد (۲) .

اما آنچه گفته : و ماتم داری و نوحه و شیون و جامه کبود کردن و گریبان چاک کردن در وقت مصیبت بزرگان خود ، معمول مجوسیان فارس است ، و امامیه نیز همین آیین دارند .

پس دلیل جهل او است از مذهب امامیه ، و بنابر دفع شبهه و توهم جهال ، حقیقت حال مذهب امامیه در اینجا بیان کرده میشود .

امّا ماتم ، پس مراد از آن جمع شدن زنان در خانه اهل مصیبت و گفتن قول حسن است تا سه روز ، و در این معنا هیچگونه قباحتی متصور نیست ، چنانچه در کتاب “ کافی ” کلینی احادیث منقوله از طرق ائمه اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که بر این معنا دلالت دارد مذکور است (۳) .

امّا نوحه کردن و جامه چاک نمودن ، پس ممنوع (۳۷۲) و مکروه است ، چنانچه حضرت امام محمد باقر (علیه السلام) فرمود :

۱- در [الف] (حلت) آمده است که اصلاح شد .

۲- چون مؤلف تحفه در مواضع متعدد بحث متعه را مطرح کرده ، مؤلف (رحمه الله) هم در ردیه هایی که بر تحفه نگاشته مکرر متعرض آن شده ، ولی به طور مبسوط در طعن یازدهم عمر آن را به رشته تحریر در آورده ، چنانکه گذشت .

۳- کافی ۳ / ۲۱۷ ، وسائل الشیعه ۳ / ۲۳۶ (چاپ آل البیت (علیهم السلام)) .

« من أقام النواحه فقد ترك الصبر (۱) » .

و حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) فرموده :

« لا ينبغي الصياح على الميت ، ولا شق الثياب (۲) » .

و اگر غرض او آن است که در مصیبت امام حسین (علیه السلام) نوحه میکنند ، پس آن به سبب دلالت احادیث و تأسی اهل بیت [(علیهم السلام)] است و در آن شناعتی نیست (۳) .

و اهل سنت را زیبا نیست که جامه کیود را از معمول مجوسیان و قبائح کفریه شمارند ، زیرا که در احادیث ایشان است که :
حضرت جبرئیل قباى (

۱- کافی ۲ / ۲۲۲ - ۲۲۳ ، وسائل الشیعه ۳ / ۲۷۲ ، بحار الانوار ۷۹ / ۸۹ .

۲- کافی ۲ / ۲۲۵ ، وسائل الشیعه ۳ / ۲۷۳ ، بحار الانوار ۷۹ / ۱۰۶ .

۳- انظر بحار الانوار ۴۴ / ۲۸۴ - ۲۹۶ و ۴۵ / ۲۰۰ - ۲۴۱ ، عوالم العلوم ۱۷ / ۵۲۵ - ۵۴۳ ، ولمحمد معین بن محمد أمین السندی التتوی الحنفی ، المتوفی سنه ۱۱۶۱ کتاب سمّاه : قره العین فی البكاء علی الحسین (علیه السلام) ، أثبت فيه فضل البكاء علی الحسین (علیه السلام) ، وندب إقامه تعزیته والحداد علیه ، وأن جدّه الرسول الأعظم (صلی الله علیه وآله وسلم) لو كان حیاً لأعلن الحداد وأقام التعزیه وبكى علیه ، وأن إقامه عزاء الحسین (علیه السلام) لا يختص بالشیعه بل یفعله غیرهم أيضاً . ذکر ذلك کلّه عبد الرشید النعمانی فی ترجمه مطوله للمؤلف طبعها فی نهاییه کتاب دراسات اللیب فی حسن الأسوه بالحیب للمؤلف المطبوع فی کراچی (نقله المحقق الطباطبائی (رضی الله عنه) فی مجله تراثنا ۱۸ / ۶۴)

سیاه و عمامه سیاه پوشیده نزد حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمد و آن حضرت را بشارت داد به اینکه : به این سواد خدای تعالی اسلام را شایع خواهد ساخت ، چنانچه ابی علی یحیی بن عیسی بن جزله الحکیم البغدادی در “مختار” مختصر کتاب “تاریخ بغداد” (۱) در ترجمه عبدالله بن عیاش آورده :

حکمی أبو الحسن علی بن موسی ، قال : حدّثنی أبی موسی بن جعفر ، عن أبیه جعفر بن محمد ، عن أبیه محمد بن علی ، عن أبیه علی بن الحسین ، عن أبیه الحسین ، عن أبیه علی بن أبی طالب (علیهم السلام) ، قال : قال رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم : هبط علیّ جبرئیل وعلیه قباء أسود وعمامه سوداء ، فقلت : ما هذه الصورة ؟ ! فإنی لم أرك هبطت علیّ فیها قطّ ! قال : هذه صورته الملك (۲) من ولد العباس عمّک . قلت : إنهم علی حقّ ؟ قال جبرئیل : نعم . قال النبی صلی الله علیه [وآله] وسلم : اللهم اغفر للعباس وولده حیث كانوا وأین كانوا !

قال جبرئیل [(علیه السلام)] : لیأتین علی أمتک زمان یرعم (۳) الله الإسلام بهذا السواد ، قلت : ریاستهم ممّن ؟ قال : من ولد عمّک العباس .

۱- [الف] كان أصل الاختصار للقاضي أبي اليمن مسعود بن محمد بن أحمد بن حامد فاختره ابن جزله . (۱۲) .

۲- فی تاریخ بغداد : (الملوک) .

۳- فی تاریخ بغداد : (یعزّ) .

قال : قلت : وأتباعهم ؟ قال : من أهل خراسان . قلت : وأى شيء يملك ولد العباس ؟ قال : يملكون الأصفر والأحمر ، والحجر والمدر ، والسرير والمنبر ، والدنيا إلى الحشر . (۱) انتهى بلفظه .

پس لباسی که بنا بر روایات اهل سنت حضرت جبرئیل خود پوشیده نزد حضرت رسالت (صلی الله علیه وآله وسلم) آمد و خبر داد که : این لباس خلفای بنی عباس - که بر حق خواهند بود - هست ، و به همین لباس سیاه خدای تعالی دین را شایع و ذایع خواهد فرمود ، آن لباس را از قبائح کفریه و معمولات مختصه به کفار شمردن به غایت عجیب و غریب است !!

و همچنین سنیان را مناسب نیست که شقّ جیوب را از مراسم کفر گویند ؛ زیرا که مشایخ صوفیه ایشان در حال تواجد و سماع پیراهنها و تنبانهای خود را پاره میسازند ، بلکه از نهایت بی باکی فعل این امر را به رسول خدا (صلی الله علیه وآله) منسوب میسازند ، چنانچه در کتاب “ عوارف المعارف ” تصنیف شیخ سهروردی مذکور است (۲) .

۱- [الف] قبول علی أصل ذلك المختار ، و كانت النسخة الحاضرة تاريخ كتابتها : سلخ رجب سنه اثنتی وخمسين وسبع مائه .

(۱۲) . [تاريخ بغداد ۱۰ / ۲۸ - ۲۹ ، وانظر : تاريخ مدينة دمشق ۲۶ / ۳۵۳] .

۲- عوارف المعارف : ۲۰۰ - ۲۰۵ .

طعن دهم : عدم بنای کعبه بر اساس حضرت ابراهیم علیه السلام

اشاره

قال : طعن دهم :

آنکه بخاری از حضرت عایشه روایت میکند که حضرت رسول صلی الله علیه [وآله] وسلم فرمود :

« لولا- أن قومك حديث عهدهم بکفر وأخاف أن ينکر قلوبهم ، لأمرت أن يهدم البيت وأدخلت فيه ما أخرج منه وألزقته بالأرض وجعلت له بايين شرقياً وغربياً وبلغت به أساس إبراهيم [(عليه السلام)] (۱) » .

و قوم عایشه نبود مگر < ۳۷۳ > قریش ، پس معلوم شد که قریش را باطن صاف نبود و از بواطن ایشان حضرت رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم خائف میبود ، و در بعضی امور شریعت از خوف انکار ایشان تقیه میفرمود .

جواب از این طعن آنکه : اگر از (قومک) جمیع قریش مراد باشند لازم آید .

۱- صحیح بخاری ۲ / ۱۵۶ ، لازم به تذکر است که در صفحه مذکور دو روایت قریب به هم آمده است که قسمت : (وأخاف أن ينکر قلوبهم) در روایت اول وارد شده ولی بقیه عبارت مطابق روایت دوم است .

دخول حضرت امیر [(علیه السلام)] و بنی هاشم نیز **لأنهم من قریش** ، و اگر بعض مراد باشند مفید مدعا نمیشود **؛** زیرا که خوف از مؤلفه القلوب و نومسلمانان فتح مکه - که هنوز مؤدب به آداب شریعت نبودند و قوت ایمان نداشتند - بوده است نه از اصحاب خود .

و صدور تقیه در امور تبلیغی در شرایع دین و واجبات آن ثابت باید کرد نه در مصالح دنیوی ، و شکست و ریخت عمارات اگر چه عمارت کعبه باشد **؛** زیرا که این فعل بالاجماع نه مأمور به بود و نه واجب .

مع هذا در حدیث خوف واقع شده ، و از خوف ، وقوع آن امر لازم نمیآید ، پس این خبر را در مطاعن جمیع صحابه آوردن خصوصاً کسانی که حرف و سخن در آنها است ، کمال تعصب و عناد است (۱) .

اقول :

علامه حسن بن مطهر حلّی - علیه الرحمه - برای تکذیب قضیه مشهوره - که اکثر علمای اهل سنت در کتب خود میآرند - : (الصحابه عدول کلهم) ، احادیث عامه مذمت اصحاب را ذکر کرده از آن جمله گفته :

وروی الحمیدی فی الجمع بین الصحیحین - فی مسند عائشه من المتفق علیه - : أن النبی صلی الله علیه [وآله] وسلم قال لعائشه :

« لولا أن يكون لقومك عهد حديث بالجاهليه - وفي روايه أُخرى : عهد حديث بالكفر . . وفي روايه : عهد حديث بالشرك - وأخاف أن تنكر قلوبهم ، لأمرت بالبيت أن يهدم ، فأدخلتُ فيه ما أخرج منه ، وألزقته بالأرض ، وجعلتها بايين : باباً شرقياً وباباً غربياً ، فبلغتُ به أساس إبراهيم] (عليه السلام) [.

فانظر - أيها المنصف ! - كيف يروون في صحاح أحاديثهم أن النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) كان يتقى قوم عائشه - وهم من أعيان المهاجرين والصحابه - من سوء بواطنهم (۱) في هدم الكعبه وإصلاح بنائها ، فكيف لا يحصل الاختلال بعده في أهل بيته من العذرين قتلوا آباءهم وأعمامهم وأقاربهم ؟! (۲) يعني : روایت کرده حمیدی در کتاب (۳) " جمع بين الصحيحين " از متفق عليه كه : به درستی كه پیغمبر خدا (صلى الله عليه وآله) گفت به عایشه : « اگر نمیبود قوم تو را عهد نو به جاهلیت - و در روایت دیگر : عهد نو به کفر ، و در روایت دیگر : عهد نو به شرک - و میترسم این را كه انكار كند دلهاى ایشان ، هر آئینه امر میكردم كه هدم كرده شود خانه كعبه و داخل میكردم در آن آنچه از آن بیرون آورده شده است ، و الصاق میكردم آن را به زمین ، و میگردانیدم آن را .

۱- فی المصدر : (من أن یواطئهم) بدل : (من سوء بواطنهم) .

۲- نهج الحق : ۳۲۰ .

۳- در [الف] اشتبهاً : (در جمع کتاب بین) آمده است .

دو دروازه یکی شرقی و دیگری غربی ، و میرسانیدم آن را به اساس ابراهیم [(علیه السلام)] .

پس نظر کن ای منصف ! چگونه روایت میکنند اهل سنت در صحاح احادیث که : به درستی که پیغمبر خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) میترسید قوم عایشه را - و آنها اعیان مهاجرین و صحابه بودند - از بدباطنی اینها در هدم کعبه و اصلاح بنای آن ، پس چگونه حاصل نشود اختلال بعد از او در اهل بیت او از آنها که کشتند جناب امیر ، آباء و اعمام و اقارب ایشان را ؟ !

و مخاطب در تقریر عبارت (۱) از طرف خود این لفظ زیاده < ۳۷۴ > کرده : (قوم عایشه نبود مگر قریش پس معلوم شد که قریش را باطن صاف نبود) تا آنچه در تقریر جواب گفته درست تواند شد .

اما آنچه گفته : اگر از (قومک) جمیع قریش مراد باشد ، لازم آید دخول حضرت امیر [(علیه السلام)] و بنی هاشم ؛ لأنهم من قریش .

پس جوابش آنکه : ظاهر آن است که مراد آن حضرت از اضافه لفظ : (قوم) به سوی عایشه به ضمیر خطاب ، همان کسان بودند که نسبت به عایشه خصوصیتی داشتند ، مانند : ابوبکر و طلحه و زبیر و ابن زبیر ، نه جمیع قریش ، لیکن فضل بن روزهان در " ابطال الباطل " تصریح کرده که : مراد از .

۱- در [الف] اشتبهاً : (عبارت تقریر) آمده است .

قوم در قول آن حضرت (قومك) جمع قریش اند ، چنانچه گفته :

المراد من خطاب عائشه فی الحديث : (وإن قومها حديث عهد بالكفر) لیس بنی تمیم ، بل المراد قریش (۱) کلهم . (۲) انتهى

پس بنا بر تصریح صاحب " ابطال الباطل " جمع قریش مطعون خواهند شد نه بنا بر تقریر علامه علیه الرحمه .

و مع هذا اگر مراد جمع قریش باشند پس چونکه روایت از " صحاح " اهل سنت است بر شیعه حجت نیست و اعتراضی بر ایشان وارد نشود .

و با این ، جناب امیر (علیه السلام) در این قوم داخل نخواهند شد ، زیرا که در این حدیث رسول خدا (صلی الله علیه وآله) تصریح فرموده که : آن جناب از کسانی خوف نموده که در سابق کافر بودند و بعد کفر اسلام آورده اند ، پس توهم این ناصبی دخول جناب امیر (علیه السلام) را در ایشان ، دلیل نصب و خروج و عداوت با آن جناب است .

اما آنچه گفته : و اگر بعض مراد باشند مفید مدعا نمیشود ، زیرا که خوف از مؤلفه القلوب و نومسلمانان فتح مکه که هنوز مؤدب به آداب شریعت نبودند و قوت ایمان نداشتند ، بوده است نه از اصحاب خود .

پس جوابش آنکه : در نقض طعن سوم دانستی که - بنا بر تصریح بخاری و .

۱- در [الف] اشتبهاً : (القریش) آمده است .

۲- احقاق الحق : ۲۷۴ .

دیگر محدّثین اهل سنت - هر کسی که آن حضرت را در حال گفتن کلمه اسلام دیده باشد ، آن کس در اصحاب آن حضرت داخل است (۱).

اما آنچه گفته که : صدور تقیه در امور تبلیغی و در شرایع دین و واجبات آن ثابت باید کرد نه در مصالح دنیوی و شکست و ریخت عمارات اگر چه عمارت کعبه باشد ؛ زیرا که این فعل بالاجماع نه مأمور به بود نه واجب .

پس جوابش آنکه : محبّ الدین سلیمان بغدادی طوفی که از اجله علمای اهل سنت است ، چنانچه در کتاب " کشف الظنون " در بیان شروح " اربعین " نوای (۲) گفته :

ومنها : شرح نجم الدین سلیمان بن عبد القوی الطوفی الحنبلی المتوفی سنه عشر و سبع مائه (۳) .

و نیز در جای دیگر گفته :

۱- در طعن سوم صحابه از صحیح بخاری ۱۸۸ / ۴ ، فتح الباری ۳ / ۷ - ۴ ، شرح مسلم نووی ۱ / ۳۵ گذشت .

۲- مؤلف (رحمه الله) همیشه از او تعبیر به (نووی) میکردند ، ولی در چند مورد با عبارت (نوای) از او یاد کرده اند ، هر دو تعبیر صحیح و منسوب به (نوی) از توابع شام میباشد . (مراجعه شود به : تاج العروس ۲۰ / ۷۶۸ ، الاعلام زر کلی ۸ / ۱۵۰ ، مقدمه روضه الطالبین ۱ / ۸۵) .

۳- کشف الظنون ۱ / ۵۹ .

إزاله الأبيكار (١) في مسأله الأبيكار / للشيخ الإمام نجم الدين سليمان بن عبد القوي الطوفي الحنبلي ، المتوفى سنه عشر وسبع مائه (٢) .

در " شرح اربعين " شيخ محيي الدين نواوى تصريح کرده به اينکه بناى کعبه بر قواعد حضرت ابراهيم [(عليه السلام)] واجب بود ، ليکن رسول خدا صلى الله عليه [وآله] وسلم به جهت تأليف قلوب به عمل نياورد ، حيث قال - فى شرح الأربعين فى تعداد المواضع التى أثبت فيها معارضه النصوص بالمصالح - :

منها : قوله صلى الله عليه [وآله] وسلم لعائشه : « لولا قومك حديث عهد بالإسلام لهدمت الكعبه ، وبنيتها > ٣٧٥ < على قواعد إبراهيم [(عليه السلام)] » .

وهو يدل على أن بناءها على قواعد إبراهيم [(عليه السلام)] هو الواجب فى حكمها ، فتركه لمصلحه التأليف (٣) .

حاصل آنکه : اين قول رسول خدا (صلى الله عليه وآله) دلالت ميکند که بناى کعبه بر قواعد ابراهيم [(عليه السلام)] واجب بود ، ليکن رسول خدا (صلى الله عليه وآله) ترك فرمود بنايش [را] به جهت مصلحت تأليف قوم عايشه . انتهى المحصل .

١- فى المصدر : (الإنكار) .

٢- كشف الظنون ١ / ٧١ .

٣- [الف] الحديث الثالث والثلاثون . (١٢) . قوبل على أصل شرح الأربعين ، فاغتم . [شرح اربعين : ٢٦٨ ، (فى شرح الحديث الثانى والثلاثون)] .

و ابن حجر در "فتح الباری شرح صحیح بخاری" در شرح این حدیث گفته :

قال ابن بطال : فيه ترك يسير من الأمر بالمعروف إذا خشي أن يكون سبباً لفتنه قوم ينكرونه (۱).

و این کلام ابن حجر صریح است در آنکه این بنای کعبه از قبیل معروف بود ، و معروف بالبداهه مأمور به میباید ، پس انکار از مأمور به بودنش نهایت جهل است .

اما آنچه گفته : این خبر را در مطاعن جمیع صحابه آوردن خصوصاً کسانی که حرف و سخن در آنها است ، کمال تعصب و عناد است !

پس جوابش آنکه : سابق از این به کرات به معرض گزارش آمد که مراد شیعه از ذکر مطاعن صحابه بر طریق عموم ، ابطال قضیه کلیه : (الصحابه کلهم عدول) است ، نه طعن جمیع صحابه به طریق کلیت ؛ زیرا که آن خلاف معتقد شیعه است ، و بعضی صحابه بلا شک و ریب به نزد ایشان ممدوح بودند .

۱- [الف] کتاب الحج . [لم نجدها فی فتح الباری ، ولکن ذکرها العینی فی عمده القاری ۲ / ۲۰۴] .

فوائد ذکر مطاعن صحابه

مخفی نماند که در ذکر مطاعن صحابه چند فائده است :

اول : همین که مذکور شد که اهل سنت اعتقاد عدالت جمیع صحابه [را] دارند و گویند : (الصحابه کلهم عدول) ، پس فسق و فجور بعضی از ایشان از کتب اهل سنت ذکر مینمایم تا بطلان این عقیده واضح گردد .

دوم : آنکه اهل سنت به اقرار صحابه به خلافت ابی بکر ، صحت خلافتش [را] ثابت کنند و گویند که : آیات قرآن و احادیث سرور مرسلان مدح و ثنای صحابه به ابلغ وجوه نموده است ، ایشان چگونه اجماع بر باطل میکردند و به دفع و رفع آن نمیرداختند ؟ !

و هرگاه این مطاعن شنیعه و مثالب فظیحه جمعی از ایشان به ثبوت پیوست ، اقرار بعضی یا اکثر ایشان به صحت خلافت ابی بکر مفید نخواهد شد .

سوم : آنکه اهل سنت به زعم باطل خود آیات قرآنی را که در مدح مهاجرین و انصار است ، آن را از قضایای کلیه عامه گیرند ، و به آن مقبولیت و ممدوحیت جمیع ایشان [را] ثابت کنند ، و به آن وسیله ممدوحیت شیوخ

ثلاثه و کمال فضیلت و جلالت قدر ایشان [را] ثابت گردانند ؛ و هرگاه فسق و فجور بلکه بی ایمانی بعضی از صحابه و مهاجرین و انصار به اثبات رسانیم ، این زعم ایشان باطل برآید .

چهارم : آنکه متعصبین امویّه و مروانیه احادیثی بسیار در فضائل اصحاب روایت کنند که از آن همه لازم میآید که تصویب جمیع صحابه باید کرد و قدحی و جرحی در افعال ایشان نباید کرد ، بلکه آن را قابل حجیت باید دانست و احدی را از ایشان بد نباید گفت ؛ و هرگاه فسق و فجور و شنائع و قبائح ایشان به اثبات میرسد ، بطلان این احادیث واضح میگردد .

ص : ۳۵۵

مطاعنی دیگر

اشاره

[مطاعنی دیگر] و مطاعن صحابه منحصر در مطاعنی نیست که فاضل مخاطب به ذکر آن پرداخته ، بلکه مطاعن ایشان به حدی در کتب اهل سنت مسطور است که احصای آن متعسّر < ۳۷۶ > بل متعذّر است ، و اکثری از آن در کتب شیعه هم مسطور است ، لیکن مخاطب این چند طعن - که در ظاهر نظر او سهل الجواب معلوم شده - ذکر کرده ، اجوبه واهیه آن [را] ذکر کرده ، و از ذکر مطاعن بسیار که غیر ممکن الجواب است و اهل سنت جز تسلیم آن چاره نیافته اند طی کشف نموده ؛
 لهذا ما به ذکر بعض (۱) مطاعن صحابه جمعاً و فرادی پردازیم .

۱- در [الف] اشتباهاً اینجا : (ذکر) تکرار شده است .

[اتهام پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به ترجیح قریش بر انصار]

پس بدان که علامه حلی در “ نهج الحق ” فرموده :

قال الله تعالى : (وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ) (۱)، اتهموا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) وهم من أصحابه .

قال الحمیدی - فی الجمع بین الصحیحین فی مسند ابن مالک فی الحدیث الحادی عشر من المتفق علیه - : إنَّ ناساً من الأنصار قالوا - یوم حنین حیث أفاء الله علی رسوله من أموال هوازن ما أفاء ، وطفق رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم یعطی رجالا من قریش المائه من الإبل فقالوا - : یغفر الله الرسول [(صلی الله علیه وآله وسلم)] (۲) ، یعطی قریشاً ویترکنا وسیوفنا تقطر من دمائهم .

وقال الحمیدی فی هذا الحدیث : عن أنس : أنَّ الأنصار قالت : إذا كانت الشده فنحن ندعی ویعطى الغنائم غیرنا (۳) .

و این روایت صریح است در اینکه : انصار بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) زبان طعن دراز کردند (۴) ، و از این شناعت زیاده تر چه شناعت خواهد بود ؟!

بر رسول برحق طعن کردن و او را به خیانت در تقسیم اموال نسبت دادن ، .

۱- التوبه (۹) : ۵۸ .

۲- فی المصدر : (لرسول الله [صلی الله علیه وآله وسلم]) .

۳- نهج الحق : ۳۱۸ ، ولاحظ : الجمع بین الصحیحین ۲ / ۴۹۳ .

۴- از اول سطر گذشته تا اینجا در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده است .

فسق فزیح نیست که مخرج از عدالت شود؟! (۱) آیا اقتدای این اصحاب در این باب باعث اهدا می‌گردد؟!

عجب نیست از اهل سنت که به این هفوه تفوه نمایند که محض اتباع صحابه [را] منظور دارند و از مخالفت خدا و رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) پروایی ندارند .

سابقاً در مطاعن عمر گذشته که صاحب " ملل و نحل " تصریح فرموده به اینکه : اعتراض ابوالخویصره بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در باب تقسیم مال ، خروج صریح و از شبهات منافقین است ، پس این اعتراض بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چرا خروج صریح نباشد؟! (۲) و نیز از این قول انصار واضح میشود که : ایشان قتال و جهاد را که میکردند محض به طمع اموال مینمودند .

و نیز امتنان نهادن به اعمال خود بر خدا و رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) موجب حبط آنها است .

۱- در [الف] اشتبهاً : (نشود) آمده است .

۲- قد مرّ فی الطعن الأول من مطاعن عمر أن الشهرستاني قال : اعتبر حديث ذي الخويصره التميمي إذ قال : اعدل يا محمد [ص] ! فإنك لم تعدل ! حتى قال عليه [وآله] السلام : « إن لم أعدل فمن يعدل ؟ ! » فعاد اللثيم وقال : هذه قسمه ما أريد بها وجه الله تعالى ، وذلك خروج صريح على النبي صلی الله علیه [وآله] و سلم . ولو صار من اعترض على الإمام الحقّ خارجياً ، فمن اعترض على الرسول الحقّ أولى بأن يصير خارجياً . . إلى آخر ما مرّ . انظر : الملل والنحل ۱ / ۲۱ .

و ابن روزبهان در جواب علامه حلی انکار روایت طعن انصار بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نکرده ، بلکه به تسلیم آن پرداخته ، چنانچه بعد ذکر اینکه آیه (وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ ..) (۱) [\(۱\)](#) إلى آخر الآیه در [باره] انصار نازل نشده بلکه در حق ابوالخویصره خارجی فرود آمده گفته :

والغرض ؛ أنّ الآیه لم تنزل فی الأنصار ، نعم کان من شبان الأنصار هذا القول ، فلما سأل رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم عنهم تابوا واستغفروا ، فقبل رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم أعدارهم . . وأمثال هذا من أهل العسکر من الشبان ، ولم يقل أحد من الحكماء وذوی الرأي شیئاً ممّا ذکره . (۲) [\(۲\)](#) انتهى .

پس به اعتراف فضل بن روزبهان ثابت شده که از انصار عیب و طعن بر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در باب تقسیم اموال واقع شده ، و چگونه اقرار این معنا نمی‌کرد حال آنکه در اصح " صحاح " ایشان به تصریح تمام ثابت گشته ! و هر عاقل میدانند که از عیب و طعن رسول خدا (صلی الله علیه وآله) عیبی و شناعتی زیاده نمیباشد .

و اگر شیعه طاعنان و مذمت کنندگان رسول خدا (صلی الله علیه وآله) را طعن و مذمت میکنند چه گناه کردند ؟ !

سیحان الله ! < ۳۷۷ > این فعل انصار قابل اقتدا و اهتدا نیست .

۱- التوبه (۹) : ۵۸ .

۲- احقاق الحق : ۲۷۳ .

و نیز این فعل فسق و عصیان [است] که مخاطب آن را به دلیل آیه (وَكَرِهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ) (۱) بر صحابه ممتنع میدانند ، اگر اهل سنت پاس کلام خود دارند و مرد میدان اند ، تأویل و توجیه این فعل شنیع صحابه ارشاد کنند و وجه صحت آن بیان نمایند؟! و اگر کسی به اقتدای ایشان - العیاذ بالله! - این فعل را به عمل آرد او را مهتدی گویند و الا تکذیب خود و سلف خود نموده ، مسجّل به کذب ایشان در دعاوی کاذبه عدالت و خوبی جمیع صحابه بنویسند .

و آنچه ابن روزبهان - بدون دلیلی به محض تشهّی نفس - انصار را ، شبان و جوانان ایشان تخصیص کرده و گفته که : حکمای و ذوی الرأی ایشان این سخنان نگفته بودند .

پس ضرری به شیعه و فایده به اهل سنت ندارد ، غرض شیعه همین است که در انصار و صحابه این قسم اشخاص هم بودند که حالشان این است که بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) زبان طعن دراز میکردند ، پس آنچه اهل سنت از غایت سفاهت مدح انصار و صحابه را عام میگیرند ، و جمیع فجار و فساق را در آن داخل میسازند و به آن وسیله اثبات مدح و جلالت شأن شیوخ ثلاثه و اتباعشان میخواهند ، باطل و از حلیه صحت عاطل باشد ، و فيه المقصود ، .

غرض شیعه اثبات مطاعن به تخصیص جوان و پیر نیست تا تخصیص انصار به شَبان منافی مطلوبشان باشد .

و ابن روزبهان اینقدر راست گفته که : حکمای و ذوی الرأی انصار این قسم کلام نگفتند . واقعی عاقلی (۱) یا حکیمی ذی الرأی هرگز چنین کلام سخیف و واهی بر زبان نخواهد آورد ، کار ادنی مسلمانی نیست که - العیاذ بالله ! - زبان طعن بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گشاید تا به عقلا و حکما چه رسد !!

مقصود همین است که هرگاه انصار و صحابه از حکما و ذوی الرأی نباشند و چنین هفوات و کفریات را مرتکب شوند باز فعل و قولشان را چه اعتبار است ، و اقرارشان به خلافت (۲) ابی بکر چگونه دلیل صحت آن میتواند شد ؟!

و آنچه ابن روزبهان در (۳) وقوع توبه از انصار و قبول عذر ایشان [توسط] جناب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کرده ، دلیلی بر آن نیاورده و روایات صحاح ایشان - که متضمن این قصه است - از ذکر توبه خالی است .

و نیز [بر] فرض ثبوت ، چون غرض شیعه اثبات امکان صدور شنائع و وقوع آن از صحابه است ، ثبوت توبه مخالف مقصود ایشان نباشد .

۱- یعنی : عاقل واقعی .

۲- در [الف] اشتبهاً : (خلاف) آمده است .

۳- در [الف] اشتبهاً (در) پس از کلمه (ایشان) آمده آمده است .

[مشاجره صحابه نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)]

از جمله مطاعن صحابه آن است که در “ صحیح بخاری ” به روایت عایشه در قصه افک مذکور است :

فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم - وهو على المنبر - : يا معشر المسلمين ! من يعذرني من رجل قد بلغني أذاه في أهل بيتي ؟ ! فوالله ! ما علمتُ على أهلي إلا خيراً ، ولقد ذكروا رجلاً ما علمتُ عليه إلا خيراً ، وما كان يدخل على أهلي إلا معي .

فقام سعد بن معاذ الأنصاري فقال : يا رسول الله ! أنا أعذرک منه ، إن كان من الأوس ضربتُ عنقه ، وإن كان من إخواننا من الخزرج أمرتنا ففعلنا أمرک .

قالت (۱) : فقام سعد بن عباده الأنصاري - وهو سيد الخزرج ، وكان قبل ذلك رجلاً صالحاً ، ولكن احتملته الحميه - فقال لسعد : كذبت < ۳۷۸ > - لعمر و الله ! - لا تقتله ولا تقدر على قتله .

فقام أسيد بن خصير - وهو ابن عمّ سعد بن معاذ - فقال لسعد بن عباده : - كذبت لعمر و الله ! - لنقتلنه فإنك منافق تجادل عن المنافقين . فتشاور الحیان - الأوس والخزرج - حتى همّوا أن .

۱- [الف] أى عایشه . (۱۲) .

یقتلوا (۱) - ورسول الله صلی الله علیه [و آله] وسلم قائم علی المنبر ! - فلم یزل رسول الله [صلی الله علیه و آله وسلم] یخفضهم حتی سکتوا وسکت . (۲) انتهى .

از این روایت “ صحیح بخاری ” - که اصحّ الکتب بعد کتاب الله الباری است ! و اصلاً مجال تشکیک و تضعیف آن ندارند - صریح هویدا میگردد که : اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در کمال بی باکی و بی اعتنائی و کمال وقاحت و قلّت حیا بودند که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خوفی و باکی برنداشتند و اراده مقاتله با معینان و مددکاران آن حضرت کردند ، و پاس ادب و لحاظ آن جناب اصلاً نکردند ، و به جانب داری منافق موذی و رنج دهنده آن حضرت پرداختند ، زیاده از این کدام عیب و شناعة خواهد بود ؟!

و کسانی که حال ایشان به این نوع باشد از ایشان صدور فسق و فجور و ایذا رسانی اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بعد آن جناب چگونه مستبعد باشد ؟!

و سعد بن عباده - که به اعتراف عایشه مرد صالح بود - هر گاه حالش این باشد که به معین و مجیب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مجادله کند و او را کاذب گوید ، و از جانب منافقین با مسلمین و مؤمنین مجادله نماید و از جانب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) حسابی بر ندارد ، حال دیگران چه قابل ذکر است !

۱- در [الف] اشتبهاً : (یقتلوا) آمده است .

۲- [الف] قبول علی أصله فی کتاب التفسیر ، تفسیر سوره نور . (۱۲) . [صحیح بخاری ۳ / ۱۵۶ و ۵ / ۵۸ و ۶ / ۷] .

غالب که اهل سنت این فعل اصحاب را هم تصویب کنند و اقتدای آن را باعث اهتدا گویند ، و قائلین این کلام را از خلص مؤمنین و آن کلام را ناشی (۱) از محض حمایت دین دانند و آن را از فسق و فجور نگیرند ، ولنعم ما قال العلامه الحلّی - علیه الرحمه - بعد نقل هذا الحديث من مسلم :

فلينظر العاقل من المقامده في هذه الأحاديث المتفق على صحتها عندهم كيف قد بلغوا الغايه في تقييح ذكر الأنصار وفضاحتهم ورداءه صحبتهم لنبیهم - عليه [وآله] الصلاة والسلام - في حياته ، وقّله احترامهم له وترك الموافقه ! وكيف يحوجه الأمر إلى قطع الخطبه ، ومنعوه من التألم عن المنافق عبد الله بن أبي سلول ، ولم يتمكن من الانتصاف عن رجل واحد حيث كان لهم (۲) غرض فاسد في منعه ، وخالفوه ، واختلفوا عليه ، واقتصر على الإمساك ! فكيف يكون حال أهله بعده مع هؤلاء القوم ؟ ! (۳) انتهى .

و فضل بن روزبهان - با وصف آنکه جایی از توجیه و تأویل و گوی سر پا باشد باز نمیآید - در اینجا دست و پا (۴) گم کرده اقرار کرده که این معنا از هفوات انصار بود ، و عذری بدتر از گناه هم از این معنا ذکر نتوانست کرد ، قال :

۱- در [الف] (تباشی) خوانده میشود ، ولی احتمالاً (ناشی) است .

۲- در [الف] اشتبهاً : (هم) آمده است .

۳- [الف] قوبل علی أصله . [نهج الحق : ۳۱۹ - ۳۲۰] .

۴- در [الف] اشتبهاً اینجا : (واو) آمده است .

ما ذكره من مجادله الأنصار فسببه أنهم كانوا قومين قبل هجره رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، وكان بينهم جدال عظيم حتى أنه وقع بينهم حروب كثيره فى الجاهليه ، منها : حرب البغاه المشهور . . فلما جمعهم رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم] تركوا ما كانوا عليه من المنازعه والجدال ، وتألفوا برسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، وقد كان < ۳۷۹ > يبدو عنهم آثار أعمال الجاهليه للعصبيه المكنونه فى الضمائر ، والبشر لا يخلو عن هذا ، ولكن كانوا متسارعين إلى أمر رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم] ، وهذا الرجل المتعصب لا يذكر محاسنهم ومساعدتهم وما بذلوا فى سبيل الله تعالى من الأموال والأنفس وما أثنى الله تعالى عليهم فى كتابه ، ويذكر هفواتهم فى الأوقات القليله ، وما ذكره لا يوجب أن يتركوا نص رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم بعد وفاته ، مع أن النص يكون مقيداً لهم فى دفع بيعه أبى بكر . (۱) انتهى .

انتهای این کلام بی سر و پای این فاضل را ملاحظه باید نمود ، و عجز او را از جواب تماشای باید فرمود ، غایت اعتذار او از این فعل شنیعشان ذکر احقاد جاهلیت ایشان است ، و اینکه بشر از عصیبت مکنونه خالی نمیشد ، و آنکه از ایشان در اوقات قلیله هفوات عدیده واقع میشد ، و همین است مطلوب ما .

که هر گاه انصار با آن جلالت قدر که اهل سنت مدعی آن اند و با وصف ثنای خدا و رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) بر ایشان به کزات و مژات بی شمار - علی زعمهم - عصبیات مکنونه داشته باشند، و مصدر چنین هفوات شنیعه شوند که مستحقّ اطلاق لفظ: (منافق)، شوند و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن اطلاق را تقریر نماید، و جانب داری منافقین نمایند و به داد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نرسند و امر آن جناب را اجابت نسازند و از مودیان آن جناب انتقام نگیرند، بلکه از حامیانشان شده ایذا به آن جناب رسانند، پس اگر بعد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) این انصار و دیگران از مهاجرین مثل ابوبکر و عمر هم عصبیات مکنونه خویش را ظاهر کنند و مصدر هفوات شوند کدام امر مانع آن است؟!

و (۱) اهل سنت چرا در صدور چنین افعال از صحابه در مقابله شیعه استبعادات واهیه میکنند و اثبات عصمت صحابه از شنائع و قبائح میکنند؟! ولنعم ما أفاد العلامة الشوشتری فی جواب ابن روزبهان حیث قال :

ما ذکره من سبب مجادله الأنصار أمر معلوم مشهور کمجادله غیرهم من طوائف العرب و معاده بعضهم ببعض ، فقد روی ابن حجر فی صواعقه : أن بنی تمیم و بنی عدی كانوا أعداء لبنی هاشم فی الجاهلیه ، ولا نعلم فائده لذلك فی دفع کلام المصنف ؛ لأنّ کلام المصنف فی أنّ تلك الأحقاد والضغائن الجاهلیه کانت مرکوزه فی .

قلوبهم حين الإسلام أيضاً ولم تقلع عنهم بالكلية ، وإن غضب الخلفه عن أهل بيت النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) وإجماع قريش على دفعهم عن مراتبهم التي رتبها الله لهم إنما كان للأحقاد الجاهليه والأضغان البدرية وقتل أهلهم وأولادهم بالسيوف المرتضويه .

وغيره المصنف من ذلك دفع ما يقول أهل السنه من : أن الأضغان والأحقاد الجاهليه قد نزعها الله عن قلوبهم بقوله : (وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ) (١) ، وحاصل الدفع أنه لو كان المراد بنزع الغلّ في قوله : (نزعها عن قلوب جمهور قريش والأنصار دون جماعه مخصوصه ممن خصّهم الله بمزيد أطفاه . .) لكذب ذلك بما صدر من آثار الغلّ عن قريش والأنصار في زمان > ٣٨٠ رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) وما بعده .

وأما ما ذكره من تسارعهم إلى أمر رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) ، فلم يقع في هذه الواقعة ، ولم يمكن رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) من الانتقام عن الرجل الذي أتى بالإفك حتى سكت (صلى الله عليه وآله وسلم) . على أن التسارع إلى أمره بعد التجادل والتنازع في أيام حياته لبعض (٢) الحياء أو لطمع في جاهه لا يستدعي امتناع ظهور مثل ذلك أو أشد منه عنهم بعد وفاته (٣) .

١- الأعراف (٧) : ٤٣ .

٢- در [الف] اشتبهاً : (بعض) آمدته است .

٣- احقاق الحق : ٢٧٣ - ٢٧٤ .

[اتهام پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به تمایل به بستگان]

از آن جمله آنکه علامه حلی فرموده :

روی الحمیدی فی مسند أبی هریره : [فی صحیح مسلم] (۱) - من المتفق علیه - : أن النبی صلی الله علیه [وآله] وسلم لما فتح مکة وقتل جماعه من أهلها ، فجاء أبوسفیان بن الحارث بن هاشم ، فقال : یا رسول الله [ص] ! أبدت مضر (۲) قریش ، فلا قریش بعد الیوم ، فقال : « من دخل دار أبی سفیان فهو آمن ، ومن ألقى سلاحه فهو آمن ، ومن أغلق بابه فهو آمن » .

فقال الأنصار بعضهم لبعض : إنَّ الرجل لأدر کتبه رغبتة فی قومه (۳) ورأفه بعشیرته !

وفی روایه أخرى : أما الرجل فقد أخذته رأفه فی عشیرته ، ورغبه فی قرابته . (۴) (۵) انتهى .

هرگاه حال انصار این قسم باشد که رو بروی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آن جناب را .

۱- الزیاده من المصدر .

۲- فی المصدر : (أبیدت خضراء) ، وهو الظاهر .

۳- فی المصدر : (رغبه فی تربته) ، وفی احقاق الحق کما فی المتن .

۴- فی المصدر : (قریته) وفی احقاق الحق کما فی المتن .

۵- نهج الحق : ۳۲۰ ، ولاحظ : الجمع بین الصحیحین ۳ / ۳۱۹ ، احقاق الحق : ۲۷۴ .

به رأفت و رغبت در عشیره و قرابت متّهم سازند ، و به این کلام که : (أَمَا الرَّجُلُ فَقَدْ أَخَذْتَهُ رَأْفَهُ فِي عَشِيرَتِهِ) - که مشعر از کمال سوء ادب است - متفوّه شوند ، از ایشان چه بعید است که احکام رسالت مآب (صلی الله علیه وآله) را تضييع نمایند ! خصوصاً احکامی که در باب اهل بیت خود میفرمود آن را محمول بر رأفت و رغبت نموده از امثال آن اعراض ورزند و گویند : أَمَا الرَّجُلُ فَقَدْ أَخَذْتَهُ رَأْفَهُ فِي عَشِيرَتِهِ وَرَغْبِهِ (۱) فی قرابته !

۱- در [الف] اشتبهاً : (رغبتّه) آمده است .

[عدم امتثال امر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در تغییر اسم]

از آن جمله آنکه علامه حلی در " کشف الحق " گفته :

فی الجمع بین الصحیحین فی مسند المسیب ابن حزن بن أبی وهب من افراد البخاری : أن سعید بن المسیب حدّث : أن جدّه حزناً قدم علی النبی صلی الله علیه [وآله] وسلم ، فقال : « ما اسمک ؟ » قال : اسمی : حزن ، فقال : « بل أنت سهل » . قال : ما أنا معتر اسم سمانیه أبی . وفي روايه : لا أُعْیَرُ اسماً سمانیه أبی . قال ابن المسیب : فما زالت فینا الحزونه بعد .

وهذه مخالفه ظاهره من الصحابی للنبي صلی الله علیه [وآله] وسلم فی ما لا یضرّه بل فی ما ینفعه ، فكیف لا یخالفونه بعده فی ما ینفعهم (١) .

أقول : ومن العجب العجاب ما أتى به ابن روزبهان المرتاب فی الجواب عن هذه الروایه الصریحه فی عصیان الصحابی لسید الأنجاب - سلام الله علیه [وآله] ما هم رباب وهطل سحاب - حیث قال :

مخالفه رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم فی ما یأمر وینهی عنه من أمور الشریعه حرام وفسق ، وأما ما یتعلّق بأمثال هذا فلا یوجب حرمة ، ألا ترى أنّ النبی صلی الله علیه [وآله] وسلم قال .

١- نهج الحق : ٣٢١ ، ولاحظ : الجمع بین الصحیحین ٣ / ٣٩١ .

لبريره - حين شفّعه في رجعه مغيث - « ألا تراجعيه ؟ » فقال : أتأمرني بهذا ؟ قال : « إنما أشفّعه » . قال : لا حاجه لي فيه .

فعلم من هذا أنّ الشفّاعه وتغيير الاسم . . وأمثال هذا لا يوجب مخالفته قدحاً ، وهذا لا يصير دليلاً على أنّ الصحابه خالفوا رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم وتركوا نصّه . (١) انتهى .

أقول : كفى دفعاً لهذيانه ، وهدماً < ٣٨١ > لبنيانه ، ونقضاً لمقاله ، وتوهيناً لجداله ما أفاده الملاء على القارى في شرح المشكاه في شرح هذا الحديث حيث قال - في شرح قوله : (ما أنا بمغيّر اسماً سمانيه أبى) - :

وفي روايه أبى داود : لأنّ السهل يوطأ ويمتهن . . أى لا أغير اسمي ؛ لأنّ السهل يوطأ ويهان . . أى يidas بالأقدام ، وفيه نوع نزعه من نزعات (٢) إبليس ، قياساته من التلبيس (٣) حيث لم يدر أن من تواضع لله رفعه الله ، وإنّ المرء عند الامتحان يكرم أو يهان .

والحاصل ؛ أنه كما قيل : الأسماء تنزل من السماء ، وافق اسمه حزونته الجبليه مطابقاً للحزن الجبلى وما أفاده قول الحكيم الإلهي .

وأبعد الطيبي في قوله : (بل أنت سهل) . . أى هذا الاسم غير مناسب لك ؛ لأنك حلیم لئين الجانب ، ينبغي أن تسمى : سهلاً ، فإنّه .

١- احقاق الحق : ٢٧٥ .

٢- في المصدر : (نزغه من نزغات) .

٣- في المصدر : (التلبيس) .

لو كان حليماً لئين الجانب لراعى أدب جانب (١) النبوه ، وعمل بمقتضى أخلاق الفتوه ، وبدل اسمه السهل ب : الحزن ، فكيف والأمر بالعكس ، وقد أباه حتى سرى هذا الطبع فى ذريته . (٢) انتهى .

ولقد أجاد العلامه الشوشترى فى جوابه حيث أفاد :

كلّ من آمن برسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) عارفاً بعلو شأنه وسمو مكانه عند الله تعالى علم أنّ امتثال جميع أوامره واجب على أمته ، ولو لم يكن تغيير الاسم على حزن واجباً بموجب أمر النبى (صلى الله عليه وآله وسلم) لَمَا انتقم الله تعالى منه بوضع ذلّ الحزونه فى أولاده ، كما نقل عن ابن المسيب .

وأما ما ذكره من التنوير المظلم ؛ فهو عليه لا له ؛ لأنّ قول بريره للنبى (صلى الله عليه وآله وسلم) : (أتأمرنى ؟) ثمّ إضراب النبى (صلى الله عليه وآله وسلم) عن ذلك بقوله : « إنّما أشفع » صريحان فى عدم إرادته الأمر ، وأنّه لو أمر النبى (صلى الله عليه وآله وسلم) لامتلّت بريره وجوباً ، ولعلّه لَمَا التمسوا منه (صلى الله عليه وآله وسلم) شفاعته عن بريره فى ذلك ما أمرها به ، بل اكتفى بأصل الشفاعه مراعاة لحال الجانبين . ولو سلّم أنّ بريره - أيضاً - خالفت الأمر فى ذلك لكانت فى مرتبه حزن ، فيتوجه الطعن عليها أيضاً ، وحيثذ يكون التنوير المذكور زياده نغمه فى طنبور الطعن لادفعاً له ، كما لا يخفى (٣) .

١- فى المصدر : (جناب) .

٢- مرقاه المفاتيح ٩ / ٣٠ .

٣- احقاق الحق : ٢٧٥ .

[ناراحت کردن پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)]

از جمله مطاعن صحابه آنکه : در مبحث متعه الحج دانستی که هر گاه رسول خدا (صلی الله علیه وآله) ایشان را امر کرد که فسخ حج کنند ، امر آن حضرت را قبول نکردند تا آنکه آن حضرت غضبناک شد ، چنانچه از “ مشکاه ” گذشته :

عن عائشه ؛ أنها قالت : قدم رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لأربع مضمين من ذی الحجه أو خمس ، فدخل علیّ وهو غضبان ، فقلت : من أغضبك يا رسول الله [ص] [؟! أذخلة [الله] النار . . إلى آخره (۱) .

و این صریح است در اینکه این صحابه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را رنج رسانیدند و اغضاب آن جناب نمودند ، و اغضاب نبی را مخاطب کفر گفته (۲) .

و نیز کلام عایشه صریح است در اینکه : این کسان قابل دخول نار شدند که عایشه دعا [ی] ادخال ایشان در نار کرد .

و نوای (۳) در شرح این حدیث گفته که :

۱- مشکاه المصابیح ۲ / ۷۸۹ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۸ .

۳- قبلا اشاره کردیم که : مؤلف (رحمه الله) همیشه از او تعبیر به (نووی) میگردند ، ولی در چند مورد با عبارت (نوای) از او یاد کرده اند ، و هر دو تعبیر صحیح و منسوب به (نووی) از توابع شام است . مراجعه شود به : تاج العروس ۲۰ / ۷۶۸ ، الاعلام زرکلی ۸ / ۱۵۰ ، مقدمه روضه الطالبین ۱ / ۸۵ .

غضب آن حضرت به جهت انتهاک حرمت شرع و تردد صحابه در قبول حکم آن حضرت بود، و حق تعالی فرموده: < ۳۸۲ > (فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ ..) إلى آخره (۱).

و این قول نوای صریح است در آنکه صحابه انتهاک حرمت شرع کردند و از عمل بر مصداق این آیه سرپیچیدند.

و نیز نوای گفته است که :

از این حدیث جواز دعای بد بر مخالف حکم شرع مستفاد است (۲). و این اشاره است به قول عایشه که گفته: (من أغضبک یا رسول الله أدخله الله النار).

پس از قول نوای واضح شد که : دعای عایشه بی موقع و غیر جائز نبود، بلکه این صحابه استحقاق این معنا داشتند.

و ملا علی قاری در “ شرح مشکاه “ گفته :

وهذا - أی ترددهم فی امتثال أمره - موجب للغضب لله ؛ فإنه مناف لقوله تعالی : (فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ .

۱- شرح مسلم نووی ۸ / ۱۵۵ ، و آیه شریفه در سوره النساء (۴) : ۶۵ .

۲- شرح مسلم نووی ۸ / ۱۵۵ .

بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (۱) وفيه ندب للغضب لله وجواز الدعاء على المخالف للحق .
(۲) انتهى .

این کلام ملاً علی قاری هم مثل کلام نوای صریح است در آنکه صحابه مخالفت حکم آیه نمودند و دعای عایشه بر ایشان جایز بود .

کمال عجب است که اگر شیعه بر معاویه و اتباع او و دیگر منافقین صحابه که با اهل بیت [(علیه السلام)] درافتادند و ایذاها رسانیدند لعن کنند ، اهل سنت کمال طعن و تشنیع بر ایشان نمایند بلکه تکفیر ایشان ثابت نمایند ، و خود تجویز دعا به دخول نار - که اگر زیاده از لعن نیست کم هم نیست - بر صحابه کبار - که افضل اهل ایمان ایشان را میدانند - نمایند !! و از تناقض و تهافت نیاندیشند !

و چگونه تجویز این لعن و دعای بد نمیکردند که از عایشه مجتهده صادر شده ، و جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله) تقریر آن نموده ؟ ! لیکن اگر پاس کلام میداشتند میبایست که - العیاذ بالله ! - بر جناب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هم زبان طعن دراز میکردند و آن جناب را هم به رفض منسوب میساختند و عایشه را هم رافضه دانسته تکفیر و تفسیق او مینمودند !

بالجمله ؛ کفر و فسق صحابه از این فعل شیعیشان به سه وجه ظاهر است :

۱- النساء (۴) : ۶۵ .

۲- [الف] الفصل الثالث من باب الإحرام . [أقول : لم نجد في مرقاه المفاتيح بشئ طبعاته ! وقريب منه ما ذكره الطيبي في شرحه على المشكاة ۵ / ۲۶۵] .

اول : آنکه اغضاب جناب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) نمودند ، چنانچه قول عایشه : (من أغضبك يا رسول الله [ص] ؟ !) . . .) . . .) إلى آخره بر آن دلالت دارد ، و نزد فاضل مخاطب اغضاب نبی کفر است چنانچه در جواب طعن فدک گفته :

و یقین است که حضرت هارون قصد غضب حضرت موسی نفرموده بود ؛ زیرا که اغضاب نبی کفر است (۱) .

و نیز اغضاب عین ایذا است ، و حق تعالی فرموده : (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ) (۲) .

دوم : آنکه دعای عایشه در حق ایشان به دخول نار و تقریر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آن را دلیل صریح است بر کفر و نفاق ایشان ؛ زیرا که نزد اهل سنت بر غیر کافر که بر کفر خاتمه اش معلوم باشد ، لعن جایز نیست ، فعلم أنهم كانوا کافرين منافقین وماتوا علیه .

سوم : آنکه کلام نوای و ملاً علی قاری صریح است در آنکه این صحابه عمل به معنای این آیه نکردند (۳) .

و فخرالدین رازی در تفسیر آیه : (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا بِمَا)

۱- تحفه اثنا عشریه : ۲۷۸ .

۲- الأحزاب (۳۳) : ۵۷ .

۳- اشاره به آیه : (فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ . .) إلى آخرها . (النساء (۴) : ۶۵)

أُنزِلَ . . . (١) إلى آخر الآيه ، نقلاً عن القاضي كفته :

الثاني - أي الثاني من الوجوه الدالّة على كون عدم الرضا بحكم الرسول صلى الله عليه [وآله] وسلم كفرةً - < ٣٨٣ > قوله تعالى : (فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ . .) إلى قوله : (وَبَسَّيْلُمُوا تَسْلِيمًا) ، وهذا نصّ في كفر من لم يرض بحكم الرسول صلى الله عليه [وآله] وسلم (٢) .

و شارح “ شفا “ كفته :

قوله تعالى : (حَتَّى يُحَكِّمُوكَ) فسلبت اسم الإيمان عمّن وجد في صدره حرجاً - أي ضيقاً - عن قبول حكمه أو قلقاً - أي من قضائه وحكمه - ولم يسلم ولم يذعن لحكمه ، صلى الله عليه [وآله] وسلم ، فالمراد : أنّ من لم يرض لحكمه ولم ينفذ نهيه وأمره شكّ في دينه ، غير متحلّ بيقينه ، ومثله مؤذ ومغضب له ، وإذائته صلى الله عليه [وآله] وسلم كفر حقيقه أو مؤديه إليه (٣) .

و نیز رازی - نقلاً عن القاضي - در وجه ثالث كفته :

الثالث : قوله تعالى : (فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ .

١- النساء (٤) : ٦٠ .

٢- تفسير رازی ١٠ / ١٥٥ .

٣- [الف] فصل ثاني من القسم الرابع . (١٢) . [نسيم الرياض في شرح الشفا ، از احمد شهاب الدين خفاجي مصري ٣٥١ / ٤ ، مؤلف (رحمه الله) كزیده مطلب او را آورده اند] .

تَصَيَّبَهُمْ فِتْنَةً أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (١)، وهذا يدلّ على أن مخالفته معصيه عظيمه ، وفي هذه الآيات دلائل على أن من ردّ شيئاً من أوامر الله وأوامر الرسول فهو خارج عن الإسلام ، سواء ردّه من جهه الشكّ أو من جهه التمرد ، وذلك يوجب صحّه ما ذهب الصحابه إليه من الحكم بارتداد مانعي الزكوه وقتلهم وسبى ذراريهم (٢).

و نیز در تفسیر آیه : (فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ) گفته :

اعلم أنّ قوله تعالى : (فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ) قَسَمَ من الله على أنهم لا يصيرون موصوفين بصفه الإيمان إلا عند حصول شرائط :

أولها : قوله : (حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ) ، وهذا يدلّ على أن من لم يرض بحكم الرسول لا يكون مؤمناً (٣).

و بعد کلامی که به ما نحن فيه تعلق ندارد گفته :

الثانى : قوله : (ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ) ، قال الزجاج : لا يضيق صدورهم من أقضيتك .

واعلم أنّ الراضى بحكم الرسول قد يكون راضياً فى الظاهر .

١- النور (٢٤) : ٦٣ .

٢- [الف] سورة نور . (١٢) . [تفسير رازى ١٠ / ١٥٥] .

٣- [الف] سورة نور بعد ربع . [تفسير رازى ١٠ / ١٦٤] .

دون القلب ، فبان بهذه الآية أنه لا بدّ من حصول الرضا به في القلب .

واعلم أنّ ميل القلب ونفرته شيء خارج عن وسع البشر ، فليس المراد من الآية ذلك ، بل المراد منه أن يحصل الجزم واليقين في القلب بأن الذي يحكم به الرسول هو الحقّ وهو الصدق .

الشرط الثالث : قوله : (وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) ، واعلم أنّ من عرف بقلبه كون ذلك الحكم حقّاً وصدقاً قد يتمرد عن قبوله على سبيل العناد ، أو يتوقف في ذلك القبول ، فبين تعالى أنه كما لا بدّ في الإيمان من حصول ذلك اليقين في القلب ، فلا بدّ أيضاً معه من التسليم في الظاهر ، فقوله : (ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ) المراد منه الانقياد في الباطن ، وقوله : (وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) المراد منه الانقياد في الظاهر . (١) انتهى مختصراً في الوجه الأول .

[اعتراض به فرماندهی اسامه]

و از جمله مطاعن صحابه آن است که : هرگاه آن جناب اسامه بن زید را بر مهاجرین و انصار امیر ساخت ایشان بر این فعل آن حضرت طعن کردند ، چنانچه در “ صحیح بخاری ” و دیگر کتب اهل سنت مسطور است (۱) .

!

۱- مراجعه شود به : صحیح بخاری ۴ / ۲۱۳ و ۵ / ۱۴۵ و ۷ / ۲۱۷ و ۸ / ۱۱۷ ، طبقات ابن سعد ۲ / ۲۴۹ و ۴ / ۶۸ امتاع السماع مقریزی ۴ / ۵۱۷ ، السیره النبویه ابن هشام ۴ / ۱۰۶۴ ، عیون الأثر ۲ / ۴۳۰ ، سبل الهدی والرشاد ۱۲ / ۲۴۱ ، عمدہ القاری ۱۸ / ۷۶ و بسیاری از مصادر دیگر . در صحیح بخاری ۴ / ۲۱۳ آمده است : عن عبد الله بن عمر . . . قال : بعث النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم بعثاً وأمر عليهم أسامه بن زید ، فطعن بعض الناس في إمارته ، فقال النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم : « إن تطعنوا في إمارته فقد كنتم تطعنون في إماره أبيه من قبل ، وأيم الله إن كان لخليقاً للإيمه . . . » . واقعاً جای تأمل است که چگونه حسادت ، برخی از صحابه را وادار نمود که به پیامبر (صلی الله علیه وآله) اعتراض کنند و به فرماندهی اسامه خُرده بگیرند که او جوان است ! این مطلب که در آخرین روزهای زندگی پیامبر (صلی الله علیه وآله) اتفاق افتاد میتواند اشاره ای باشد به حالات نفسانی صحابه و اینکه آنها حاضر نیستند ولایت و خلافت امیرمؤمنان (علیه السلام) را بپذیرند هرچند پیامبر (صلی الله علیه وآله) به دستور خداوند بر آن تأکید داشته باشد !! آخر چگونه ممکن است سرپرستی جوان سی و سه ساله ای را قبول کنند و در طول عمر مطیع و فرمانبردار او باشند در حالی که پیران و مشایخ قریش بین آنها وجود دارد ؟ !!

[غضب پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بر صحابه و مذمت آنها]

و از آن جمله آنکه در “ سنن ابی داود ” مسطور است :

حدَّثنا أحمد بن یونس ، (نا) زائده بن قدامه الثقفی ، (نا) عمر بن قیس الماجری ، عن عمر بن أبی قرّه ، قال : کان حذیفه > ۳۸۴ < بالمداين ، فكان یذكر أشياء قالها رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لأناس من أصحابه فى الغضب ، فىنطلق ناس ممن سمع ذلك من حذیفه فىأتون سلمان فىذكرون له قول حذیفه ، فىقول سلمان : حذیفه أعلم بما یقول ، فىرجعون إلى حذیفه فىقولون له : قد ذكرنا قولك لسلمان فما صدّك ولا كذبك ، فأتى حذیفه سلمان وهو فى مبقله له ، فقال : یا سلمان ! ما یمنعك أن تصدّقنى بما سمعت من رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ؟ ! فقال سلمان : إنّ رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم كان یغضب فىقول فى الغضب لناس من أصحابه ، ویرضى فىقول فى الرضا لناس من أصحابه ، أما تنتهى حتّى تورث رجالا حبّ رجالات ورجالا بغض رجالات حتّى توقع اختلافاً وفرقه ؟ !

ولقد علمت أنّ رسول الله [(صلی الله علیه وآله وسلم)] خطب ، فقال : (أیما رجل من أمتی سبّه أو لعنّه لعنه فى غضبى - فإنما أنا من ولد آدم أغضب كما یغضبون ، وإنما بعثنى رحمه للعالمین - فاجعلها علیهم صلاه إلى یوم القیامه) .

والله ! لتتهين أو لأكتبن إلى عمر

قال أبو داود : فتحمل عليه برجال فكفر يمينه ، ولم يكتب إلى عمر وكفر قبل الحنث .

قال أبو داود : قبل وبعد كله جائز . (۱) انتهى .

از این حدیث صریح ظاهر است که جناب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حق جماعتی از اصحاب کلماتی ارشاد فرموده بود که موجب بدی و طعن ایشان بود ، و ظاهراً این اصحاب ثلاثه بوده باشند ، لیکن اهل سنت کی تعیینشان را قبول میکنند ؟ ! گو قول سلمان :

(حتى تورث رجالا حب رجالا ورجالا بغض رجالا حتى توقع اختلافاً .

۱- لم يرد في المصدر من قوله : (قال أبو داود : فتحمل عليه . .) إلى آخره . راجع : سنن ابوداود ۲ / ۴۰۴ . روایت فوق از جهات متعدد قابل تأمل است : ۱ . حدیفه مطاعن خلفا و برخی از صحابه را ذکر میکرده و این مطلب قابل انکار یا کتمان نیست . اگر قابل توجیه بود به این روشنی آن را بازگو نمیکردند . ۲ . با نسبتهای بی جا پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را یک بشر عادی - بلکه از آن هم پایین تر که حاضر است بی جهت دیگران را ناسزا گوید - معرفی کرده اند . و نتیجه اش آنکه : آنچه در فضائل اهل بیت (علیهم السلام) یا مطاعن دشمنان بفرماید از حجیت ساقطی است ! ۳ . این تبلیغات حدیفه تأثیر بسزایی در ایجاد حب و بغض بین مردم داشته است . ۴ . نقل روایات پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در فضائل اهل بیت (علیهم السلام) و مطاعن دشمنان را تفرقه انگیزی به شمار آورده اند . ۵ . پایان روایت حاکی از خفقان شدید زمان عمر در نقل روایات است .

و فرقه) ، به تعیینشان دلیل واضح باشد که کسی را چندان تعلقی به بغض و حبّ دیگر ادانی صحابه نبود و نه بغض و حبّشان چندان موجب فرقت و اختلاف میگشت .

مگر به قطع نظر از آن اینقدر بالقطع از این حدیث ثابت است که : جناب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حق نفری چند از صحابه کلماتی که موجب مبعوض داشتنشان شود ارشاد فرموده بود .

و نیز آن صحابه چنان جلالت قدر در نظر عوام داشتند که بغضشان موجب فرقت و اختلاف بوده ، و همین قدر است مطلوب ما .

و آنچه در این روایت منع سلمان حدیفه را از بیان معایب آن صحابه مسطور است ، پس عجب نیست که سلمان به خوف فرقت و اختلاف به جهت تقیه منع کرده باشد .

اما حدیثی که به نسبت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ذکر کرده (۱) ، پس چون آن خلاف .

۱- جالب آن است که این توطئه از زمان خود حضرت شروع شد ، در روایات عامه آمده است : عبدالله پسر عمرو عاص میگوید : قریش به من اعتراض کردند که : چرا هر چه پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) گوید مینویسی ؟ شاید مطلبی را در حال خشم و عصبانیت گوید (و سپس پشیمان شود) . عبدالله گوید : من دست از نوشتن برداشتم ، و سپس مطلب را خدمت خود حضرت عرض نمودم ، فرمود : (هرگز چنین نیست) بنویس که - در خشنودی و خشم - جز حق از زبان من صادر نخواهد شد . مراجعه شود به : سنن ابی داود ۲ / ۱۲۶ ، سنن دارمی ۱ / ۱۲۵ ، مسند احمد ۲ / ۱۶۲ ، ۲۰۷ ، ۲۱۶ ، مستدرک حاکم ۱ / ۱۰۵ - ۱۰۶ ، جامع بیان العلم ابن عبدالبرّ ۱ / ۸۵ . و غیرها . بنا بر نقل مکاتیب الرسول ۱ / ۳۷۵ همین مطلب در روایات متعدد به الفاظ گوناگون از آن حضرت آمده است : « فوالذی نفسی بیده ما خرج منی إلاّ حقّ » . « إني لا أقول فی الرضا والغضب إلاّ حقّاً » . « لا ینبغی لی أن أقول إلاّ حقّاً » . « فإنه لا ینبغی أن أقول فی ذلك إلاّ حقّاً » . « اکتب فوالذی نفسی بیده ما یرج منه إلاّ حقّ » . « اکتب عنی فی الغضب والرضا ، فوالذی بعثنی بالحق نبیاً ما یرج منه إلاّ حقّ » وأشار إلى لسانه . « فإنی لا أقول فی ذلك کلّه إلاّ الحقّ » .

عصمت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است قابل اعتبار نیست ؛ چه از آن ظاهر میشود که - العیاذ بالله ! - جناب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در حالت غضب مؤمنین صحابه را که غیر مستحق لعن و سب بودند ، لعن و سب کرده باشد حال آنکه خود ارشاد کرده : « لعن المسلم کقتله (۱) » .

۱- [الف] [قال فی] الصواعق فی المنع عن لعن یزید : ورد فی الحدیث المحفوظ : « ان لعن المسلم کقتله » . (۱۲) . [الصواعق المحرقه ۲ / ۶۳۹ ، ولاحظ : کنز العمال ۳ / ۶۱۶ . قسمتی از حاشیه خوانا نیست از مصدر تصحیح شد] .

[اعتراض به قضاوت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)]

از جمله آنکه در “کشاف” در تفسیر آیه : (فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ) مسطور است :

قیل : نزلت فی شأن المنافق والیهودی .

وقیل : فی شأن الزبیر وحاطب بن أبی بلتعہ (۱) ، وذلك أنَّهما < ۳۸۵ > اختصما إلى رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم في شراج من الحرّ كانا يسقيان بها النخل ، فقال : « اسق يا زبير ! ثم أرسل الماء إلى جارك » ، فغضب حاطب وقال : لئن كان ابن عمّتك ؟ ! فتغيّر وجه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ثم قال : « اسق يا زبير ! ثم احبس الماء حتى يرجع إلى الجدر ، واستوف حقك ثم أرسله إلى جارك » .

كان قد أشار على الزبير برأى فيه السعه له ولخصمه ، فلما احفظ رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم استوعب للزبير حقّه في صريح الحكم ، ثم خرجا . . فمّرّا (۲) على المقداد ، فقال : لمن كان القضاء ؟ فقال الأنصاري : قضى لابن عمّته . . ! ولوى شذقه ، ففطن يهودي كان مع المقداد ، فقال : قاتل الله هؤلاء ! يشهدون أنه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ثم يتهمونه في قضاء يقضى .

۱- در [الف] اشتبهاً : (بليعه) آمده است .

۲- در [الف] كلمه : (فمّرّا) خوانا نيست .

بينهم ؟ ! وأيم الله ! لقد أذنبنا (١) مرّه في حياه موسى فدعانا إلى التوبه منه ، وقال : اقتلوا أنفسكم . . ففعلنا ، فبلغ قتلانا سبعين ألفاً في طاعه ربنا حتّى رضى ربنا (٢) .

و بخارى هم اين روايت [را] ذكر نموده :

حدّثنا أبو اليمان ، قال : أخبرنا شعيب ، عن الزهري ، قال : أخبرني عروه بن الزبير : أنّ الزبير كان يحدث أنه خاصم رجلاً من الأنصار - قد شهد بدرًا - إلى رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم في شراج (٣) من الحرّه (٤) كانا يسقيان به كلاهما ، فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم للزبير : « اسق يا زبير ! ثم أرسل إلى جارك » ، فغضب الأنصاري فقال : يا رسول الله [ص] ! إن كان ابن عمّتك ؟ ! فتلوّن وجه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ثم قال : « اسق ، ثم احبس حتّى يبلغ الجدر » .

فاستوعى رسول الله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] حينئذ حقّه للزبير ، وكان رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قبل ذلك أشار على الزبير برأى سعه له وللأنصاري ، فلمّا أحفظ الأنصاري رسول الله .

١- در [الف] كلمه : (أذنبنا) خوانا نيست .

٢- الكشاف ١ / ٥٣٩ .

٣- [الف] سيل الماء . (١٢) .

٤- [الف] أرض . (١٢) .

صلی الله علیه [و آله] وسلم استوعی للزبیر حقه فی صریح الحکم .

قال عروه : قال الزبیر : والله ! ما أحسب هذه الآیه نزلت إلا فی ذلك : (فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ) . (۱) انتهى .

از این حدیث صریح است که حاطب بن [ابی] بلتعہ (۲) جناب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در حکم و قضا به رعایت جانب زبیر - ابن عمه خود - متهم ساخت حال آنکه بر ادانی قضات و مفتیان چنین تهمت کردن بعید از اهل ایمان است نه که رسول برحق سرور کائنات خلاصه موجودات !

هرگاه حال اجله صحابه به این نمط باشد که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را در فصل قضایا متهم به جانب داری عزیزان خویش دانند ، پس به مخالفت حکم آن جناب و عدم امتثال اوامر آن سرور چه رسد که آن به مراتب کمتر از این شناعت است !

و قول یهودی که صاحب " کشاف " نقل کرده در حق این کسان که جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله) را متهم به خیانت میکردند ، قابل امعان است !

سبحان الله ! اهل سنت آنقدر تعامی (۳) اختیار کرده اند که امری که بر کافران .

۱- [الف] کتاب الصلح ، باب إذا أشار الامام بالصلح فأبی من حکم علیه ، حکم علیه بالحکم البین . (۱۲) . [صحیح بخاری ۱۷۱ / ۳] .

۲- در [الف] اشتهاها : (ملیعه) آمده است .

۳- تعامی : کوری را به خود بستن . رجوع شود به لغت نامه دهخدا .

شاعت آن ظاهر شده شنیع نشمارند که با وجود صدور چنین کفریات و شنائع همه صحابه را قابل اقتدا گویند و قول و فعلشان را حجت دانند ، و جمیع ایشان را از افضل ارباب ایمان و ایقان گیرند ، وای بر این دین و ایمان و عدالت که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) < ۳۸۶ > را متهم به خیانت سازند و مضحکه کفار گردند !

و حق تعالی بنا بر صدور همین افعال شنیعه از صحابه بعد از آیه (فَلَا وَرَبِّكَ ..) (إِلَى آخِرِ الْآيَةِ فرموده : (وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنْ اقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ أَوْ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ مَا فَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ) (۱) ، و زمخشری در تفسیر آن گفته :

.. ای لو اوجبنا علیهم مثل ما اوجبنا علی بنی اسرائیل من قتلهم أنفسهم أو خروجهم من دیارهم حین استتیبوا من عباده العجل ما فعلوه إلا ناس قلیل منهم .. وهذا توبیخ عظیم (۲) .

این صریح است در آنکه کثیر [ی از] صحابه از عبده عجل هم بدتر بودند ، و اطاعت خدا و رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) مثل ایشان هم نمینمودند ، باز اهل سنت به کلام الهی گوش ننهادند در مدح جمیع ایشان کوشند و بر خدای عزّ و جلّ افترا نهند که او تعالی شأنه مدح جمیع صحابه نموده .

۱- النساء (۴) : ۶۶ .

۲- الکشاف ۱ / ۵۳۹ .

[جهنمی بودن برخی از صحابه]

و از جمله آنکه در “استیعاب” مسطور است :

عن الأعمش ، عن شقیق ، عن أم سلمه ، قالت : دخل عليها عبد الرحمن بن عوف قال : يا أمه ! قد خشيتُ أن يهلكني كثره مالي ، أنا أكثر قریش - کلهم - مالا ، قالت : يا بنی ! تصدق ، فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول : « إن من أصحابي من لا يراني بعد أن أفارقه » .

فخرج عبد الرحمن فلقى عمر فأخبره مما قالت أم سلمه ، فجاء عمر فدخل عليها ، فقال : بالله ! منهم أنا ؟ ! قالت : لا . . ولن أقول لأحد بعدك .

هكذا رواه الأعمش ، عن شقیق ، عن أبي وائل ، عن أم سلمه .

ورواه عاصم بن أبي النجود ، عن أبي وائل ، عن مسروق ، عن أم سلمه ، قالت : قال النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم : « إن من أصحابي من لا أراه ولا يراني بعد أن أموت أبداً » ، فبلغ ذلك عمر فأتاها يشمر ويسرع ، فقال : أنشدك بالله ! أنا منهم ؟ قالت : لا ، ولن أبرأ أحداً بعدك أبداً . (۱) انتهى .

۱- الاستیعاب ۲ / ۸۴۹ ، وانظر : مسند أحمد ۶ / ۲۹۰ ، ۲۹۸ ، ۳۱۲ ، ۳۱۷ ، وذكرها غير واحد منهم في ترجمه عبد الرحمن بن عوف .

و این روایت صریح است در آنکه از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جماعتی هستند که بعد مفارقت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به رؤیت آن جناب مشرف نخواهند شد، و ظاهر است که موجب این معنا صدور افعال شنیعه است لا غیر (۱).

۱- امیرمؤمنان (علیه السلام) میفرماید: «... حَتَّى إِذَا قَبِضَ اللَّهُ رَسُولَهُ (صلی الله علیه و آله وسلم) رَجَعَ قَوْمٌ عَلَى الْأَعْقَابِ ، وَغَالَتْهُمْ السُّبُلُ ، وَاتَّكَلُوا عَلَى الْوَلَايَةِ ، وَوَصَّيَلُوا غَيْرَ الرَّحِمِ ، وَهَجَرُوا السَّبَبَ الَّذِي أُمِرُوا بِمَوَدَّتِهِ ، وَنَقَلُوا الْبِنَاءَ عَنْ رِصِّ أُسَاسِهِ ، فَبَنَوْهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ ...» . (نهج البلاغه : ۶۵ خطبه ۱۵۰ ، بحار ۲۹ / ۶۱۶) . یعنی : آن هنگام که خداوند پیامبر خود را قبض روح نمود ، گروهی به پیشینه خود باز گشتند و راه های انحراف پی گرفتند و به پناهگاه های نامطمئن پناه آوردند (و امور را به کسانی واگذار کردند که از جانب خدا معین نشده بودند) و با غیر رحم پیوند کردند و آن سبب (بین خدا و خلق) - که خداوند فرمان به دوستی با آنان داده بود - (یعنی خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم)) را رها کردند و بنای (خلافت) را از ریشه کنندند و در محل نامناسب بنا نمودند . و حذیفه به صراحت درباره آنها گفته : منافقان امروز از زمان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بدترین / زیرا در آن هنگام کارهای خود را پنهانی انجام میدادند و اینک نفاق خود را آشکار کرده اند . (صحیح بخاری ۸ / ۱۰۰ ، کنز العمال ۱ / ۳۶۷) .

[پیشگوی از کینه توزی صحابه با امیر مؤمنان (علیه السلام)]

از جمله آنکه ولی الله در "ازاله الخفا" آورده :

أخرج أبو يعلى ، عن علي بن أبي طالب [(عليه السلام)] قال : « بينما رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم أخذ بيدى - ونحن نمشى فى بعض سكك المدينة - إذ أتينا على حديقه ، فقلت : « يا رسول الله [ص] ! ما أحسنها من حديقه ! » قال : « لك فى الجنة أحسن منها » .

ثم مررنا بأخرى فقلت : « يا رسول الله [ص] ! ما أحسنها من حديقه ! » قال : « لك فى الجنة أحسن منها » . . حتى مررنا بسبع حدائق كل ذلك أقول : « ما أحسنها ! » ويقول : « لك فى الجنة أحسن منها » ، فلما خلا له الطريق اعتنقنى ، ثم أجهدش باكياً ، قال : قلت : « يا رسول الله [ص] ! ما يبكيك ؟ » قال : « ضغائن فى صدور أقوام لا يبدونها لك إلا من بعدى » .

قال : قلت : « يا رسول الله [ص] ! فى سلامه من دینی ؟ » قال : « فى سلامه من دینک » . (۱) انتهى .

و این حدیث که والد مخاطب آن را معتبر داشته (۱) صریح دلالت دارد که : اصحاب جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله) در سینه های خبیث کینه ها با جناب امیر (علیه السلام) داشتند و آن را بعد جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله) (۳۸۷) ظاهر کردند .

و صریح است که کینه داشتن با جناب امیر (علیه السلام) کار اهل نفاق است .

و اصحاب این کینه ها - که آن را بعد جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله) با جناب امیر (علیه السلام) ظاهر کردند - یا خلفا بودند پس مطلوب اهل تشیع بلا تکلف حاصل است ، و اگر مراد از آن اصحاب جمل و صفین اند پس تا هم (۲) بی ایمانی و نفاق این هر دو گروه کالشمس فی رابعه النهار ظاهر میشود .

- ۱- أقول : ورواها غیر واحد منهم و منا ، فراجع : شرح ابن ابی الحدید ۴ / ۱۰۷ ، المناقب للخوارزمی : ۶۵ ، مجمع الزوائد ۹ / ۱۱۸ ، کنز العمال ۱۳ / ۱۷۶ ، ینابیع الموده ۱ / ۱۳۴ ، إحقاق الحق ۶ / ۱۸۱ - ۱۸۶ ، کشف الیقین : ۴۵۱ - ۴۵۰ ، الغدیر ۷ / ۱۷۳ . . و غیرها . وزاد سلیم : « أحقاد بدر و تراث أحد . . و أنت منی بمنزله هارون من موسی ، ولک بهارون أسوه حسنه إذ استضعفه قومه و کادوا یقتلونه ، فاصبر لظلم قریش إیّاک و تظاهرهم علیک ، فإنّک بمنزله هارون من موسی و من تبعه ، و هم بمنزله العجل و من تبعه ، وإنّ موسی أمر هارون حین استخلفه علیهم إن ضلّوا فوجد أعواناً أن یجاهد هم بهم ، وإن لم یجد أعواناً أن یکفّ یده و یحقن دمه ولا یفرق بینهم » . (کتاب سلیم ۲ / ۵۶۹ الحدیث الثانی) .
- ۲- یعنی : باز هم .

[ناراضی بودن از سدّ الابواب]

از آن جمله آنکه در « جذب القلوب » مسطور است :

ابن زباله و یحیی - به سندی که دارند - [از] یکی از اصحاب رسول الله - صلوات الله علیه [و آله] - روایت آورده اند که : اصحاب همه در مسجد نشسته بودند ناگاه منادی ندا در داد : **أَيُّهَا النَّاسُ ! سَدُّوا أَبْوَابَكُمْ ، انْتَبَاهِي فِي مَرَدَمٍ پيدا آمد وليكن هيچ كس بر نايستاد ! بار ديگر ندا آمد : أَيُّهَا النَّاسُ ! سَدُّوا أَبْوَابَكُمْ قَبْلَ أَنْ يَنْزَلَ الْعَذَابُ ، مردم همه برآمدند و به ملازمت آن حضرت مبادرت کردند ، علی مرتضی (علیه السلام) نیز آمد و بر سر آن حضرت بایستاد فرمود : « تو چه ایستادی ؟ ! برو و به خانه خود بنشین و در خانه خود را به حال خود بگذار . »**

در میان مردم از این معنا گفتگویی افتاد و زیغی در دلها راه یافت ، آن حضرت در غضب شد و به منبر رفت و حمد و ثنای الهی گفت و گفت : « حق سبحانه و تعالی وحی فرستاد بر موسی (علیه السلام) که : مسجدی بنا کن موصوف به صفت طهارت ، و ساکن نشود در وی جز (۱) تو و هارون و پسران هارون شبر و شبیر ، و همچنین وحی کرد بر من ... الی آخر (۲) .

۱- در [الف] اشتبهاً : (خبر) آمده است .

۲- [الف] قوبل علی أصله ۱۵۰ ، آخر باب ۶ . (۱۲) . [جذب القلوب : ۱۰۲ . ورواها ابن البطریق فی العمده : ۱۷۷ . وروی ابن البطریق ، عن أحمد بن حنبل - بسنده - عن زید بن أرقم ، قال : كان لنفر من أصحاب رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) أبواب شارعہ فی المسجد ، فقال یوما : « سَدُّوا هَذِهِ الْأَبْوَابَ إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ » ، قال : فتكلم فی ذلك أناس ، قال : فقام رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) ، فحمد الله ، وأثنى عليه ، ثم قال : « أما بعد ؛ فاني أمرت بسد هذه الأبواب إلا باب علي وقال فيه قائلكم ، وإنی والله ما سددت شيئاً ولا فتحتہ ، ولكنی أمرت بشيء ، فاتبعته . » ثم ذكر فی ذلك عدّه روايات فراجع : العمده : [۱۷۵] .

از این حدیث صریح واضح است که اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در سدّ ابواب مبادرت به امتثال امر آن حضرت نکردند تا آنکه وعید شدید به نزول عذاب از جانب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) آمد .

و هرگاه ابواب ایشان مسدود فرمود و باب فاتح باب خیبر و باب مدینه العلم را مفتوح داشت در این باب کلام و گفتگو - که جز طعن نیست - آغاز نهادند ، و - به تصریح عبدالحق - زیغ در دل‌های ایشان راه یافت تا آنکه آن حضرت غضبناک شد .

زیاده از این مخالفت و معاندت چه می‌باشد ؟ !

هرگاه حال ایشان در حیات جناب رسالت مآب (صلی الله علیه وآله) این قسم باشد اگر بعد وفات آن جناب مخالفت نصّ آن جناب کنند و بر باطل اجماع ورزند عجب نباشد .

[تصمیم طلحه به ازدواج با عایشه]

از جمله آنکه در تفسیر "درّ منثور" در آیه : (وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ) (۱) مسطور است :

أخرج ابن أبي حاتم ، عن السدي . . . ، قال : بلغنا أن طلحه بن عبيد الله قال : يحجبنا محمد عن بنات عمنا ، ويتزوج نساءنا من بعدنا ، لئن حدث به حدث لنزوجن نساءه من بعده . . . !! فنزلت هذه الآية .

وأخرج عبد الرزاق وعبد بن حميد وابن المنذر ، عن قتاده . . . ، قال : قال طلحه بن عبيد الله : لو قبض النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم تزوجت عائشه . . . ، فنزلت : (وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ . . .) إلى آخر الآية .

وأخرج ابن سعد ، عن أبي بكر بن محمد بن عمر [و بن] (۲) حزم في قوله : (وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ) قال : نزلت في طلحه بن عبيد الله ؛ لأنه قال : إذا توفي رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم < ۳۸۸ > تزوجت عائشه

۱- الأحزاب (۳۳) : ۵۳ .

۲- الزيادة من المصدر .

وأخرج البيهقي - في السنن - ، عن ابن عباس - رضی الله عنهما - قال : قال رجل من أصحاب النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم : لو قد مات رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم تزوجت عائشه وأُم سلمه ، فأُنزل الله : (وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا رَسُولَ اللَّهِ) صلى الله عليه [وآله] وسلم . (۱) انتهى .

هرگاه حال طلحه - که او را اهل سنت از عشره مبشره به جنت ، و در کمال فضیلت و جلالت میدانند - به این رسوایی منتهی شود که به این کلام کفر نظام متفوه شود - که مشتمل بر صریح طعن و تعریض و ایذای رسول خدا (صلى الله عليه وآله) باشد ، و مشعر از کمال بی اعتنایی و بی پروایی او از دین اسلام و امتثال تعظیم اوامر و احکام [است] - یعنی اینکه : محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) ما را از بنات عم ما محجوب میسازد و نساء ما را تزویج میکند ، اگر حدثی حادثی خواهد شد - یعنی وفات خواهد کرد - زنان او را بعد او تزویج خواهیم کرد . پس وای بر حال دیگران از صحابه که نزد اهل سنت به این مراتب جلیله فائز نبودند !

۱- [الف] قبول علی أصله . [الدر المنثور ۵ / ۲۱۴] .

[مشارکت طلحه و زبیر در قتل عثمان]

و نیز همین طلحه و زبیر در قتل عثمان شریک شده اند و اعانت قاتلانش نموده ، چنانچه در مطاعن عثمان گذشت .

و روایتی در اینجا هم نوشته اید ، فی کنز العمال :

عن یحیی بن سعید ، عن عمّه ، قال : تواقفنا (۱) یوم الجمل ، وقد کان حین صففنا (۲) نادى فی الناس : لا یرمینّ رجل بسهم ، ولا یطعن برمح ، ولا یضرب بسیف ، ولا نبداً القوم بالقتال ، وکلموهم بألطف الکلام ، فإنّ هذا مقام من فلح فيه فلح (۳) یوم القیامه . . فلم نزل وقوفاً حتّی تعالی النهار حتّی نادى القوم بأجمعهم : یا ثارات عثمان ! فنادی علی [(علیه السلام)] : « یا بن الحنفیه ! ما یقولون ؟ » فقال : یقولون : یا ثارات عثمان ! فرفع علی [(علیه السلام)] یدیه فقال : « اللهم کبّ الیوم قتله عثمان بوجههم » . ق . (۴) انتهى .

از این روایت واضح میشود که : اصحاب جمل از قاتلین عثمان بودند که مکبوب الوجه و مخذول شدند .

۱- فی المصدر : (تواقفنا) .

۲- در [الف] اشتبهاً : (صففنا) آمده است .

۳- فی المصدر : (فلح فيه فلح) .

۴- [الف] وقعه جمل . [کنز العمال ۱۱ / ۳۳۸] .

پس خدا داند که حضرات اهل سنت در حق طلحه و زبیر و عایشه - که باعث قتل عثمان شدند - چه میفرمایند ، غالباً ایشان را مأجور بر قتل عثمان گویند ! پس شیعه را چرا مأجور بر سب و لعن شیوخ ثلاثه نمیفرمایند ؟! (۱).

۱- أقول : فی الإصابه لابن حجر ۳ / ۴۳۲ : وروی ابن عساكر من طریق متعدده أن مروان بن الحكم هو الذی رماه فقتله منها . وأخرجه أبو القاسم البغوی - بسند صحیح - عن الجارود بن أبي سبره ، قال : لما كان يوم الجمل نظر مروان إلى طلحه ، فقال : لا أطلب ثأرى بعد اليوم ، فنزع له بسهم فقتله . وأخرج يعقوب بن سفيان - بسند صحیح - عن قيس بن أبي حازم : أن مروان بن الحكم رأى طلحه فى الخيل فقال : هذا أعان على عثمان ، فرماه بسهم فى ركبته ، فما زال الدم يسبح حتى مات . وفى الطبقات الكبرى لابن سعد ۳ / ۲۲۳ : [كان] عبد الملك بن مروان يقول : لولا أن أمير المؤمنين مروان أخبرنى أنه هو الذى قتل طلحه ما تركت من ولد طلحه أحدا إلا قتلته بعثمان بن عفان . وفى الاستيعاب لابن عبد البر ۲ / ۷۶۸ : رمى مروان طلحه بسهم ثم التفت إلى أبان بن عثمان فقال : قد كفيناك بعض قتله أبيك ! ولاحظ : التاريخ الكبير للبخارى ۷ / ۹۰ ، المستدرک للحاكم ۳ / ۳۷۰ - ۳۷۱ ، مجمع الزوائد ۹ / ۱۵۰ ، المصنف لابن أبي شيبة ۷ / ۲۵۶ و ۸ / ۷۰۸ ، ۷۱۵ ، تهذيب الكمال ۱۳ / ۴۲۲ ، الوافى بالوفيات ۱۶ / ۲۷۲ . . وغيرها .

[فسق مغیره بن شعبه صحابی]

از جمله صحابه مغیره بن شعبه است که از افسق فساق و افجر فجار بود و به زنا و بی باکی مشهور و معروف ، و قصه زناى او در مطاعن عمر گذشت که خود عمر به مغیره گفته :

أتجاهل علیّ ، والله ! ما أظنّ أبا بکره کذب علیک ، وما رأیتک إلاّ خفتُ أن أرمى بحجاره من السماء (۱).

و قطع نظر از زنا ، جلوس مغیره به مجلس زنا و فحش که بالقطع ثابت است ، چنانچه خود مغیره - کما سبق من تاریخ ابن خلکان و غیره - به زیاد گفته :

لا یحملنک سوء منظر رأیته علی أن تتجاوز إلی ما لم تره (۲).

اینقدر هم در ثبوت فسق و فجور آن ملعون کافی است .

و در کتاب "الوسائل الی معرفه الاوائل" تصنیف سیوطی که در آن کتاب "الاولائل" عسکری را تهذیب کرده مسطور است :

۱- تقدّم عن وفيات الأعیان ۶ / ۳۶۵ - ۳۶۶ ، شرح ابن ابی الحدید ۱۲ / ۲۳۴ - ۲۳۹ ، الأغانی ۱۶ / ۱۰۴ - ۱۱۰ .

۲- تقدّم عن وفيات الأعیان ۶ / ۳۶۵ ، شرح ابن ابی الحدید ۱۲ / ۲۳۴ - ۲۳۹ ، الأغانی ۱۶ / ۱۰۴ - ۱۱۰ .

أول من رشا في الإسلام المغيرة بن شعبه ، رشا يرفا (۱) حاجب عمر . ذكره أبو نعيم (۲) .

و اگر چه خود رشا حرام و موجب دخول نار است چنانچه « الراشي والمرتشي في النار (۳) » مشهور است ، لیکن به مقتضای > ۳۸۹ « من سنّ سنه سيئه كان عليه وزرها ووزر من عمل بها (۴) » بعد او هر کسی که عمل به این سنت سیئه کرده وزر و وبال آن بر همان ملعون است .

و اگر از این همه درگذشتیم و تأویلات سخیفه اهل سنت را - به حمل این شنائع او بر خطای فی الاجتهاد - صحیح پنداریم و قبول کنیم که این زنا یا جلوس او به مجلس زنا با زن اجنبیه و رشا ناشی از خطا فی الاجتهاد است و اصحاب را همه فسوق و فجور به حيله اجتهاد جایز است ، پس میگوییم (۵) که از عداوت آن عدو الله با جناب امیر (علیه السلام) چه جواب خواهند داد ، و آن را بر کدام اجتهاد محمول خواهند ساخت ؟!

۱- يَرْفَا - بفتح الياء ، وسكون الراء ، وفتح الفاء مهموزاً وغير مهموز - مولى عمر بن الخطاب وحاجبه . انظر : عمده القارى ۱۵ / ۲۴ .

۲- [الف] قبول على نسخة أخرى صحيحه ، والحمد لله على ذلك . (۱۲) . [الوسائل الى معرفه الأوائل : ۱۱۱] .

۳- كتر العمال ۱۱۳ / ۶ .

۴- لاحظ : كتر العمال ۱۵ / ۷۸۰ ، مستدرک سفینه البحار ۵ / ۱۸۳ - ۱۸۴ .

۵- در [الف] اشتبهاً : (میگویم) آمده است .

اگر چه حال عداوت آن ملعون با آن جناب پر ظاهر است ، احتیاج بیان ندارد ، لیکن در اینجا روایتی از “ مستدرک ” حاکم - که از صحاح اهل سنت است - بنویسم که در آن مذکور است که - العیاذ بالله ! - آن ملعون جناب امیر (علیه السلام) را سبّ میکرد ، حاکم در “ مستدرک ” مینویسد :

إِنَّ الْمَغِيرَةَ بْنَ شَعْبَةَ سَبَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ [(عليه السلام)] ، فَقَامَ إِلَيْهِ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ فَقَالَ : يَا مَغِيرَةَ ! أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ نَهَى عَنْ سَبِّ الْأَمْوَاتِ ؟ ! فَلِمَ تَسُبُّ عَلِيًّا [(عليه السلام)] وَقَدْ مَاتَ ؟ (۱) انتهى .

از اینجا سفاهت و حماقت اهل سنت باید دریافت که چنین ملاحظه و ملاحظه را از مقتدایان خویش گرفته اند و ایشان را عادل و مؤمن بلکه از اجله مؤمنین صاحبان نهایت جلالت و فضیلت دانند ، و شیعیان را به جهت طعن بر چنین ملاحظه مطعون و ملوم سازند (۲) .

۱- المستدرک ۱ / ۳۸۵ .

۲- أقول : فی شرح نهج البلاغه لابن أبی الحدید ۴ / ۸۰ قال : ذکر المغیره بن شعبه عند علی (علیه السلام) وجدّه مع معاویه ، قال : « وما المغیره ؟ ! إنما كان إسلامه لفجره وغدره وغدرها بنفر من قومه فتك بهم ، وركبها منهم ، فهرب منهم ، فأتى النبي (صلى الله عليه وآله) كالعائد بالاسلام ، والله ما رأى أحد عليه منذ ادعى الاسلام خضوعاً ولا خشوعاً » .

[سب کردن معاویه بن حدیج امیر مؤمنان (علیه السلام) را]

[سب کردن معاویه بن حدیج (۱) امیر مؤمنان (علیه السلام) را]

از جمله صحابه معاویه بن حدیج است ، و آن ملعون هم - قطع الله لسانه - سب جناب امیر (علیه السلام) میکرد ، چنانچه در "ازاله الخفا" آورده :

عن علی بن ابی طلحه ، قال : حججنا فمررنا علی الحسن بن علی [(علیه السلام)] بالمدينه ، ومعنا معاویه بن حدیج ، فقيل لحسن [(علیه السلام)] : إن هذا معاویه بن حدیج الساب لعلي [(علیه السلام)] ، فقال : « عليّ به » ، فأتی به ، فقال : « أنت السباب لعليّ ؟ » فقال : ما فعلت ، والله ! [قال : (۲)] « إن لقيته - و ما أحسبک تلقاه ! - يوم القيامة لتجده قائماً علی حوض رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يزود عنه رايات المنافقين ، بيده عصا من عوسج ، حدّثني الصادق المصدوق صلى الله عليه [وآله] وسلم ، (وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى) » . (۳) انتهى .

۱- نام پدر این ملعون هم به صورت (حدیج) و هم به صورت (خدیج) آمده است ، حتّی در یک کتاب و در یک صفحه به هر دو نحو آمده است ، لذا از اشاره به اختلاف نسخه ها خودداری شد و همه جا به صورت (حدیج) آورده شد .

۲- الزیاده من المصدر .

۳- [الف] فضائل جناب امیر (علیه السلام) . [ازاله الخفاء ۲ / ۲۶۳ ، و آیه مبارکه در سوره طه (۲۰) : ۶۱] .

در این روایت صریح مذکور است که معاویه بن حدیج مثل همنام خود معاویه بن ابوسفیان بر این فعل شنیع - که به سماع آن مو بر تن اهل ایمان میخیزد - اقدام میکرد، و حضرت امام حسن [(علیه السلام)] جزای این عمل قبیحش هم بیان فرمود و او را از منافقین - که از حوض کوثر رانده خواهند شد - شمرد .

هرگاه این صحابیان از نواصب و خوارج و معادیان جناب امیر (علیه السلام) باشند، پس اعتقاد به عصمت و عدالت جمیع صحابه از گناهان، و برائت ایشان از عیوب و ایشان را در کمال جلالت و عظمت دانستن و همه ایشان را مصداق ثنا و مدح الهی - که در آیات قرآنی در حق بعضی از ایشان وارد گشته - گفتن، سفاهتی بیش نیست!

و اگر حضرات اهل سنت به حکم حدیث: (أصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم) (۱) به اقتدای جماعتی از صحابه اعنی: مغیره بن شعبه و معاویه بن حدیج و (۳۹۰) عمرو عاص و معاویه بن ابوسفیان مذهب خوارج و نواصب را برگزینند، بهتر است از این تذبذب و تستر!

۱- از روایات جعلی است، مراجعه شود به: الشافی ۳ / ۱۳۰، تقریب المعارف: ۳۹۳، النصائح الکافیة: ۱۸۱، مستدرک سفینه البحار ۶ / ۱۷۵.

[دفع توهم خروج از صحابیت به سب امیر مؤمنان (علیه السلام)]

و متوهم نشود که این صحابه که با جناب امیر (علیه السلام) عداوت داشتند و بر سب آن جناب اقدام میکردند نزد اهل سنت کافر شدند ، پس در حقیقت صحابه نماندند و از طعن ایشان طعن صحابه لازم نیاید که در صحابیت موت بر ایمان شرط است زیرا که جوابش بر چند وجه است :

اول : آنکه هرگز اهل سنت این صحابه را از صحابه خارج ندانند ، بلکه در مدح و ثنای اکثر ایشان کوشند :

اما معاویه رضی الله عنه پس خود ظاهر است و نبذی از مدائح او بعد از این بیاید !

و همین است حال عمرو عاص که او را هم احدی از اهل سنت خارج از صحابه نمیدانند ، بلکه به غایت بی حیایی در حقش مدائح و مناقب از جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله) بالخصوص نقل کنند و لا اقل آنکه او را مصداق ثنا و مدح آیات قرآنی دانند و از این زیاده فضل چیست ؟ !

اما مغیره بن شعبه رضی الله عنه پس شیخ عبدالحق در “ مدارج النبوه ” در حالش گفته که :

مغیره بن شعبه از جمله آن صحابه است که اهل سنت زبان از بد گفتن و به بد یاد کردن ایشان به ملاحظه حق صحبت و فضیلت آن نگاه میدارند (۱).

و نیز شیخ عبدالحق در “ شرح عقاید ” تصریح کرده به اینکه :

سرحد دار اسلام و سنت تا معاویه و عمرو بن العاص و مغیره بن شعبه و اشباه و امثال ایشان است ، هر که به راه اتباع مشایخ سنت و جماعت رود زبان را از سب و طعن ایشان بر بندد . (۱) [انتهی](#) .

و معاویه بن حدیج را صاحب "استیعاب" در جمله صحابه شمار کرد و نقل کرده که عبدالرحمن بن شماسه مهری بر عایشه داخل شد و او از حال معاویه بن حدیج سؤال کرد ، عبدالرحمن ثنای او کرد و نیکی او بیان نمود ، پس عایشه از بغض معاویه بن حدیج استغفار کرد (۲) [.](#)

دوم : آنکه اگر اهل سنت این صحابه را کافر و مرتد میدانند پس این عین مطلوب ما است نه مخالف ، زیرا که غرض ما همین است که کسانی که در حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از اصحاب معدود بودند بعد آن جناب مرتد شدند و کافر گردیدند و با اهل بیت آن جناب علم بغض و عناد برافراشتند .

و هرگاه اهل سنت تجویز این معنا بر معاویه و عمرو عاص و مغیره و معاویه بن حدیج و غیر ایشان از صحابه کردند اگر دیگران نیز چنین افعال شنیعه را مرتکب شوند کدام مانع است ؟!

۱- [الف] باب هفتم در ذکر کتاب آن حضرت ، در آخر کتاب . (۱۲) . قوبل علی الأصل علی نسخه صححها عبد الحق و کتب علیها حواشی بخطه ، فاغتنم ذلك . (۱۲) . [تکمیل الایمان (شرح عقاید) : ۱۱۸] .

۲- الاستیعاب ۳ / ۱۴۱۴ .

سوم: آنکه نزد اهل سنت هرگز عداوت و سب و شتم جناب امیر (علیه السلام) موجب کفر بلکه موجب خروج از ایمان و جلالشان نمیشود گو مخالف احادیث صحیحه قطعیه ایشان باشد؛ زیرا که بعضی از ایشان به گمان صحابیت بعضی از خوارج و نواصب که مدح ابن ملجم شقی اند، تخطئه لاین آن مدح کرده اند، و آن عمران بن حطان است که در مدح ابن ملجم این اشعار گفته:

< شعر > یا ضربه من تقی (۱) ما أراد بها * إلا لیلغ عند الله رضواناً < / شعر > .. إلى آخر الأشعار المشهوره (۲).

وقاضی ابوالطیب الطبری به حمیت اسلام در جواب این خارجی گفته:

< شعر > إني لأبرء مما أنت ذاكره * عن ابن ملجم المطعون بهتانا إني لأذكره يوماً فألعه * وألعن عمران بن حطانا عليك ثم عليه من جماعتنا * لعائن كثر سراً وإعلاناً < / شعر > .

۱- در [الف] اشتبهاً: (کمی) آمده است .

۲- انظر: الغدير ۱ / ۳۲۴ - ۳۲۷ . وغيره .

< شعر > فأنتما من كلاب النار جاء به * نصّ الشريعه إعلاناً وتبياناً (۱) > / شعر < ۳۹۱ > و تاج الدين سبكي بعد ذكر اين ابیات قاضی گفته :

قلت : قد أورد القاضي الحسن في التعليقه أبيات القاضي أبي الطيب هذه :

وفي بعض النسخ : قال قاضي القضاة : الذي قاله القاضي أبو الطيب خطأ ؛ لأن عمران بن حطان صحابي لا يجوز اللعنه عليه .

وفي الحاشيه : هذا غلو من قاضي القضاة ، فكيف لا يُلعن عمران ؟ ! .. وطول في هذا المعنى .

وعجبت من الأمرين اعتراضاً وجواباً لبئائهما على اعتقاد أن عمران صحابي ، وليس عمران بصحابي ، وإنما هو رجل من الخوارج . (۲) انتهى .

پس از این عبارت تاج الدين سبكي به کمال ظهور ثابت است که قاضی القضاة اهل سنت بر عمران بن حطان به زعم آنکه صحابی بوده لعنت جایز نداشته و لعن او را خطا گفته ، و اشعاری که در جواب آن ملعون گفته .

۱- راجع : الطبقات الشافعيه الكبرى ۱ / ۲۸۹ ، الاصابه ۵ / ۲۳۲ - ۲۳۳ ، خزانه الادب ۵ / ۳۴۴ . . وغيرها .

۲- [الف] قبول على أصله ، اوائل كتاب ، قبل از تراجم ، در ذکر اشعار علما . (۱۲) . [الطبقات الشافعيه الكبرى ۱ / ۲۸۹ ، وانظر : الاصابه ۵ / ۲۳۳] .

شد آن را مکروه بلکه حرام محض و گناه کبیره دانسته که آن لعن صحابی است و حال آنکه این عمران ملعون به اعتراف اهل سنت خارجی پلید است بلکه نطفه شیطان و اخبث از ابن ملجم قاتل آن جناب است که ابن ملجم به قتل خود جناب امیر (علیه السلام) را ، مدح خود به این طلاق و بشاشت نکرده باشد ، به خلاف این ملحد شیطان که بر قتل نفس رسول کمال مدح میکند ، و آن را از عبادات مقربه می‌شمارد ، پس بی حیایی اهل سنت را باید دید که چنین شیطان ملحد خبیث را غیر جایز اللعن گویند ، و کسی که مجیب اشعار خبیثه او شود او را خاطی نامند !

چرا صاف صاف مذهب خوارج را اختیار نمیکنند ؟! و در پرده اسلام بر هم زدن شریعت منظور دارند ، کسانی که چنین ملائنه را از صحابه - که ایشان را مقتدایان خود میدانند - گیرند ، و مصادیق مدح و ثنای آیات قرآنی دانند با چنین بی عقلان و بیحیایان چه سر گفتگو است ؟!

و از سکوت تاج الدین سبکی از تشنیع بر قاضی القضاة و فقط تعجب از اعتقاد صحابیت عمران ، و عدم تعجبش از تخطئه لعن چنین خارجی نیز ظاهر میشود که نزد او هم اگر عمران صحابی میبود لعنش جایز نمیشد ، و چگونه لعنت او میکردند حال آنکه معاویه و عمرو عاص و دیگر اولیا (۱) و اتباع ایشان علی الاعلان به سب و شتم جناب امیر (علیه السلام) و اتباع آن جناب - به .

۱- در [الف] اشتباهاً : (اولیای) آمده است .

اقرار خود اهل سنت - زبان می‌گشودند ، حال آنکه اهل سنت هرگز ایشان را بد ندانند ، بلکه از مقتدایان خویش گیرند .

و ابن تیمیه - در جواب " منهاج الكرامه " جایی که علامه حلی فرموده :

روی أبو نعیم الحافظ (۱) ، عن أبي سعيد الخدري - في قوله تعالى : (وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ) (۲) قال ببغضهم علياً [(عليه السلام)] (۳) .

بعد مطالبته بصحته ، و تکذیب این تفسیر از ابی سعید - گفته :

الثالث : أن يقال : لو ثبت أنه قاله فمجرد قول أبي سعيد قول واحد من الصحابه ، وقول الصحاب إذا خالفه صاحب آخر ليس بحجّه باتفاق (۴) أهل العلم ، وقد علم قدح كثير من الصحابه في علي فضلا على كونهم يعردون بينهما (۵) وإنما يحتج عليهم بالكتاب والسنة . (۶) انتهى . < ۳۹۲ > از این قول ابن تیمیه به کمال وضوح ثابت است که بسیاری از صحابه در .

۱- في المصدر : (الجمهور) ، بدل (أبو نعیم الحافظ) .

۲- سورة محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) (۴۷) : ۳۰ .

۳- نهج الحق : ۱۸۱ .

۴- سقط من المصدر قوله : (الصحاب إذا خالفه صاحب آخر ليس بحجّه باتفاق) .

۵- سقط من المصدر قوله : (فضلا على كونهم يعردون بينهما) .

۶- [الف] قوبل على الأصل ، البرهان الخامس عشر . [منهاج السنه ۷ / ۱۴۶ - ۱۴۷] .

جناب امیر (علیه السلام) - که آیات و احادیث متواتره به مدح و ثنای آن جناب مصرح است ، عناداً لله وللرسول (صلی الله علیه وآله وسلم) - قدح کرده ، روی خود را سیاه مینمودند ، و ایشان از صحابیت خارج نبودند .

سبحان الله ! اهل سنت چه انصاف دارند که اگر شیعه چندی از منافقین مثل ابوبکر و عمر و اتباع و اولیایشان و دیگر معاندین و مخالفین اهل بیت [(علیهم السلام)] را مصادیق مدح و ثنای آیات قرآنی ندانند ، ایشان بی ایمان و مخالف نصوص کتاب الهی باشند ؛ و اگر چندی از منافقین بی ایمان ، جناب امیر (علیه السلام) را که بالیقین ممدوح به آیات قرآنی است ، و در دخول آن جناب در مصداق آیات کسی را شکی نه ، و جناب رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بالخصوص مدح و ثنای آن جناب و امر به مودت و محبت آن حضرت بر منابر و علی رؤس الأشهاد به اعلان تام کرده باشد ، قدح کنند ، ایشان هرگز مخالف نصوص کتاب الهی و از روسیاهان نباشند ، بلکه متصف به کمال جلال و عظمت شأن و مصداق ممدوح و مناقب مذکوره در قرآن شریف باشند !!

و عجب است از ابن تیمیه - که با وصف دعوی اسلام - قدح و بغض این منافقین را با جناب امیر (علیه السلام) در مقابله قول ابی سعید ذکر میکند و میگوید که : مجرد قول ابی سعید در استلزام بغض جناب امیر (علیه السلام) نفاق را حجّت نیست ! و حدیث (أصحابی کالنجوم بأیهم اقتدیتم ..) [را] پس پشت میاندازد !

و از این کلام ابن تیمیه پر ظاهر است که بغض جناب امیر (علیه السلام) نزد

اهل سنت موجب فسق و فجور نمیشود ، و اصلاً قدح جناب امیر (علیه السلام) موجب قدح نمیگردد !
لعنت خدا بر چنین مذهب و اعتقاد که صریح معاندت خدا و رسول (صلی الله علیه و آله وسلم) است .

و نیز جایی که علامه حلی نزول آیه : (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا) (۱) در روز غدیر و فرمودن جناب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) : « الله أكبر ! على إكمال الدين ، وإتمام النعمة ، ورضا الرب برسالتی وبولایه علی من بعدی » ، و بعد آن گفتن : « من كنت مولاه فعلى مولاه ، اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه ، وانصر من نصره ، واخذل من خذله » ذکر کرده (۲) ، در جوابش ابن تیمیه بعد ذکر تکذیب این حدیث و عدم دلالت آن بر امامت جناب امیر (علیه السلام) گفته :

الوجه الخامس : ان هذا اللفظ - وهو قوله : « اللهم وال من والاه ، وعاد من عاداه ، وانصر من نصره ، واخذل من خذله » - كذب باتفاق أهل المعرفة بالحديث !

وَأَمَّا قَوْلُهُ : « من كنت مولاه فعلى مولاه » فلهم فيه قولان ، سند ذكر ذلك في موضعه ، إن شاء الله تعالى .

۱- المائده (۵) : ۳ .

۲- منهاج الكرامه : ۱۱۹ .

الوجه السادس : ان دعاء النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم مجاب ، وهذا الدعاء ليس بمجاب (۱) ، فَعَلِمَ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ دَعَاءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ ، فَإِنَّهُ مِنَ الْمَعْلُومِ أَنَّهُ لَمْ يَأْتِ تَوَلَّى كَانَ الصَّحَابَةُ وَسَائِرَ الْمُسْلِمِينَ ثَلَاثَةَ أَصْنَافٍ : صَنَفَ قَاتَلُوا مَعَهُ ، وَصَنَفَ قَاتَلُوهُ ، وَصَنَفَ قَعَدُوا عَنْ هَذَا وَهَذَا . . وَأَكْثَرَ السَّابِقِينَ الْأُولِينَ كَانُوا مِنَ الْقَعُودِ ، وَقَدْ قِيلَ : إِنَّ بَعْضَ < ۳۹۳ > السَّابِقِينَ الْأُولِينَ قَاتَلُوهُ .

وذكر ابن حزم : ان عمار بن ياسر قتله أبو الغاديه ، وأن أبا الغاديه هذا من السابقين الأولين ، مَمَّنْ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ ، وَأُولَئِكَ جَمِيعُهُمْ قَدْ ثَبَتَ فِي الصَّحِيحِينَ أَنَّهُ لَا يَدْخُلُ النَّارَ مِنْهُمْ أَحَدٌ . . ففِي صَحِيحِ مُسْلِمٍ وَغَيْرِهِ : عَنْ جَابِرٍ ، عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وآله] وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ : لَا يَدْخُلُ النَّارَ أَحَدٌ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ (۲) .

غرض ابن تیمیہ از این کلام آن است [که] صنفی از صحابه که مقاتله جناب امیر (علیه السلام) نمودند ، و در آن بعضی از سابقین اولین هم بودند ، در نار داخل نخواهند شد ؛ و از حدیث : « عاد من عاداه » چنان واضح است که با معادات کننده آن جناب ، خدای تعالی معادات میکند ، و کسی که با او خدای تعالی معادات کند باید که او در نار باشد ، پس لازم آید که مقاتلین آن جناب .

۱- در [الف] اشتباهاً اینجا (فَعَلِمَ أَنَّهُ لَيْسَ بِمَجَابٍ) اضافه شده است .

۲- [الف] قوبل علی أصله . (۱۲) . [منهاج السنه ۷ / ۵۵ - ۵۶] .

هم در نار باشند، و حال آنکه ایشان داخل نار نخواهند شد، پس حدیث موضوع باشد.

و از این کلام صریح ثابت شد که نزد ابن تیمیه مقاتلین جناب امیر (علیه السلام) معادات آن جناب میکردند، و مقاتله مستلزم معادات است، و از آن بطلان انکارِ بداهت که اهل سنت میکردند هم واضح شد که میگفتند که: مقاتلین جناب امیر (علیه السلام) با آن جناب معادات نداشتند (۱).

و نیز ظاهر [شد] که جمعی از صحابه با جناب امیر (علیه السلام) عداوت داشتند، و قتال آن جناب کردند.

پس اگر عداوت جناب امیر (علیه السلام) - که به احادیث متفق علیها موجب سلب ایمان و کمال نفاق است (۲) - نزد اهل سنت قادح عدالت و خوبی صحابه نباشد، و ایشان با وجود عداوت جناب امیر [(علیه السلام)] - که در احادیث رسالت مآب (صلی الله علیه و آله) بر عداوت آن جناب وعید شدید و تهدید عظیم وارد است (۳) - مصادیق کمال مدح و ثنای قرآنی باشند، ناچاری است، و جوابش جز سکوت نیست.

۱- مراجعه شود به تحفه اثنا عشریه: ۳۳۱ - ۳۳۲، ۳۹۴.

۲- مراجعه شود به الغدیر ۳ / ۱۱۸، ۱۸۶ و ۲۶۷ / ۹، ملحقات إحقاق الحق: ۳، ۴، ۶، ۷، ۱۰، ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳.

۳- مراجعه کنید به مصادر تعلیقه پیشین.

[انحراف عبدالرحمن بن خالد صحابی]

و از جمله صحابه عبدالرحمن بن خالد است که او هم از جناب امیر (علیه السلام) منحرف بود ، در “ استیعاب ” در ترجمه اش گفته :

كان عبد الرحمن من فرسان قریش وشجعانهم ، وكان له فضل وهدى حسن وكرم إلا أنه كان منحرفاً عن على [(علیه السلام)]
[وبنی هاشم ، مخالفه لأخيه المهاجر بن خالد ، وكان أخوه المهاجر محباً لعلى - كرم الله وجهه -] (علیه السلام) ، وشهد معه الجمل وصفين ، وشهد صفين عبد الرحمن مع معاوية . (۱) انتهى .

۱- الاستیعاب ۲ / ۸۲۹ . أقول : صنف المحقق الكرکی رساله فی تعیین المخالفین لأمرالمؤمنین (علیه السلام) فراجع المجلد الخامس من موسوعه المحقق الكرکی (قدس سره) . وقال ابن أبی الحديد : وذكر جماعه من شیوخنا البغدادیین أن عدّه من الصحابه والتابعین والمحدّثین كانوا منحرفین عن على (علیه السلام) ، قائلین فیہ السوء ، ومنهم من کتم مناقبه ، وأعان أعداءه میلا- مع الدنيا ، وإشاراً للعاجله ، فمنهم أنس بن مالک . . ثم ذکر عدّه روایات فی غیر واحد من الصحابه والتابعین ، منهم : الأشعث بن قیس الکندی ، وجریر بن عبد الله البجلی ، وأبو مسعود الأنصاری ، وكعب الأحبار ، وسمره بن جندب ، وعبد الله بن الزبیر ، ومعاویه ، وأبو سفیان ، والمغیره بن شعبه ، والولید بن عقبه بن أبی معیط . . وغيرهم . لاحظ : شرح ابن أبی الحديد ۴ / ۷۴ - ۸۰ .

[خیانت عمرو بن العاص]

و از جمله اصحاب عمرو بن العاص است که ورای مناقب مشهوره او ، آن است که عمر او را نسبت به اکل نار و ایراث عار نموده ، و او را متهم به خیانت در مال مسلمین کرده ، چنانچه در “ ازاله الخفا ” مسطور است :

وكتب عمر . . . إلى عمرو بن العاص - وهو عامله على مصر - : أما بعد ؛ فقد بلغني أنه قد ظهر لك مال من إبل وغنم وخدم وغلمان ، ولم يكن لك قبله مال ، ولا ذلك من رزقك ، فأني لك هذا ؟ ! ولقد كان لي من السابقين الأولين من هو خير منك ، ولكن استعملتكم لغنائكم (۱) ، فإذا كان عملك لك وعلينا بم نؤثرك على أنفسنا ؟ ! فاكتب إلي من أين مالك ؟ وعجل ، والسلام .

فكتب إليه عمرو بن العاص : قرأت كتاب أمير المؤمنين ، ولقد صدق ، فأما ما ذكره من مال فإني < ۳۹۴ > قدمت بلده الأسعار فيها رخيصه ، والغزو فيها كثيره ، فجعلتُ فضول ما حصل لي من ذلك فيما ذكره أمير المؤمنين ، والله يا أمير المؤمنين ! لو كانت خيانتك لنا حلالاً ما خناك حيث ائمتنا (۲) ، فاقصر عنا عناك ، فإن لنا أحساباً إذا رجعنا إليها اغتينا عن العمل لك !

۱- در [الف] اشتبهاً : (بغنائك) آمده است .

۲- فی المصدر : (ائمتنا) ، وهو الظاهر .

وأما من كان عندك من السابقين الأولين فهلاً استعملتهم؟ ! فوالله ما دقتُ لك باباً .

فكتب عمر : أما بعد ؛ فإنني لستُ من تسطيرك وتشقيقك الكلام في شيء ! إنكم - معشر الأمراء - أكلتم الأموال ، وأخذتم إلى الأعذار ، وإنما تأكلون النار ، وتورثون العار ، وقد وجهتُ إليك محمد بن مسلمه ليشاطرك على ما في يدك ، والسلام .

فلما قدم عليه محمد اتخذ له طعاماً وقدمه إليه ، فأبى أن يأكل ، فقال : ما لك لا تأكل طعامنا؟ قال : إنك عملت لي طعاماً هو تقدمه للشر ، ولو كنتَ عملتَ لي طعام الضيف لأكلته ، فأبعد عني طعامك ، واحضر مالك ، فلما كان الغد أحضره ماله ، فجعل محمد يأخذ شطراً ، ويعطى عمرواً شطراً ، فلما رأى عمرو ما حاز محمد من المال قال : يا محمد ! أقول؟ قال : قل ما تشاء ، قال : لعن الله يوماً كنتُ فيه والياً لابن الخطاب ! والله لقد رأيتُهُ ورأيتُ أباه وإن على كل واحد منهما عباءة قطرانيه ، مؤتزرأ بها ما تبلغ مابض ركبتيه ، وعلى عنق كل واحد منهما حزمه من حطب ، وأن العاص بن وائل لفي مزارات (١) الديباج !

١- في المصدر : (مزرّات) .

فقال محمد : إيهأ يا عمرو ! فعمر - والله - خير منك ، وأما أبوك وأبوه ففي النار ، والله لولا ما دخلت فيه من الإسلام ما لقيت معتقلا شاه يسرّك غزرها ، ويسوءك بكؤها ، فقال : صدقت ، فآكتم عليّ . . قال : أفعل (١) .

١- [الف] فى الفصل السادس من مقامات عمر فى التصوف . (١٢) . قوبل على أصله . [ازاله الخفاء ٢ / ١٨٣ . أقول راجع ما ذكره العلامه الأمينى (رحمه الله) فى الغدير ٢ / ١٢٠ - ١٧٥ فى ترجمه عمرو بن العاص ، ففيه الكفايه . وروى ابن أبى الحديد - فيما جرى بين مولانا أبى محمد الحسن بن على (عليهما السلام) و عمرو بن العاص عند معاويه - : فتكلم الحسن بن على (عليه السلام) . . . فقال : . . . وأما أنت يا بن العاص ، فإن أمرك مشترك ! [ولدت على فراش مشترك] وضعتك أمك مجهولاً ، من عهر وسفاح ، [اختصم] فيك أربعة من قريش ، فغلب عليك جزّارها ، الأّمهم حسباً ، وأخبثهم منصباً ، ثم قام أبوك فقال : أنا شانى محمد الأبتى ، فأنزل الله فيه ما أنزل . وقالت رسول الله (صلى الله عليه وآله) فى جميع المشاهد ، وهجوته ، وآذيته بمكه ، وكدته كيدك كله ، وكنت من أشدّ الناس له تكذيباً وعداوه . . . فأنت عدو بنى هاشم فى الجاهليه والإسلام . ثم إنك تعلم وكل هؤلاء الرهط يعلمون إنك هجوت رسول الله (صلى الله عليه وآله) بسبعين بيتاً من الشعر ، فقال رسول الله (صلى الله عليه وآله) : « اللهم إني لا- أقول الشعر ، ولا- ينبغى لى ، اللهم العنه بكل حرف ألف لعنه » ، فعليك إذا من الله مالا يحصى من اللعن . (شرح ابن أبى الحديد ٦ / ٢٩١) .

[میگزاری بعضی از صحابه]

از جمله آنکه بعضی از صحابه شراب میخوردند ، در “ استیعاب ” در ترجمه ابومحجن الثقفی گفته :

كان شاعراً ، مطبوعاً ، كريماً إلا أنه كان منهماكاً في الشراب ، لا يكاد يقطع عنه ، ولا يردّ عنه حدّ ، ولا لوم لائم ، وكان أبو بكر الصديق يستعين به ، وجلده عمر بن الخطاب في الخمر مراراً ، ونفاه إلى جزيرة في البحر ، وبعث معه رجلاً ، فهرب منه ، ولحق سعد بن أبي وقاص بالقادسيه ، وهو محارب للفُرس ، وكان قد همّ بقتل الرجل الذي بعثه معه عمر ، فأحسّ الرجل بذلك وخرج فارّاً ، فلحق بعمر وأخبره خبره ، فكتب عمر إلى سعد بحبس أبي محجن ، فحبسه (۱).

و خود مخاطب در باب دوم این کتاب گفته :

در احادیث صحیحه از لعن و بد گفتن صحابی که نعیمان نام داشت و بر شرب خمر اصرار میکرد زجر واقع شده و ارشاد فرموده اند که (إنه يحبّ الله ورسوله)! (۲).

۱- الاستیعاب ۴ / ۱۷۴۶ .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۸۵ (کید ۹۱) .

وقدامه بن مظعون هم شراب خورده و عمر بر او حدّ جاری ساخته ، چنانچه در مطاعن عمر مذکور است (۱) .

و غزالی در “احیاء العلوم” گفته :

ما ترك الناس الربا بأجمعهم ، كما لم يتركوا < ۳۹۵ > شرب الخمر وسائر المعاصي حتى روى أن بعض أصحاب النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم باع الخمر ، فقال عمر : لعن الله فلاناً هو أول من سنّ بيع الخمر . (۲) انتهى .

و در “ازاله الخفا” مسطور است :

أحمد بن حنبل ، عن ابن عباس : ذكر لعمر بن الخطاب أن سمره باع خمرأ ، قال : قاتل الله سمره ! إن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قال : « لعن الله اليهود ، حرّمت عليهم الشحوم ، فحملوها ، فباعوها » . (۳) انتهى .

کمال عجب است که اگر عمر لعن صحابی کند هیچ ملامی به او متوجه نشود ، بلکه بر آن مأجور شود که صادر از اجتهاد بود ، و شیعه اگر کدامی صحابی را لعن کنند کافر گردند ، (إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجَابٌ) (۴) !

۱- در طعن چهارم عمر از منهاج الکرامه : ۱۰۵ ، کنز العرفان ۲ / ۳۴۸ ، منهاج السنه ۶ / ۸۴ ، قره العینین : ۶۷ - ۶۸ گذشت .

۲- إحياء علوم الدين ۲ / ۱۰۴ .

۳- ازاله الخفاء ۲ / ۱۸۳ .

۴- سوره ص (۳۸) : ۵ .

[ولید بن عقبه هم صحابی است]

و از جمله صحابه ولید بن عقبه است ، در مطاعن عثمان گذشت که حق تعالی او را در قرآن شریف فاسق خوانده است (۱) ، پس خدا داند که اهل سنت چگونه عدالت او را بر خلاف نصّ الهی ثابت خواهند کرد ؟ ! و او را چگونه در جمله آیات مدح و ثنای صحابه داخل خواهند ساخت ؟ !

۱- تقدّم فی الطعن الأول من مطاعن عثمان عن ابن عبد البرّ أنه قال : لا خلاف بين أهل العلم بتأويل القرآن فيما علمت أنّ قوله عزّ وجلّ : (إِنَّ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بَنِيًّا) نزلت فی الولید بن عقبه . انظر : الاستيعاب ۴ / ۱۵۵۳ - ۱۵۵۵ . قال ابن أبي الحديد : قال شيخنا أبو القاسم البلخي : من المعلوم الذي لا ريب فيه لاشتهار الخبر به ، وإطباق الناس عليه ، أن الوليد بن عقبه بن أبي معيط كان يبغض علياً ويشتمه ، وأنه هو الذي لاحاه في حياه رسول الله (صلى الله عليه وآله) ونازده ، وقال له : أنا أثبت منك جناناً ، وأحدّ سناناً ، فقال له علي (عليه السلام) : « اسكت يا فاسق » ، فأنزل الله تعالى فيهما : (أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَّا يَسْتَوُونَ) . . . وسمّى الوليد بحسب ذلك في حياه رسول الله (صلى الله عليه وآله) : الفاسق ، فكان لا يعرف إلا ب : الوليد الفاسق . وهذه الآيه من الآيات التي نزل فيها القرآن بموافقته علي (عليه السلام) . . الى أن قال : وسمّاه الله تعالى : فاسقاً في آيه أخرى ، وهو قوله تعالى : (إِنَّ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بَنِيًّا) ، وسبب نزولها مشهور ، وهو كذب علي بنى المصطلق ، وادعاؤه أنهم منعوا الزكاه وشهروا السيف ، حتى أمر النبي (صلى الله عليه وآله) بالتجهّز للمسير إليهم ، فأنزل الله تعالى في تكذيبه وبراءه ساحه القوم هذه الآيه . وكان الوليد مذموماً معيباً عند رسول الله (صلى الله عليه وآله) يشنؤه ويعرض عنه ، وكان الوليد يبغض رسول الله (صلى الله عليه وآله) أيضاً ويشنؤه . (شرح ابن أبي الحديد ۴ / ۸۰ - ۸۱) .

[حَكَمُ بنِ ابِي العاصِ صحابى]

و نیز از جمله صحابه حَكَمُ بنِ ابِي العاصِ است و حال او مستغنی عن البیان است (١).

١- راجع الطعن الثانی من مطاعن عثمان . أقول : هو الحَكَمُ ابن أبی العاص بن أمیه بن عبد شمس ، أسلم يوم الفتح ، وسكن المدینه ، وكان ينقل أخبار رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم إلى الكفار من الأعراب وغيرهم ، ويتجسس عليه . قال الشعبي : وما أسلم إلا لهذا ، ولم يحسن إسلامه ، ورآه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم - يوماً - وهو يمشى ، ويتخلج (فى مشيه ، ويحاكى رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، فقال له : « كن كذلك » ، فما زال يمشى كأنه يقع على وجهه . ونفاه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم إلى الطائف ولعنه . (تذكره الخواص : ١٨٩) . وروى المتقى الهندى ، عن عبد الله بن الزبير أنه قال - وهو يطوف بالكعبه - : ورب هذه البنيه للعن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم الحَكَمُ وما ولد . وفى روايه أُخرى : قال - وهو على المنبر - : ورب هذا البيت الحرام والبلد الحرام أن الحَكَمُ بن أبی العاص وولده ملعونون على لسان محمد صلى الله عليه [وآله] وسلم . وروى عن عمرو بن مره الجهنى أنه قال : استأذن الحَكَمُ على النبى صلى الله عليه [وآله] وسلم فعرف صوته فقال : ائذنوا له ، حيه أو ولد حيه ، عليه لعنه الله وعلى كل من يخرج من صلبه إلا المؤمن منهم وقليل ما هم ، يشرفون فى الدنيا ويوضعون فى الآخرة ، ذوو مكر وخديعه ، يعظمون فى الدنيا ، وما لهم فى الآخرة من خلاق . وروى عن محمد بن كعب القرظى ، قال : لعن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم الحَكَمُ وما ولد إلا الصالحين وهم قليل . (كنز العمال ١١ / ٣٥٧ - ٣٦١) .

[مذمت ابوموسی اشعری]

و از جمله صحابه ابوموسی اشعری است که آن ملعون عدو جناب امیر (علیه السلام) بود ، چنانچه خلع کردن آن لعین - روز تحکیم - جناب امیر (علیه السلام) را از خلافت دلیلی ساطع است بر بی ایمانی و نفاق او ، و در " استیعاب " در ترجمه ابوموسی گفته :

وعزله علی [(علیه السلام)] ، فلم یزل واجداً (۱) [منها] (۲) علی علی [(علیه السلام)] حتّی جاء منه ما قال حدیفه ، فقد روی فیه لحدیفه کلام کرهت ذکره ، والله یغفر له . (۳) انتهى .

۱- در [الف] اشتهاً : (واجدٌ) آمده است .

۲- الزیاده من المصدر .

۳- الاستیعاب ۳ / ۹۸۰ . روی المتقی الهندی فی مسند حدیفه بن الیمان : عن أبی الطفیل ، قال : کان [بین] حدیفه و بین رجل من أهل العقبه بعض ما یكون بین الناس ، فقال : أنشدك الله کم کان أصحاب العقبه ؟ فقال أبو موسی الأشعری : قد کنا نخبر أنهم أربعة عشر ، فقال حدیفه : فإن كنت فیهم فقد کانوا خمسہ عشر ، أشهد بالله أن اثنی عشر منهم حرب لله ورسوله فی الحیاه الدنیا ویوم الاشهاد . انظر : کنز العمال ۱۴ / ۸۷ - ۸۶ . وعن أبی نجاه حکیم أنه قال : كنت جالساً مع عمار ، فجاء أبو موسی فقال : ما لی ولک ؟ ألسْتُ أخاک ؟ قال : ما أدری ، ولكن سمعت رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم یلعنک لیلہ الجبل ! قال : إنه قد استغفر لی . قال عمار : قد شهدت اللعن ولم أشهد الاستغفار . لاحظ : کنز العمال ۱۳ / ۶۰۸ .

پس غضب آن ملعون بر جناب امیر (علیه السلام) دلیل کمال بی ایمانی است .

و ابن عبدالبر اگر چه از راه حفظ مذهب خود کلام حذیفه را صریح مذکور نساخته ، ذکر آن را مکروه داشته ، لیکن این اجمال خود تعیین مبهم میکند که حذیفه او را از منافقین گفته باشد .

و در حق ابو موسی اشعری احادیث مذمت روات اهل سنت روایت کرده اند ، چنانچه در “ تهذیب الکمال ” مسطور است :

عبد السلام بن صالح - خادم علی بن موسی الرضا [(علیه السلام)] - قال : القرآن مخلوق . وکان عبد السلام یردّ علی أهل الأهواء من المرجئه والجهمیة والقدریه ، وکلم بشر المریسی غیر مرّه بین یدی المأمون مع غیره من أهل الکلام ، وکان یعرف بکلام الشیعه إلا أن تمّ أحادیث یرویها فی المثالب !

وسألت ابن إسحاق بن إبراهيم عن تلك الأحادیث ، وهی أحادیث مرویه نحو ما جاء فی أبی موسی [و] ما روی فی معاویه ، فقال : هذه أحادیث قد روی (۱) .

[معاویه بن حدیج قاتل محمد بن ابی بکر]

و معاویه بن حدیج نیز صحابی بود ، و آن ملعون چنانچه سبّ جناب امیر (علیه السلام) میکرد ، همچنین محمد بن ابی بکر را قتل کرده ، چنانچه در “ استیعاب ” در ترجمه او مسطور است :

روی عنه سوید بن قیس ، و عرفطه بن عمرو ، و مات قبل عبد الله بن عمر بیسیر ، و يقال : إنه الذی قتل محمد بن أبی بکر بأمر عمرو بن العاص له بذلك (۱).

و نیز در آن گفته :

روی ابن وهب ، عن عمرو بن الحارث بإسناده ، وعن حرمله بن عمران بإسناده : ان عبد الرحمن < ۳۹۶ > بن شماسه (۲) المهری قال : دخلنا علی عائشه ، فسألنا : کیف كان أميركم هذا - أو صاحبكم - فی غزاتكم ؟ یعنی معاویه بن حدیج ، فقالوا : ما نقمنا علیه شیئاً . فأنشوا علیه خیراً ، قالوا : إن هلك بعيراً خلف بعيراً ، وإن هلك فرس أخلف فرساً ، وإن أبق خادم أخلف خادماً . فقالت - حينئذ - : اللهم اغفر لی إن كنت لأبغضه من أجل أنه .

۱- الاستیعاب ۳ / ۱۴۱۴ .

۲- فی المصدر : (ثمامه) .

قتل أخى ، وقد سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول : « اللهم من أرفق بأمتى فارفق به ، ومن شق عليهم فاشقق عليه » (١) .

١- الاستيعاب ٣ / ١٤١٤ . أقول : ذكر الطبرى فى وقائع سنه ثمان وثلاثين : خرج معاويه بن حديج . . . فدعا إلى الطلب بدم عثمان فأجابه ناس آخرون ، وفسدت مصر على محمد بن أبى بكر . . . إلى أن قال : وأقبل عمرو بن العاص نحو محمد بن أبى بكر وقد تفرق عنه أصحابه لما بلغهم قتل كنانه حتى بقى وما معه أحد من أصحابه ، فلما رأى ذلك محمد خرج يمشى فى الطريق حتى انتهى إلى خربه فى ناحيه الطريق فأوى إليها . . . وخرج معاويه بن حديج فى طلب محمد . . . فانطلقوا يركضون حتى دخلوا عليه فاستخرجوه ، وقد كاد يموت عطشاً . . . فقال لهم محمد : اسقونى من الماء ، قال له معاويه بن حديج : لا سقاها الله إن سقاك قطره أبداً ! إنكم منعمتم عثمان أن يشرب الماء حتى قتلتموه . . . قال له محمد : يا ابن اليهوديه النساجه . . . أما والله لو كان سيفى فى يدى ما بلغت منى هذا . قال له معاويه : أتدرى ما أصنع بك ؟ ! أدخلك فى جوف حمار ثم أحرقه عليك بالنار . فقال له محمد : إن فعلتم بى ذلك فطال ما فعل ذلك بأولياء الله . . . قال له معاويه : إنى انما أقتلك بعثمان . قال له محمد : وما أنت وعثمان ؟ ! إن عثمان عمل بالجور ، ونبذ حكم القرآن ، وقد قال الله تعالى : (وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ) ، فنقمنا ذلك عليه فقتلناه ، وحسبنت أنت له ذلك ونظراؤك ، فقد برأنا الله - إن شاء الله - من ذنبه ، وأنت شريكه فى إثمه وعظم ذنبه ، وجاعلك على مثاله ، فغضب معاويه فقدمه فقتله ، ثم ألقاه فى جيفه حمار ، ثم أحرقه بالنار ! فلما بلغ ذلك عائشه جزعت عليه جزعاً شديداً ، وقتت عليه فى دبر الصلاه ، تدعو على معاويه وعمرو . (تاريخ الطبرى ٤ / ٧١ ، ٧٨ - ٧٩) .

[مخازی خالد بن ولید]

و از جمله صحابه خالد بود که عمر بن الخطاب او را نسبت به زنا و قتل مسلم داده ، كما سبق ، و او را عدو الله گفته و تحقیر و اهانت او کرده (۱)؛ پس اگر تحقیر و اهانت اصحاب حرام است ، چنانچه مخاطب به آن متفوه شده لازم آید که عمر بن الخطاب مرتکب حرام و کبیره و رافضی باشد .

۱- در طعن دوم ابوبکر و طعن دوازدهم عمر از کثر العمال ۵ / ۶۱۹ ، وفيات الاعیان ۶ / ۱۵ ، تاریخ الطبری ۲ / ۵۰۳ - ۵۰۴ ، شرح شفای ملاعلی قاری هامش نسیم الرياض ۴ / ۳۳۸ - ۳۳۹ و غیر آن گذشت . ولابأس بالاشارة إلى ما ذكره الطبری بعد قضیه قتل مالک و قومہ ، فإنه روی عن محمد بن إسحاق أنه قال : ثم إن خالداً قال لمجاعة : زوّجني ابنتك . فقال له مجاعة : مهلاً- إنك قاطع ظهري وظهرك معي عند صاحبك . قال : أيها الرجل زوّجني ! فزوّجه ، فبلغ ذلك أبا بكر ، فكتب إليه كتاباً يقطر الدم : لعمرى يا ابن أم خالد ! إنك لفارغ تنكح النساء وبفناء بيتك دم ألف ومائتي رجل من المسلمين لم يجفف بعد ! قال : فلَمّا نظر خالد في الكتاب جعل يقول : هذا عمل الأعیسر . یعنی عمر بن الخطاب . (تاریخ الطبری ۲ / ۵۱۹) . ومن مخازیه أنه أراد قتل أميرالمؤمنین (علیه السلام) بأمر أبي بكر ، قال السمعانی - عند ذكر عباد بن يعقوب الرواجنی - : وروی عنه حدیث أبي بكر أنه قال : لا يفعل خالد ما أمر به . سألت الشريف عمر بن إبراهيم الحسينی بالكوفه عن معنى هذا الأثر ، فقال : كان أمر خالد بن الوليد أن يقتل علياً ثم ندم بعد ذلك فنهى عن ذلك . (الأنساب للسمعانی ۳ / ۹۵) .

[مثالب نعمان بن بشير]

و از جمله صحابه نعمان بن بشير است در "استيعاب" در حقه گفته :

كان النعمان أميراً على كوفه لمعاوية تسعه أشهر ، ثم كان أميراً على حمص لمعاوية ، ثم ليزيد ، فلما مات يزيد صار زبيرياً فخالفه أهل حمص ، فأخرجوه منها ، واتبعوه فقتلوه (١).

١- الاستيعاب ٤ / ١٤٨٩ . أقول : إنه كان عثمانياً ، قدم على علي (عليه السلام) من عند معاوية فقال له : حدّثني عنك يا نعمان : أنت أهدى قومك سيلاً ؟ يعني الأنصار . . . قال : أصلحك الله ، إنما جئت لأكون معك وألزمك . . . وأقام عنده شهراً ، ثم خرج فازاً ، ثم بعثه معاوية في ألفي رجل ليغير على شاطئ الفرات ، فاستنهض علي (عليه السلام) أصحابه فقال : « اخرجوا . . . فإن النعمان بن بشير قد نزل به في جمع من أهل الشام ، ليس بالكثير ، فانهضوا إلى إخوانكم ، لعل الله يقطع بكم من الكافرين طرفاً » . (انظر : شرح ابن أبي الحديد ٢ / ٣٠١ - ٣٠٤) . وقال قيس بن سعد بن عبادة مخاطباً النعمان بن بشير في وقعه صفين : انظر يا نعمان ، هل ترى مع معاوية إلاً طليقاً أو أعرايياً ، أو يمانياً مستدرجا بغرور ! انظر أين المهاجرون والأنصار والتابعون لهم يا حسان ، الذين رضی الله عنهم ورضوا عنه ! ثم انظر هل ترى مع معاوية أنصارياً غيرك وغير صويحبك ، ولستما والله بيدريين ولا عقبيين ولا أحديين ، ولا لكما سابقه في الاسلام ، ولا آيه في القرآن . ولعمري لئن شغبت علينا لقد شغب علينا أبوك !] انما قال هذا ؛ لأن أبوه بشير بن سعد كان أول رجل من الأنصار بايع أبا بكر ! . انظر : شرح ابن أبي الحديد ٨ / ٨٨ ، وقعه صفين لنصر بن مزاحم المنقري : ٤٤٩ .

[دزدی برخی از صحابه]

از جمله صحابه بعضی خادمان حضرت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) است که محافظت ائمه آن حضرت میکرد ، هر گاه بمرد ، آن جناب گفت که : « او در نار است » که خیانتی کرده بود ، و شرف صحبت آن جناب به او نفعی نبخشید ، چنانچه در « تفسیر ثعلبی » در تفسیر (وَمَنْ يَعْلُلُ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) (۱) مسطور است :

أخبرنا محمد بن عبد الله بن زكريا ، أنا أبو حامد بن الشرقي ، (نا) عبد الرحمن بن بشر ، (نا) سفیان ، عن عمرو (۲) ، عن سالم بن أبي الجعد ، عن عبد الله بن عمرو ، قال : كان على ثقل النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم رجل يقال له : كركره ، فمات ، فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : « هو في النار » ، فوجدوا عليه عباءه قد غلَّها (۳) .

از آن جمله آنکه یکی از اصحاب آن حضرت یوم خیبر بمرد ، پس آن جناب بر او نماز نخواند به جهت خیانت او فی سبیل الله ، و نفرمود که گناه او معفو شده ، چنانچه در ذهن مخاطب مستقر شده که جمیع سیئات جمیع صحابه مغفور است ، چنانچه در « تفسیر ثعلبی » مسطور است :

۱- آل عمران (۳) : ۱۶۱ .

۲- سقط من المصدر من أول السند إلى هنا .

۳- تفسیر ثعلبی ۳ / ۱۹۷ .

عن زيد بن خالد : أن رجلاً من أصحاب النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم توفى يوم خيبر ، فذكروا للنبي صلى الله عليه [وآله] وسلم فقال : « تصلّوا على صاحبكم » ، فتغيّرت وجوه الناس لذلك ، فقال : « إن صاحبكم غلّ في سبيل الله » ففتشنا متاعه ، فوجدنا خرزاً من خرز اليهود لا يساوي درهمين (۱) .

در « جامع الاصول » مسطور است :

إن رجلاً من أصحاب النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم توفى يوم خيبر ، فذكر ذلك لرسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، فقال : « لا- تصلّوا على صاحبكم » ، فتغيّرت وجوه الناس لذلك ، وقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : « إنه غلّ في سبيل الله » ، ففتشنا متاعه ووجدنا خرزاً من خرز اليهود لا يساوي درهمين (۲) .

و نیز در جامع الاصول مسطور است :

ابن عباس قال : حدّثني عمر ، قال : لَمَّا كان يوم خيبر أقبل نفر من صحابه النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم فقالوا : فلان شهيداً ، وفلاناً شهيداً . . حتّى مرّوا على رجل وقالوا : فلان شهيداً ، فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : « كلاً إني > ۳۹۷ .

۱- تفسير ثعلبي ۳ / ۱۹۸ .

۲- جامع الأصول ۲ / ۷۲۱ .

رأيته في النار في برده عليها وعباءه « (١) . (٢) و این روایات مبطل دعوی باطل مخاطب است که گناهان جمیع صحابه مغفور است و مؤاخذه بر آن نیست .

١- فی المصدر : (غلّها أو عباءه) .

٢- جامع الأصول ٢ / ٧٢٢ ، وانظر : مسند احمد ٤ / ١١٤ و ٥ / ١٩٢ ، سنن ابن ماجه ٢ / ٩٥٠ ، المستدرک ٢ / ١٢٧ ، کنز العمال ٤ / ٣٩٢ - ٣٩٣ . وغيرها . وفي سنن أبي داود ١ / ٦١٤ - ٦١٥ : عن أبي هريره ، أنه قال : خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم عام خيبر فلم يغم ذهباً ولا ورقاً إلا الثياب والمتاع والأموال . قال : فوجه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم نحو وادي القرى وقد أهدى لرسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم عبد أسود يقال له : مدعم ، حتى إذا كانوا بوادي القرى ، فبينما مدعم يحطّ رحل رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم إذ جاء سهم فقتله ، فقال الناس : هنيئاً له الجنة ، فقال النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم : كلاً ، والذي نفسي بيده إن الشملة التي أخذها يوم خيبر من المغنم لم تصبها المقاسم لتشتعل عليه ناراً . فلما سمعوا ذلك جاء رجل بشراك أو شراكين إلى رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فقال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : شراك من نار أو قال : شراك من نار . وعن عبد الله بن عمرو ، قال : كان رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم إذا أصاب غنيمه أمر بلالاً - فننادى في الناس ، فيجيئون بغنائمهم ، فيخمسه ويقسمه ، فجاء رجل بعد ذلك بزمام من شعر ، فقال : يا رسول الله ، هذا فيما كنا أصبناه من الغنيمه ، فقال : أسمعت بلالاً ينادى ثلاثاً ، قال : نعم ، قال : فما منعك أن تجيء به ؟ فاعتذر إليه ، فقال : كن أنت تجيء به يوم القيامة ، فلن أقبله عنك .

ص : ۴۳۳

مطاعن معاويه

اشاره

و از جمله صحابه کبار نزد اهل سنت معاویه غاویه است که - قطع نظر از آنچه عموماً ادعای خوبی و نیکی و جلالت شأن و نهایت بزرگی جمیع صحابه کنند - در حق او بالخصوص نصوص به مدح و ثنای او افترا کرده اند و احادیث بسیار در حق آن نابکار بر جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله) وضع ساخته اند و تکذیب اسلاف خود - مثل شیخ بخاری و ابن الجوزی و غیر ایشان که گفته اند که : در فضائل معاویه هیچ حدیثی صحیح نشده - نموده ، به تصدیق آن احادیث موضوعه میپردازند .

بلکه بعضی از ناحق کوشان مصنفات علی حده در فضائل معاویه تصنیف کرده ، نامه اعمال خود را سیاه ساخته اند .

و شنائع افعال و مخازی اعمال آن ملعون نه به حدی است که قطره از بحار و دانه از خروار به نقل آید ، لیکن بنابر تنشیت خواطر اهل ایمان ، و اسکات و مبهوت ساختن ارباب عدوان بعضی از فضائل آن حاوی المناقب [!] مذکور شود .

[محاربه با امیر مؤمنان (علیه السلام)]

پس اشنع و افزع آن افعال ، قتال و جدال است با خلیفه بر حق و امام مطلق - اعنی علی بن ابی طالب [(علیه السلام)] - که به اجماع اهل اسلام بعد عثمان امام بر حق بود ، و طاعت خلیفه بر حق بالاجماع واجب است ، ولیکن اهل سنت - از راه بی حیایی ! - به توجیهات سخیفه این مخالفت او را باعث عصیان و فسق و فجور ندانند .

همین اگر کسی ادنی مخالفتی با ابی بکر و عمر نماید - گو نوبت قتال و انکار خلافت نرساند - او را اهل سنت فاسق و باغی گویند ؛ و مخالف جناب امیر (علیه السلام) را گنهکار هم ندانند ، بلکه مأجور انگارند ، بلکه عجب نیست که او را بر صواب شمارند !!

و بالفرض آنکه مخالفت خلیفه بر حق جایز است ، لیکن کلام در این است که قتال جناب امیر (علیه السلام) که احادیث صحیحه و نصوص صریحه بر وجوب محبت و حرمت ایذای آن جناب از حدّ تواتر و استفاضه هم در گذشته ، چگونه جایز شد ؟!

قتال عایشه و طلحین را که بی قصد و اراده طرفین میگویند ، این قتال معاویه را که نمیتوانند گفت که بی قصد طرفین واقع شده .

و ظاهر است که زیاده از قتال ایذایی نمیباشد ، و اگر قتال داخل ایذا و عداوت نیست ، پس سبّ و لعن شیعه بر شیوخ ثلاثه چرا موجب عداوت و ایذایشان خواهد شد ؟!

بلکه ما هم دعوی میکنیم که شیوخ ثلاثه از دوسترین مردم به نزد ما هستند (۱)، لیکن بر ایشان لعن و طعن میکنیم و مذام و قبائح ایشان [را] بیان میکنیم ، و این معنا موجب عداوت و ایذایشان نمیشود !

و جناب علامه حلی در مطاعن معاویه گفته :

ومنها : أنه خاصم علیاً (علیه السلام) ، وقتل جمعاً كثيراً لا تحصی من المسلمین ، وأدخل الشبهه علی أكثر الباقین ، مع أن الأمر لعلی [(علیه السلام)] بالإجماع عندهم ، ومبايعه علی [(علیه السلام)] المسلمین ، والنص من النبى [(صلى الله عليه وآله وسلم)] ، واستحقاقه بواسطه العصمه (۲) .

و ابن روزبهان از جواب عاجز آمده ، اصلاً در جواب چیزی نگفته ، سکوت بحث - به مقتضای : (من سکت سلم) - اختیار > ۳۹۸ کرده .

امری عجب تر از این معنا بر صفحه روزگار کسی ندیده باشد که اهل سنت با وصف دعوی اسلام و اتباع شریعت خیر الأنام (علیه السلام) ، قتال نفس رسول را جایز گویند !

سبحان الله ! اگر کسی با شیوخ ثلاثه قتال کند او فاسق و فاجر و کافر و ملعون و مطرود گردد ؛ و کسی که با جناب امیر (علیه السلام) قتال نماید مؤمن و عادل و صاحب فضیلت بزرگ و جلیل الشأن و عظیم المنزله و مثاب و مأجور باشد ، العیاذ بالله من التعصب !

۱- در [الف] (مانند) آمده است که اصلاح شد .

۲- لم نجده فی نهج الحق ، ونقله عنه الشهيد الشوشتری فی احقاق الحق : ۲۶۴ .

عجب که جناب رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به ناری و جهنمی بودن معاویه و اتباعش تصریح فرموده ^۱ و باز اهل سنت به کلام صدق نظام آن سرور گوشی نمینهند، و آن را به جوی نمیخرند، و بر خلاف آن جناب حکم به کمال ایمان و نهایت ایقان معاویه و مأجور بودنش در محاربه با نفس رسول و معاندت با زوج بتول میفرمایند، چه حدیث عمار بن یاسر:

« تفتلك الفئة الباغيه ، تدعوهم الى الجنه ، ويدعونك الى النار (۱) » .

که به اعتراف شیخ عبدالحق دهلوی در “شرح مشکاه” به حدّ شهرت و تواتر رسیده (۲) به صراحت تمام دلالت دارد بر ناری بودن معاویه و اتباعش که از جمله شان بسیاری از اصحاب هم بودند .

و هم دلیل واضح است بر حرمت قتال جناب امیر (علیه السلام) .

۱- له مصادر كثيره جداً انظر - مثلاً - : الغدير ۹ / ۲۱ - ۲۲ ، ملحقات احقاق الحق مجلدات : ۷ ، ۸ ، ۳۱ .

۲- [الف] قال فی شرح هذا الحديث : واین حدیث را طرق کثیر [ه] است ، بالغ به مرتبه شهرت و تواتر . (۱۲) . [اشعه اللمعات ۴ / ۵۷۰] . لازم به تذکر است که : سیوطی در کتاب الأزهار المتناثره فی الأخبار المتواتره : ۷۶ ، و شیخ عبدالعزیز غماری در اتحاف ذوی الفضائل المشتهره : ۱۷۰ نیز حدیث مذکور را از روایات متواتره شمرده اند [.

و بخاری اگر چه - به جهت حفظ ناموس خود ! - زیاده : « تدعوهم إلى الجنة ، ويدعونه إلى النار » را اخراج نکرده ، لیکن دیگر محدثین این زیاده را به طرق کثیره روایت کرده و آن را اثبات نموده ، به تفضیح بخاری پرداخته اند ، چنانچه در « جامع الاصول » مذکور است :

قال الحمیدی : وفي هذا الحديث زیاده مشهوره لم يذكرها البخاری أصلاً من طریقى هذا الحديث : ولعلها لم تقع إليه فيهما ، أو وقعت فحذفها لغرض قصده في ذلك ، وأخرجهما أبو بكر البرقانی وأبو بكر الإسماعيلي قبله ، وفي هذا الحديث عندهما : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قال : « ويح عمار ! تقتله الفئة الباغية ، يدعوهم إلى الجنة ، ويدعونه إلى النار » .

قال أبو مسعود الدمشقي - في كتابه - : لم يذكر البخاری هذه الزيادة ، وهي في حديث عبد العزيز بن المختار وخالد بن عبد الله الواسطي ويزيد بن زريع (۱) ومحبوب بن الحسن وشعبه - كلهم - ، عن خالد الحذاء ، عن عكرمه ، ورواه إسحاق ، عن عبد الوهاب هكذا . فأما حديث عبد الوهاب الذي خرّجه البخاری دون هذه الزيادة ، فلم يقع إلينا من غير حديث البخاری .

۱- در [الف] اشتبهاً : (أريع) آمده است .

هذا آخر ما قاله أبو مسعود ، وهو آخر ما قاله الحميدي في كتابه . (۱) انتهى .

و ملا علی قاری را در مقام شرح این حدیث حمیت اسلامی در گرفته ، عنان قلمش را ربوده ، او را به وادی انصاف آورده ، کلمه حقی بر زبانش رانده ! حیث قال :

قال ابن الملك : اعلم أن عماراً قتله معاوية وفتنه (۲) ، فكانوا طاغين باغين بهذا الحديث ؛ لأن عماراً كان في عسكر علي [عليه السلام] هو والمستحق للإمامه ، فامتنعوا عن بيعته .

حکی آن معاویه کان یاؤل معنی الحدیث وبقول : نحن < ۳۹۹ > فنه باغیه طالبه لدم عثمان .. ! وهذا كما ترى تحريف ؛ إذ معنی طلب الدم غیر مناسب هنا ؛ لأنه صلى الله عليه [وآله] وسلم ذكر الحدیث فی إظهار فضیله عمار وذم قاتله ؛ لأنه جاء فی طریق : (ویح) ، قلت : (ویح) کلمه تقال لمن وقع فی هلكه لا يستحقها ، فیرحم علیه ویرثی له ، بخلاف (ویل) فإنها کلمه عقوبه یقال للذی یستحقها ولا یرحم علیه ، هذا .

۱- [الف] قبول علی أصله ، فضائل عمار ، از کتاب الفاء (۱۲) . [جامع الأصول ۹ / ۴۴ - ۴۵] .

۲- در [الف] اشتبهاً : (فنه) آمده است .

وفى الجامع الصغير - بروايه الإمام أحمد (۱) والبخارى - ، عن أبى سعيد - مرفوعاً - : « ويح عمار ! تقتله الفئة الباغية ، يدعوهم إلى الجنة ، ويدعونه إلى النار » .

وهذا كالتصّ الصريح فى المعنى الصحيح المتبادر من (البغى) المطلق فى الكتاب ، كما فى قوله تعالى : (يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ) (۲) ، وقوله سبحانه : (فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى) (۳) ، فإطلاق اللفظ الشرعى على إرادته المعنى اللغوى ، عدول عن العدل ، وميل الى الظلم الذى هو وضع الشىء فى غير موضعه .

والحاصل ان (البغى) بحسب المعنى الشرعى والإطلاق العرفى خصّ فى عموم معنى الطلب اللغوى إلى طلب الشرعى الخاصّ بالخروج المنهى ، فلا يصحّ أن يراد به طلب دم خليفه الزمان وهو عثمان ...

وقد حكى عن معاويه تأويل أقبح من هذا حيث قال : إنّما قتله على [(عليه السلام)] وفتته حيث حمله على القتال ، وصار سبباً لقتله فى المآل ، فقليل له فى الجواب : فإذن قاتل حمزه هو النبىّ صلى الله عليه .

۱- در [الف] اشتبهاً : (الأحمد) آمده است .

۲- النحل (۱۶) : ۹۰ . در [الف] كلمه اخير آيه يعنى (البغى) كه محل شاهد بود ، سقط شده است .

۳- الحجرات (۴۹) : ۹ .

[وآله] وسلم حيث كان باعثاً له على ذلك ، والله سبحانه وتعالى حيث أمر المؤمنين بقتال المشركين !

والحاصل إن هذا الحديث فيه معجزات ثلاث :

إحداها : أنه سيقتل .

وثانيها : أنه مظلوم .

وثالثها : أن قاتله باغ من البغاه .

والكل صدق وحق ، ثم رأيت الشيخ أكمل الدين قال : الظاهر أن هذا - أي التأييل السابق . . أي عن معاوية ، وما حكى عنه أيضاً من أنه قتله من أخرجه للقتل وحرّضه عليه ، كلّ منهما - افتراءً عليه .

أمّا الأول ؛ للحديث . .

وأمّا الثاني ؛ فلأنه ما أخرجه أحد بل هو خرج بنفسه وماله مجاهداً في سبيل الله ، قاصداً لإقامه (١) الفرض وإنما كان كل منهما افتراءً على معاوية ؛ لأنه . . . أعقل من أن يقع في شيء ظاهر الفساد على خلاف الخاص والعام .

قلت : فإذا كان الواجب عليه أن يرجع عن بغيه بإطاعه الخليفة ، ويترك المخالفه وطلب الخلافه المنيفه ، فتبين بهذا أنه كان .

١- در [الف] اشتبهاً : (لإمامه) آمدّه است .

فی الباطن باغیاً ، و فی الظاهر مستتراً بدم عثمان ، مراعیاً ، مرئیاً ، فجاء هذا الحدیث علیه ناعیاً ، وعن عمله ناهیاً ، لکن کان ذلك فی الكتاب مسطوراً ، فصار عنده کل من القرآن والحدیث مهجوراً . فرحم الله من أنصف ولم يتعصب ، ولم يتعسف ، وتولى الاقتصاد فی الاعتقاد لئلا يقع فی جانبی < ۴۰۰ > سبیل الرشاد من الرفض والنصب بأن یحبّ جمیع الآل والصحب . (۱) انتهى .

و از این عبارت ظاهر شد که به نزد ملا علی قاری ، معاویه لعین از فرقه باغیه بوده ، و به انحراف از اطاعت خلیفه بر حق و طلب خلافت به ناحق ، عاصی و گنهکار بود ، و از مرئیان و تارکان سنت و قرآن بود .

پس این نصّ واضح است بر فسق و فجور معاویه و شناعت عمل او و اتباع او که جمعی کثیر از صحابه بوده اند .

پس خدا داند که اهل سنت چه قسم معاویه و صحابه تابعین او را از عدول میگیرند ، و این فعل شنیع و فسق و فجورشان را قابل اقتدا و اهتدا میگویند ، و از قبیل (اختلاف اُمّتی رحمه) میگیرند ؟ ! و یا استحیا میکنند ؟ ! و یا از مذذبین [اند] ، لا إلی هؤلاء ولا إلی هؤلاء !

و نیز هر گاه واضح شد که این قتال معاویه جایز نبود ، او در این قتال گنهکار و مخالف شریعت و کتاب بود و طلب خون عثمان منظور نداشت .

۱- [الف] الفصل الثالث ، من مناقب رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) ، قوبل علی أصله . (۱۲) . [مرقاه المفاتیح ۱۱ /

بلکه محض مرائی و منتشر (۱) بود ، پس در کفر معاویه شک باقی نماند ؛ زیرا که در این صورت بطلان حيله اجتهاد معاویه از شمس واضح تر میشود ، پس ثابت میشود که او به محض عداوت جناب امیر (علیه السلام) قتال آن جناب میکرد .

و انصاف نموده [اند] ابن بطال و مهلب و جماعتی از شراح که گفته اند که : این حدیث - یعنی « و یح عمار . . . » - « إلی آخره - منطبق نمیشود مگر بر خوارج ، و من حیث لا- یشعرون اقرار کردند به خارجیت معاویه و احزاب او ، چنانچه ابن حجر در “ فتح الباری ” در شرح این حدیث آورده :

قال ابن بطال - تبعاً للمهلب - : إنما یصحّ هذا فی الخوارج الذین بعث إلیهم علی [(علیه السلام)] عماراً یدعوهم إلی الجماعه ، ولا یصحّ فی أحد من الصحابه ، و تابعه علی هذا الکلام جماعه من الشراح . (۲) انتهى .

و آنچه ابن بطال و غیره - از غایت تعامی ! - مصداق این حدیث را سوای معاویه ، فرقه دیگر قرار داده اند ؛ بطلان آن خود ظاهر است ، چنانچه ابن حجر بعد نقل این قول گفته :

فیه نظر من أوجه :

۱- احتمالاً (متستر به خون عثمان) بوده - که ترجمه کلام قاری باشد - سپس در عبارت سقط و تصحیف واقع شده است .

۲- فتح الباری ۱ / ۴۵۱ .

أحدها : أن الخوارج إنما خرجوا على علي [(عليه السلام)] بعد قتل عمار بلا خلاف بين أهل العلم بذلك ، فإن ابتداء أمر الخوارج كان عقيب التحكيم ، وكان التحكيم عقيب انتهاء القتال لصفين ، وكان قتل عمار قبل ذلك قطعاً ، فكيف يبعثه علي [(عليه السلام)] إليهم بعد موته ؟ !

ثانيها : إن الذين بعث إليهم عماراً إنما هم أهل الكوفة يستنفرهم علي قتال عائشه ومن معها قبل وقعه الجمل ، وكان فيهم من الصحابه كمن كان مع معاويه وأفضل ، وسيأتي التصريح بذلك عن المصنف في كتاب الفتن ، فما فرّ منه المهلب وقع في مثله مع زياده إطلاقه عليهم تسميه الخوارج ، وحاشاهم من ذلك (۱).

در “ كنز العمال ” در وقعه صفين مذکور است :

عن الثوري ومعمّر ، عن أبي إسحاق ، عن عاصم بن حمزه ، قال : عمّار بن ياسر قال : سمعت النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول : « ستقتلك الفئة الباغية - وأنت على الحق - فمن لم ينصرك يومئذ فليس مني » (۲) . كر .

پس اصحابی که نصرت جناب امیر (علیه السلام) را ترک کردند و به اتباع شیطان گرویدند ، البته مخالفت نصوص پیغمبر کرده باشند و مصداق .

۱- فتح الباری ۱ / ۴۵۱ .

۲- كنز العمال ۱۱ / ۳۵۱ .

: « لیس منی » < ۴۰۱ > شده و به نار الیم شتافتند .

ایضاً در “کنز العمال” است :

عن عبد الرحمن بن عبد الله ، قال : قال لی علی بن أبی طالب [(علیه السلام)] : « یؤتی بی ومعاویہ یوم القیامہ ، فنختصم عند ذی العرش ، فأینا فلج فلج أصحابه » (۱) . الحارث . کر .

و یقینی است که فلج یوم حساب برای جناب امیر (علیه السلام) و شیعیان است ، پس معاویہ و اتباع او - که از ایشان جمعی از اصحاب هم بودند - داخل نار و غیر فالج به ثواب دار قرار باشند .

و نیز در “کنز العمال” مسطور است :

عن جبّه البدری ، قال : سمعت علیاً [(علیه السلام)] یقول : « نحن النجباء ، وأفرطنا أفرط الأنبياء ، وحبنا حزب الله ، والفئه الباغیه حزب الشیطان ، ومن سوّی بیننا (۲) و بین عدونا فلیس منا » (۳) . کر .

از این حدیث صریح واضح است که معاویہ و اتباعش از حزب شیطان بودند ، پس حزب شیطان را از عدول مؤمنین و اتقیای صالحین و مصداق آیات مدح و ثناء قرار دادن کمال عجب است !

و نیز در “کنز العمال” مرقوم است :

۱- کنز العمال ۱۱ / ۳۵۰ .

۲- در [الف] اشتبهاً : (بینا) آمده است .

۳- [الف] ذیل الصفین . [کنز العمال ۱۱ / ۳۵۶] .

عن ابن عباس ، قال : عقم النساء أن يأتين بمثل أمير المؤمنين على بن أبي طالب [(عليه السلام)] ! والله ما رأيت ولا سمعت رئيساً يوزن به ، لرأيته يوم صفين وعلى رأسه عمامه بيضاء قد أرخت طرفها ، كان عينه سراجاً سليطاً (١) ، وهو يقف على كل شذمه يحضهم حتى انتهى إليّ ، وأنا في كتيب من الناس ، فقال : « معاشر المسلمين ! استشعروا خشية ، وغضوا الأصوات ، وتجلبوا السكينة ، واعملوا الأسنه ، وأقلقوا السيوف في الأغمد قبل السكينة ، وابلغوا الوخز ، وناقحوا الضبا ، وصلوا السيوف بالخطا والنبال بالرماح ، فإنكم بعين الله ، ومع ابن عم نبيّه صلى الله عليه [وآله] وسلم ، عاودوا الكرّ ، واستحيوا من الفرّ ، فإنه عار باق في الأعقاب [والأعناق] (٢) ونار يوم الحساب ، وطيبوا عن أنفسكم نفساً (٣) ، واشمخوا (٤) إلى الموت شمخاً (٥) ، وعليكم بهذا السواد الأعظم ، والرواق المطنب ، فاضربوا ثبجه ؛ فإن الشيطان راكد في كسره ، ومفترش ذراعيه ، قد قدم الموثبه ، وأخر للنكوص رجلا ، .

١- في المصدر : (سليطاً) .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- في المصدر : (أنفسنا) .

٤- في المصدر : (وامشوا) .

٥- في المصدر : (سيجحاً) .

فصمداً صمداً حَتَّىٰ يَنْجَلِيَ لَكُمْ عَمُودَ الدِّينِ ، (وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتَرَكُمُ أَعْمَالُكُمْ) « (۱) . کر (۲) .

پس کمال عجب است که حضرات اهل سنت این نصوص جناب ولایت مآب (علیه السلام) را بر مذمت و شناعت اعمال معاویه و اتباعش پس پشت انداخته ، اعتقاد کمال خوبی و نیکی ایشان کنند ، و ایشان را مبری از عصیان و فسوق دانند ، حال آنکه جناب امیر (علیه السلام) در این کلام تصریح کرده که :

معاویه مثل شیطان است و قتال او و اتباعش واجب و باعث انجلائی عمود دین است ، و فرار از قتالشان موجب عقاب و عار است .

تعصب اهل سنت باید دید که به مخالفت آن جناب گویند که : معاویه را - العیاذ بالله - قتال آن جناب جایز بود ، و هم او را به این قتال و معادات نقصی حاصل نشده .

و نیز گویند که : اطاعت جناب امیر (علیه السلام) و قتال نمودن با آن جناب واجب نبود ، بلکه تخطئه آن جناب در این قتال کنند ، کما تفوه به ابن تیمیه (۳) ، و تصویب کسانی کنند که از قتال همراه آن جناب < ۴۰۲ > باز آمده در خانه ها .

۱- سوره محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) (۴۷) : ۳۵

۲- [الف] وقعه صفین ، کتاب الفتن ، قوبل علی أصله . (۱۲) . [کنز العمال ۱۱ / ۳۴۶ ، ولاحظ : تاریخ مدینه دمشق ۴۲ / ۴۶۰] .

۳- منهاج السنه ۶ / ۲۳۶ - ۲۳۷ ، عبارت او در طعن هشتم صحابه گذشت .

نشستند ، كما صرَّح به ولی الله فی ازاله الخفاء (۱) .

و در “استیعاب” در ترجمه حبیب بن مسلمه مسطور است :

وروینا : أن الحسن بن علی [(علیه السلام)] قال لحبیب بن مسلمه فی بعض خرجاته بعد صفین : یا حبیب ! ربّ مشیر (۲) لك فی غیر طاعه الله ! فقال له حبیب : أمّا إلی أیّیک فلا (۳) .

فقال له الحسن [(علیه السلام)] : « بلی ! والله لقد طاوعت معاویه علی دنیاہ ، وسارعت فی هواہ ، فلئن کان قام بك فی دنیاك لقد قعد بك فی دینك ، فلیتک إذا أسأت الفعل أحسنت القول ، فتكون كما قال الله تعالى : (وَأَخْرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا) (۴) ، ولكنك كما قال : (كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِم مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ) . (۵) انتهى .

از این کلام حضرت امام حسن (علیه السلام) صریح واضح است که : اتباع معاویه و .

۱- ازاله الخفاء ۱ / ۳۳۴ و ۲ / ۲۸۰ - ۲۸۲ عبارات او در طعن هشتم صحابه گذشت .

۲- فی المصدر : (مسیر) .

۳- حذفوا من المصدر الکامبیوتری قوله : (فقال له حبیب : أمّا إلی أیّیک فلا) ، وهو موجود فی المصدر . . . أى الاستیعاب ۱ / ۳۲۱ (طبعه مصر) .

۴- سورة التوبه (۹) : ۱۰۲ .

۵- الاستیعاب ۱ / ۳۲۱ ، والآیه الشریفه فی سورة المطففین (۸۳) : ۱۴ .

معاویه محض تابع هوای نفسانی و فریفته زبرج دنیای فانی بودند و اصلاً در مخالفت جناب امیر (علیه السلام) طلب امری دینی مطلوب نداشتند .

و اتباع معاویه باعث خسران در دین و مخالفت خدا و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود و اتباع او مصداق آیه : (كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) بودند .

پس با این همه نصوص اهل بیت بر ضلال و فسق معاویه و اتباعش باز حضرات اهل سنت او را و تابعانش را از اصحاب عدول و ارباب فضیلت جلیله دانند ، و قتال ایشان را با جناب امیر (علیه السلام) موجب ثواب گویند ، فلعن الله علی هذه الجماعه السفیحه .

و در “ کنز العمال ” مروی است :

عن إسماعیل بن رجاء ، عن أبيه ، قال : كنت في مسجد الرسول في حلقه فيها أبو سعيد الخدري وعبد الله بن عمرو ، فمر بنا الحسين بن علي [(عليهما السلام)] فسلم ، فردّ عليه القوم ، فقال عبد الله بن عمرو : ألا أخبركم بأحب أهل الأرض إلى أهل السماء ؟ قالوا : بلى ، قال : هو هذا الماشي ، ما كلمني كلمه منذ ليالي صفين ، ولئن يرضى عني أحب إلي من أن يكون لي حمر النعم ، فقال أبو سعيد : ألا تعتذر إليه ؟ قال : بلى . . فاستأذن أبو سعيد ، فأذن له ، فدخل ، ثم استأذن لعبد الله بن عمرو فلم يزل به حتى أذن له ، فأخبره أبو سعيد بقول عبد الله بن عمرو ، فقال له الحسين [(عليه السلام)] : « أعلمت - يا عبد الله ! - أني أحب أهل الأرض إلى أهل السماء ؟ »

قال : إى وربّ الكعبه ، قال : « فما حملك على أن قاتلتنى وأبى يوم صفين ؟ ! فوالله لأبى كان خيراً منى » قال : أجل .. إلى آخره (۱).

از این روایت صریح ثابت است که قتال اهل صفین موجب غضب و ناخوشی حضرات ائمه اهل بیت (علیهم السلام) بود و ایذا و اغضاب اهل بیت به حکم احادیث جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله) موجب ایذای رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است .

و نیز جناب امیر (علیه السلام) معاویه را از مضلین گفته ، و او را قابل ولایت و حکومت ندانسته ، چنانچه در «استیعاب» مذکور است :

لما قتل عثمان وبايع الناس علياً [(علیه السلام)] ، دخل عليه المغيرة بن شعبه فقال له : يا أمير المؤمنين ! إن لك عندى نصيحة ، قال : « وما هي ؟ » قال : إن أردت أن يستقيم لك الأمر فاستعمل طلحة بن عبيد الله على الكوفة والزيبر بن العوام (۲) < ۴۰۳ > على البصره ، وابعث معاويه بعهدده على الشام حتى يلزمه طاعتك ، فإذا استقرت لك الخلافة فأدرها كيف شئت برأيك .

قال على [(علیه السلام)] : « أما طلحة والزيبر فسأرى رأی فیهما ، وأما معاویه ؛ فلا والله ، لا أرانى الله مستعملاً له ، ولا مستغنياً به مادام .

۱- [الف] قوبل على أصله ، كتاب الفتن ، وقعه صفين . (۱۲) ر . [كنز العمال ۱۱ / ۴۴۳] .

۲- قسمت : (الكوفه والزيبر بن العوام) در حاشیه [الف] به عنوان تصحيح آمده .

على حاله ، ولكنى أدعوه إلى الدخول فيما دخل فيه المسلمون ، فإن أبى حاكمته إلى الله .

وانصرف عنه المغيره مغضباً له لما لم يقبل عنه نصيحته ، فلَمَّا كان الغداه أتاه فقال : يا أمير المؤمنين ! نظرتُ فيما قلتُ لك بالأمس وما جاوبتني به ، فرأيت أنك وفقت (١) للخير وطلب الحق ، ثم خرج عنه ، فلقية الحسن (رضى الله عنه) [(عليه السلام)] وهو خارج ، فقال لأبيه : « ما قال لك هذا الأعور ؟ » قال : « أتانى أمس . . هكذا ، وأتانى اليوم . . هكذا » ، قال : « نصح لك - والله - أمس ، وخذعك اليوم » ، فقال له على (عليه السلام) : « إن أقررت معاويه على ما فى يده كنت متخذ المضلين عضداً » . (٢) انتهى .

و چنین فاسق فاجر که قابل ولایت مسلمین نباشد ، چگونه اهل سنت او را به مخالفت جناب امیر (علیه السلام) عادل و مؤمن کامل و مجتهد متقی مینامند ؟!

العیاذ بالله من التعصب .

١- در [الف] اشتبهاً : (وقت) آمده است .

٢- [الف] قوبل على أصله ، ترجمه مغیره بن شعبه . (١٢) . [الاستیعاب ٤ / ١٤٤٧ ، و آخر الروایه اشاره الى قوله تعالى : (وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا) (سورة الكهف (١٨) : (٥١)] .

[سبّ امیر مؤمنان (علیه السلام)]

و نیز مخاطب سابقاً تصریح کرده به اینکه معاویه و دیگر اهل شام جناب امیر (علیه السلام) را بد میگفتند ، و منکر خلافت آن جناب شدند و سلب لیاقت خلافت از آن جناب کردند (۱)؛ و با این همه ادعای اسلام ایشان کرده و آیات قرآنی را در مدح ایشان فرود آورده ، و کمال ایمان و اخلاص ایشان ثابت نموده .

پس انصاف باید فرمود ، و تأملی شافی باید کرد که آیا اهل سنت ادعای ولایت جناب امیر (علیه السلام) محض به زبان میکنند؛ یا در واقع هم نصیبی از آن دارند؟!

حق ولایت و محبت جناب امیر (علیه السلام) همین است که دشمنان و لاعنان و بدگویان آن جناب را از افاضل صحابه و اکابر مؤمنین و از صلحای اخیار و اتقیای نیکوکار پندارند؟!

آیا حدیث : « کنا نعرف المنافقین ببغض علی (علیه السلام) » [(۲)] ، حدیث صحیح نیست؟!

۱- در طعن هشتم صحابه از تحفه اثنا عشریه : ۳۴۲ - ۳۴۷ گذشت .

۲- صرّح بصحته الخطیب التبریزی فقال : والحديث صحيح ، وفي هذا الباب عن أبي سعيد الخدري وابن عباس وابن مسعود وجماعه عن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم ، وبالجملة؛ فالحديث متواتر . انظر : الاكمال في أسماء الرجال : ۱۶۱ ، ولاحظ الغدير ۲ / ۱۸۲ - ۱۸۷ .

و آیا در روز غدیر اگر جناب امیر (علیه السلام) را خلیفه نساخته ، حکم به ولایت به معنای دوستی آن جناب هم نداده ؟ !

آخر شرم باید کرد ، و کلام خود را که البته نباید فراموش ساخت !!

و عجب آنکه خود این فاضل در باب دوازدهم تصریح کرده به اینکه محارب جناب امیر (علیه السلام) از راه بغض و لاعن و سب آن جناب به اجماع اهل سنت کافر است ، چنانچه گفته :

محارب حضرت مرتضی (علیه السلام) اگر از راه عداوت و بغض است ، نزد علمای اهل سنت کافر است بالاجماع ، و همین است مذهب ایشان در حق خوارج و اهل نهروان ، و حدیث : « حربک حربی . . » نزد ایشان بر همین حرب محمول است . اما در اینجا هم لزوم کفر است نه التزام آن ، پس اطلاق مرتد بر ایشان نتوان کرد ، و چون شبهه ایشان بسیار بی مغز و مقابل نصوص قطعیه قرآنی و احادیث متواتره پیغمبر است ، موجب اعتذار ایشان نمیتواند شد ، پس خوارج نزد اهل سنت در احکام اخروی کافرند ، و دعای مغفرت < ۴۰۴ > ایشان نباید کرد ، و نماز جنازه ایشان نباید خواند ، و علی هذا القیاس . و محارب حضرت امیر (علیه السلام) نه از راه عداوت و بغض بلکه از شبهه فاسد و تأویل باطل ، مثل اصحاب جمل و اصحاب صفین ، پس در خطای اجتهادی و بطلان اعتقادی خود مشترک اند ، فرق این است که این خطای اجتهادی و فسق اعتقادی اصحاب جمل اصلاً مجوز طعن و تحقیر نیست ، به سبب ورود نصوص قرآنی و احادیث متواتره در مدح و ثنا خوانی ایشان و سوابق

اسلامیه ایشان و ثبوت قرابت و علاقه نسبی و صهری ایشان با جناب پیغمبر علیه [وآله] الصلاه والسلام ، مثل آنچه در حق حضرت موسی [(علیه السلام)] چون نصوص قطعیه قائم است بر عصمت و علو درجه مانع است از طعن و تحقیر ایشان در آنچه با برادر خود حضرت هارون [(علیه السلام)] به عمل آوردند از راه عجله و بی تأمل ، و آن همه لله و فی الله بود نه به هوای نفسانی و نزع شیطانی ، حاشا جنابه من ذلک !

و در اصحاب صفین چون این امور بالقطع ثابت نشده ، توقف و سکوت لازم است نظر به عمومات آیات و احادیث دالّه بر فضائل صحابه بلکه جمیع مؤمنین ، و امید شفاعت و نجات به عفو پروردگار .

آری ! اگر از جماعت شام بالیقین کسی را معلوم کنیم که عداوت و بغض حضرت امیر (علیه السلام) داشت به حدی که تکفیر آن جناب یا لعن و سبّ آن عالی قباب میکرد او را بالیقین کافر خواهیم دانست ، و چون (۱) این معنا تا حال از روی روایت معتبره ثابت نشده ، و اصل ایمان آنها بالیقین (۲) ثابت است ، تمسک به اصل داریم .

بالجمله ؛ اجماع اهل سنت است بر آنکه تکفیر کننده حضرت امیر (علیه السلام) ، یا منکر به بهشتی بودن ایشان ، یا منکر لیاقت خلافت ایشان - به اعتبار اوصاف .

۱- در [الف] اشتبهاً : (و چون خواهیم دانست) آمده است که اصلاح شد .

۲- از قسمت : (خواهیم دانست ...) تا اینجا در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح آمده است .

دین مثل علم و عدالت و تقوی و ورع - کافر است ، و چون این معنا در حق خوارج نهروان بالقطع به ثبوت پیوست ، آنها را کافر میگویند ، و از دیگران هرگز به ثبوت نرسیده آنها را تکفیر نمیکنند ، این است تنقیح مذهب اهل سنت در این باب و موافق اصول ایشان ؛ زیرا که اجماع دارند بر آنکه منکر ضروریات دین کافر است .

و علو درجه ایمان حضرت امیر (علیه السلام) و بهشتی بودن ایشان و لایق خلافت پیغمبر بودن از روی احادیث بلکه آیات قطعیه متواتره ثابت است ، پس منکر این امور کافر باشد . (۱) انتهی کلامه بلفظه .

و انکار عداوت اهل صفین با جناب امیر (علیه السلام) و بغض ایشان با آن کرامت مآب و انکار خلافت و استحقاق آن جناب ، و لعن و سبّ کردن آن حضرت - که مخاطب در این کلام کرده - برای تکذیبش کلام سابق کافی است و حاجت به دلیلی دیگر ندارد ، و لیکن بنا بر مزید توضیح بعض دلائل دیگر بر این معنا بیان کنیم و مدّعا بالقطع به اثبات رسانیم .

پس بدان که ابن ماجه در " سنن " خود - که از " صحاح " اهل سنت معدود است - روایت کرده :

حدّثنا علی بن محمد ، حدّثنا أبو معاویه ، حدّثنا موسی بن أسلم ، عن ابن سابط - وهو عبد الرحمن - ، عن سعد بن .

۱- [الف] صفحه : ۳۱۶ ، قوبل علی أصله . [تحفه اثنا عشریه : ۳۹۴] .

أبي وقاص ، قال : قدم معاوية في بعض حجّاته ، فدخل عليه سعد ، فذكروا علياً [(عليه السلام)] فقال منه ، فغضب سعد ، وقال : تقول لهذا الرجل ؟ ! سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول : « من كنت مولاه فعلي مولاه » .

وسمعه يقول : < ۴۰۵ > « أنت مني بمنزلة هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي » .

وسمعه يقول : « لأعطين الراية اليوم رجلاً يحب الله ورسوله » . (۱) انتهى .

حاصل آنکه از سعد بن ابوقاص مروی است که : آمد معاویه برای حج نمودن پس رفت نزد او سعد ، پس ذکر جناب امیر (علیه السلام) در میان آمد و معاویه ملعون - عیاذاً بالله - جناب امیر (علیه السلام) را سب و شتم نمود ، پس سعد به غضب آمد . . . الی آخر .

و در “ صحیح مسلم ” - که به اعتراف مخاطب صحیح ترین کتب اهل سنت است - مذکور است :

عن عامر بن سعد بن أبي وقاص . . . قال : أمر معاوية بن [أبي] سفیان سعداً فقال : ما يمنعك أن تسبّ أبا تراب ؟ فقال : أما ذكرت ثلاثاً قالهنّ رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ؟ !

۱- [الف] قبول علی أصله ، ابن ماجه . (۱۲) . [سنن ابن ماجه ۱ / ۴۵] .

فلن أسبّه ، لئن يكون لي واحده منهنّ أحبّ إليّ من حمر النعم . . إلى آخره (۱).

و این حدیث صریح است در آنکه معاویه ملعون - پناه به خدا - به سبّ جناب امیر (علیه السلام) امر می‌کرد .

لیکن بعضی از متعصبین چشم از واضحات پوشیده ، انکار کرده اند که از این حدیث امر به سبّ مستفاد نمیشود ، مگر منصفین اهل سنت این انکار را باطل محض و مکابره صریحه گفته ، به ردّ آن پرداخته اند ، چنانچه در “ حدائق الأزهار شرح مشارق الأنوار ” (۲) گفته :

اعلم أن بعض أهل العلم (۳) لمّا رأى ما يدل عليه مفهوم كلام معاويه . . . من العدول عن سنن الإنصاف في إعطاء حق مرتبه على [(علیه السلام)] ، ورأى الذبّ عن الصحابي واجباً ، عمد إلى تأويل قوله ، فقال : قول معاويه هذا ليس فيه تصريح بأنه أمر بسبّه ، وإنما سأله من المانع ، كأنه يقول : امتنعت عن ذلك تورعاً أو خوفاً ، فإن .

۱- صحیح مسلم ۷ / ۱۲۰ .

۲- [الف] فی کشف الظنون عن أسامی الکتب والفنون ، فی ذکر شراح مشارق الأنوار [، قال] : ووجه الیدین عمر بن عبد المحسن الأرنجانی ، سمّاه : حدائق الأزهار فی شرح مشارق الأنوار . (۱۲) . [کشف الظنون ۱ / ۶۳۲ و ۲ / ۱۶۸۹] .

۳- المراد منه النووی فی شرحه علی صحیح مسلم ۱۵ / ۱۷۵ و المبارکفوری فی تحفه الأحوذی ۱۰ / ۱۵۶ .

كان تورعاً وإجلالاً فأنت مصيب محسن ، وإن كان بغير ذلك فله جواب آخر .

ولعلَّ سعداً كان في طائفه يسبون ، فلم يسبَّ معهم ، وعجز عن الإنكار أو أنكر عليهم ، فسأله معاوية عن ذلك .

ويحتمل أن يكون : ما لك لا تخطئه في رأيه واجتهاده ؟ ! فتظهر للناس حسن رأينا واجتهادنا ، وأنه أخطأ .

هذا كلام هذا المأول ، ولكنه بعيد جداً ؛ لأن المذكور في الرواية (أمر معاوية سعداً ..) .

فقوله : (ليس فيه تصريح بأنه أمر) جحد ومكابره .

ورجاء أن كان سعد في طائفه يسبون ، فلم يسبَّ معهم ، فسأله معاوية عن ذلك - أي سبب الامتناع عن السبِّ - ، ليس بشيء ؛ لأنه ليس برافع إلى ما يدل عليه اللفظ ، والظاهر أنه من باب الإيجاز بالحذف في قوله ... (١) : (أَنَا أُتَّبِعُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسَلُونِ * يُوسُفُ ..) (٢) . . أي أرسلون إلى يوسف لأستعبره الرؤيا ، فأرسلوه ، فأناه ، وقال له : يا يوسف ! . . كذلك هاهنا تقدير الكلام : أمر معاوية بن أبي سفيان سعداً بأن يسبَّ علياً [(عليه السلام)] ، فامتنع عن ذلك ، فقال : ما يمنعك أن تسبَّ أبا تراب ؟ وتكنيه بهذه .

١- در [الف] اینجا يك كلمه خوانا نیست ، شاید مثل (تعالی) و (عز وجل) باشد .

٢- يوسف (١٢) : ٤٥ .

الكنيه دون أن يقول : أبا الحسن ، أو ابن أبي طالب ، أو عليّاً ، أو ابن عمّ رسول الله . . شاهد صدق على إرادته سبّه إياه لمن يساعده الذوق .

وأما الاحتمال الآخر ؛ وهو أن يكون معناه : ما يمنعك أن تخطئه < ٤٠٦ > في رأيه واجتهاده ؟ ! فأبعد ؛ لأن قوله : (أمر معاويه) يقتضى مأموراً به ، وقوله : (ما يمنع) لا يصلح لذلك .

وإن جعل (ما يمنعك أن تسب) عبارته عن التخطئه في الرأى والاجتهاد ، ليس بمستقيم ؛ لأن التخطئه فيها ليست بسب ، وهو ظاهر ، ولا- مستلزماً له ؛ لأنها جاريه فيما بين العلماء ، ولا- ينسب المخطئ إلى سب من خطأه ، فلا يكون كناية ولا لازماً من لوازمه ، لكن السب قد يوجد بغير التخطئه فيها فلا يكون مجازاً ، فليس بحقيقه ، ولا كناية ، ولا مجاز ، ولا تشبته فيكون فاسداً ، فإذا لا تأويل لكلام معاويه . . . هاهنا إلا ما شهد به النبى [(صلى الله عليه وآله وسلم)] حين قال لعمار بن ياسر : « تقتلك الفئه الباغيه » ، وقد قتل في حرب معاويه . (١) انتهى .

١- حدائق الأزهار : لم تصل لنا مخطوطته ، ولا نعلم بطبعه . أقول : تجد هذا التأويل البارد فى شرح مسلم للنووى ١٥ / ١٧٥ وتحفه الأحوذى للمباركفورى ١٠ / ١٥٦ . وأما التصريح بأن معاويه أمر سعداً أن بالسب فقد ذكر فى كثير من المصادر فراجع : صحيح مسلم ٧ / ١٢٠ ، سنن الترمذى ٥ / ٣٠١ ، السنن الكبرى للنسائى ٥ / ١٠٧ ، أسد الغابه ٤ / ٢٥ ، الإصابه ٤ / ٤٦٨ ، البدايه والنهائيه ٧ / ٣٧٦ ، خصائص أمير المؤمنين عليه السلام للنسائى : ٤٨ ، تاريخ مدينه دمشق لابن عساكر ٤٢ / ١١١ ، تاريخ الإسلام للذهبى ٣ / ٦٢٧ ، ولاحظ أيضاً : ملحقات إحقاق الحق مجلدات ٣ ، ٤ ، ١٥ ، ٢١ ، ٢٢ ، ٢٣ ، ٢٤ ، ٣٠ .

و در کتاب "مستطرف" مذکور است :

لَمَّا قَدِمَ مَعَاوِيَةَ الْمَدِينَةَ صَعِدَ الْمَنبِرَ ، وَنَالَ مِنْ عَلِيٍّ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) [(عَلَيْهِ السَّلَامُ)] ، فَقَامَ الْحَسَنُ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) [(عَلَيْهِ السَّلَامُ)] فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ : « إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا جَعَلَ لَهُ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ (١) ، فَأَنَا ابْنُ عَلِيٍّ وَأَنْتَ ابْنُ صَخْرٍ ، وَأُمُّكَ هِنْدٌ وَأُمِّي فَاطِمَةُ [(عَلَيْهَا السَّلَامُ)] ، وَجَدْتُكَ قَبِيلَهُ (٢) وَجَدْتِي خَدِيجَةَ ، فَلَعَنَ اللَّهُ الْأَمَنَةَ حَسْبًا ، وَأَخْمَلْنَا ذِكْرًا ، وَأَعْظَمْنَا كُفْرًا ، وَأَشَدَّنَا نِفَاقًا » .

فصاح أهل المسجد : آمين .. آمين ، فقطع معاوية خطبته ، ودخل منزله . (٣) انتهى .

١- إشاره إلى قوله تعالى : (وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا) (سورة الفرقان (٢٥)) : (٣١)

٢- في المصدر : (قيله) .

٣- [الف] الباب الثامن والعشرون في الفخر والمفاخره . (١٢) . [المستطرف ١ / ٢٨٩ ، وانظر : جمهره خطب العرب ٢ / ١٥]

و نیز در "مستطرف" مسطور است :

قال معاويه لعقيل بن أبي طالب : إن علياً قد قطعك ووصلتُك ، ولا نرضى منك إلا أن تلعنه على المنبر . . فقال : أفعل . . فصعد المنبر ثم قال - بعد أن حمد الله تعالى وأثنى عليه ، وصلى على النبي صلى الله عليه [وآله] . وسلم (١) - : أيها الناس ! قد أمرني أن ألعن علي بن أبي طالب أمير المؤمنين معاوية بن أبي سفيان ، فالعنوه ، فعليه لعنة الله . . ثم نزل ، فقال له معاوية : إنك لم تبتين من لعنت بيني وبينه ، فقال : والله لا زدتُ حرفاً ولا نقصتُ آخره ، والكلام إلى نيه المتكلم . (٢) انتهى .

و نیز در کتاب "العقد" لابن عبد ربّه و "مستطرف" مذکور است :

حكى أن معاويه بينما هو جالس في بعض مجالسه - وعنده وجوه الناس ، فيهم الأحنف بن قيس - إذ دخل رجل من أهل الشام ، فقام خطيباً ، فكان آخر كلامه : أن لعن علياً - رضى الله عنه ولعن لاعنه [(عليه السلام)] - ، فقال الأحنف : يا أمير المؤمنين ! إن هذا القائل لو يعلم أن رضاك في لعن المرسلين . . لعنهم ! فاتق الله - يا أمير المؤمنين ! - ودع عنك علياً (رضى الله عنه) [(عليه السلام)] فقد لقي ربّه ، وأفرد في قبره . .

١- [الف] خ . ل : (وأثنى على نبيه محمد [صلى الله عليه وآله وسلم]) .

٢- [الف] الفصل الثاني من الباب السابع . [المستطرف ١ / ١٠١ ، وانظر وفيات الاعيان ٢ / ٥٠٥] .

وخلى بعمله ، وكان - والله - المبرز سيفه (١) ، الطاهر ثوبه (٢) ، العظيمه مصيبته (٣) ، فقال معاويه : يا أحنف ! لقد تكلمت بما تكلمت (٤) ، فأيم الله لتصعدنّ على المنبر فتلعنه طوعاً أو كرهاً ، فقال له الأحنف : يا أمير المؤمنين ! إن تعفنى فهو خير لك ، وإن تجبرنى على ذلك - فوالله - لا يجرى على شفتى هذا أبداً (٥) قال : قم ، فاصعد ، قال : فأنا - والله - مع ذلك لأنصفنك فى القول والفعل ، قال : وما أنت قائل < ٤٠٧ > إن أنصفتنى ، قال : أصعد المنبر ، فأحمد الله وأثنى عليه بما هو أهله ، وأصلّى على نبيه محمد صلى الله عليه [وآله] وسلم ثم أقول : أيها الناس ! إن أمير المؤمنين معاويه أمرنى أن ألعن علياً ، ألا وإن علياً ومعاويه اقتتلا- واختلفا ، فادعى كل واحد منهما أنه مبعى عليه وعلى فتنه ، فإذا دعوتُ فأمنوا ، رحمكم الله ، اللهم العن أنت وملائكتك [وانبيائك] (٦) وجميع خلقك الباغى منهما على صاحبه ، والعن الفئة الباغيه ، اللهم .

-
- ١- فى المستطرف : (المبرور سيفه) ، وفى العقد الفريد : (المبرز بسبقه) .
 - ٢- فى العقد الفريد : (خلقه) .
 - ٣- فى العقد الفريد : (الميمونه نقيبه) .
 - ٤- فى العقد الفريد : (لقد أغضيتُ العين على القذى ، وقلت بغير ما ترى . .) .
 - ٥- [الف] [خ . ل : (لا يجرى شفتاى به أبداً)] كما فى العقد الفريد [.
 - ٦- الزيادة من العقد الفريد .

العنهم لعناً كثيراً . . أمتوا رحمكم الله تعالى .

یا معاویه ! لا أزيد علی هذا ولا أنقص حرفاً ، ولو كان فيه ذهاب رومی ، فقال معاویه : إذا نعتیک یا أبا بحر . (۱) انتهى .

و در کتاب "المختصر فی أخبار البشر" تصنیف علامه اسماعیل بن علی بن محمود مذکور است :

کتب الحسن [(علیه السلام)] إلى معاویه ، واشترط علیه شروطاً ، وقال : إن أجبت إليها فأنا سامع مطيع ، فأجاب معاویه إليها .

وكان الذى طلبه الحسن [(علیه السلام)] : أن يعطيه ما فى بيت مال الكوفة ، وخراج دارابجرد (۲) من فارس ، وأن لا يشتم (۳) علیاً [(علیه السلام)] .

فلم يجب إلى الكف عن شتم (۴) علی [(علیه السلام)] ، فطلب الحسن [(علیه السلام)] .

۱- [الف] الفصل الثانی فی الفصاحه من الباب السابع ، فی بیان والبلاغه . (۱۲) . [العقد الفريد ۴ / ۲۸ - ۲۹] . مستطرف فی الباب الثانی . [المستطرف ۱ / ۱۰۱ - ۱۰۲] .

۲- در [الف] اشتبهاً : (دارالجرو) آمده است . دارابجرد ، داربگرد : مرغزاری کوچک است ، طول آن سه فرسنگ در عرض یک فرسنگ ، یکی از پنج کوره (یعنی : شهرستان) ایالت فارس در قدیم . مراجعه شود به لغت نامه دهخدا .

۳- فی المصدر : (لا یسب) .

۴- فی المصدر : (سب) .

أن لا يشتم علي [(عليه السلام)] وهو يسمع ، فأجابه إلى ذلك ، ثم لم يف [له] (۱) به . (۲) انتهى .

و نیز در کتاب “العقد” لابن عبد ربّه - علی ما نقل - مذکور است :

لَمَّا مات الحسن بن علي (رضي الله عنه) [(عليهما السلام)] حجّ معاويه ، فدخل المدينة ، وأراد أن يلعن علياً [(عليه السلام)] ([علي منبر رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، فقيل له : وإن هاهنا سعد ابن أبي وقاص ، ولا نراه يرضى بهذا ، فابعث إليه ، [وخذ رأيه] (۳) ، فأرسل إليه وذكر له ذلك ، فقال : إن فعلت لأخرجنّ من المسجد ولا أعود إليه . . فأمسك معاويه عن لعنه حتى مات سعد ، فلما مات سعد لعنه علي المنبر ، وكتب إلى عمّاله أن يلعنوه علي منابرههم ، ففعلوا ، فكتبت أم سلمة زوج النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم إلى معاويه : أنكم تلعنون الله ورسوله علي منابركم ، وذلك أنكم تلعنون علي بن أبي طالب ومن أحبّه ، وأنا أشهد أن الله أحبّه ورسوله .

فلم يلتفت إلى كلامها . (۴) انتهى .

و ملا علی قاری در “شرح مشکاه” از شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی نقل کرده که او گفته :

۱- الزیاده من المصدر .

۲- [الف] ترجمه فی أخبار معاویه . [المختصر فی أخبار البشر ۱ / ۲۵۴] .

۳- الزیاده من المصدر .

۴- العقد الفرید ۴ / ۳۶۶ .

ثم تعلم أن علياً ومعاويه كانا على القتال والخصام ، وكان الطائفتان يسبّ بعضهما بعضاً . انتهى بقدر الحاجه (۱) .

حاصل آنکه علی و معاویه بودند بر قتال و مخاصمت و حال هر دو طائفه این بود که بعضی ایشان بعضی دیگر را سب و شتم میکردند .

و سبط ابن الجوزی در “ تذکره خواص الأئمه فی معرفه الأئمه ” بعد ذکر حدیث سعد در شرح آن گفته :

أما قول معاويه لسعد : (ما منعك أن تسبّ أبا تراب) ؛ فإن معاويه لما سبّ علياً (عليه السلام) وأمر الناس بذلك ، تورّع سعد عن سبّه ، ولم يأخذه في الله لومه لائم . (۲) انتهى .

و محب طبری در “ ریاض نضره ” روایت کرده :

عن سعد ، قال : أمر معاويه سعداً أن يسبّ أبا تراب ، فقال : أمّا ما ذكرت ثلاثاً قالهنّ رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم فلن أسبّه ، لئن يكون فيّ واحده منهنّ أحبّ إليّ من حمر النعم . . إلى آخر الحديث (۳) . < ۴۰۸ > .

۱- [الف] الفصل الثانی من باب مناقب العشره المبشره . (۱۲) . [مرقاه المفاتیح ۱۱ / ۲۷۵] .

۲- تذکره الخواص : ۲۸ .

۳- [الف] قبول علی أصل [ال] ریاض النضره فی فضائل علی (علیه السلام) ، ذکر اختصاصه بأنه وزوجه وابنیه أهل البيت [(علیهم السلام)] . [الریاض النضره ۲ / ۲۴۷ (چاپ مصر)] .

و ابن تیمیه در جواب علامه حلی - علیه الرحمه - گفته :

أمّياً سعد لَمّا أمره معاويه بالسبّ ، فأبى ، فقال : ما منعك أن تسبّ علياً ، فقال : ثلاث قالهنّ رسول الله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] فلن أسبّه ، لئن يكون لى واحده منهنّ أحبّ إليّ من حمر النعم . . إلى آخر الحديث ، فهذا حديث صحيح رواه مسلم فى صحيحه (۱) .

و واقدی روایت کرده :

إن معاويه لَمّا عاد من العراق إلى الشام - بعد بيعه الحسن [(عليه السلام)] واجتماع الناس عليه - خطب فقال : أيها الناس ! إن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قال لى : إنك تلى الخلافه من بعدى ، فاختر الأرض المقدسه ، فإن فيها الأبدال ، وقد اخترتكم ، فالعنوا أبا تراب . . فلعنوه ، فلَمّا كان من الغد كتب كتاباً ، ثم جمعهم وقرأ عليهم (۲) .

و ابن ابی الحديد از ابو عثمان جاحظ - که فخر رازی در “ نهایه العقول ” بر اقوال او اعتماد فرموده (۳) - نقل کرده که او گفته :

۱- [الف] در فضائل جناب امیر [(علیه السلام)] ، در اول کتاب . (۱۲) . [منهاج السنه ۵ / ۴۲ ، وانظر : صحيح مسلم ۷ / ۱۲۰] .

۲- کتاب المغازی المطبوع ناقص ، ولم نجد فيه ما رواه المؤلف (رحمه الله) ، ولكن ذكره بنصّه ابن أبی الحديد فى شرحه على نهج البلاغه ۴ / ۷۲ .

۳- مراجعه شود به نهایه العقول ، ورق : ۲۴۵ ، صفحه : ۴۹۵ و ورق : ۲۶۳ ، صفحه : ۵۳۰ ، و غیر آن .

إن معاويه كان يقول - فى آخر خطبه الجمعة - : اللهم إن أبا تراب أُلحد فى دينك ، وصدّ عن سبيلك ، فالعنه لعناً وبيلاً ، وعذبه عذاباً أليماً . . !!

وكتب بذلك إلى الآفاق ، فكانت هذه الكلمات ينشؤونها (١) على المنابر إلى خلفه عمر بن عبد العزيز (٢) .

و نیز ابن ابى الحديد از ابو عثمان جاحظ آورده كه او روايت کرده :

إن قوماً من بنى أميه قالوا لمعاويه : يا أمير المؤمنين ! إنك قد بلغت ما أمّلت ، فلو كففت عن لعن هذا الرجل ، فقال : لا والله حتى يربوا عليه الصغير ، ويهرم عليه الكبير ، ولا يذكر له ذاكر فضلاً . (٣) انتهى .

١- فى المصدر : (يشار بها) .

٢- شرح ابن ابى الحديد ٤ / ٥٦ - ٥٧ .

٣- شرح ابن ابى الحديد ٤ / ٥٧ .

[عداوت با امیر مؤمنان (علیه السلام)]

و اعجب آن است که حضرات اهل سنت با این همه معاندت و مخالفت معاویه با جناب امیر (علیه السلام) ، و اقدام بر قتال آن جناب که شدیدترین عداوتها است ، و هم ارتکاب سبّ و شتم آن جناب و دیگر امور شنیعه گویند که معاویه با جناب امیر (علیه السلام) عداوت نداشت !! لهذا چند نصوص صریحه بر عدو بودن آن ملعون با آن جناب ذکر کنیم (۱) .

پس بدان که سیوطی در “ تاریخ الخلفاء ” در ترجمه جناب امیر (علیه السلام) گفته :

فصل فی نبد من أخبار علی [(علیه السلام)] وقضایاه وکلماته .

قال سعید بن منصور - فی سننه - : حدّثنا هشیم ، حدّثنا حجاج ، حدّثنی شیخ من فزاره : سمعت علیاً [(علیه السلام)] یقول : « الحمد لله الذی جعل عدونا یسأل عمّا نزل به من أمر دینه ! إن معاویه کتب الیّ یسألنی عن الخنثی [المشکل] (۲) ، فکتبتُ الیه أن یورّثه من قبل مباله » .

وقال : حدّثنا هشیم ، عن مغیره ، عن الشعبي ، عن علی [(علیه السلام)] مثله . (۳) انتهى .

۱- [الف] ف [فایده :] تصریح عداوت معاویه با حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) .

۲- الزیاده من المصدر .

۳- تاریخ الخلفاء ۱ / ۱۷۶ - ۱۷۷ .

پس این روایت - که آن را سعید بن منصور که از ائمه محدّثین اهل سنت است روایت کرده و سیوطی هم آن را معتمد داشته - صریح است در آنکه معاویه عدو جناب امیر (علیه السلام) بود ، و به اعتراف مخاطب عدو جناب امیر (علیه السلام) کافر است (۱) .

و در "مسند احمد حنبل" مسطور است :

حدّثنا محمد بن یونس ، قال : حدّثنا زید بن عمر بن عثمان التمری البصری ، حدّثنی إسماعیل ، عن قیس بن أبی حازم ، قال : جاء رجل إلى معاویه فسأله عن مسأله ، فقال : سل عنها علی بن أبی طالب ، فهو أعلم (۲) ، < ۴۰۹ > فقال : یا أمیر المؤمنین ! جوابک فیها أحبّ إلّی من جواب علی ! فقال : بنس [ما] قلت ولؤم ما جئت ، لقد کرهت رجلا کان رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم یغزّه بالعلم غزّاً ، لقد قال رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم : « أنت منی بمنزله هارون من موسی غیر أنه لا نبی بعدی » ، وکان عمر إذا أشکل علیه شیء يأخذ منه ، ولقد شهدت عمر وقد أشکل علیه شیء ، فقال عمر : هاهنا علی ؟ !

قم لا أقام الله رجلیک .

۱- تحفه اثنا عشریه : ۳۹۴ .

۲- در [الف] اشتبهاً اینجا : (لها) افزوده شده است .

والفضل ما شهدت به الأعداء . (۱) انتهى .

فقره اخيره اين حديث به صراحت تمام دلالت دارد بر آنکه معاويه از اعدای جناب امير (عليه السلام) بود ، پس از اينجا سفاهت مخالفين بايد دريافت که اعدای جناب امير (عليه السلام) را از کبار صحابه عدول و مصداق کمال مدح و ثنای قرآنی دانند ، و ايشان را از مقتدايان و ائمه و خلفای خود گيرند .

و نیز روايتی که از “ سنن بيهقي ” عن قريب منقول شود ، در آن ابن عباس تصريح کرده به اينکه معاويه با جناب امير (عليه السلام) عداوت داشت (۲) .

و در “ محاضرات ” راغب اصفهانی مسطور است :

قيل لهشام بن الحكم : هل شهد معاويه بديراً ؟ فقال : نعم من جانب الكفار !

وذكر عند شريك بن عبد الله بالحلم ، فقال : وهل كان معاويه إلا معدن السفه ؟ ! والله لقد أتاها قتل أمير المؤمنين [(عليه السلام)] وكان متكياً ، فاستوى جالساً ، ثم قال : يا جاريه ! غنّيني ، فاليوم قرّرت .

۱- لم نجدها في مسند أحمد ، ونقلها عن أحمد في الصواعق المحرقة ۲ / ۵۲۲ مع اختلاف يسير ، وكذلك أحمد في فضائل الصحابه ۲ / ۶۷۵ ، ولكنها خاليه عن كلامه الأخير : (الفضل ما شهدت به الأعداء) ، ورواها غير واحد من العامه كما في تاريخ مدينه دمشق ۴۲ / ۱۷۱ و ۷۴ / ۵۹ ، ملحقات احقاق الحق مجلدات : ۵ ، ۶ ، ۳۰ .

۲- السنن الكبرى ۵ / ۱۱۳ .

عيني ، فأنشأت تقول :

< شعر > ألا أبلغ معاويه بن حرب * فلا قرّت عيون الشامتينا أفي شهر الصيام فجعثمونا * بخير الناس طراً أجمعينا قتلتم خير من ركب المطايا * وأفضلهم ومن ركب السفينا > / شعر < فرجع معاويه عموداً كان بين يديه فضرب رأسها ، ونثر دماغها ، أين كان حلمه ذلك اليوم ؟! (١) انتهى .

زياده از اين عداوت چه ميباشد كه آن لعين بر وفات آن جناب مسرور شد و وفات آن جناب را باعث خنكي چشم كور خود گفت ، سبحان الله ! حضرات اهل سنت با وصف اين الحاد و كفر و زندقه ، آن ملعون معدن خباثت و كفریات را از صحابه عدول و مؤمن كامل و متقى فاضل و مصداق ثنا و مدح قرآن دانند !

١- [الف] قد وقع - بفضل الله - في يدي كتاب المحاضرات ، فقابلت العبارة عليه في الحدّ العشرين . (١٢) . [قال العلامة الأميني - بعد نقل هذه القضية عن نسخه مخطوطه لمحاضرات - : هذه القضية ذكرها الراغب في محاضراته المخطوطه الموجوده ، وهكذا نقلت عنها في تشييد المطاعن ٢ / ٤٠٩ غير أن يد الطبع الأمينه حرّفتها من الكتاب مع أحاديث التي ترجع إلى معاويه . انظر : الغدير ١١ / ٧٩ . أقول : إلى هنا اعتمادنا على محاضرات الأدباء في الكامبيوتر طبعه دار القلم بيروت سنه ١٤٢٠ ، ولم نجد هذه القضية فيه ، لكنها موجوده في محاضرات الادباء ٤ / ٢٧٨ طبعه دار صادر بيروت سنه ١٤٢٥] .

و نیز جناب امیر (علیه السلام) بر معاویه دعای بد میفرمود ، و در حق او دعای بد مینمود (۱) ، چنانچه در “کنز العمال” مسطور است :

عن عبد الرحمن بن معقل ، قال : صلّیت مع علی [(علیه السلام)] صلاه الغداه ، فقنت ، فقال - فی قنوته - : « اللهم عليك بمعاویه وأشیاعه ، وعمرو بن العاص وأشیاعه ، [وأبی الأعور السلمی وأشیاعه] (۲) ، وعبد الله بن قیس وأشیاعه » . ش
رواه ابن أبی شیبہ (۳) .

و عینی در “عمده القاری” آورده :

روی الطبرانی - فی الأوسط ، من حدیث إبراهیم بن (۴) علقمه ، والأسود ، عن عبد الله بن مسعود ، قال : ما قنت رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم فی شیء من صلاته إلا فی الوتر ، وأنه كان إذا حارب لقنت فی الصلوات (۵) کلهن [يدعو علی المشرکین] (۶) .

ولا قنت أبو بکر ولا عمر ولا عثمان حتی ماتوا .

۱- [الف] [ف فایده :] [لعن جناب امیر (علیه السلام) بر معاویه .

۲- الزیاده من المصدر .

۳- [الف] کتاب الصلاه ، القنوت . (۱۲) . [کنز العمال ۸ / ۸۲] .

۴- فی المصدر : (عن) .

۵- در [الف] اشتبهاً : (الصلاه) آمده است .

۶- الزیاده من المصدر .

ولا قنت على (رضى الله عنه) [(عليه السلام)] حتى حارب أهل الشام ، وكان يقنت في الصلوات (١) كلهن ، وكان معاويه يدعو عليه أيضاً ، يدعو كل واحد < ٤١٠ > منهما على الآخر .

وقال شيخنا زين الدين . . . : ابن مسعود لم يدرك محاربه على [(عليه السلام)] أهل الشام ، ولا موت عثمان ، فإنه مات في زمن عثمان .

قلت : يحتمل أن يكون قوله : (ولا عثمان . . .) إلى آخره من كلام إبراهيم ، أو من علقمه ، أو من الأسود (٢) .

و شيخ عبدالحق در “ شرح مشكاه ” گفته :

روى الخطيب - في كتاب القنوت - ، عن أنس : أن النبي [(صلى الله عليه وآله وسلم)] كان لا يقنت إلا إذا دعى عليهم .

وقد روى عن الصديق أنه قنت عند محاربه على أهل الكتاب ، وكذا على [(عليه السلام)] في محاربه معاويه ، وروى في هذا العكس أيضاً (٣) انتهى .

و جلال الدين سيوطى در رساله “ عرف الوردى فى اخبار المهدي [(عليه السلام)] ” گفته :

أخرج الطبرانى - فى الأوسط - ، ونعيم ، وابن عساكر ، عن :

١- در [الف] اشتبهاً : (الصلاة) آمده است .

٢- عمده القارى ٧ / ٢٣ .

٣- شرح مشكاه :

على (رضى الله عنه) [(عليه السلام)] : « إن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قال : « يكون في آخر الزمان فتنه تحصل الناس كما يحصل الذهب في المعدن ، فلا تسبوا أهل الشام ، ولكن سبوا أشرارهم . . » إلى آخره (١) .

و نیز آورده :

وأخرج نعيم بن حماد ، والحاكم - وصححه - ، عن علي بن أبي طالب (رضى الله عنه) [(عليه السلام)] : « سيكون فتنه تحصل الناس منها كما يحصل الذهب في المعدن ، فلا تسبوا أهل الشام وسبوا ظلمتهم » (٢) .

و نیز در “ درّ منثور ” روایت کرده :

أخرج الحاكم - وصححه - عن علي بن أبي طالب (رضى الله عنه) [(عليه السلام)] : « ستكون فتنه يحصل الناس فيها كما يحصل الذهب في المعدن ، فلا تسبوا أهل الشام وسبوا ظلمتهم » (٣) .

و این روایت صحیحہ دلالت صریحہ دارد بر آنکہ جناب امیر (علیه السلام) امر به سبّ اشرار و ظلمہ شام نموده ، و در شریر و ظالم بودن معاویہ هیچ شکّی نیست .

١- [الف] بعد دو ورق . (١٢) . [عرف الوردی : ٨٣ ، وانظر : تاریخ مدینہ دمشق ١ / ٣٣٤ ، المعجم الأوسط ٤ / ١٧٦ . .]
و غیرہما [.

٢- عرف الوردی : ٨٣ ، وانظر : المستدرک ٤ / ٥٥٣ .

٣- الدرّ المنثور ٦ / ٥٧ .

و ابن عبدالبرّ در “استیعاب” در کتاب الکنی در ترجمه ابوالاعور اسلمی گفته :

كان هو وعمرو بن العاص مع معاوية [بصقین] (۱) ، و كانا أشدّ من عنده على على [(عليه السلام)] ، و كان على (رحمه الله) [(عليه السلام)] يذكره في القنوت في صلاة الغداة ، يقول : « اللهم عليك به » ، مع قوم يدعو عليهم في قنوته . (۲) انتهى .

و این صریح است در آنکه جناب امیر (علیه السلام) دعای بد بر ابوالاعور اسلمی میفرمود ، و وجهش جز مخالفت جناب امیر (علیه السلام) - که معاویه منشأ آن بود - نبوده ، پس معاویه هم قابل لعنت باشد .

و صاحب “استیعاب” اگر چه به جهت حفظ ناموس خود نام معاویه نگرفته ، (مع قوم يدعو عليهم) گفته ، لیکن حق تعالی فضیحت او ساخته که همین قول او دلیل لعنت نمودن جناب امیر (علیه السلام) معاویه را میتواند شد .

و در “کنز العمال” کتاب الفتن مسطور است :

عن قيس بن أبي حازم قال : سمعت على بن أبي طالب [(عليه السلام)] على منبر الكوفة يقول : « ألا لعن الله الأفجرين من قريش بنى أمية وبنى مغيرة ، فأما بنو مغيرة فقد أهلكهم الله بالسيف يوم بدر ، .

۱- الزيادة من المصدر .

۲- الاستیعاب ۴ / ۱۶۰۰ .

وَأَمَّا بَنُو أُمِّيهِ فَهَيْهَاتَ فَهَيْهَاتَ ! أَمَا وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَبَرَأَ النَّسْمَةَ لَوْ كَانَ الْمَلِكُ مِنْ وَرَاءِ الْجِبَالِ لَيْثَبُوا عَلَيْهِ حَتَّى يَصْلُوا . . كَر .
(۱) انتهى .

و شك نیست که معاویه هم از بنو امیه بود پس جناب امیر (علیه السلام) بر معاویه هم لعنت فرموده باشد .

و ابن عباس نیز - که صحابی عادل بود و نزد مخاطب < ۴۱۱ > داخل اهل بیت رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) که اتباعشان واجب است (۲) - معاویه را لعنت کرده ، چنانچه در “ کنز العمال ” مسطور است :

عن ابن عباس ، قال : لعن الله فلاناً ، إنه كان ينهى عن التلبیه فی هذا اليوم - یعنی یوم عرفه - ؛ لأن علیاً [(علیه السلام)] كان یلبی فیہ . ابن جریر .

أيضاً فی کنز العمال : عن سعید بن جبیر ، قال : أتیت ابن عباس بعرفه فقال : لعن الله فلاناً ، عمدوا إلى أعظم أيام الحج ، فمحووا زینته ، وإنما زینه الحج التلبیه . ابن جریر (۳) .

و در “ سنن بیهقی ” مذکور است :

عن سعید بن جبیر ، قال : كان ابن عباس بعرفه ، فقال : يا سعيد ! ما لي لا أسمع الناس يلبون ؟ فقلت : يخافون معاويه . .

۱- [الف] آخر التراجم من الفتن ترجمه بنی امیه . (۱۲) . [کنز العمال ۱۱ / ۳۶۳] .

۲- تحفه اثنا عشریه : ۲۱۹ .

۳- [الف] الفصل الثانی من کتاب الحج من الباب الرابع . [کنز العمال ۵ / ۱۵۲] .

فخرج ابن عباس من فسطاطه ، فقال : لبيك اللهم لبيك ، وإن رغم أنف [معاويه] (١) ، اللهم العنهم ، فقد تركوا السنّه من بغض على [(عليه السلام)] . (٢) انتهى .

و در “ استيعاب ” در ترجمه عبدالله بن بديل مذکور است :

.. أسلم مع أبيه قبل الفتح ، وكان سيّد خزاعه ، وخزاعه عيبه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ، وقيل : هو وأخوه من مسلمه الفتح ، والصحيح أنه أسلم قبل الفتح ، وشهد حيناً والطائف وتبوك . قاله الطبرى وغيره .

وكان له قدر وجلاله ، قتل هو وأخوه عبد الرحمن بن بديل بصفين ، وكان يومئذ على رجاله على (رضى الله عنه) [(عليه السلام)] ، وكان من وجوه أصحابه ، وكان فى صفين وعليه سيفان ، وكان يضرب أهل الشام حتّى انتهى إلى معاويه ، فأزاله عن موقفه ، وأزال أصحابه الذين كانوا معه . (٣) انتهى مختصراً .

و بعد آن نقل کرده :

عن زيد بن وهب الجهنى : أن عبد الله بن بديل قام يوماً بصفين فى أصحابه ، فخطب فحمد الله وأثنى عليه ، وصلى على النبى .

١- الزيادة من المصدر .

٢- السنن الكبرى ٥ / ١١٣ .

٣- الاستيعاب ٣ / ٨٧٢ .

صلی الله علیه [وآله] وسلم ، ثم قال : ألا- إن معاویه ادّعی ما لیس له ، ونازع الأمر أهله ، ومن لیس مثله ، وجادل بالباطل لیدحض به الحق ، وصال علیکم بالأعراب والأحزاب ، وزین لهم الضلاله ، وزرع فی قلوبهم حبّ الفتنه ، ولبس علیهم الأمر ، وأنتم - والله - علی الحق علی نور من ربکم وبرهان مبین ، فقاتلوا الطغاه الجفاه ، (قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ وَيُخْزِهِمْ وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُّؤْمِنِينَ) (۱) ، قاتلوا الفئه الباغیه الذین نازعوا الأمر أهله ، وقد قاتلتموهم مع رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم ، فوالله ما هم فی هذه بأزکی ولا أتقى ولا أبرّ ، قوموا إلى عدوّ الله وعدوکم ، یرحمکم الله . (۲) انتهى .

پس این خطبه عبدالله بن بدیل - که از صحابه عدول و ثقات فحول است - به تصریح تمام دلالت دارد بر شقاوت معاویه ، و اینکه محاربه او با جناب امیرالمؤمنین (علیه السلام) اصلا وجهی از جواز نمیداشت و هرگز مبنی بر اجتهاد نبود ، بلکه به محض هوای نفسانی و وسوسه ظلمانی بود ، و الا- معاویه را چرا عدوّ خدا میگفت ، و نسبت ضلالت و مجادله به باطل و ادحاض حق مینمود ؟!

۱- التوبه (۹) : ۱۴ .

۲- الاستیعاب ۳ / ۸۷۳ .

و مجتهد خاطی مأجور به یک اجر میشود نه معذب که او به زعم خود قصد احقاق خود و ادحاض باطل دارد .

و در “صواعق محرقة” در حال عمر بن عبدالعزیز < ۴۱۲ > مذکور است :

ومن صلاحه الظاهر أنه لما ولي العهد سعد المنبر فقال : إن هذه الخلافة جبل الله ، وإن جدّي معاوية نازع علي (۱) الأمر أهله ،
ومن هو أحقّ به منه علي بن أبي طالب [(عليه السلام)] ، وركب بكم ما تعلمون حتّى أتته منيته فصار في قبره رهيناً بذنوبه .
(۲) انتهى .

پس اگر معاویه از عدول صحابه و در حرب جناب امیر (علیه السلام) مجتهد مأجور بود ، نسبت ذنوب را به او و اظهار بدی او را ، صلاح ظاهر گفتن به غایت عجیب است .

فاضل مخاطب تحقیر و طعن معاویه را جایز نمیدارد ، و در کلام عمر بن عبدالعزیز به صراحت تمام طعن و تشنیع صریح بر معاویه مذکور است ، پس امر غیر جایز را صلاح ظاهر گفتن به چه طور ممکن است ؟ !

۱- لم یرد فی المصدر : (علی) .

۲- [الف] قبیل علی أصله ، آخر الكتاب . (۱۲) . [الصواعق المحرقة ۲ / ۶۴۱] .

[مسموم کردن حضرت امام حسن (علیه السلام)]

و از عجائب حیرت افزا آن است که معاویه ملعون - أخزاه الله وأصلاه بأليم النار - جگر گوشه رسول و فلذة كبید بتول جناب حضرت امام حسن (علیه السلام) را سم داد و به قتل رسانید (۱)؛ و باز اهل سنت از ولا و محبت [او] دست نکشند و او را امام به حق و خلیفه به صدق پندارند، ابن عبدالبرّ - که از اعظم اهل سنت است - در کتاب "استیعاب" آورده :

قال قتاده وأبو بكر بن حفص : سُمّ الحسن بن علی (رضی الله عنه) [(علیهما السلام)] ، سمّته امرأته جعده بنت الأشعث بن قیس الکندی .

وقالت طائفه : كان ذلك منها بتدسيس معاوية إليها ، وما بذله لها في ذلك ، وكان لها جوائز (۲) ، والله أعلم (۳) .

و سبط ابن الجوزی - که مدائحش بر زبان یافعی شنیده باشی - در کتاب "تذکره خواص الامه" - که از آن کتاب ، صاحب "صواعق" و "جواهر العقدين" در کتب خود (۴) نقلها آورده اند (۵) - در ترجمه حضرت امام حسن (علیه السلام) میفرماید :

۱- [الف] ف [فایده :] زهر دادن معاویه لعین به جناب امام حسن (علیه السلام) .

۲- فی المصدر : (ضرائر) .

۳- الاستیعاب ۱ / ۳۸۹ .

۴- در [الف] (خودها) آمده است که اصلاح شد .

۵- انظر : الصواعق المحرقة ۲ / ۳۷۶ ، ۵۶۹ - ۵۷۰ ، ۵۷۱ - ۵۷۲ ، ۵۷۹ - ۵۸۰ ، ۵۹۱ ، ۶۳۰ - ۶۳۱ ، جواهر العقدين ۲ / ۴۳ ،

۲۸۶ - ۲۸۷ ، ۲۸۹ ، ۳۷۴ ، ۳۷۶ - ۳۷۷ ، ۳۸۳ ، ۳۸۴ ، ۳۸۵ ، ۳۹۳ ، ۴۸۰ - ۴۸۱ .

قال الشعبي : إنما دس إليها - أي جعده - معاويه ، فقال : سمى الحسن وأزوجك يزيد ، وأعطيك مائه ألف درهم . . فلما مات الحسن بعثت إلى معاويه تطلب إنجاز وعده ، فبعث إليها بالمال ، وقال : إنى أحب يزيد ، وأرجو حياته ، ولولا ذلك لزوجتكم إياه !

وقال الشعبي : ومصادق هذا القول أن الحسن [(عليه السلام)] كان يقول - عند موته ، وقد بلغه ما صنع معاويه - : لقد علمت صفه (١) شربته وبلغ أمنيته ، والله لا يفى بما وعد ، ولا يصدق فيما يقول .

وقد حكى جدى - فى كتاب الصفوه - قال : ذكر يعقوب بن سفيان - فى تاريخه - : ان جعده هى التى سمته .

وقال الشاعر فى ذلك :

> شعر < تعرف (٢) كم لك من سلوه * تفرج عنك قليل الحزن بموت النبى وقتل الوصى * وقتل الحسين وسم الحسن /
شعر < وقال ابن سعد : سمه معاويه مراراً ؛ لأنه كان يقدم عليه الشام هو وأخوه الحسين [(عليهما السلام)] (٣) .

١- لم ترد فى المصدر جملة : (علمت صفه) .

٢- فى المصدر : (تقرّب) .

٣- تذكره الخواص : ١٩٢ .

و مزی در “ تهذیب الکمال فی اسماء الرجال ” آورده :

عن أم بكر بنت المسور ، قالت : سقى الحسن [(عليه السلام)] مراراً ، وفي الآخرة مات ، فإنه كان يختلف كبده ، فلما مات أقام نساء بنى هاشم عليه النوح شهراً .

وفيه : عن عبد الله بن الحسن : قد سمعت من يقول : كان معاوية قد تطف لبعض خدمه أن يسقيه سماً .

وقال أبو عوانه ، عن مغیره ، عن أم موسى : ان جعده بنت الأشعث < ٤١٣ > سقت الحسن [(عليه السلام)] السم ، فاشتكى منه أربعين يوماً (١) (٢) .

و ذهبی در “ تذهیب التهذیب ” گفته :

عن عبد الله بن الحسن ، قال : كان الحسن [(عليه السلام)] يكثر نكاح النساء ، وكنّ قلّ ما يحظين عنده ، وقلّ امرأه تزوّجها إلا أحبته وصبته ، فيقال : إنه كان سقى ثم أفلت ، ثم سقى ، ثم كانت الآخرة ، فقال الطبيب (٣) : هذا رجل قد قطع السمّ أمعاءه .

وقد سمعت بعض من يقول : كان معاوية (٤) قد تطف لبعض .

١- فی المصدر : (شكاه) بدل (أربعين يوماً) .

٢- تهذیب الکمال ٦ / ٢٥٢ - ٢٥٣ .

٣- در [الف] اشتبهاً : (الطيب) آمده است .

٤- در [الف] اشتبهاً اینجا : (واو) آمده است .

خدمه أن يسقيه سَمًّا . (١) انتهى .

و در “ مرآة العجائب وأحاسن (٢) الأخبار الغرائب ” تصنيف شيخ ابوعبدالله محمد بن عمر زين الدين ابن الواقدي مسطور است :

وكان الحسن بن علي بن أبي طالب [(عليهم السلام)] ، كنيته : أبو محمد ، صفته : كان أحد الشبيبين برسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم .

وقيل : كان سبب موت الحسن بن علي [(عليهما السلام)] من سَمِّ سُمِّ به ، يقال : إن زوجته جعده بنت الأسود بن قيس الكندي سقته إياه ، ويذكر - والله أعلم بحقيقه أمورهم - : أن معاويه دَسَّ إليها بذلك على أن يوجه لها مائة ألف درهم ويزوجهها من ابنه يزيد ، فلما مات الحسن [(عليه السلام)] وفي لها معاويه بالمال ، وقال : إني أحبُّ حياه يزيد .

وذكروا : ان الحسن [(عليه السلام)] قال - عند موته - : لقد حاقت شربته ، والله لا وفاء لها بما وعد ، ولا صدق فيما قال .

وفي سَمِّه يقول رجل من الشيعة :

< شعر > تعزّ فكم لك من سلوه * تفرّج (٣) عنك غليل الحزن < / شعر > .

١- [الف] ترجمه امام حسن (عليه السلام) . [تذهيب التهذيب ٢ / ٣٠٠ - ٣٠١ ، وراجع : تهذيب الكمال ٦ / ٢٥٢ ، تاريخ مدينه دمشق ١٣ / ٢٨٤ . وغيرهما] .

٢- در [الف] (أحاسن) خوانا نيست ، از الغدير ١١ / ١١ اصلاح شد .

٣- در [الف] اشتباهاً : (تفرّج) آمده است .

> شعر < بموت النبى و قتل الوصى * و قتل الحسين و سم الحسن (۱) > / شعر < و زمخشرى در "ربيع الأبرار" در باب الحادى و الثمانون گفته :

جعل معاويه لجعده بنت الأشعث - امرأه الحسن [(عليه السلام)] - مائه ألف درهم حتى سمته ، و مكث شهرين وإنه ليرفع من تحته طستاً من دم ، و كان يقول : سُقِيْتُ سَمَّ مَرَاراً ، ما أصابنى فيها ما أصابنى فى هذه المره . . لقد لفظت كبدى . (۲) انتهى .

در حال امام حسن (عليه السلام) ابوالحسن المدائنى در "تاريخ" خود - على ما نقل - گفته :

و كانت وفاته فى سنة تسع و أربعين ، و كان مرضه أربعين يوماً ، و كان سنه سبعاً و أربعين سنة ، دس إليه معاويه سماً على يد جعده بنت الأشعث بن قيس زوجه الحسن [(عليه السلام)] ، و قال لها : إن قتلتك فلك مائه ألف و أزوجك يزيد ابنى ، فلما مات وفى لها بالمال ولم يزوجها من يزيد ، و قال : أحشى أن تصنع (۳) بابنى ما صنعت بابن رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم . (۴) انتهى .

و ابوالحسن مدائنى صدوق و ثقه و از علمای اهل سنت است .

۱- [الف] مصنف كتاب . [مرآة العجائب : مروج الذهب ۲ / ۴۲۷ ، الغدير ۱۱ / ۱۱] .

۲- ربيع الأبرار ۵ / ۱۵۶ - ۱۵۷ .

۳- در حاشیه [الف] به عنوان تصحيح آمده است : (تصنعين) .

۴- شرح ابن ابى الحديد ۱۶ / ۱۱ .

چنانچه سمعانی در “انساب” گفته :

ذكر الحارث بن أبي أسامه : أن أبا الحسن المدائني (۱) كان مولده ومنشؤه بالبصره ، ثم صار إلى المدائن بعد حين ، ثم صار إلى بغداد ، فلم يزل حتى توفي بها في ذي قعدة سنة ۲۳۴ (۲) ، وكان عالماً بأيام الناس ، وأخبار العرب ، وأنسابهم ، عالماً بالفتوح والمغازي ، وراويها للشعر ، صدوقاً في ذلك . (۳) انتهى .

و اسماعيل بن علي < ۴۱۴ > بن محمود در “مختصر في اخبار البشر” روایت نموده :

وتوفى من سم سقته زوجته جعده بنت الأشعث .

قيل : فعلت ذلك بأمر معاوية ، وقيل : بأمر يزيد بن معاوية ، ووعدا أنه يتزوجها ، ففعلت ذلك ، فسقته السم ، وطلبت (۴) يزيد أن يتزوجها فأبى . (۵) انتهى .

و در میان امر معاویه به سم آن حضرت و امر یزید تنافی نیست که جمع ممکن نباشد ، بلکه جایز است که هر دو ملعون در این امر کوشش و سعی نموده باشند ، پس کسی که بر سعی معاویه واقف شد نامش گرفت ، و کسی .

۱- هنا زیاده لم يذكرها المؤلف (رحمه الله) لعدم الحاجة اليها .

۲- في المصدر : (أربع وعشرين ومائتين) .

۳- [الف] نسبت مدائنی . [الأنساب ۵ / ۲۳۲] .

۴- في المصدر : (وطالبت) .

۵- المختصر في أخبار البشر ۱ / ۲۵۵ .

که بر کوشش یزید مطلع گردید امر سم را به او منسوب ساخت ، وهو ظاهر .

و عبدالقادر بن محمد طبری - که پسر دختر محبّ الدین طبری صاحب " ریاض النضره " و عالم بس معتبر است - در " حسن السریره " (١) آورده :

لَمَّا كَانَ سَنَهُ سَبْعٍ وَأَرْبَعِينَ مِنَ الْهَجْرَةِ دَسَّ مَعَاوِيَةَ إِلَى جَعْدَةَ بِنْتِ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسِ الْكِنْدِيِّ زَوْجَةَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) [أَنْ تَسْقَى الْحَسْنَ السَّمَّ ، وَيُوجِّهَ لَهَا مِائَةَ أَلْفٍ ، وَيُزَوِّجَهَا مِنْ ابْنِهِ يَزِيدَ فَفَعَلَتْ ذَلِكَ :

> شعر < مات بالسّم من الكنديه * زوجته الخبيثه الجريه لكن بأمر جاء من معاويه * ضمن وعود منه ليست بوافيه (٢) > / شعر < انتهى (٣) .

١- لم نعلم بطبعه ، ولا نعرف له نسخه ، وفي هديه العارفين للبغدادى ١ / ٦٠٠ : الطبرى ، محبى الدين عبد القادر بن يحيى بن مكرم بن محب الدين الطبرى الشافعى المكى ، الخطيب الامام بالمقام ، والمفتى ببلده الحرام ، ولد سنة ٩٧٦ وتوفى سنة ١٠٣٣ ، من تصانيفه : حسن السريره فى حسن السيره ، أعنى شرح منظومه فى سير النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم . ولاحظ : إيضاح المكنون للبغدادى ١ / ٤٠٤ .

٢- كذا ، والظاهر : (وافية) .

٣- حسن السريره : وانظر : تهذيب الكمال ٦ / ٢٥٢ ، سير اعلام النبلاء ٣ / ٢٧٤ ، مقاتل الطالبين : ٣١ ، ٤٧ - ٤٨ ، أنساب الاشراف ٣ / ٥٥ ، شرح ابن أبى الحديد ١٦ / ١١ ، ٢٩ ، ٤٩ ، مروج الذهب ٢ / ٤٢٧ - ٤٢٨ ، تاريخ مدينه دمشق لابن عساكر ١٣ / ٢٨٤ ، الكامل لابن أثير ٣ / ٤٦٠ ، البدايه والنهايه ٨ / ٤٧ . وفى جواهر المطالب لابن الدمشقى ٢ / ٢٠٩ - ٢١٠ : قال الإمام ابن الجوزى فى تاريخه المنتظم : والصحيح أن (الذى سمّه هى) جعده بنت الأشعث بن قيس - وكانت تحت الحسن - فدسّ إليها معاويه : أن سمّى الحسن وأزوجك يزيد . وكان معاويه قد جعل ولاية العهد بعده للحسن فسّمه ليكون الامر بعده لابنه يزيد . فلما فعلت ذلك أرسلت إليه تطالبه بما عاهدها عليه وتذكره بالعهد والوفاء ! فأجابها معاويه : لا نفعل (ذلك) وقد فعلت بالحسن ما فعلت فكيف آمنك على يزيد ! وكان الحسن يوضع تحت طست ويرفع آخر مده أربعين يوماً . وقال الطيب (الذى كان يتولى معالجته : هذا مريض) قد قطع السم أمعاءه ! وقال الزرندي الشافعى : وقيل : أسماء بنت الأشعث ، دسّ معاويه إليها ذلك فاستطلق به بطنه حتى ألقى كبده . (معارج الوصول : ٧٨) . وقال المقرئى : واتهمت زوجته جعده بنت الأحنف ابن قيس الكندى أنها سمّته بتدسيس معاويه ، حتى بايع لابنه يزيد . (إمتاع الأسماع ٥ / ٣٦١) . وقال ابن الصباغ : سقته زوجته جعده بنت الأشعث بن قيس الكندى السّم ، وذلك بعد أن بذل لها معاويه على سمه مائه ألف درهم ، فبقى مريضاً أربعين يوماً . (الفصول المهمه فى معرفه الأئمه ٢ / ٧٣٦) . فلما ورد البريد على معاويه بموته - أى بتنفيذ الخطة المسمومه - قال : واعجباً للحسن ! شرب شربه من غسل يمانيه بماء رومه ففضى نجه !! (الاستيعاب ١ / ٣٩٠ ، أنساب الأشراف ٣ / ٦٤ ، تاريخ مدينه دمشق ٥٩ / ١٩٧ ، السيره الحلبيه ٣ / ٣٦٠ ، البدايه والنهايه ٨ / ١٤٧) .

[شادی کردن معاویه در شهادت امام حسن (علیه السلام)]

و هرگاه آن جناب وفات یافت ، معاویه ملعون سرور ظاهر نمود و تکبیر گفت ، چنانچه میرزا محمد بن معتمد خان بدخشی در “ نزل الأبرار ” آورده :

لَمَّا بَلَغَ مَعَاوِيَةَ مَوْتَ الْحَسَنِ (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ) [(عَلَيْهِ السَّلَامُ)] كَبَّرَ ، وَكَبَّرَ أَهْلُ الشَّامِ لِذَلِكَ التَّكْبِيرِ ، فَقَالَتْ فَاخْتُهُ بِنْتُ قَرِيضَةَ لِمَعَاوِيَةَ : أَقْرَأَ اللَّهُ عَيْنِيكَ ، مَا الَّذِي كَبَّرْتَ لِأَجَلِهِ ؟ فَقَالَ : مَاتَ الْحَسَنُ ، فَقَالَتْ : أَعْلَى مَوْتَ ابْنِ فَاطِمَةَ تَكْبِيرٌ ؟ ! فَقَالَ : مَا كَبَّرْتَ شِمَاتَةً ، وَلَكِنْ اسْتَرَاخَ قَلْبِي .

وهذا العذر أشد من الجرم ، فإن الشماتة لا تكون إلا باستراحه القلب ، ولا يستريح بموت أحد إلا قلب الشامت . والله تعالى أعلم (۱) .

و در “ تاریخ خمیس ” آورده :

وفى حياه الحيوان : قال ابن خلكان : إنه لما مرض الحسن [(عليه السلام)] كتب مروان بن الحكم إلى معاوية بذلك ، وكتب إليه معاوية أن أقبل المطى إلى بخر الحسن ، فلما بلغ معاوية موته سمع تكبير من الخضرء ، فكبر أهل الشام لذلك التكبير ، فقالت فاخته بنت قريضة لمعاوية : أقر الله عينيك ! ما الذى كبرت لأجله ؟ فقال : مات الحسن ، فقالت : أعلى موت ابن فاطمه تكبير ؟ ! فقال : ما كبرت شماتة ، ولكن استراح قلبى .

ودخل عليه ابن عباس - رضى الله عنهما - فقال : يا ابن عباس ! هل تدري ما حدث فى أهل بيتك ؟ فقال : لا أدري ما حدث ، إلا أنى أراك مستبشراً ، وقد بلغنى تكبيرك ، فقال : مات الحسن ، فقال ابن عباس : رحم الله أبا محمد (١) - ثلاثاً - ، والله يا معاوية ! لا تسدّ حفرته حفرتك ، ولا يزيد عمره فى عمرك ، ولئن كنّا أُصَبنا بالحسن [(عليه السلام)] ، فقد أُصَبنا بإمام المتقين ، ووصى (٢) خاتم النبیین ، يجبر الله تلك الصدعه ، وسكن تلك العبره ، وكان الخلف < ٤١٥ > علينا من بعده . (٣) انتهى .

ايضاً ميرزا محمد معتمد خان در " مفتاح النجا " آورده :

قال الدياربرى فى كتاب الخميس : لَمَّا بلغ معاوية موت الحسن (رضى الله عنه) [(عليه السلام)] كبر ، وكبر أهل الشام لذلك التكبير ، فقالت فاخته بنت قريظه لمعاوية : أقرّ الله عينيك ! ما الذى كبرت لأجله ؟ فقال : مات الحسن ، فقالت : أعلى موت ابن فاطمه تكبر ؟ ! فقال : ما كبرت شماتة ولكن استراح قلبى .

أقول : لا يكون الشماتة إلا باستراحه القلب ، ولا يستريح بموت أحد إلا قلب الشامت .

١- در [الف] اشتبهاً : (أبا محمداً) آمده است .

٢- حذفوا من المصدر وحياء الحيوان المطبوعين لفظه : (وصى) !

٣- تاريخ الخميس ٢ / ٢٩٤ ، وانظر : حياه الحيوان ١ / ٨٣ - ٨٤ .

وحكى الزبير بن بكار : أن ابن عباس - رضى الله عنهما - قدم على معاوية وقد جاء الخبر إلى معاوية بموت الحسن بن علي - رضى الله عنهما - [(عليهما السلام)] ، فسجد شكراً لله تعالى ، وبان السرور في وجهه ، ثم أذن للناس وأذن لابن عباس بعدهم ، فدخل واستدناه ، فقال له معاوية : أتدرى ما حدث (١) في أهلك ؟ قال : لا ، قال : فإن أبا محمد توفى ، فعظم الله أجرك ، فقال : ابن عباس - رضى الله عنهما - : (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) (٢) ، عند الله نحتسب المصيبة [برسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، وعند الله نحتسب] (٣) مصيبتنا بالحسن [(عليه السلام)] ، إنه قد بلغنى سجدتك ، فلا أظن ذلك إلا لوفاته ، والله لا يسد جسده حفرتك ، ولا يزيد انقضاء أجله في عمرك ، ولطال ما رزئنا بأعظم من الحسن [(عليه السلام)] ثم جبر الله

قال معاوية : كم كان أتى له من العمر ؟ قال : شأنه أعظم من أن أجعل (٤) مولده .

وقال : أحسبه ترك صبيه صغاراً ، قال : كلنا كان صغيراً فكبر .

قال : أصبحت سيد أهلك ، قال : أما أبقي الله أبا عبد الله .

١- در [الف] اشتبهاً : (حدثك) آمله است .

٢- البقره (٢) : ١٥٦ .

٣- الزيادة من المصدر .

٤- فى المصدر : (يُجهل) .

الحسين بن علي [(عليهما السلام)] [فلا] (١) .

ثم قام وعينه تدمع ، فقال معاويه : لله درّه ، لا والله ما سحناه (٢) إلا وجدناه سيداً .

وحكى الدميري هذه الحكاياه فى حياه الحيوان مختصراً مع اختلاف فى بعض الألفاظ ، والله أعلم . (٣) انتهى .

و در “ربيع الابرار” زمخشري مسطور است :

ولما كتب مروان إلى معاويه بشكاه الحسن (رضى الله عنه) [(عليه السلام)] ، كتب إليه أن أقبل المطى إلى بئير الخبر الحسن .

ولما بلغه موته سمع تكبير من الخضراء ، فكبر أهل الشام لذلك التكبير ، وقالت فاخته بنت قريظه لمعاويه : أقر الله عينيك يا أمير المؤمنين ! ما الذى كبرت له ؟ ! قال : مات الحسن ، قالت : أعلى موت ابن فاطمه تكبر ؟ ! قال : والله ما كبرت شماته بموته ، ولكن استراح قلبى وصفت لى الخلافه (٤) .

١- الزيادة من المصدر .

٢- فى المصدر : (هيجناه) ، وفى حاشيه [الف] : (صحناه) استظهاراً .

٣- مفتاح النجاء فى مناقب آل العباء ، ورق : ٩٧ - ٩٩ .

٤- [الف] الباب الحادى والثمانون [ربيع الابرار ٥ / ١٥٧] . فى البياض ورق : ٥٠ ، زياده فى العبارة المنقوله عن ربيع الأبرار وفيه : سمّ معاويه حسناً [(عليه السلام)] . (١٢) .

[وصیت به قتل اهل مدینه]

و در “ وفاء الوفا باخبار دار المصطفی ” تصنیف نورالدین سمهودی مسطور است :

أخرج ابن أبي خيثمه بسند صحيح إلى جویریة بن أسماء : سمعت أشیخ أهل المدینه يتحدثون : أن معاویه . . . لَمَّا احتضر دعا یزید ، فقال : إن لك من أهل المدینه يوماً ، فإن فعلوا فارمهم بمسلم بن عقبه ، فإنی عرفت نصیحته . . . فلَمَّا ولی یزید وفد علیه عبد الله بن حنظله وجماعه ، فأكرمهم ، وأجازهم ، فرجع ، فحرض الناس < ۴۱۶ > علی یزید ، وعابه ، ودعاهم الی خلع یزید ، فأجابوه ، فبلغ یزید ، فجهز إلیهم مسلم بن عقبه ، فاستقبلهم أهل المدینه بجموع كثيرة فهابهم أهل الشام ، وكرهوا قتالهم ، فلَمَّا نشب القتال سمعوا فی جوف المدینه التکیر ، وذلك أن بنی حارثه أدخلوا قوماً من الشامیین من جانب المدینه ، فترك أهل المدینه القتال ، ودخلوا المدینه خوفاً علی أهلهم ، فكانت الهزیمه ، وقُتل من قُتل ، وبایع مسلم الناس علی أنهم حول لیزید ، یحکم فی دمائهم وأموالهم وأهلهم بما شاء !! (۱) انتهى .

و نیز در این کتاب مسطور است :

۱- [الف] الفصل الخامس عشر من الباب الثانی . [وفاء الوفا : ۱ / ۱۳۰ - ۱۳۱] .

و نقل الواقدي - فى كتاب الحرّه - : أن يزيد دخل على مسرف - وكان قد جعله فى عُلِّيّه (١) لمرضه - فقال له : لولا مرضك لكنت أنت صاحب هذا الأمر لما أعرف من نصيحتك .

قال مسرف : أنشدك الله - يا أمير المؤمنين ! - أن (٢) تولّى أمرهم غيرى ، فإنى - والله - صاحبهم ، رأيت فى النوم شجره عرقد (٣) تصيح بأغصانها : (يا ثارات عثمان !) فأقبلت اشتدّ (٤) وجعلت الشجره تقول : على يدى مسلم بن عقبه ، حتى جثتها ، فأخذتها ، فعبرت ذلك أنى أكون القائم بأمر عثمان ، فهم قتلته .

قال يزيد : فسر إليهم على بركة الله ، أنت صاحبهم ، وانظر إذا قدمت المدينه فمن عاقك (٥) عن دخولها أو نصب لك حرباً فالسيف السيف ، لا- تبق فيهم ، وانهبها ثلاثاً ، وأجهز على جريحهم ، واقتل مدبرهم ، وإياك أن تبقى عليهم ، وإن لم يعرضوا عليك فامض إلى ابن الزبير .

وروى ابن الجوزى - من طريق المدائنى - عن جويريه : أن .

١- قال الجوهري : العُلِّيّه : الغرفه . . وقال بعضهم : هى العُلِّيّه بالكسر .

٢- فى المصدر : (أَلَا) .

٣- فى المصدر : (غرقد) .

٤- لم يرد (اشتد) فى المصدر .

٥- در [الف] اشتباهاً : (عافك) آمده است .

مسلماً نظر إلى قتلى الحرّة فقال : لئن دخلت النار بعد هؤلاء (١) إني لشقى .

وأسر أسرى ، فحبسهم ثلاثة أيام لم يطعموا .

وجاءوا بسعيد بن المسيب ، فقالوا : بايع ، فقال : أبايع على سيره أبا بكر وعمر ، فأمر بضرب عنقه ، فشهد رجل أنه مجنون ، فخلّى عنه .

وعن المدائني - أيضاً - عن شيخ من أهل المدينة قال : سألت الزهري : كم كانت القتلى يوم الحرّة ؟ قال : سبع مائة من وجوه الناس : قريش والأنصار والمهاجرين ومن وجوه الموالي ، ومن (٢) لا- يُعرف - من عبد وحرّ وامرأه - عشره آلاف ، وكانت الواقعة لثلاث بقين من ذى الحجة ، سنة ثلاث وستين .

وفي كتاب الحرّة للواقدي ، قال : حدّثني عبد الله بن جعفر ، قال : سألت الزهري : كم قُتل من الناس يومئذ ؟ قال : أمّا من وجوه الناس فأكثر من سبع مائة من قريش والأنصار ووجوه الموالي . . ثمّ عدّد عليّ من قُتل حتّى ما كنت أرى أنه بقي أحدٌ (٣) إلّا قتل يومئذ .

١- في المصدر : (بعدها) .

٢- في المصدر : (وممّن) .

٣- در [الف] اشتباهاً : (أحداً) آمده است .

ثم قال الزهري : ولقد قتل من لا يعرف - من الموالى والعبيد والصبيان والنساء - أكثر من عشرة آلاف ، ودخلوها لثلاث بقين من ذى الحجه سنه ثلاث وستين . < ٤١٧ > قلت : وقال القرطى : لليلتين بقيتا من ذى الحجه .

ونقل الأفشهرى ، عن أبى معشر ، والواقدى : أنها يوم الأربعاء لليتين خلتا من ذى الحجه .

قلت : ولم أره فى كتاب الواقدى ، ولعله سبق قلم ، والله أعلم .

وذكر المجد : أنهم سبوا الذريه ، واستباحوا الفروج ، وأنه كان يقال لأولئك الأولاد من النساء اللاتى حملن : أولاد الحرّه !

قال : ثم أحضر الأعيان لمبايعه يزيد ، فلم يرض إلا أن يبايعوه على أنهم عبيد يزيد ، فمن تلكأ أمر بضرب عنقه ، وجاؤوا بعلى بن عبدالله بن عباس ، فقال الحصين بن نمير : يا معشر اليمن ! عليكم ابن أختكم ، فقام معه أربعة آلاف رجل ، فقال لهم مسلم : أخلعتم أيديكم من الطاعه ؟ فقالوا : أمّا فيه فنعم ، فبايعه على أنه ابن عم يزيد . انتهى .

وعن المدائنى - أيضاً - ، عن محمد بن عمر ، قال : قال ذكوان - مولى مروان - : شرب مسلم بن عقبه دواءً بعد ما نهب المدينه ، ودعا بالغذاء ، فقال له الطبيب : لا تعجل فإنى أخاف عليك إن أكلت قبل أن يكمل الدواء ، فقال : ويحك ! إنما كنت أحبّ البقاء

حَتَّى أَشْفَى نَفْسِي مِنْ قَتْلِهِ عَثْمَانَ ، فَقَدْ أَدْرَكْتَ مَا أَرَدْتَ ، فَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنَ الْمَوْتِ عَلَى طَهَارَتِي ، فَإِنِّي لَا أَشْكُ أَنْ اللَّهُ
قَدْ طَهَّرَنِي مِنْ ذُنُوبِي بِقَتْلِ هَؤُلَاءِ الْأَرْجَاسِ !

قلت : هذا من عظيم حمقه ، قاتله الله وأشقاه ، فإن هذا ممّا يزيد في عظيم جرمه .

وممّن قُتِلَ صَبْرًا يَوْمئِذٍ مِنَ الصَّحَابَةِ عَبْدُ اللَّهِ [بن] (۱) حَنْظَلَةُ الْغَسِيلِ .

قال ابن حزم : قتل مع ثمانيه من بنيه ، وعبد الله بن زيد ، ومعقل بن سنان الأشجعي ، وكان شهد فتح مكه ، وكان معه رايه قومه
يَوْمئِذٍ . (۲) انتهى .

و از این عبارت سید سمهودی صریح واضح است که این واقعه حرّه - که از اشنع شنائع و اقبیح قبائح است ، و در آن صدها از
صحابه مقتول شدند - به اشاره و امر و وصیت معاویه لعین به یزید واقع شد .

و قرطبی در " تذکره " < ۴۱۸ > آورده :

قال : وذكر أبو عمر الشيباني قال : لَمَّا وَجَّهَ مَعَاوِيَةَ . . . بُسِرَ بِنَ أَرْطَاهُ لِقَتْلِ شَيْعَةِ عَلِيٍّ [(عليه السلام)] سَارَ إِلَى أَنْ أَتَى الْمَدِينَةَ
، فَقَتَلَ ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - ، وَفَرَّ أَهْلَ الْمَدِينَةِ حَتَّى .

۱- الزيادة من المصدر .

۲- وفاء الوفا ۱ / ۱۳۱ - ۱۳۳ .

دخلوا الحرّه حرّه بنی سلیم (۱) .

و اگر این معنا هم فسق و فجور نیست ، فسق و فجور نام بی مسمی خواهد بود !

و قطع نظر از این چنانچه قتل مطلق مسلمین بی گناه موجب خلود در نار است ، همچنین امر و ایصای به آن نیز از اکبر کبائر [است] ، فکیف إذا کان الإیصاء بقتل الصحابه الأخیار ؟ !

و مع هذا احادیث کثیره در مذمت کسی که اخافه اهل مدینه کند وارد گشته ، چنانچه شیخ عبدالحق در “ جذب القلوب ” گفته : در حدیث “ صحیح مسلم ” آمده که :

« لا یرید أحد أهل المدینه بسوء إلا أذابه الله فی النار ، كما ذوب الرصاص أو ذوب الملح فی الماء . »

فرمود : « هر که با اهل مدینه اراده بدی کند و در مقام ایذایشان آید به عقوبت ملک جبار گرفتار آید . . . » الی آخر (۲) .

۱- التذکره فی أحوال الموتی و أموره الآخره : ۵۷۰ . تذکر : در [الف] مطلب گذشته اشتباهاً پس از قسمتی از مطالب منقول از جذب القلوب آمده است .

۲- [الف] باب دوم . (۱۲) . [جذب القلوب : ۳۰] . [تذکر : در [الف] قسمتی از مطلب آینده از جذب القلوب اینجا تکرار شده است ، یعنی قسمت ذیل : و نیز در “ جذب القلوب ” آورده : و در روایات نسائی آمده : « من أخاف أهل المدینه ظالماً أخافه الله ، و كانت علیه لعنه الله والملائکة والناس أجمعین » . و در حدیث دیگر آمده : هیچ عمل او از فرض و نفل مقبول نیست . و احادیث در این باب بسیار است . [جذب القلوب : ۳۱ ، وانظر : السنن الکبری للنسائی ۲ / ۴۸۳] .

و [نیز] شیخ عبدالحق در “ جذب القلوب ” آورده :

امام احمد بن حنبل در حدیث صحیح از جابر بن عبدالله (رضی الله عنه) روایت میکند : امیری از امرای فتنه به مدینه قدم آورد ، جابر (رضی الله عنه) در آن زمان در مدینه بود ، حاشه بصرش به علت کبر سن رفته ، با وی گفتند : مصلحت وقت در آن است که چندگاه از مقابله این ظالم یک سو شوی ، تا از آفت این فتنه و مخافت این ابتلا سلامت مانی ، گویند که : دستها بر کتف دو پسر خود نهاده بود و از مدینه به در میرفت ، به واسطه ضعف و پیری و عدم بصر بر زمین خورد ، گفت : هلاک باد کسی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) را بترسانید ، یکی از پسران او پرسید که : ترسانیدن رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چگونه بود با آنکه وی (صلی الله علیه و آله) رخت اقامت از این منزل فانی به دار باقی برده ؟ گفت : [از پیغمبر خدا صلی الله علیه [و آله] وسلم شنیدم که گفت : [(۱) هر که اهل مدینه را بترساند به درستی که گویا مرا بترسانید

و در روایات نسائی آمده :

« من أخاف أهل المدينة ظالماً أخافه الله ، وكانت عليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين » .

و در حدیث دیگر آمده که : هیچ عمل او از فرض و نفل مقبول نیست . و احادیث در این باب بسیار است .

سید علیه الرحمه میگوید که : ظاهر در آن است که امیر مشار الیه که جابر از او میگریخت بُسر بن ارطاه بود ؛ زیرا که قرطبی از روایت ابن عبدالبرّ میآرد که : معاویه بعد از قضیه تحکیم حکمین بُسر بن ارطاه را با لشکر انبوه به مدینه منوره فرستاد تا عهد بیعت از اهل این بلده معظمه بر خلافت او بگیرد ، ابوایوب انصاری (رضی الله عنه) در آن وقت از جانب امیرالمؤمنین علی - سلام الله علیه - عامل مدینه مکرّمه بود ، وی از جهت خوف فرار [را] بر قرار [ترجیح] داده ، به جناب ولایت مآب مرتضوی - سلام الله علیه - ملحق شد ، و بُسر به مدینه در آمد و گفت : اگر نه عهد امیرالمؤمنین و حکم بر خلاف آن بودی ، یک مرد در این شهر زنده نمیگذاشتیم و همه را تحت تیغ سیاست میکشیدم ، بعد از آن تمام اهل مدینه منوره را به بیعت معاویه باز طلبید و رسولی به بنی سلمه فرستاد که : اگر جابر بن عبدالله را حاضر نکردید ، دیگر شما در عهد ذمه و امان من نیستید ، جابر چون این خبر شنید به خدمت ام سلمه آمد و صورت حال با وی باز گفت ، و در حاضر آمدن مجلس بُسر به وی استشاره نمود و گفت که : این بیعت ضلالت است در وی امید فلاح

نیست و در ترک آن امان نه / تدبیر چیست ؟ ام سلمه جابر را کرهاً و جبراً به اختیار بیعت رخصت داد ، و اکثر اهل مدینه رو به گریز نهادند و در حرّه بنی سلیم مختلفی شدند . (۱) انتهى .

(

۱- [الف] قوبل علی أصله ، باب دوم . (۱۲) . [جذب القلوب : ۳۰ - ۳۱] . سفارش معاویه به یزید در قتال اهل مدینه و رفتار شنیع او با آنها در بسیاری از مصادر عامه آمده است ، برای نمونه مراجعه شود به : أنساب الأشراف ۵ / ۳۳۴ ، تجارب الأمم ۲ / ۸۶ ، الفخری : ۱۱۹ ، فتح الباری ۱۳ / ۶۰ ، تاریخ خلیفه بن خیاط عصفری : ۱۸۲ ، تاریخ مدینه دمشق ۵۸ / ۱۰۴ - ۱۰۵ ، تاریخ طبری ۴ / ۳۸۰ ، الکامل لابن الأثیر ۴ / ۱۱۲ ، البدايه والنهائيه ۸ / ۲۴۲ و . . . قال ابن الاثیر : وبعث - أي یزید - إلى عبید الله بن زیاد يأمره بالمسير إلى المدینه ومحاصره ابن الزبیر بمکه ، فقال : والله لا جمعتهما للفاسق قتل ابن رسول الله وغزو الکعبه ! (الکامل فی التاريخ ۴ / ۱۱۱ - ۱۱۲) . قال ابن قتیبه : ولزم أبو سعید الخدری بینه ، فدخل علیه نفر من أهل الشام ، فقالوا : أيها الشيخ ، من أنت ؟ فقال : أنا أبو سعید الخدری صاحب رسول الله صلی الله علیه [وآله] وسلم ، فقالوا : ما زلنا نسمع عنک ، فبحظک أخذت فی ترکک قتالنا ، وكفک عنا ، ولزوم بیتک ، ولكن أخرج إلینا ما عندک . قال : والله ما عندی مال ، فتنفوا لحيته ، وضربوه ضربات ، ثم أخذوا كل ما وجدوه فی بینه . (الامامه والسياسه ۱ / ۱۸۲) . ونقل الیزدی الحائری عن تاریخ عبد الملك العصامی : أن رجلا من أهل الشام وقع علی امرأه فی مسجد النبی (صلی الله علیه وآله) ، ولم يجد خرقة ينظف بها ، ووجد ورقه من القرآن المجید فنظف نفسه بها ! فسبحان من لم يهلكهم بصاعقه من السماء أو بحجاره من سجیل ، وإنما يعجل من يخاف الفوت . (إلزام الناصب ۱ / ۲۲۹)

[کشتن عایشه]

و نیز معاویه ، عایشه زوجه رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) را - که اهل سنت با وصف قتال او با جناب امیر (علیه السلام) ، و موجب گشتن تقاتل صدها اصحاب ، محترم و معزز دانند ، و بر شیعیان به جهت بد دانستن [او] کمال تشنیع نمایند ، تا آنکه تکفیر نمایند - قتل نمود . و اگر حضرات اهل سنت را به سماع این حرف تعجب در گیرد اینک شاهد آن بر میآریم (۱). جلال الدین سیوطی - که از اکابر اهل سنت است - در کتاب " اوائل " در اوائل معاویه گفته :

إن أول من ركب < ۴۱۹ > بين الصفا والمروه ، وأول من أظهر شرب النبيذ والغناء ، وأول من أكل الطين وأباحه ، وكان على منبر رسول الله [(علیه السلام)] يأخذ البيعه ليزيد ، فأخرجت عائشه رأسها من الحجره وقالت : صه ! صه ! هل استدعى الشيوخ لبنهم البيعه ؟ قال : لا ، قالت : فبمن تقتدى أنت ؟ فحجل ، ونزل عن المنبر ، وبني لها حفرة ، فوعدت فيها وماتت . (۲) انتهى .

و در " حبيب السير " مسطور است :

در " تاریخ " حافظ ابرو از " ربع الأبرار " و " کامل السفینه " (۳) منقول است که :

۱- [الف] ف [فایده :] قتل معاویه عایشه را .

۲- لم نجدها في كتاب الوسائل إلى معرفه الأوائل طبعه دار مكتبه الحياه بيروت ، لاحظ : الاسرار فيما كنى وعرف به الاشرار ۴ / ۲۴۲ - ۲۴۸ .

۳- شاید تصحیف کامل السقیفه باشد که نام دیگر کامل بهائی است ، قریب این مطلب در آن ۲ / ۲۷۰ (چاپ اول ، مکتبه مرتضوی) آمده که در پاورقی خواهد آمد .

در شهر سنه ثمان (۱) و خمسين من الهجره که معاويه بن ابی سفیان جهت بیعت پسر لعین خود به مدینه رفته ، امام حسین (علیه السلام) [و عبدالله بن عمر] (۲) و عبدالرحمن بن ابی بکر و عبدالله بن زبیر را برنجانید ، عایشه زبان ملامت و اعتراض بر وی بگشاد ، و معاویه در خانه خویش چاهی کنده ، سر آن را به خاشاک پوشید و کرسی آبنوس بر زیر آن نهاد و آنگاه عایشه را به ضیافت طلب داشت و بر آن کرسی نشاند تا در آن چاه افتاد ، و معاویه سر آن چاه را به آهک مضبوط نموده ، از مدینه به مکه رفت . (۳) انتهی .

و حکیم سنایی هم اشاره به کشتن معاویه عایشه را نموده ، چنانچه در حدیقه در آخر صفت حرب جمل گفته :

< شعر > عاقبت هم به دست آن باغی * شد شهید و بکشتش (۴) آن طاغی آنکه با جفت مصطفی زیسان (۵) * بد کند مر او را مرد تو مخوان < / شعر > انتهی (۶) .

۱- در مصدر (سته) .

۲- زیاده از مصدر .

۳- حبیب السیر ۱ / ۴۲۵ .

۴- در [الف] اشتباهاً : (بکشتن) آمده است .

۵- در مصدر (زیسان) .

۶- حدیقه الحقیقه و شریعه الطریقه : ۱۳۸ . أقول : قال ابن طاووس فی الطرائف : ۵۰۳ : وفی روایه آخری : أن عائشه ذهبت إلى منزل معاویه - وهی راکبه علی حمار - فجاءت بحمارها علی بساط معاویه وعلی سریرها ، فبالت الحمار وراثت علی بساطها ! وما راعت حرمة معاویه ، فشکی معاویه إلى مروان ، وقال له : لا- طاقه لی إلى تحمل بلاء هذه العجوزه ، فتولی مروان یاذن معاویه أمر عائشه ، ودبر لها حفر البئر فوقعت فيه فی آخر ذی الحجه سنه ثمان و خمسين ، قال الشاعر : < شعر > لقد ذهب الحمار بأم عمرو * فلا رجعت ولا رجع الحمار < / شعر > عماد طبری مینویسد : چون معاویه به مکه رسید تا برای یزید بیعت بستاند و جمله عراق و حجاز بر او و بر یزید بیعت کرده بودند ، عایشه تهدید فرستاد بر وی : که برادرم محمد بن ابی بکر را کشتی و برای یزید بیعت میستانی؟! عمرو عاص گفت : یا معاویه اگر عایشه بر تو تشنیع زند ، خلق بر تو خروج کنند ، کار دریاب ! معاویه ابو هریره و شرحیل [شرحبیل] را با هدایای بسیار به [سوی] وی فرستاد به چند نوبت ، و وعده ها داد که به او صلح کند و برادر او عبدالرحمان بن ابی بکر را ولایت دهد و امثال این . روزی پیام فرستاد که : توقع است که ام المؤمنین ما را به تشریف خود مشرف سازد . و چاهی بکند و به آهک پر کرد و فرشی گران مایه آنجا بگسترده و کرسی بر سر آن نهاد ، و وقت نماز خفتن او را بخواند و گفت : چندین هزار دینار نثار خواهم کرد . عایشه بیرون آمد با غلامی هندی و بر خر مصری سوار شده ، معاویه او را اعزاز کرد و بدان کرسی اشارت کرد که بنشیند ، چون بر آنجا نشست فرو شد به چاه ، در حال معاویه گفت تا غلام و خر را هم بکشتند و هم در آن چاه انداختند و خاک انباشند ، مردم در اختلاف افتادند برخی گفتند : عایشه به

مدینه رفت ، بعضی گفتند : به یمن رفت . و حسین (علیه السلام) این حال میدانست و جماعت خاصان معاویه ، حسین (علیه السلام) ترکه او را به وارثان او داد . (کامل بهائی ۲ / ۲۷۰ ، ولاحظ : الصراط المستقیم ۳ / ۴۵) .

[قتل عبدالرحمن بن خالد]

و عبدالرحمن بن خالد صحابی را نیز معاویه کشته ، چنانچه در “ استیعاب ” در ترجمه عبدالرحمن بن خالد مسطور است :

ثمّ إنه لمّا أراد معاویه البيعه ليزيد ، خطب أهل الشام وقال لهم : يا أهل الشام ! قد كبرت سنّى ، وقرب أجلى ، وقد أردت أن أعقد لرجل يكون نظاماً لكم ، وإنّما أنا رجل منكم ، فارتؤوا رأيكم .

فأصفقوا ، واجتمعوا ، وقالوا : رضينا عبد الرحمن بن خالد بن الوليد ، فشقّ ذلك على معاويه ، وأسرها فى نفسه .

ثم إن عبد الرحمن مرض ، فأمر معاويه طبيباً عنده - يهودياً ، وكان عنده مكيناً - أن يأتيه ، ويسقيه سقيه تقيّاً بها ، فسقاه فانخرق (١) بطنه ، فمات . ثم دخل ابن أخيه خالد بن المهاجر (٢) دمشق مستخفياً ، هو و غلام له ، فرصدا ذلك اليهودى ، فخرج ليلا من عند معاويه ، فحجم عليه ، ومعه قوم هربوا عنه ، فقتله خالد بن المهاجر . وقصه هذه مشهوره عند أهل السير والعلم بالآثار والأخبار ، اختصرتها ، ذكرها عمر بن شيبه فى أخبار المدينة (٣) .

١- فى المصدر : (سقيه يقتله بها ، فأتاه فانخرق) .

٢- فى المصدر : (أخوه المهاجر بن خالد) بدل (ابن أخيه خالد بن المهاجر) .

٣- [الف] قوبل على أصله . (١٢) . [الاستيعاب ٢ / ٨٢٩ - ٨٣٠ ، وراجع أيضاً : اسد الغابه ٣ / ٢٨٩ ، تاريخ الاسلام للذهبي ٦ / ٣٤٥ ، خزانه الادب لبغدادى ٢ / ٢٠٥ ، الوافى بالوفيات ١٨ / ٨٦] .

[اجرای آب بر قبور شهدای احد]

و از جمله شنائع افعال او آنکه نهر را بر قبور شهدای احد جاری ساخت تا آنکه آب نهر به قدم حضرت حمزه رسید و خون از پای مبارکش جاری شد و اجسام دیگر شهدا از قبور ظاهر گردیدند، و قبور ایشان خراب گردید .

علامه سیوطی در کتاب “ شرح الصدور بشرح حال الموتی فی القبور ” بعد ذکر روایتی گفته :

أخرج البيهقي - في الدلائل - من وجه آخر ، وزاد بعد قوله : فأُمِيطت يده عن جرحه فانبعث الدم ، فردّت إلى مكانها فردّ الدم ، وفي آخره : ويقال : إن معاوية < ٤٢٠ > لمّا أراد أن يجري كظامه ، نادى : من كان له قتيل بأحد فليشهد ، فخرج الناس إلى قتلاهم ، فوجدوهم رطاباً ، يتّنون ، فأصابت المسحاه رجل رجل منهم ، فانبعث دماً ، فقال أبو سعيد الخدري : لا ينكر بعد هذا منكر ، ولقد كانوا يحفرون التراب ، فحفروا لشراه (١) من تراب فاح عليهم ريح المسك . هكذا أخرجه ، عن الواقدي ، عن شيوخه .

وأخرج ابن أبي شيبة - في المصنف - : حدّثنا عيسى بن يونس بن (٢) أبي إسحاق ، أخبرني أبي ، عن رجال من بني سليمه ، .

١- في دلائل النبوه : (نثره) .

٢- في دلائل النبوه : (عن) .

قالوا: لما حذف معاويه عينه التي تمرّ على قبور الشهداء فأجريت عليهما - يعنى على عبد الله بن عمر بن الخزام (١) وعمرو بن الجموح - فبرز قبراهما ، فاستصرخ عليهما ، فأخرجناهما يتثيان ، كأنهما ماتا بالأمس ، عليهما بردتان قد غطّى بهما وجوههما ، وعلى أرجلهما شيء من نبات الأرض .

وأخرج البيهقي - فى دلائله موصولاً - عن جابر ، وزاد : فأصابت المسحاه قدم حمزه ، فانبعث دمًا . (٢) انتهى .

وفى وفاء الوفى :

قال ابن إسحاق : حدّثنى أبى ، عن رجال من بنى سلمه : أن رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قال - حين أُصيب عمرو بن الجموح وعبد الله بن عمرو يوم أُحد - : « اجمعوا بينهما ، فإنهما كانا متصافئين فى الدنيا » .

قال أبى (٣) : فحدّثنى أشياخ من الأنصار قالوا : لما ضرب .

١- فى دلائل النبوه : (عمرو بن حرام) .

٢- [الف] قوبل على أصله . (١٢) . آخر كتاب ، باب الأعمال التى توجب لصاحبها تعجيل الوصول إلى الجنة . در آخر كتاب . (١٢) . [شرح الصدور بشرح حال الموتى فى القبور ١ / ٣٠٩] .

٣- در [الف] اشتبأها : (الى) آمده است .

معاویه عینه التی مَرّت علی قبور الشهداء ، واستصرخنا علیهم ، وقد انفجرت العین علیهما فی قبورهما ، فجننا فأخرجناهما ، وعلیهما بردتان قد غطّی بهما وجوههما ، وعلی أقدامهما شیء من نبات الأرض ، فأخرجناهما یتشیان تشیاً كأنّهما دفنا بالأمس . نقله البیهقی فی دلائل النبوه (۱) .

و در “صفوه الصفوه” منتخب “حلیه الأولیاء” مسطور است :

عن جابر بن عبد الله ، یقول : کتب معاویه إلى عامله بالمدينة أن یجری عیناً إلى أحد ، فکتب إليه عامله أنها لا تجری إلا علی قبور الشهداء ، قال : فکتب إليه أن أنفذها ، قال : فسمعت جابر بن عبد الله یقول : فرأیتهم یخرجون علی رقاب الرجال ، كأنّهم رجال نوم حتّی أصابت المسحاه قدم حمزه ، فانبعثت دماً . (۲) انتهى .

و شناعت این فعل معاویه نه به حدی است که احتیاج بیان دارد ، و اگر بعد این ظلم و فسق و فجور هم خللی در عدالت و خوبی و نیکی معاویه راه نیابد ، پس بر صفحه روزگار از ازل تا ابد کسی فاجری و فاسقی موجود نشده باشد و نخواهد شد !

۱- وفاء الوفا ۳ / ۹۳۷ (الفصل السابع فی فضل أحد والشهداء به) ، وانظر : دلائل النبوه ۳ / ۲۹۱ .

۲- صفوه الصفوه ۱ / ۳۷۷ .

[ادعای سزاوارتر بودن به خلافت از عمر]

و از جمله مطاعن او آن است که ادعا میکرد که او احق است به خلافت از عمر بن الخطاب .

چنانچه علامه حلی - علیه الرحمه - در " کشف الحق " فرموده :

منها : أنه قال : أنا أحق بالخلافه من عمر بن الخطاب .

روی الحمیدی - فی الجمع بین الصحیحین - : قال عبد الله بن عمر : دخلت علی حفصه ونوساتها تنطف (۱) ، قلت : قد كان من أمر الناس ماترین ، فلم يجعل (۲) لی من الأمر شیء ، فقالت : ألحق بهم ، فإنهم ينتظر ذلك ، وأخشی أن يكون < ۴۲۱ > فی احتباسک عنهم فرقه ، فلم تدعه حتّی ذهب ، فلما تفرق الناس ، خطب معاویه فقال : من أراد أن يتكلم فی هذا الأمر فليطلع لنا قرنه ، فلنحن أحقّ منه ومن أبيه . (۳) انتهى .

و شاعت این کلام معاویه را ابن روزبهان مقرّ شده و راه تأویل و توجیه را .

۱- قال ابن حجر : قوله : (ونسواتها) بفتح النون والمهملة ، قال الخطابی : كذا وقع ، وليس بشيء ، وإنما هو (نوساتها) . . . أى ذوائبها ، ومعنى تنطف . . . أى تقطر ؛ كأنها قد اغتسلت ، والنوسات جمع نوسه ، والمراد أن ذوائبها كانت تنوس . . . أى تتحرك ، وكلّ شيء تحرك فقد ناس ، والنوس : الاضطراب . فتح الباری ۷ / ۳۱۰ - ۳۰۹ ، ولاحظ : عمدہ القاری ۱۷ / ۱۸۵ .

۲- فی المصدر : (يحصل) .

۳- نهج الحق : ۳۰۹ ، وانظر : تذکره الخواص : ۹۸ .

مسدود گفته ، حيث قال :

ما ذكر أن معاوية كان يدعى أنه أحق بالخلافة من عمر . . فلا يبعد هذا ؛ لأنه كان يدعى أنه أحق من أمير المؤمنين علي [عليه السلام] في حياته وأيام خلافته ، فخرج عليه ، وبغى عليه ، وقتل جيوش المسلمين ، وفعل ما فعل مما لا ينبغي أن يذكر لقباحته وإساءته ، فلا يبعد أن يدعى مثل هذا في عمر ، ومن خالف الحق وخاض في الباطل والخطأ يدعى كلما يكون خطأ ولا إمامه له على المسلمين ، ولا شرائط في إمامته صحه ، بل أخذ الخلافة والملك عنوه بالسيوف (١) .

١- احقاق الحق : ٢٦٥ . أقول : بأي شيء يدعى الفاسق أنه يستحق الخلافة ؟ ! لا حاجة بنا إلى سرد مطاعنه التي تدل على عدم اعتقاده للنبوه ، بل يصرح بعداوتة للنبي (صلى الله عليه وآله وسلم) . . وغير ذلك ، ولكن نذكر ما رواه السيوطي قال : قدم معاوية مكة أو المدينة فأتى المسجد ، فقعده في حلقة فيها ابن عمر وابن عباس وعبد الرحمان بن أبي بكر ، فأقبلوا عليه ، وأعرض عنه ابن عباس ، فقال : وأنا أحق بهذا الأمر من هذا المعرض وابن عمر (عمه) . فقال ابن عباس : ولم ؟ التقدم في الإسلام ، أم سابقه مع رسول الله [صلى الله عليه وآله وسلم] ، أو قرابه منه ؟ قال : لا ، ولكنني ابن عم المقتول . قال : فهذا أحق به ، يريد ابن أبي بكر . قال : إن أباه مات موتاً . قال : فهذا أحق به ، يريد ابن عمر . قال : إن أباه قتله كافر . قال : فذلك أدحض لحجتك إن كان المسلمون عتبوا على ابن عمك فقتلوه . (تاريخ الخلفاء ١ / ٢٠١ ، مواقف الشيعة ٣ / ٦) .

[بی اعتنایی به حرمت اصحاب کهف]

و از جمله بی باکی و بی خوفی او از محرمت آن است که در “تفسیر ثعلبی” در تفسیر آیه : (لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا) (۱) گفته :

روی سعید بن جبیر ، عن ابن عباس ، قال :

غزونا مع معاوية غزوه المضيق نحو الروم ، فمررنا بالكهف الذى فيه أصحاب الكهف ، فقال معاوية : لو كشف لنا عن هؤلاء فنظرنا (۲) إليهم .

فقال ابن عباس : ليس ذلك لك ، قد منع الله ذلك من هو خير منك ، فقال : (لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ لَوَلَّيْتَ مِنْهُمْ فِرَارًا وَلَمَلَيْتَ مِنْهُمْ رُغْبًا) .

فقال معاوية : لا أنتهى حتى أعلم علمهم .

فبعث ناساً فقال : اذهبوا فانظروا فافعلوا .

فلما دخلوا الكهف بعث الله عليهم ريحاً فأحرقتهم . (۳) انتهى .

۱- الكهف (۱۸) : ۱۸ .

۲- در [الف] اشتبهاً : (فينظرنا) آمده است .

۳- تفسیر ثعلبی ۱۶۱ / ۶ . وراجع : الكشاف ۴۷۶ / ۲ ، تفسیر السمرقندی ۳۴۱ / ۲ ، تفسیر البغوی ۱۵۵ / ۳ ، تفسیر القرطبی ۱۰ / ۳۸۹ ، الدر المنثور ۲۱۳ / ۴ ، تفسیر أبی السعود ۲۱۳ / ۵ ، تفسیر آلوسی ۲۲۷ / ۱۵ ، تفسیر مجمع البیان ۳۲۲ / ۶ ، بحار الأنوار ۴۰۹ / ۱۴ .

[انداختن صلیب بر گردن هنگام مرگ]

و از جمله آنچه دلالت دارد بر بی ایمانی او آنکه راغب اصفهانی در "محاضرات" آورده :

مرض معاویه ، فدخل إليه طيب فقال : لا بأس عليك إنك تبرئ . . فبرئ ، ثم مرض ، فدخل إليه نصراني ، وقال : عندنا تعويد ، من علق عليه يبرئ من علقته ، فأخذه وعلق عليه ، فدخل عليه الطيب ، فخرج ، فقال : إنه ميت لا محاله ، فمات من ليلته ، فقيل للطيب في ذلك ، فقال : روى عن أمير المؤمنين [(عليه السلام)] : أن معاوية لا يموت حتى يعلق في عنقه صليباً ، والتعويد الذي كان عليه مصلب ، فعلمت أنه يموت .

قال الجاحظ : إنما غلب معاوية علياً [(عليه السلام)] ؛ لأنه لم يكن غايته إلا درك الحاجة بالحيله حلّ أو حرم ، ثم لم يكن يبالي بالدين ، ولا يتفكر في سخط رب العالمين ، وعلى [(عليه السلام)] لم يستعمل من الحيل إلا ما حلّ ، والحلال من الحيل قليل .

وقال معاوية لعمره : والله لأضربن علياً بخمسين ألفاً لا يقرؤون فاتحه الكتاب . (١) انتهى .

١- [الف] قوبل على أصل المحاضرات في الحدّ العشرين ، والله الحمد على ذلك حمداً جميلاً . (١٢) . تقدّم عن العلامة الأميني : أن يد الطبع الأمينه حرّفت من كتاب المحاضرات أحاديث التي ترجع إلى معاوية . (لاحظ : الغدير ١١ / ٧٩) . ولم نجد القضية في محاضرات الأدباء في الكامبيوتر طبعه دار القلم بيروت سنة ١٤٢٠ ، وهو الذي اعتمدنا عليه في مراجعاتنا ، ولكنها موجودة في محاضرات الادباء ٤ / ٢٧٩ (طبعه دار صادر بيروت سنة ١٤٢٥) .

[شرب خمر علنی]

و از جمله مثالب او آنکه علی الاعلان شراب را میخورد، و تکلیف شرب آن - از غایت بی حیایی! - به بعض صحابه نموده، چنانچه در "مسند أحمد بن حنبل" مسطور است:

حدَّثنا عبد الله، حدَّثني أبي، حدَّثنا زيد بن الحباب، حدَّثني حسين بن واقد، حدَّثنا عبد الله بن بريده: < ٤٢٢ > دخلت أنا وأبي على معاوية، فأجلسنا على الفرش، ثم أتينا بالطعام فأكلنا، ثم أتينا بالشراب فشرب معاوية، ثم ناول أبي، ثم قال: ما شربته منذ حرّمه رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم، ثم قال معاوية: كنت أجمل شباب قريش وأجوده ثغراً، وما شيء أجده له لئذ كما كنت أجده وأنا شابّ غير اللبّين أو إنسان حسن الحديث يحدثني (١).

سبحان الله فاسق شارب الخمر را امام عادل و پیشوای حق گیرند!!

[کشتن حجر بن عدی و یارانش]

و از جمله مخازی افعال او آن است که حجر را - که از فضلاء صحابه و شیعیان جناب امیر (علیه السلام) بود - مع دیگر اصحاب او ، به کمال شقاوت کشت ، چنانچه در " استیعاب " مذکور است :

كان حجر من فضلاء الصحابه ، ومع صغر سنّه من كبارهم ، وكان على كنده يوم صفّين ، وعلى الميسره يوم النهروان ، ولما ولى معاويه زياداً العراق (۱) وماوراءها ، وأظهر من الغلظه وسوء السيره ما أظهر ، خلع حجر ، ولم يخلع معاويه ، وتابعه جماعه من أصحاب على [(عليه السلام)] وشيعته ، وخصمه (۲) يوماً (۳) فى تأخير الصلاه هو وأصحابه ، فكتب فيه زياد إلى معاويه ، فأمره أن يبعث به إليه مع وائل بن حجر الحضرمى فى إثني عشر رجلاً كلهم فى الحديد ، فقتل منهم معاويه سته واستحى سته ، فكان حجر ممّن قتل .

فبلغ ما صنع بهم زياد إلى عائشه أمّ المؤمنين ، فبعثت إلى معاويه عبد الرحمن بن الحرث بن هشام : الله الله فى حجر وأصحابه ، فوجد عبد الرحمن قد قتل هو وخمسه من أصحابه ، .

۱- در [الف] اشتبهاً : (لعراق) آمده است .

۲- فى المصدر : (وحصبه) .

۳- در [الف] اشتبهاً : (يومٌ) آمده است .

فقال لمعاويه (١): أين عزب منك حلم أبي سفيان في حجر وأصحابه؟! ألا حبستهم في السجن وعرضتهم للطاعون؟!!

قال : حين غاب عنى مثلك من قومي ، قال : والله لا يعدلك العرب حلاً بعدها ولا رأياً ، قتلت قوماً بعث بهم إليك أسارى من المسلمين ! قال : فما أصنع ؟! كتب إليّ فيهم زياد يشدّ أمرهم ، ويذكر أنهم سيفتقون عليّ فتقاً لا يرفع .

ثم قدم معاويه المدينة فدخل على عائشه ، فكان أول ما بدأته به قتل حجر في كلام طويل جرى بينهما ، ثم قال : فدعني وحجراً حتى نلتقى عند ربنا !

والموضع الذي قتل فيه حجر بن عدى ومن قتل معه من أصحابه يعرف ب : مرج عذرا [٢] .

حدّثنا أحمد بن عبد الله بن محمد بن علي ، قال : حدّثني أبي ، قال : (نا) عبد الله بن يونس ، قال : (نا) بقي ، قال : (نا) أبو بكر بن أبي شيبه ، قال : (نا) إسماعيل بن عليه ، عن ابن عون ، عن نافع : كان ابن عمر في السوق ، فنعي إليه حجر ، فأطلق حيوته وقام ، وقد غلب عليه النحيب .

وحدّثنا خلف بن قاسم ، حدّثنا عبد الله بن عمر ، (نا) أحمد بن .

١- در [الف] اشتباهاً : (معاويه) آمده است .

٢- الزيادة من المصدر .

محمد بن الحجاج ، قال : (نا) إبراهيم بن مرزوق ، قال : (نا) سعيد بن عامر ، قال : (نا) هشام بن حسام ، عن محمد بن سيرين : ان معاويه لَمَّا أتى بحجر قال : السلام عليك يا أمير المؤمنين ! قال : وأمير المؤمنين أنا ، اضرَبوا عنقه . .

فلَمَّا قَدِمَ للقتل قال : دعوني أُصَلِّي رَكَعَتَيْنِ ، فَصَلَّاهُمَا خَفِيفَتَيْنِ ، < ٤٢٣ > ثم قال : لولا أن تظنوا بي غير الذي بي لأطلتُهما ، والله لئن كانت صلاتي لم تنفعني فيما مضى ما هما بنافعتي (١) ، ثم قال لمن حضر من أهله : لا تطلقوا عني حديداً ، ولا تغسلوا عني دماً ، فإني ملاق معاويه على الجاده .

حدَّثنا خلف ، (نا) عبد الله ، (نا) أحمد ، (نا) يحيى بن سليمان ، حدَّثنا ابن المبارك ، قال : (نا) هشام بن حسان ، عن محمد بن سيرين : أنه كان إذا سئل عن الرَكَعَتَيْنِ عند القتل ، قال : صَلَّاهُمَا حَيِّبٍ وَحَجْرٍ ، وَهُمَا فَاضِلَانِ .

قال أحمد : وحدَّثنا إبراهيم بن مرزوق ، قال : (نا) يوسف بن يعقوب الواسطي - وأثنى عليه خيراً - ، قال : (نا) عثمان بن الهيثم ، قال : (نا) مبارك بن فضاله ، قال : سمعت الحسن يقول - وقد ذكر معاويه وقتله حجراً وأصحابه - : ويل لمن قتل حجراً .

١- در [الف] اشتبهاً : (بنا نعمتي) آمده است .

وأصحاب حجر !

قال أحمد : قلت ليحيى بن سليمان : أبلغك أن حجراً كان مستجاب الدعوه ؟ قال : نعم ، وكان من أفاضل أصحاب النبي [(صلى الله عليه وآله وسلم)] .

وروينا عن سعيد المقبري ، قال : لما حج معاوية جاء بالمدينه زائراً ، فاستأذن على عائشه . . . فأذنت له ، فلما قعد قالت له : يا معاوية ! آمنت أن أخبأ لك من يقتلك بأخي محمد بن أبي بكر ؟ ! فقال : ثبت (١) الأمان دخلت ، قالت : يا معاوية ! أما خشيت الله في قتل حجر وأصحابه ؟ ! قال : إنما قتلهم من شهد عليهم .

وعن مسروق بن الأجدع ، قال : سمعت عايشه أم المؤمنين تقول : أما والله لو (٢) علم معاوية أن عند اهل الكوفه منعه ما اجترأ على أن يأخذ حجراً وأصحابه من بينهم حتى يقتلهم بالشام ، ولكن ابن آكله الأكباد علم أنه قد ذهب الناس ، أما والله إن كانوا لجمعهم العرب عزاً ومنعه وفقهاً ، لله درّ لبيد حيث يقول :

< شعر > ذهب الذين يعاش (٣) في أكنافهم * وبقيت في خلف كجلد الأجر > / شعر < .

١- في المصدر : (بيت) .

٢- در [الف] اشتبهاً : (أو) آمده است .

٣- در [الف] اشتبهاً : (يعاس) آمده است .

> شعر < لا ينفعون ولا يرجي خيرهم * ويعاب قائلهم وإن لا يشعب (۱) > / شعر < ولما بلغ الربيع (۲) بن زياد الحارثي - من بني الحارث بن كعب ، وكان فاضلا جليلا ، وكان عاملا لمعاوية على خراسان ، وكان الحسن بن أبي الحسن كاتبه فلما بلغه - قتل معاوية حجر بن عدى دعا الله عزّ وجلّ فقال : اللهم إن كان لربيع عندك خير فأقبضه إليك وعجل . . فلم يبرح في مجلسه حتى مات .

وكان قتل معاوية لحجر بن عدى بن الأدير سنة إحدى وخمسين . (۳) انتهى .

سبحان الله ! قتل حجر که صحابی جلیل القدر بالاجماع بود و اصحاب او که از مؤمنین بودند ، ظلم و فسق و فجور نباشد ، و معاویه که مرتکب آن شده امام عادل فی حقوق الله و حقوق المسلمین باشد !! واقعی عدل همین است که اصحاب عدول را به این شقاوت و بی حیایی و بی ترسی قتل کنند !

در “ کتز العمال ” در فضائل معاویه مسطور است :

عن أبي الأسود قال : دخل معاوية على عائشه ، فقالت : ما حملك على قتل أهل عذراء : حجر وأصحابه ؟ ! < ۴۲۴ > .

۱- فی المصدر : (لم يشعب) .

۲- فی المصدر : (أحمد) .

۳- الاستيعاب ۱ / ۳۲۹ ، وانظر : أسد الغابه ۱ / ۳۸۶ .

فقال : يا أم المؤمنين ! إنى رأيت قتلهم صلاحاً للأمة ، وبقاءهم فساداً للأمة . . ! فقالت : سمعت رسول الله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] يقول : « ستقتل بعدراء ناس ، يغضب الله لهم وأهل السماء » . يعقوب بن سفيان . كر .

وفيه : عن سعيد بن أبي هلال : [أن معاويه] (۱) حج ، فدخل على عائشه ، فقالت : يا معاويه ! قتلت حجر بن الأديب وأصحابه ؟ ! أما والله لقد بلغنى أنه سيقتل بعدراء سبعة نفر يغضب الله لهم وأهل السماء . كر . (۲) انتهى .

غالب آن است که مخاطب و اولیایش از این احادیث - چنانچه جواب حدیثی که در حق حضرت فاطمه (علیها السلام) وارد است گفته - همین جواب فرمایند که : در اینجا وعید به لفظ (اغضاب) وارد نیست ، فقط غضب خدا و اهل سماوات بر معاویه مذکور شده ، و معاویه قصد اغضاب خدا و اهل سماوات نکرده ، اگر خدای تعالی از راه الوهیت و اهل سماوات از راه عصمت به غضب آمده باشند ، معاویه را چه باک است ، چه لفظ (بشریت) که در حق حضرت فاطمه [(علیها السلام)] ذکر میکردند ، در اینجا نمیتوانند گفت !

بالجمله بی حیایی این حضرات به درجه کمال رسیده است که اگر شیعه چندی از فاسقین و منافقین اصحاب را بد گویند ، ایشان تکفیر شیعه کنند ، و به آیات و احادیث عدیده تکفیر مبغض صحابه علی الاطلاق ثابت کنند ؛ و در .

۱- الزیاده من المصدر .

۲- کنز العمال ۱۳ / ۵۸۷ - ۵۸۸ .

اینجا که معاویه لعین حجر را که به اجماع از عمده اصحاب بود قتل نموده ، هرگز در حق او تکفیر را چه ، ذکر طعن و عیب را هم راه ندهند ، و هرگز خللی در عدالت او متطرق ندانند ! العیاذ بالله من الوقاحه !

و عجب آن است که از کلام معاویه لعین صریح ظاهر میشود که او قتل حجر و اصحابش را استحلال کرده چنانچه قوله : (و رأیت قتلهم صلاحاً للأمة ...) إلى آخره بر آن دلالت واضحه دارد .

و در کفر مستحلّ قتل اصحاب با ایمان و عمده ارباب ایقان شکی نیست که مستحلّ قتل ادنی مسلمی معصوم الدم کافر است ، فکیف من استحلّ قتل مثل حجر الذی غضب لقتله الله وأهل السموات ؟ !

و از اینجا و امثال آن صریح ثابت میشود که اهل سنت در دعوی محبت و تعظیم و تکریم صحابه - مثل ادعای ولای و تعظیم اهل بیت - کاذب و دروغ زن اند ، و تعظیم و ولای ایشان خاصّ به منافقین و بیایمانان است .

این است قلبی از معائب و مطاعن معاویه که دلالت واضحه بر کفر و نفاق و بی ایمانی آن ملعون ، و کمال فسق و فجور و بیاعتنایی او به امثال واجبات و اجتناب محرمات و قلت ترس و خوف از خدا و رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) و کمال بی حیایی آن ناپاک دارد که :

عداوت جناب امیر (علیه السلام) داشت ، و به سبّ آن جناب روی خود را سیاه میکرد ، و به وفات آن جناب سرور ظاهر کرد

و حضرت امام حسن (علیه السلام) را مسموم ساخت ، و بر وفات آن جناب سرور و استراحت قلب خود ظاهر ساخت ، و برای قتل شیعیان علی بن ابی طالب (علیه السلام) بُسر ابن ارطاه را روانه ساخت ، و بر قتل حجر بن عدی و اصحاب او ، و خوردن شراب اقدام نمود .

[اثبات فسق صحابه ای که از معاویه تبعیت کردند]

و تطویلی در بیان مثالب او به آن جهت رفته که از این مطاعن فقط فسق و بی ایمانی معاویه ثابت نمیشود ، بلکه از این مثالبش فسق و فجور و بی ایمانی جمیع اصحابی که اتباع معاویه بودند و جماعتی بسیار بودند نیز ثابت میشود که < ۴۲۵ > اتباع چنین فاسق فاجر کافر بی ایمان ، عدو الله [و] عدو الرسول مینمودند ، و اصلا شنائع و کفریات او را انکاری نمیکردند ، بلکه به او امر او [را] متمثل میشدند .

در مکتوب دویست و پنجاه و یکم از مکاتیب شیخ احمد (۱) - مجدد ألف ثانی - مسطور است :

ای برادر ! تنها معاویه در این معامله نیست ، نصفی از اصحاب کرام کم و بیش در این معامله با وی شریک اند ، پس محاربان امیر [(علیه السلام)] اگر کفره یا فسقه باشند اعتماد از شطر دین میخیزد که از راه تبلیغ ایشان به ما رسیده است ، و تجویز نکند این معنا را مگر زندیقی که مقصودش ابطال دین است . (۲) انتهی .

از اینجا صریح ثابت است که : قریب نصف اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) با معاویه شریک شده ، با جناب امیر (علیه السلام) محاربه و جنگ کردند .

:

۱- لم نعلم بطبعه ، ولا نعرف له نسخه ، قال فی هدیة العارفين ۱ / ۱۵۶ - ۱۵۷ : الامام الربانی أحمد بن عبد الاحد السهرندی الفاروقی النقشبندی - الشهير ب : الإمام الربانی - الصوفی الحنفی ، ولد سنة ۹۷۱ ، وتوفی سنة ۱۰۳۴ أربع وثلاثین والفاء ، ومن مصنفاته . . . مکتوبات فی ثلاث مجلدات . . . وغير ذلك . وانظر : إيضاح المکنون ۲ / ۵۵۰ .

۲- مکاتیب شیخ احمد :

و سابقاً به نصّ جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله) دانسته ای که مقاتلین جناب [امیر (علیه السلام)] فئه باغیه و اصحاب نار بودند (۱)، پس بحمد الله ثابت شد که قریب نصف اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در نار بودند و فئه باغیه... (۲).

و نیز مخاطب در همین کتاب - اعنی "تحفه" - تصریح به فسق معاویه و ارتکاب او کبیره را به جهت انحراف از طاعت جناب امیر (علیه السلام) و قتال با آن جناب نموده است (۳).

!

۱- از جامع الأصول ۹ / ۴۴ - ۴۵ و غیر آن گذشت، مصادر آن بسیار است، مراجعه شود به: الغدیر ۹ / ۲۱ - ۲۲، ملحقات احقاق الحق مجلدات: ۷، ۸، ۳۱. سیوطی در کتاب الأزهار المتناثره فی الأخبار المتواتره: ۷۶، و شیخ عبدالعزیز غماری در اتحاف ذوی الفضائل المشتهره: ۱۷۰ نیز حدیث مذکور را از روایات متواتره شمرده اند.

۲- در [الف] اینجا به اندازه یک سطر سفید است.

۳- ظاهراً اشاره است به آنچه از تحفه اثنا عشریه: ۳۹۴ گذشت که: اصحاب جمل و اصحاب صفین، پس در خطای اجتهادی و بطلان اعتقادی خود مشترک اند، فرق این است که این خطای اجتهادی و فسق اعتقادی اصحاب جمل اصلاً مجوّز طعن و تحقیر نیست. و باز در تحفه اثنا عشریه: ۱۸۱ - ۱۸۲ گوید: اهل سنت قاطباً اجماع دارند بر آنکه معاویه... بن ابی سفیان از ابتدای امامت حضرت امیر (رضی الله عنه) [(علیه السلام)] لغایت تفویض حضرت امام حسن [(علیه السلام)] به او از بغات بود... آمدیم بر اینکه چون او را باغی و متغلب دانند پس چرا او را لعن نمیکنند؟ جوابش آنکه: نزد اهل سنت هیچ مرتکب کبیره را لعن جائز نیست!

پس این همه اصحاب که تابع او بودند نیز فاسق و مرتکب کبیره باشند .

و نیز صدور محاربه و مخالفت جناب امیر (علیه السلام) از این جماعت - به هر وجهی که باشد ! - یقینی است ، پس اگر صحابه متقدم هم مخالفت جناب امیر (علیه السلام) و اموری که کم از محاربه است - اعنی : جبر بر بیعت ، و غضب (۱) حقوق و غیر آن - کرده باشند چه مستعبد است ؟ !

مخفی نماند که چون مطاعن و مثالب معاویه از شمس هم واضح و روشن تر گشته و ادنی عاقلی که به تأملی اندک در این مثالب او نظر کند یقین میکند که اصلاً جای تأویل و توجیه باقی نمانده ؛ لهذا بعض اهل سنت از جواب و اصلاح معایش عاجز آمده گفته اند که : چون معاویه خلیفه نبود ، پس جواب مطاعنش بر ما واجب نباشد ، چنانچه ابن روزبهان در " ابطال الباطل " گفته :

أما ما ذكره من مطاعن معاوية ، فلا اهتمام لنا أصلاً بالذنب عنه ، فإنه لم يكن من الخلفاء الراشدين حتى يكون الذنب عنه موجباً لإقامه سنّة الخلفاء وذبّ الطعن عن حریمهم ليقتمدوا بهم الناس ، ولا يشكّوا في كونهم الأئمة ؛ لأنّ معظم الإسلام منوط بأرائهم . ،

۱- در [الف] اشتبهاً : (غضب) آمده است .

فإنهم كانوا خلفاء النبوه ، ووارثي العلم والولايه ؛ وأما معاويه ، فإنه كان من ملوك الإسلام ، والملوك في أعمالهم لا يخلون عن المطاعن ، ولكن كَفَّ اللسان عنه أولى ؛ لأنّ ذكر مطاعنه لا يتعلّق به فائده ما أصلاً . . إلى آخر ما هفي (۱) .

و جواب این هفوه ابن روزبهان که از راه عجز و درماندگی از جواب سرزده آن است که : حضرات اهل سنت بر شیعه در مدح و خوبی جمیع صحابه آیات قرآنی را - که در آن آیات به صیغ جمع ، مدح بعضی از مهاجرین و انصار و اصحاب واقع شده - حجت میآرند ، و بر شیعه < ۴۲۶ > به جهت طعن ایشان بر بعض اصحاب طعن کنند و گویند که : ایشان بر خلاف شهادت آیات قرآنی امور شیعه را به صحابه نسبت میکنند .

و نیز به همین زعم باطل به جهت اجماع اکثر اصحاب بر خلافت ابی بکر صحّت خلافتش ثابت کنند (۲) ، و گویند که : از یکی از صحابه امری موجب فسق صادر نمیتواند شد ، پس چگونه از جمیع ایشان ؟ !

و نیز اصحاب را آنقدر متقی و پرهیزگار گیرند که حطم مورچه هم به ناحق از ایشان محال دانند ! چنانچه از تقریر رازی - که مخاطب در باب امامت نقل کرده - صریح ظاهر است ، و در آن تقریر این طعن کرده که : مورچه صدور حطم مورچه را از اصحاب حضرت سلیمان [(علیه السلام)] [دیده و دانسته] غیر ممکن دانستند ، و شیعه چنان سفاهت دارند که از مورچه هم کم .

۱- احقاق الحق : ۲۶۲ .

۲- در [الف] اشتبهاً : (کنید) آمده است .

عقل اند که امور شیعه [را] به صحابه پیغمبر آخر الزمان [(صلی الله علیه وآله وسلم)] نسبت کنند (۱).

پس هرگاه چنین شنائع و فظائع و کبایر و نهایت فسق و فجور معاویه - که به اقرارشان از اصحاب است - به اثبات رسانیم و از آن فسق و فجور و دنیا طلبی اتباع او هم - که از جمله شان جمعی کثیر از صحابه بودند - به اثبات رسانیم ، تمامی این تسویلات و تقریرات و طعن و تشنیع اهل سنت بر شیعه باطل و واهی برآید ؛ که هرگاه معاویه و اتباعش - که از اصحاب بودند - ارتکاب چنین شنائع و فظائع کرده باشند ، و آیات قرآنی صدور این افعال را از ایشان مانع نباشد ، صدور افعال شیعه را از دگر صحابه که در زمان خلفای ثلاثه بودند چگونه این آیات مانع خواهد شد !!

و این فایده جلیله است که در ذکر مطاعن معاویه متصور است ، ذکر مطاعنش را بی فایده گفتن از عجائب لطائف است !

و مع هذا حکم به عدم لزوم ذبّ از معاویه بر اهل سنت از غرائب ترهات و عجائب هفوات است ، و باعث صدور آن جز عجز و دست و پاچه شدن از جواب نیست ، اگر به راه انصاف آیند و به همین معنا در خلفای ثلاثه اقرار نمایند قریب صواب افتاده باشند .

بالجمله ؛ معاویه را تمامی اهل سنت از اصحاب عدول میدانند ، و همیشه .

تأویلات افعالش کرده (۱) و قتال او را با نفس رسول (صلی الله علیه وآله وسلم) جایز بلکه موجب اجر و ثواب گفته اند، و مفسق معاویه را فاسق، و لاعن او را ملعون، و طاعن او را مطعون گفته اند، هرگز کسی از ایشان به تضلیل و تفسیق معاویه لب نگشوده إلا أن یشاء الله اظهار الحقّ .

و نیز دست برداری ناصبی از مقتدا بودن معاویه لطیفه دیگر است، شاید به لحاظ کمال فسق و فجور معاویه به کذب و افترای حدیث: (أصحابی کالنجوم، بأيّهم اقتدیتم اهتدیتم)، و دیگر احادیث - که در آن لزوم اقتدای اصحاب ذکر کنند - قائل شده است، اگر بر همین نمط در احادیث فضائل خلفای ثلاثه کار فرمای انصاف شوند کمال منت نهند!

۱- کلمه: (کرده) در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح ذکر شده .

[فضائل جعلی معاویہ و برحق دانستن او]

و حضرات اهل سنت فقط بر ذکر فضائل و مناقب معاویہ اکتفا نکنند ، بلکه محقق بودن و خلیفه برحق و امام صدق بودنش به اثبات رسانند ، و احادیث کثیره حقیقت او که - العیاذ بالله ! - از آن لازم آید که جناب امیر (علیه السلام) برحق نبود (۱) و آن را نواصب شام وضع کرده اند ، بر خلاف اسلاف خود تصدیق نمایند ، و از حق تعالی شرمی نکنند و از < ۴۲۷ > عذاب روز جزا ترسند !

ابن حجر مکی در " صواعق محرقه " تصریح فرموده به حقیقت خلافت و امامت معاویہ ، چنانچه گفته :

فکان ترجیه صلی الله علیه [و آله] وسلم لوقوع الإصلاح بین أولئک الفئتين العظیمتين من المسلمین بالحسن [(علیه السلام)]
 فیه دلالة . . . أى دلالة علی صحه ما فعله الحسن [(علیه السلام)] ، وعلی أنه مختار فیه ، وعلی أن تلك الفوائد الشرعیة - وهی صحه خلافه معاویہ ، وقیامه بأمر (۲) المسلمین ، وتصرفه فیها بسائر ما یقتضیه الخلافه - تترتب علی ذلك الصلح ، فالحق أن ثبوت الخلافه لمعاویہ من حیثه ، وأنه بعد ذلك خلیفه حق و امام صدق ، کیف وقد أخرج الترمذی - وحسنه - ، عن عبد الرحمن بن أبی عمیره الصحابی ، عن النبى صلی الله علیه [و آله] وسلم أنه قال لمعاویہ : اللهم اجعله هادياً مهدياً !!

۱- در [الف] اشتبهاً : (بود) نوشته شده است .

۲- فی المصدر : (بأمور) .

وأخرج أحمد - في مسنده - ، عن العرباض بن ساريه : سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول : اللهم علم معاوية الكتاب والحساب ، وقه العذاب !

وأخرج ابن أبي شيبة - في المصنف - ، والطبراني - في الكبير - ، عن عبد الملك بن عمير ، قال : قال معاوية : ما زلت أطمع في الخلافة منذ قال لي رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : يا معاوية ! إذا ملكت فأحسن !

فتأمل دعاء النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم [له] (١) في الحديث الأول بأن الله يجعله (٢) هادياً مهدياً ، والحديث حسن كما علمت ، فهو ما يحتج به على فضل معاوية ، وأنه لا ذم يلحقه بتلك الحروب ؛ لما علمت أنها كانت مبنية على اجتهاد ، وإن لم يكن له إلا أجر واحد ؛ لأن المجتهد إذا أخطأ لا ملام عليه ولا ذم يلحقه بسبب ذلك ؛ لأنه معذور ، ولذا كتب له أجر .

ومما يدل على فضله - أيضاً - الدعاء له في الحديث الثاني بأن يعلم ذلك ويوقى العذاب . ولا شك أن دعاءه صلى الله عليه [وآله] وسلم مستجاب ، فعلمنا منه أنه لا عقاب على معاوية فيما فعل من تلك الحروب ، بل له الأجر كما تقرّر .

١- الزيادة من المصدر .

٢- در [الف] اشتبهاً : (يجعل) آمله است .

وقد سمى النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم فئته : مسلمين ، [و] (١) ساواهم بفئته الحسن [(عليه السلام)] فى وصف الإسلام ؛ فدل على بقاء حرمة الإسلام للفريقين ، وأنهم لم يخرجوا بتلك الحروب عن الإسلام ، وأنهم فيه على حد سواء ، فلا فسق ولا نقص يلحق بأحدهما لما قررناه من أن كلا منهما متأول تأويلا غير قطعى البطلان .

وفئه معاويه وإن كانت هو الباغيه لكنّه بغى لا فسق به ؛ لأنه إنّما صدر عن تأويل يعدّ به أصحابه .

وتأمّل أنه صلى الله عليه [وآله] وسلم أخبر معاويه بأنه يملك وأمره بالإحسان ، تجد فى الحديث إشاره إلى صحّ خلافته ، وأنّها حقّ بعد تمامها له بنزول الحسن (رضى الله عنه) [(عليه السلام)] عنها ، فإنّ أمره بالإحسان المترتب على الملك يدلّ على حقّيه ملكه وخلافته ، وصحّ تصرّفه ، ونفوذ أفعاله من حيث صحّ الخلافه لا من حيث التغلب ؛ لأنّ المتغلب فاسق معاقب ، لا يستحقّ أن يبشّر ، ولا أن يؤمر بالإحسان فيما تغلب عليه ، بل إنّما < ٤٢٨ > يستحقّ الزجر والمقت ، والإعلام بقبح أفعاله وفساد أحواله ، فلو كان معاويه متغلباً لأشار إليه إلى ذلك أو صرّح له به ، فلمّا لم يشر له فضلا عن .

أن يصرّح إلا بما يدلّ على حقيقته ما هو عليه ، علمنا أنّه - بعد نزول الحسن [(عليه السلام)] له - خليفه حقّ وإمام صدق (١) .

و بعد فاصله كفته :

ولقد استعمل معاوية عمر وعثمان . . . وكفاه ذلك شرفاً ، وذلك أنّ أبا بكر . . . لمّا بعث الجيوش إلى الشام صار معاوية مع أخيه يزيد بن أبي سفيان ، فلمّا مات أخوه يزيد استخلفه على دمشق ، فأقرّه ، ثمّ أقرّه عمر ، ثمّ أقرّه عثمان ، وجمع له الشام كلّها ، فأقام أميراً عشرين سنّه ، وخليفه عشرين سنه .

قال كعب الأخبار : لن يملك أحد هذه الأمم ما ملك معاوية .

قال الذهبي : توفّي كعب الأخبار قبل أن يستخلف معاوية ، وصدق كعب فيما نقله ، فإنّ معاوية بقي خليفه عشرين سنه ، لا ينازعه أحد الأمر في الأرض ، بخلاف غيره ممّن بعده فإنّه كان لهم مخالف ، وخرج عن أمرهم بعض الممالك . انتهى .

وفي إخبار كعب بذلك قبل استخلاف معاوية دليل على أنّ خلافته منصوب عليها في بعض كتب الله تعالى المنزل ! فإنّ كعباً كان حبرها ، فله من الاطلاع عليها والإحاطه بها ما فاق به سائر أخبار أهل الكتاب .

١- [الف] قوبل على أصله ، آخر الكتاب . (١٢) . [الصواعق المحرقة ٢ / ٦٢٥ - ٦٢٧] .

وفى هذا من التقويه لشرف معاويه وحقه خلافته - بعد نزول الحسن [(عليه السلام)] - ما لا يخفى . (۱) انتهى .

و ملّا علی قاری در “ شرح فقه اکبر ” گفته :

أول ملوك المسلمين معاويه ، وهو أفضلهم ، لكنّه إنّما صار إماماً حقّاً لَمَّا فَوَّضَ إليه الحسن بن علي (رضی الله عنه) [(عليهما السلام)] . (۲) انتهى .

و والد و استاذ مخاطب در “ ازاله الخفا ” آورده :

تنبيه سوم : باید دانست که معاويه بن ابوسفیان . . . یکی از اصحاب آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلم بود ، و صاحب فضیلت جلیله در زمره صحابه . . . ، زنهار در حق او سوء ظنّ نکنی و در ورطه سبّ او نیفتی تا مرتکب حرام نشوی .

أخرج أبو داود ، عن أبي سعيد ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم : لا تسبوا أصحابي ، فوالذي نفسي بيده ! لو أنفق أحدكم مثل أحد ذهباً ما بلغ مدّ أحدهم ولا نصفه .

وأخرج أبو داود ، عن أبي بكره ، قال : قال رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم لحسن بن علي [(عليهما السلام)] : « إنّ ابني هذا سيد ، وإنّي لأرجو أن يصلح الله به بين فئتين من أمتي » .

وفى روايه : « لعلّ الله أن يصلح به بين فئتين من .

۱- الصواعق المحرقة ۲ / ۶۲۹ - ۶۳۰ .

۲- منح الروض الأزهر فى شرح الفقه الأكبر : ۲۰۲ .

المسلمين عظيمتين » .

وأخرج الترمذی ، من حديث عبد الرحمن بن عميره - وكان من أصحاب رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم - ، عن النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم أنه قال لمعاوية : اللهم اجعله هادياً مهدياً واهد به !

وأخرج ابن سعد وابن عساكر ، عن سلمه بن مخلد ، قال : سمعت النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول لمعاوية : اللهم علمه الكتاب ، ومكن له في البلاد ، وقره العذاب !

وأخرج الترمذی ، عن حديث عمير بن سعيد : سمعت النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول : < ۴۲۹ > اللهم اهد به !

و عقل نیز بر آن دلالت میکند ؛ زیرا که از طرق کثیره معلوم شده که آن حضرت صلی الله علیه [وآله] وسلم معلوم فرمودند که وی فی وقت من الأوقات خلیفه خواهد شد ، و آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) چون شفقت وافر بر امت داشتند - كما قال الله تعالى : (حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ) (۱) - پس رأفت کامله آن جناب - علیه [وآله] الصلاه والسلام - به نسبت امت اقتضا فرمود که خلیفه ایشان را دعا به هدایت و اهتدا نماید .

أخرج الديلمي ، عن الحسين بن علي [عليهما السلام] ، قال : سمعت .

علياً [(عليه السلام)] يقول : سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول : لا تذهب الأيام والليالي حتى يملك معاوية .

وأخرج الآجری - في كتاب الشريعة - ، عن عبد الملك بن عمير ، قال : قال معاوية . . . : ما زلت في طمع من الخلافه منذ سمعت رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم يقول : يا معاوية ! إن ملكت فأحسن .

وقد صحّ من حديث أمّ حرام : إنّ رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم قال : أول جيش (۱) من أمتي يغزون البحر قد أوجبوا .

وكان أول من غزا في البحر معاوية في زمان عثمان بن عفان ، وكانت أمّ حرام في جيشه (۲) ، ومات بعد ما خرجت من البحر .

وقد استفاض أنّ النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم استكتبه ، وهو لا يستكتب إلاّ عدلاً أميناً .

وقد روى الآجری من طرق متعدده أنّ ذلك كان بإشاره من جبرئيل (۳) .

۱- در [الف] اشتبهاً : (جيش أول) آمده است .

۲- در [الف] اشتبهاً : (حبشه) آمده است .

۳- [الف] فصل پنجم در تقرير فتن . (۱۲) . قوبل على نسخه صحّحها حسن على المحدث تلميذ صاحب التحفه . (۱۲) . [

ازاله الخفاء ۱ / ۱۴۶ - ۱۴۷] .

در مکتوب دویست و پنجاه و یکم از "مکاتیب" شیخ احمد - مجدّد أُلْف ثانی - مذکور است :

و آنچه در عبارت بعضی از فقها لفظ : (جور) در حق معاویه واقع شده است و گفته : (کان معاویه إماماً جائراً) مراد از (جور) عدم حقیّت خلافت او در زمان حضرت امیر (علیه السلام) خواهد بود ، نه جوری که مآلش فسق و ضلالت است تا به اقوال اهل سنت موافق باشد .

مع ذلک ارباب استقامت از اتیان الفاظ موهمه خلاف مقصود اجتناب مینمایند ، و زیاده بر خطا تجویز نمیکنند ، کیف یکون جائراً وقد صحّ أنّه کان إماماً عادلاً فی حقوق الله سبحانه و فی حقوق المسلمین ، كما فی الصواعق .

و مولانا عبدالرحمن جامی که : (خطا [ی] منکر) گفته است ، نیز زیادتی کرده است ، بر خطا هر چه زیاده کنند خطا است . و آنچه گفته است که : اگر او مستحق لعنت است ... الی آخر .

آن نیز نامناسب گفته است ، چه جای تردید است ، و چه محل اشتباه ؟ !

اگر این سخن در باب یزید میگفت گنجایش داشت اما در ماده حضرت معاویه گفتن شناعت دارد .

و در احادیث نبوی صلی الله علیه [و آله] وسلم و اسناد ثقات آمده که : حضرت پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلم در حق معاویه دعا کرده فرموده اند :

اللهم علمه الكتاب والحساب ، وقه العذاب !

و جای دیگر دعا فرموده : اللهم اجعله هادياً ومهدياً !

و دعای آن حضرت مقبول است ، ظاهراً این سخن از مولانا بر سیل سهو و نسیان سر زده است .

و ایضاً مولانا در همان اثنا تصریح به اسم ناکرده ، گفته است : (آن صحابی دیگر) ، این عبارت نیز از ناخوشی خبر میدهد ،
(رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا إِنْ نَسِينَا أَوْ أَخْطَأْنَا) . (۱) (۲) انتهى .

۱- سوره البقره (۲) : ۲۸۶ .

۲- مکاتیب شیخ احمد : قابل ذکر است که : بعضی مجرد اینکه معاویه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را مشاهده کرده دلیل فضیلت بلکه افضلیت او میدانند . (تاریخ مدینه دمشق ۵۹ / ۲۰۷ - ۲۰۸) . و برخی او را از صحابه می‌شمارند و گویند : ما بیغض أحد أحداً من الصحابه إلا وله داخله سوء . (تاریخ مدینه دمشق ۵۹ / ۲۱۰) . برخی چون ابن حجر و قاضی عیاض و . . . او را از ائمه اثنا عشر که در حدیث نبوی وارد شده میدانند . (فتح الباری ۱۳ / ۱۸۴ ، تحفه الأحمذی ۶ / ۳۹۲) . و برخی - که نتوانسته اند جنایات او را نادیده بگیرند - گفته اند : ما به احترام کسی که او را سر کار گذاشته - یعنی عمر - درباره او حرفی نمی‌زنیم ! (فیض القدر ۱ / ۲۶۵) . و این حقیقتی غیر قابل کتمان است که علت اصلی جنایات او کسانی هستند که او را سرکار گذاشتند و . . . پس تنقیص او مذمت عمر و دیگر صحابه است ؛ لذا از آن منع نموده و گفته اند : معاویه بمنزله حلقه الباب من حرّ که اتهمناه علی من فوقه . معاویه بن ابی سفیان ستر الصحابه فإذا كشف الرجل السترا جترأ علی ما وراءه . معاویه عندنا محنه ، فمن رأیناه ينظر إلی معاویه شزراً اتهمناه علی القوم ، یعنی الصحابه . (انظر : تاریخ مدینه دمشق ۵۹ / ۲۰۹ - ۲۱۰) .

[رساله ابو جعفر نقيب در تبزي و رد عداله الصحابه]

و ابن ابى الحديد از استاذ خود نقيب ابو جعفر در مذمت طعن صحابه رساله لطيفى نقل کرده < ٤٣٠ > كه اكثر آن كلام صحيح و غير ممكن الجواب است ، لهذا به نقل آن پرداخته ميشود ، پس بدان كه بعد نبذى از كلام در وجوب لعن و معادات اعداء الله گفته (١) :

١- قال فى شرح نهج البلاغه ٢٠ / ١٢ - ١٩ : فقال أبو جعفر . . . : قد كنت منذ أيام علقت بخطى كلاماً وجدته لبعض الزيدية فى هذا المعنى نقضاً ورداً على أبى المعالى الجوينى فيما اختاره لنفسه من هذا رأى [يعنى القول بوجوب الكف والإمساك عن الصحابه] ، وأنا أخرجه إليكم لأستغنى بتأمله عن الحديث على ما قاله هذا الفقيه ، فإنى أجد أماً يمنعنى من الإطاله فى الحديث ، لاسيما إذا خرج مخرج الجدل ومقاومه الخصوم . . ثم أخرج من بين كتبه كراساً قرأناه فى ذلك المجلس واستحسنه الحاضرون ، وأنا أذكر هاهنا خلاصته . قال : لولا أن الله تعالى أوجب معاداة أعدائه ، كما أوجب موالاه أوليائه ، وضيق على المسلمين تركها - إذا دل العقل عليها أو صح الخبر عنها - بقوله سبحانه : (لا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ) [المجادله (٥٨) : ٢٢] ، وبقوله تعالى : (وَلَوْ كَانُوا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالنَّبِيِّ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مَا اتَّخَذُوا آلِيَاءَ) [المائده (٥) : ٨١] ، وبقوله سبحانه : (لا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ) [الممتحنه (٦٠) : ١٣] . ولإجماع المسلمين على أن الله تعالى فرض عداوه أعدائه وولايه أوليائه ، وعلى أن البغض فى الله واجب والحب فى الله واجب ، لما تعرّضنا لمعاداه أحد من الناس فى الدين ، ولا البراءه منه ، ولكانت عداوتنا للقوم تكلفاً ، ولو ظننا أن الله عز وجل يعذرنا إذا قلنا : يا رب ! غاب أمرهم عنا ، فلم يكن لخوضنا فى أمر قد غاب عنا معنى ، لاعتمادنا على هذا العذر ، ووالينا هم ، ولكنا نخاف أن يقول سبحانه لنا : إن كان أمرهم قد غاب عن أبصاركم ، فلم يغب عن قلوبكم وأسماعكم ، قد أتتكم به الأخبار الصحيحه التى بمثلها ألزمت أنفسكم الإقرار بالنبي (صلى الله عليه وآله) وموالاه من صدقه ، ومعاداه من عصاه وجحده ، وأمرتم بتدبر القرآن وما جاء به الرسول ، فهلاً حذرتهم من أن تكونوا من أهل هذه الآيه غداً : (رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا) [الأحزاب (٣٣) : ٦٧] . فأما لفظه اللعن ؛ فقد أمر الله تعالى بها وأوجبها ، ألا ترى إلى قوله : (أُولَئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّائِعُونَ) [البقره (٢) : ١٥٩] ، فهو إخبار بمعناه الأمر ، كقوله : (وَالْمُطَلَقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ) [البقره (٢) : ٢٢٨] ، وقد لعن الله تعالى العاصين بقوله : (لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ) [المائده (٥) : ٧٨] ، وقوله : (إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا) [الأحزاب (٣٣) : ٥٧] ، وقوله : (مَلْعُونِينَ أَيْمًا تُقْفُوا أَخَذُوا وَقَتَّلُوا تَقْتِيلًا) [الأحزاب (٣٣) : ٦١] ، وقال الله تعالى لإبليس : (وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ) [سوره ص (٣٨) : ٧٨] ، وقال : (إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا) [الأحزاب (٣٣) : ٦٤] . فأما قول من يقول : أى ثواب فى اللعن ؟ وإن الله تعالى لا يقول للمكلف : لم تلعن ؟ بل قد يقول له : لم لعنت ؟ وأنه لو جعل مكان لعن الله فلاناً) ، (اللهم اغفر لى) لكان خيراً له ، ولو أن إنساناً عاش عمره كله لم يلعن إبليس ، لم يؤاخذ بذلك . فكلام جاهل لا يدرى ما يقول ! اللعن طاعه ، ويستحق عليها الثواب إذا فعلت على وجهها ، وهو أن يلعن مستحق اللعن لله وفى الله ، لا فى

العصبيه والهوى ، ألا ترى أن الشرع قد ورد بها فى نفى الولد ، ونطق بها القرآن ؟ ! وهو أن يقول الزوج - فى الخامسة - : (أَنْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ) [النور (٢٤) : ٧] ، فلو لم يكن الله تعالى يريد أن يتلفظ عباده بهذه اللفظه ، وأنه قد تعبدهم بها ، لما جعلها من معالم الشرع ، ولما كررها فى كثير من كتابه العزيز ، ولما قال - فى حق القاتل - : (وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعَنَهُ) [النساء (٤) : ٩٣] ، وليس المراد من قوله : (وَلَعَنَهُ) ، إلا - الأمر لنا بأن نلعنه ، ولو لم يكن المراد بها ذلك لكان لنا أن نلعنه ؛ لأن الله تعالى قد لعنه ، أفيلعن الله تعالى إنساناً لا يكون لنا أن نلعنه ؟ ! هذا ما لا يسوغ فى العقل ، كما لا يجوز أن يمدح الله إنساناً إلا ولنا أن نمدحه ، ولا يذمه إلا ولنا أن نذمه ، وقال تعالى : (هَلْ أُنَبِّئُكُمْ بِشَرِّ مِنْ ذَلِكَ مَثُوبَةً عِنْدَ اللَّهِ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ) [المائدة (٥) : ٦٠] ، وقال : (رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنَتُمْ لَغْنًا كَبِيرًا) [الأحزاب (٣٣) : ٦٨] ، وقال عز وجل : (وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُوبَةٌ عَلَتْ أَيْدِيهِمْ وَلَعْنُوا بِمَا قَالُوا) [المائدة (٥) : ٦٤] . وكيف يقول القائل : إن الله تعالى لا يقول للمكلف : لِمَ لَمْ تلعن ؟ ألا يعلم هذا القائل أن الله تعالى أمر بولاية أوليائه وأمر بعداؤه أعدائه ؟ فكما يسأل عن التولى يسأل عن التبرى ، ألا ترى أن اليهودى إذا أسلم يطالب بأن يقال له : تلفظ بكلمه الشهادتين ، ثم قل : برئت من كل دين يخالف دين الإسلام ، فلا بد من البراءة ؛ لأن بها يتم العمل ، ألم يسمع هذا القائل قول الشاعر : < شعر > تودّ عدوى ثم تزعم أننى * صديقك إن الرأى عنك لعازب < / شعر > فموّده العدو خروج عن ولاية الولى ، وإذا بطلت الموّده لم يبق إلا البراءة ؛ لأنه لا يجوز أن يكون الإنسان فى درجه متوسطه مع أعداء الله تعالى وعصاته بالأى يودّهم ولا يبرأ منهم ، بإجماع المسلمين على نفى هذه الواسطه . وأمّا قوله : لو جعل عوض اللعنه (أستغفر الله) لكان خيراً له ، فإنه لو استغفر من غير أن يلعن ، أو يعتقد وجوب اللعن ، لما نفعه استغفاره ولا قبل منه ؛ لأنه يكون عاصياً لله تعالى ، مخالفاً أمره فى إمساكه عمن أوجب الله تعالى عليه البراءه منه وإظهار البراءه ، والمصرّ على بعض المعاصى لا تقبل توبته واستغفاره عن البعض الآخر . وأمّا من يعيش عمره ولا يلعن إبليس ، فإن كان لا يعتقد وجوب لعنه فهو كافر ، وإن كان يعتقد وجوب لعنه ولا يلعنه فهو مخطئ ، على أن الفرق بينه وبين ترك لعنه رؤوس الضلال فى هذه الأمه كعواويه والمغيره . . وأمثالهما : أن أحداً من المسلمين لا يورث عنده الإمساك عن لعن إبليس شبهه فى أمر إبليس ، والإمساك عن لعن هؤلاء وأضرابهم يثير شبهه عند كثير من المسلمين فى أمرهم ، وتجنّب ما يورث الشبهه فى الدين واجب ، فلهذا لم يكن الإمساك عن لعن إبليس نظيراً للإمساك عن أمر هؤلاء . قال : ثم يقال للمخالفين : أرايتم لو قال قائل : قد غاب عنا أمر يزيد بن معاويه والحجاج بن يوسف ، فليس ينبغى أن نخوض فى قصّتهما ، ولا أن نلعنهما ونعاديهما ونبرأ منهما ، هل كان هذا إلا كقولكم : قد غاب عنا أمر معاويه والمغيره بن شعبه وأضرابهما ، فليس لخوضنا فى قصّتهم معنى . وبعد فكيف أدخلتم - أيها العامه والحشويه وأهل الحديث ! - أنفسكم فى أمر عثمان وخضتم فيه ، وقد غاب عنكم ، وبرئتم من قتلته ولعنتموهم ؟ وكيف لم تحفظوا أبا بكر الصديق فى محمد ابنه ؟ فإنكم لعنتموه وفسيقتموه ! ولا حفظتم عائشه أم المؤمنين فى أخيها محمد المذكور ، ومنعتمونا أن نخوض وندخل أنفسنا فى أمر على والحسن والحسين [عليهم السلام] [ومعواويه الظالم له ولهما ، المتغلب على حقّه وحقوقهما ! وكيف صار لعن ظالم عثمان من السنّه عندكم ، ولعن ظالم على والحسن والحسين [عليهم السلام] [تكلفاً ؟ كيف أدخلت العامه أنفسها فى أمر عائشه ، وبرئت ممّن نظر إليها ، ومن القائل لها : يا حميراء ! أو : إنّما هى حميراء ، ولعنته بكشفه سترها ، ومنعنا - نحن - عن الحديث فى أمر فاطمه [عليها السلام] [وما جرى لها بعد وفاه أبيها ؟ فإن قلتم : إن بيت فاطمه [عليها السلام] [إنّما دخل ، وسترها إنّما كشف حفظاً لنظام الإسلام ، وكيلا ينتشر الأمر ويخرج قوم من المسلمين أعناقهم من ريقه الطاعه ولزوم الجماعه . قيل لكم : وكذلك ستر عائشه إنّما كشف ، وهودجها إنّما هتك ؛ لأنها نشرت جبل الطاعه وشقّت عصا المسلمين ، وأراقت دماء المسلمين من قبل وصول على بن أبى طالب (عليه السلام) إلى البصره ، وجرى لها مع عثمان بن حنيف وحكيم بن جبله ومن كان معهما من المسلمين

الصالحين من القتل وسفك الدماء ما تنطق به كتب التواريخ والسير ، فإذا جاز دخول بيت فاطمه [(عليها السلام)] لأمر لم يقع بعد ، جاز كشف ستر عائشه على ما قد وقع وتحقق ! فكيف صار هتك ستر عائشه من الكباثر التي يجب معها التخليد في النار ، والبراءه من فاعله من أوكد عرى الإيمان ، وصار كشف بيت فاطمه [(عليها السلام)] والدخول عليها منزلها ، وجمع حطب بيابها ، وتهددها بالتحريق من أوكد عرى الدين ، وأثبت دعائم الإسلام ، وممياً أعز الله به المسلمين ، وأطفأ به نار الفتنة ؟ ! والحرمتان ، واحده والستران واحد ؟ ! وما نحب أن نقول لكم : إن حرمه فاطمه [(عليها السلام)] أعظم ، ومكانها أرفع ، وصيانتها - لأجل رسول الله (صلى الله عليه وآله) - أولى ؛ فإنها بضعه منه ، وجزء من لحمه ودمه ، وليست كالزوجه الأجنبية التي لا- نسب بينها وبين الزوج ، وإنما هي وصله مستعاره ، وعقد يجرى مجرى إجاره المنفعه ، وكما يملك رق الأمه بالبيع والشراء ، ولهذا قال الفرضيون : أسباب التوارث ثلاثه : سبب ، ونسب ، وولاء ، فالنسب : القرابه ، والسبب : النكاح ، والولاء : ولاء العتق ، فجعلوا النكاح خارجاً عن النسب ، ولو كانت الزوجه ذات نسب لجعلوا الأقسام الثلاثه قسمين . وكيف تكون عائشه أو غيرها في منزله فاطمه [(عليها السلام)] ، وقد أجمع المسلمون كلهم - من يحبها ومن لا يحبها منهم - أنها « سيده نساء العالمين » ؟ ! قال : وكيف يلزمننا اليوم حفظ رسول الله (صلى الله عليه وآله) في زوجته ، وحفظ أم حبيبه في أخيها ، ولم تلزم الصحابه أنفسها حفظ رسول الله (صلى الله عليه وآله) في أهل بيته ؟ ! ولا ألزمت الصحابه أنفسها حفظ رسول الله (صلى الله عليه وآله) في صهره وابن عمه ابن عفان ، وقد قتلوه ولمنعوهم ؟ ولقد كان كثير من الصحابه يلعن عثمان - وهو خليفه - منهم عائشه ، كانت تقول : اقتلوا نعتلاً . . لعن الله نعتلاً . . ومنهم عبد الله بن مسعود ، وقد لعن معاوية على بن أبي طالب وابنيه حسناً وحسيناً [(عليهم السلام)] ، وهم أحياء يرزقون بالعراق ، وهو يلعنهم بالشام على المنابر ، ويقنت عليهم في الصلوات ، وقد لعن أبو بكر وعمر سعد بن عباده وهو حي ، وبرءا منه ، وأخرجاه من المدينه إلى الشام ، ولعن عمر خالد بن الوليد ، لما قتل مالك بن نويرة ، وما زال اللعن فاشياً في المسلمين إذا عرفوا من الإنسان معصيه تقتضى اللعن والبراءه . قال : ولو كان هذا أمراً معتبراً ، وهو أن يحفظ زيد لأجل عمرو فلا يلعن ، لوجب أن تحفظ الصحابه في أولادهم فلا يلعنوا لأجل آبائهم ، فكان يجب أن يحفظ سعد بن أبي وقاص فلا يلعن ابنه عمر بن سعد قاتل الحسين [(عليه السلام)] ، وأن يحفظ معاويه فلا يلعن يزيد صاحب وقعه الحزّه ، وقاتل الحسين [(عليه السلام)] ، ومخيف المسجد الحرام بمكّه ، وأن يحفظ عمر بن الخطاب في عبيد الله ابنه قاتل الهرمزان والمحارب عليا (عليه السلام) في صفين . قال : على أنه لو كان الإمساك عن عداوه من عادى الله من أصحاب رسول الله (صلى الله عليه وآله) من حفظ رسول الله (صلى الله عليه وآله) في أصحابه ورعايه عهده وعقده ، لم نعادهم ولو ضربت رقابنا بالسيوف ، ولكن محبه رسول الله (صلى الله عليه وآله) لأصحابه ليست كمحبته الجهال الذين يصنع أحدهم محبته لصاحبه موضع العصيه ، وإنما أوجب الله رسول الله (صلى الله عليه وآله) محبه أصحابه لطاعتهم لله ، فإذا عصوا الله وتركوا ما أوجب محبتهم فليس عند رسول الله (صلى الله عليه وآله) محاباه في ترك لزوم ما كان عليه من محبتهم ، ولا تغطرس في العدول عن التمسك بموالاتهم ، فلقد كان (صلى الله عليه وآله) يحب أن يعادى أعداء الله ولو كانوا عترته ، كما يحب أن يوالى أولياء الله ولو كانوا أبعد الخلق نسباً منه ، والشاهد على ذلك إجماع الأمة على أن الله تعالى قد أوجب عداوه من ارتد بعد الإسلام ، وعداوه من نافق وإن كان من أصحاب رسول الله (صلى الله عليه وآله) ، وأن رسول الله (صلى الله عليه وآله) هو الذى أمر بذلك ودعا إليه ، وذلك أنه (صلى الله عليه وآله) قد أوجب قطع السارق ، وضرب القاذف ، وجلد البكر إذا زنى ، وإن كان من المهاجرين أو الأنصار ، ألا ترى أنه قال : لو سرقت فاطمه [(عليها السلام)] لقطعنها . . ! فهذه ابنته الجاربه مجرى نفسه لم يحابها في دين الله ، ولا راقبها في حدود الله ، وقد جلد أصحاب الإفك ، ومنهم مسطح بن أثاثه وكان من أهل بدر . قال . . . إلى آخر ما فى المتن .

وبعد ؛ فلو كان محلّ أصحاب رسول الله (صلى الله عليه وآله) محلّ من لا يعادى إذا عصى الله سبحانه ، ولا يُذكر بالقبیح ، بل يجب أن يُراقب لأجل اسم الصبحه ، ويُعفى (١) عن عيوبه وذنوبه ، لكان كذلك صاحب موسى [عليه السلام] - المسطور ثناؤه فى .

١- فى المصدر : (ويغضى) .

القرآن - لَمَّا اتَّبَعَ هَوَاهُ ، فَانْسَلَخَ مِمَّا أُوتِيَ مِنَ الْآيَاتِ وَغَوَى ، وَقَالَ سُبْحَانَهُ : (وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانْسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ) (١) ، ولكان ينبغي أن يكون محلَّ عَيْدِهِ العجل من أصحاب موسى [(عليه السلام)] هذا المحلَّ ؛ لأن هؤلاء كلهم قد صحبوا رسولا خليلا (٢) من رسل الله سبحانه .

قال : ولو كانت الصحابه عند أنفسها بهذه المنزله لعلمت ذلك من حال أنفسها ؛ لأنهم أعرف بمحلهم من عوام أهل دهرنا ، وإذا قدرت أفعال بعضهم ببعض دلتك على أن القصة كانت على خلاف ما قد سبق إلى قلوب الناس اليوم .

هذا على [(عليه السلام)] ، وعمار ، وأبو الهيثم بن التيهان ، وخزيمه بن ثابت . . وجميع من كان مع على (عليه السلام) من المهاجرين والأنصار لم يروا أن يتغافلوا عن طلحه والزبير حتى فعلوا بهما وبمن معهما ما يفعل بالشره في عصرنا .

وهذا طلحه ، والزبير ، وعائشه ومن كان معهم وفي جانبهم لم يروا أن يمسكوا عن على [(عليه السلام)] ، حتى قصدوا له كما يقصد للمتغلبين في زماننا .

وهذا معاويه وعمرو لم يريا علياً (عليه السلام) بالعين التي يرى بها العامي صديقه أو جاره ، ولم يقصرا دون ضرب وجهه بالسيف ولعنه ، ولعن أولاده ، وكل من كان حياً من أهله ، وقتل أصحابه ، وقد لعنهما هو أيضا في الصلوات المفروضات ، ولعن معهما أبا الأعور السلمى وأبا موسى الأشعري وكلاهما من الصحابه .

وهذا سعد بن أبي وقاص ، ومحمد بن مسلمه ، وأسامة بن زيد ، وسعيد بن زيد .

١- الأعراف (٧) : ١٧٥ .

٢- في المصدر : (جليلا) .

ابن عمرو بن نفيل ، وعبد الله بن عمر ، وحسان بن ثابت ، وأنس بن مالك لم يروا أن يقلدوا علياً [(عليه السلام)] في حرب طلحه ، ولا طلحه في حرب علي [(عليه السلام)] ، وطلحه والزبير بإجماع المسلمين أفضل من هؤلاء المعدودين ؛ لأنهم زعموا أنهم قد خافوا أن يكون علي [(عليه السلام)] قد غلط وزل في حربهما ، وخافوا وزعموا (١) أن يكونا قد غلطا وزلا في حرب علي [(عليه السلام)] .

وهذا عثمان قد نفى أبا ذرّ إلى الربذة ، كما يفعل بأهل الخنا والريب .

وهذا عمار وابن مسعود تلقيا عثمان بما تلقياه به لما ظهر لهما - بزعمهما - منه ما وعظاه لأجله .

ثم فعل بهما عثمان ما تناهى إليكم ، ثم فعل القوم بعثمان ما قد علمتم وعلم الناس كلهم .

وهذا عمر . . . يقول - في قصه الزبير بن العوام ، لَمَّا استأذنه في الغزو - : إني ممسك بباب هذا الشعب أن يتفرّق أصحاب محمّد [(صلى الله عليه وآله وسلم)] ، في الناس < ٤٣١ > فيضلّوهم ! وزعم أنّه وأبا بكر كانا يقولان : إنّ علياً [(عليه السلام)] والعباس في قصه الميراث زعماهما كاذبين ظالمين فاجرين ، وما رأينا علياً [(عليه السلام)] والعباس اعتذرا ولا تضلاً ، ولا نقل أحد من أصحاب الحديث ذلك .

ولا رأينا أصحاب رسول الله (صلى الله عليه وآله) أنكروا عليهما ما حكاه عمر عنهما ونسبه إليهما ، ولا أنكروا أيضاً على عمر قوله في أصحاب رسول الله (صلى الله عليه وآله) - : إنّهم .

١- لم يرد في المصدر : (زعموا) .

يريدون إضلال الناس ، ويهّمون به .. ولا أنكروا على عثمان دوس بطن عمّار ، ولا كسر ضلع ابن مسعود ، ولا على عمّار وابن مسعود ما تلقيا به عثمان ، كإنكار العامّة - اليوم - الخوض في حديث الصحابه ، ولا اعتقدت الصحابه في أنفسها ما يعتقده العامّة فيها ، اللهم إلا أن يزعموا أنّهم أعرف بحقّ القوم منهم !

وهذا على وفاطمه [(عليهما السلام)] والعباس ما زالوا على كلمه (١) واحده يكذبون الروايه : (نحن معاشر الأنبياء لا نورث) ، ويقولون : إنّها مختلفه . قالوا : وكيف كان النبيّ (صلى الله عليه وآله) يعرّف هذا الحكم غيرنا ويكتمه عنّا ، ونحن الورثه ، ونحن أولى الناس بأن يؤدّي هذا الحكم إليه .

وهذا عمر بن الخطاب يشهد لأهل الشورى أنّهم النفر الذين توفّي رسول الله (صلى الله عليه وآله) وهو عنهم راض ، ثمّ يأمر بضرب أعناقهم إن أخروا فصل حال الإمامه ، هذا بعد أن ثلبهم (٢) ، وقال في حقّهم ما لو سمعه (٣) العامه اليوم من قائل لوضعت ثوبه في عنقه سحباً إلى السلطان ، ثمّ شهدت عليه بالرفض واستحلّت دمه ، فإن كان الطعن على بعض الصحابه رفضاً فعمر بن الخطاب أرفض الناس ! وإمام الروافض كلّهم !!

ثمّ ما شاع واشتهر في قول عمر : كانت بيعه أبي بكر فلتته وقى الله شرّها ، فمن عاد إلى مثلها فاقتلوه ! وهذا طعن في العقد ، وقدح في البيعه الأصليه .

١- در [الف] اشتبهاً : (كلّه) آمده است .

٢- در [الف] اشتبهاً : (ثلثهم) آمده است .

٣- في المصدر : (سمعته) .

ثم ما نقل عنه من ذكر أبي بكر في صلاته ، وقوله - عن عبد الرحمن ابنه - : دويبه سوء ، ولهو خير من أبيه .

ثم عمر القائل - في سعد بن عباد ، وهو رئيس الأنصار وسيدها - : اقتلوا سعداً ، قتل الله سعداً ، اقتلوه فإنه منافق .

وقد شتم أبا هريره وطعن في روايته ، وشتم خالد بن الوليد وطعن في دينه ، وحكم بفسقه ، وبوجوب قتله ، وخون عمرو بن العاص ومعاويه بن أبي سفيان ونسبهما إلى سرقة مال الفيء واقتطاعه ، وكان سريعاً إلى المساء ، كثير الجبه والشم والسب لكل واحد ، وقل أن يكون في الصحابه من سلم من معرّه لسانه أو يده ، ولذلك أبغضوه ، وملّوا أيامه مع كثره الفتوح فيها ، فهلاً احترام عمر الصحابه كما تحرمتهم (١) العامه ؟ ! إما أن يكون عمر مخطئاً ، وإما أن يكون العامه على الخطأ .

فإن قالوا : عمر ما شتم ، ولا ضرب ، ولا أساء إلا عاصياً مستحقاً لذلك .

قيل لهم : فكأننا نحن نقول : إننا نريد أن نبرأ ونعادي من لا يستحقّ البراءه والمعاده ! كلاً ما قلنا هذا ، ولا يقول < ٤٣٢ > هذا مسلم ولا عاقل ، وإنما غرضنا الذي إليه نجرى بكلامنا هذا أن نوضح أنّ الصحابه قوم من الناس لهم ما للناس وعليهم ما عليهم ، من أساء منهم ذمناه ، ومن أحسن حمدناه ، وليس لهم على غيرهم من المسلمين كبير فضل إلا بمشاهده الرسول [(صلى الله عليه وآله وسلم)] ومعاصرتة لا غير ، .

١- في المصدر : (تحرمتهم) ، وهو الظاهر .

بل ربّما كانت ذنوبهم أفحش من ذنوب غيرهم ؛ لأنّهم شاهدوا الأعلام والمعجزات فقربت اعتقاداتهم من الضروره ، ونحن لم نشاهد ذلك فكانت عقائدنا محض النظر والفكر ويعرضه الشبهه والشكوك ، فمعاصينا أخفّ ؛ لأنّنا أعدر .

ثمّ نعود إلى ما كنا فيه فنقول : وهذه عائشه أمّ المؤمنين خرجت بقميص رسول الله (صلى الله عليه وآله) فقالت للناس : هذا قميص رسول الله (صلى الله عليه وآله) لم يبل وعثمان قد أبلى سنته ، ثم تقول : اقتلوا نعثلا ، قتل الله نعثلا ! ثمّ لم ترض بذلك حتّى قالت : أشهد أن عثمان حتفه (١) على الصراط غدأ !

فمن الناس من يقول : روت في ذلك خبراً ، ومن الناس من يقول : هو موقف عليها ، وبدون هذا لو قاله إنسان اليوم يكون عند العامه زنديقاً .

ثمّ قد حصر عثمان ، حصره أعيان الصحابه ، فما كان أحد ينكر ذلك ولا يعظّمه ، ولا يسعى في إزالته ، وإنّما أنكروا على من أنكر على المحاصرين له ، وهو رجل - كما علمتم - من وجوه أصحاب رسول الله (صلى الله عليه وآله) ، ثمّ من أشرافهم ، ثمّ هو أقرب إليه من أبى بكر وعمر ، وهو مع ذلك إمام المسلمين والمختار منهم للخلافه ، وللإمام حقّ على رعيته عظيم ، فإن كان القوم قد أصابوا فإذن ليست الصحابه في الموضع الذى وضعتها به العامه ، وإن كانوا ما أصابوا فهذا هو الذى نقول من : أن الخطأ جائز على آحاد الصحابه كما يجوز على آحادنا اليوم ، ولسنا نقدح فى .

١- فى المصدر : (جيفه) ، وهو الظاهر .

الإجماع ، ولا ندعى إجماعاً حقيقياً على قتل عثمان ، وإنما نقول : إن كثيراً من المسلمين فعلوا ذلك ، والخصم يسلم أنّ ذلك كان خطأ ومعصية ، فقد سلم أن الصحابي يجوز أن يخطأ ويعصى ، وهو المطلوب .

وهذا المغيرة بن شعبه ؛ وهو من الصحابة ادعى عليه الزنا ، وشهد عليه قوم بذلك ، فلم ينكر ذلك عمر ، ولا قال : هذا محال وباطل ؛ لأنّ هذا صحابي من صحابه رسول الله (صلى الله عليه وآله) لا يجوز عليه الزنا ، وهلاً أنكر عمر على الشهود وقال لهم : ويحكم ! هلاً تغافلتُم عنه لَمَّا رأيتُموه يفعل ذلك ، فإن الله تعالى قد أوجب الإمساك عن مساوى أصحاب رسول الله (صلى الله عليه وآله) ، وأوجب الستر عليهم ، وهلاً تركتموه لرسول الله (صلى الله عليه وآله) فى قوله : دعوا لى أصحابى ، وما رأينا عمر . . . إلا قد انتصب بسماع الدعوى وإقامه الشهاده ، وأقبل يقول للمغيرة : يا مغيره ! ذهب ربعك . . يا مغيره ! ذهب نصفك . . يا مغيره ! ذهب ثلثه أرباعك . . حتّى اضطرب الرابع فجأمد الثلثه ، وهلاً قال المغيره لعمر : كيف تسمع فى قول هؤلاء وليسوا < ٤٣٣ > من الصحابه وأنا من الصحابه ورسول الله (صلى الله عليه وآله) قد قال : أصحابى كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم ؟! ما رأينا قال ذلك ، بل استسلم لحكم الله تعالى . وهاهنا من هو أمثل من المغيره وأفضل منه .

وقد امة بن مظعون لَمَّا شرب الخمر فى أيام عمر فأقام عليه الحدّ ، وهو رجل من عليه الصحابه ، ومن أهل بدر المشهود لهم بالجنّه ، فلم يردّ عمر الشهاده ، ولا درأ عنه الحدّ لعلّه أنه بدرى ، ولا قال : قد نهى رسول الله (صلى الله عليه وآله) عن ذكر مساوى أصحابه .

وقد ضرب عمر - أيضاً - ابنه حذاً فمات ، وكان ممّن عاصر رسول الله (صلى الله عليه وآله) ، ولم تمنعه معاصرته له من إقامة الحدّ عليه .

وهذا علي (عليه السلام) يقول : ما حدّثني أحدٌ بحديث عن رسول الله (صلى الله عليه وآله) إلاّ استحلّفته عليه . . أليس هذا اتّهاماً لهم بالكذب ، وما استثنى من المسلمين أحداً إلاّ أبا بكر علي ما ورد في الخبر ، وقد صرّح غير مرّه بتكذيب أبي هريره وقال : « لا أجد (١) أكذب من هذا الدوسي علي رسول الله (صلى الله عليه وآله) » .

وقال أبو بكر - في مرضه الذي مات فيه - : وددت أنّي لم أكشف بيت فاطمه [(عليها السلام)] ولو كان أغلق عليّ حرب . . فندم والندم لا يكون إلاّ عن ذنب .

ثمّ ينبغي للعاقل أن يفكّر في تأخّر علي [(عليه السلام)] عن بيعه أبي بكر سته أشهر إلى أن ماتت فاطمه [(عليها السلام)] ، فإن كان مصيباً فأبو بكر علي الخطأ في انتصابه في الخلافة ، وإن كان أبو بكر مصيباً فعليّ [(عليه السلام)] علي الخطأ في تأخّره عن البيعه وحضور المسجد .

ثمّ قال أبو بكر - في مرض موته أيضاً للصحابه - : فلما استخلفتُ عليكم خيركم في نفسي - يعني عمر - فكلّكم ورم لذلك أنفه ، يريد أن يكون الأمر له ، لما رأيتم الدنيا قد جاءت ، أما - والله ! - لتتخذنّ ستائر الديباج ونضائد الحرير ! [أ] (٢) ليس هذا طعناً في الصحابه ! وتصريحاً بأنه قد نسبهم إلى الحسد لعمر لما نصّ عليه بالعهد ؟ !

١- في المصدر : (لا أحد) .

٢- الزيادة من المصدر .

ولقد قال له طلحه - لما ذكر عمر للأمر - : ما ذا تقول لربك إذا سألك عن عبادته وقد وليت عليهم فظاً غليظاً ؟ ! فقال أبو بكر :
أجلسوني ! أجلسوني ! أجلسوني ! أجلسوني ! إذا سألتني قلت : وليت عليهم خير أهللك . . ثم شتمه بكلام كثير منقول ، فهل قول
طلحه إلا طعن في عمر ؟ ! وهل قول أبي بكر إلا طعن في طلحه ؟ !

ثم الذي كان بين أبي بن كعب وعبد الله بن مسعود من السباب حتى نفى كل واحد منهما الآخر عن أبيه .

وكلمه أبي بن كعب مشهوره منقوله : ما زالت هذه الأمة مكبوبة على وجهها منذ فقدوا نبيهم .

وقوله : ألا هلك أهل العقد (١) ، والله ! ما آسى عليهم ، إنما آسى على من يضلون من الناس .

ثم قول عبد الرحمن بن عوف : ما كنت أرى أن أعيش حتى يقول لي عثمان : يا منافق ! وقوله : لو استقبلت من أمرى ما
استدبرت ما وليت عثمان ششعي نعلي ! وقوله : اللهم إن عثمان قد أبي أن يقيم كتابك فافعل به وافعل .

وقال عثمان لعلي (عليه السلام) - في كلام دار بينهما - : أبو بكر وعمر خير منك ، < ٤٣٤ > فقال علي [(عليه السلام)] : «
كذبت ، أنا خير منك ومنهما ، عبدت الله قبلهما وعبدته بعدهما » .

١- في المصدر : (العقيدة) ، وفي غير واحد من المصادر : (العقده) ، وهذا إشاره إلى الصحيفه الملعونه ، وذكرنا مصادر هذه
الروايه عن أبي بن كعب وسائر الروايات فيها في الطعن الثاني عشر من مطاعن عمر ، فراجع : تشييد المطاعن ١٢ / ٢٨٢ .

وروى سفيان بن عيينه ، عن عمرو (١) بن دينار ، قال : كنت عند عروه بن الزبير فتذاكرنا : كم أقام النبي (صلى الله عليه وآله) بمكّه بعد الوحي ؟ فقال عروه : أقام عشراً ، فقلت : كان ابن عباس يقول : أقام ثلاث عشرة ، فقال : كذب ابن عباس .

وقال ابن عباس : المتعه حلال ، فقال له جبير بن مطعم : كان عمر ينهى عنها ، فقال : يا عدوّ نفسه ! من هاهنا ضللتكم ، أُحدّثكم عن رسول الله (صلى الله عليه وآله) وتحدّثني عن عمر ؟ ! وجاء في الخبر عن علي (عليه السلام) : « لولا ما فعل ابن الخطاب في المتعه ما زنى إلا شقيّ » وقيل : « ما زنى إلا شفا » .. أي قليل .

فأما سبّ بعضهم بعضاً ، [و] (٢) قدح [بعضهم] (٣) في بعض في المسائل الفقيهيه فأكثر ممّا أن يحصى ، مثل قول ابن عباس - وهو يرد على زيد مذهبه العول في الفرائض - : إن شاء - أو قال : من شاء - باهله (٤) إن الذي أحصى رمل عالج عدداً أعدل من أن يجعل في مال نصفاً ونصفاً وثلاثاً ، هذان النصفان قد ذهباً بالمال فأين موضع الثلث ؟ !

و مثل قول أبي بن كعب - في القرآن - : لقد قرأت القرآن وزيد هذا غلام ذو ذؤابتين يلعب بين صبيان اليهود في المكتب .

وقال علي [(عليه السلام)] - في أمهات الأولاد ، وهو على المنبر - : كان رأيي ورأي .

١- در [الف] اشتبهاً : (عمر) آمده است .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- الزيادة من المصدر .

٤- در [الف] اشتبهاً : (ما بلته) آمده است .

عمر ألا يبعن ، وأنا أرى الآن يبعن (١) . . فقام إليه عبيده السلماني فقال له : رأيك في الجماعه أحب إلينا من رأيك في الفرقه .

و كان أبو بكر يرى التسويه في قسم الغنائم ، وخالفه عمر وأنكر فعله .

وأنكرت عائشه على أبي سلمه بن عبد الرحمن خلافه على ابن عباس في عدّه المتوفى عنها زوجها وهي حامل ، وقالت : فروخ (٢) يصقع مع الديكه .

وأنكرت الصحابه على ابن عباس قوله في الصرف ، وسقّوها رأيه ، حتّى قيل : إنه تاب من ذلك عند موته .

واختلفوا في حدّ شارب الخمر حتّى خطأ بعضهم بعضاً .

وروى بعض الصحابه عن النبيّ (صلى الله عليه وآله) أنه قال : الشؤم في ثلاثه : المرأه ، والدار ، والفرس ، فأنكرت عائشه ذلك ، وكذّبت الراوى ، وقالت : إنّما قال (صلى الله عليه وآله) ذلك حكايه من غيره .

وروى أيضاً بعض الصحابه عنه (صلى الله عليه وآله) أنه قال : التاجر فاجر ، فأنكرت عائشه ذلك ، [وكذّبت الراوى] (٣) ، وقالت : إنّما قاله في تاجر دلّس .

وأنكر قوم من الأنصار روايه أبي بكر : الأئمه من قريش ، ونسبوه إلى افتعال هذه الكلمه .

وكان أبو بكر يقضى بالقضاء فينقضه عليه أصاغر الصحابه كبلال وصهيب . .

١- في المصدر : (يبعهنّ) .

٢- في المصدر : (فروج) .

٣- الزيادة من المصدر .

ونحوهما ، قد روى ذلك في عدّه قضايا .

وقيل لابن عباس : إن عبد الله بن الزبير يزعم أن موسى [(عليه السلام)] صاحب الخضر [(عليه السلام)] ليس موسى [(عليه السلام)] [بنى إسرائيل ، فقال : كذب عدوّ الله ! أخبرني أبي بن كعب ، قال : خطبنا رسول الله (صلى الله عليه وآله) وذكر كلاماً يدلّ على أن موسى [(عليه السلام)] صاحب الخضر [(عليه السلام)] هو موسى [(عليه السلام)] [بنى إسرائيل .

وباع < ٤٣٥ > معاوية أواني الذهب والفضّه بأكثر من وزنها ، فقال له أبو الدرداء : سمعت (١) رسول الله (صلى الله عليه وآله) ينهى عن ذلك ، فقال معاوية : أما أنا فلا أرى به بأساً ، فقال أبو الدرداء : من عذيري من معاوية ، أخبره عن رسول الله (صلى الله عليه وآله) وهو يخبرني عن رأيه ! لا أساكنك بأرض أبداً .

وطعن ابن عباس في خبر أبي هريره عن رسول الله (صلى الله عليه وآله) : إذا استيقظ أحدكم من نومه فلا يدخلن يده في الإناء حتّى يتوضأ . وقال : فما نضع بالمهراس ؟ (٢) وقال علي (عليه السلام) لعمر - وقد أفتاه الصحابه في مسأله وأجمعوا عليها - : « إن كانوا راقبوك فقد غشوك ، وإن كان هذا جهد رأيهم فقد أخطأوا » .

وقال ابن عباس : ألا يتقى الله زيد بن ثابت ؟ ! يجعل ابن الابن ابناً ، ولا يجعل أب الأب أباً ؟ !

وقالت عائشه : أخبروا زيد بن أرقم أنه قد أحبط جهاده مع رسول الله (صلى الله عليه وآله) .

١- در [الف] اشتبهاً اينجا : (واو) آمده است .

٢- قال ابن الأثير : المهراس : صخره منقوره تسع كثيراً من الماء ، وقد يعمل منها حياض الماء . لاحظ : النهايه ٥ / ٢٥٩ .

وأنكرت الصحابه على أبى موسى قوله : إنَّ النوم لا ينقض الوضوء ، ونسبته إلى الغفله وقلة التحصيل .

وكذلك أنكرت على أبى طلحه الأنصارى قوله : إنَّ أكل البرد لا يفطر الصائم ، وهزئت به ونسبته إلى الجهل .

وسمع عمر ان (١) عبد الله بن مسعود وأبى بن كعب يختلفان فى صلاه الرجل فى الثوب الواحد ، فصعد المنبر ، وقال : إذا اختلف إثنان من أصحاب رسول الله (صلى الله عليه وآله) فعن أى فتياكم يصدر المسلمون ؟ ! لا أسمع رجلين يختلفان بعد مقامي هذا إلا فعلت وصنعت .

وقال جرير بن كليب : رأيت عمر ينهى عن المتعه وعلى (عليه السلام) يأمر بها ، فقلت : إن بينكما لشرّاً ! فقال على (عليه السلام) : ليس بيننا إلا الخير ، ولكن خيرنا أتبعنا لهذا الدين .

قال هذا المتكلم : وكيف يصحّ أن يقول رسول الله (صلى الله عليه وآله) : أصحابى كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم . . لا شبهه أن هذا يوجب أن يكون أهل الشام فى صفّين على هدى ، وأن يكون أهل العراق أيضاً على هدى ، وأن يكون قاتل عمار بن ياسر مهتدياً ، وقد صحّ بالخبر الصحيح أنه (صلى الله عليه وآله) قال له : « تقتلك الفئة الباغية » ، وقال فى القرآن : (فَقاتلوا الّتى تبغى حتّى تفيء إلى أمر الله) (٢) ، فدللّ على أنها ما دامت موصوفه بالمقام على البغى مفارقه لأمر الله ، ومن يفارق أمر الله لا يكون مهتدياً .

١- در [الف] و مصدر اشتبهاً : (بن) آمده است .

٢- الحجرات (٤٩) : ١٠ .

وكان يجب أن يكون بسر بن أرطاه (١) الذى ذبح ولدى عبید الله بن عباس - الصغیرین - مهتدياً ؛ لأنَّ بسرّاً من الصحابه أيضاً .

وكان يجب أن يكون عمرو بن العاص ومعاويه اللذان كانا يلعبان علياً [(عليه السلام)] فى أدبار الصلوات وولديه [(عليهما السلام)] مهتدين (٢) .

وقد كان من الصحابه من يزنى ويشرب الخمر كأبى محجن الثقفى ، ومن ارتدَّ عن الإسلام كطلحه (٣) بن خويلد ، فيجب أن يكون كل من اقتدى بهؤلاء فى أفعالهم مهتدياً !

قال : وإنما هذا من موضوعات متعصِّبه الأمويه ، فإن لهم من ينصرهم بلسانه وبوضعه الأحاديث إذ عجز < ٤٣٦ > عن نصرهم بالسيف .

وكذلك القول فى الحديث الآخر وهو قوله : القرن الذى أنا فيه .

ومما يدل على بطلانه أنَّ القرن الذى جاء بعده بخمسين سنه شرَّ قرون الدنيا ، وهو أحد القرون التى ذكرها فى النص ، وكان ذلك القرن هو القرن الذى قتل فيه الحسين [(عليه السلام)] ، وأوقع بالمدينه ، وحوصرت مكه ، ونقضت الكعبه ، وشرب خلفاؤه والقائمون مقامه والمنتصبون فى منصب النبوه الخمر ، وارتكبوا الفجور ، كما جرى ليزيد بن معاويه وليزيد بن عاتكه وللوليد بن يزيد ، وأريق الدماء الحرام ، وقتل المسلمون ، وسبى الحریم ، واستعبد أبناء المهاجرين والأنصار ، .

١- فى المصدر : (أبى أرطاه) .

٢- در [الف] اشتبهاً : (مهتدين) آمده است .

٣- فى المصدر : (كطليحه) .

ونقش على أيديهم كما ينقش على أيدي الروم ، وذلك في خلافة عبد الملك وإمره الحجاج ، وإذا تأملت كتب التواريخ وجدت الخمسين الثانية شراً كلها لا خير فيها ولا في رؤسائها وأمرائها ، والناس برؤسائهم وأمرائهم ، والقرن خمسون سنة فكيف يصح هذا الخبر ؟ !

قال : فأما ما ورد في القرآن من قوله تعالى : (لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ) (١) ، وقوله : (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ) (٢) ، وقول النبي (صلى الله عليه وآله) : إن الله اطلع على أهل بدر . . إن كان الخبر صحيحاً فكله مشروط بسلامه العاقبه ، ولا يجوز أن يخبر الحكيم مكلفاً غير معصوم بأنه لا عقاب عليه فليفعل ما شاء .

قال هذا المتكلم : ومن أنصف وتأمل أحوال الصحابه وجددهم مثلنا ، يجوز عليهم ما يجوز علينا ، ولا فرق بيننا وبينهم إلا بالصحة لا غير ، فإن لها منزله وشرفاً ، ولكن لا إلى حدّ يمتنع على كل من رأى الرسول ، أو صحبه يوماً أو شهراً أو أكثر من ذلك أن يخطأ ويزل .

ولو كان هذا صحيحاً ما احتاجت عائشه إلى نزول برائتها من السماء ، بل كان رسول الله (صلى الله عليه وآله) من أول يوم يعلم كذب أهل الإفك ؛ لأنها زوجته وصحبتها له أكد من صحبه غيرها . وصفوان بن المعطل - أيضاً - كان من الصحابه ، فكان ينبغي ألا يضيق صدر رسول الله [(صلى الله عليه وآله)] ولا يحمل ذلك الهمم والغم .

١- الفتح (٤٨) : ١٨ .

٢- الفتح (٤٨) : ٢٩ .

الشديد [ين] (١) اللذين حملها ، ويقول : صفوان وعائشه من الصحابه ، والمعصيه عليهما ممتنعه .

وأمثال هذا كثيره ، وأكثر من الكثير لمن أراد أن يستقرئ في أحوال القوم ، وقد كان التابعون للصحابه يسلكون هذا المسلك ، ويقولون في العصاه منهم [مثل] (٢) هذا القول ، وإنما اتخذتهم العامه أرباباً بعد ذلك .

قال : ومن الذى (٣) يجترئ على القول بأن أصحاب محمد (صلى الله عليه وآله) لا يجوز البراءه من أحدهم وإن أساء وعصى بعد قول الله تعالى - للذى شرفوا برؤيته ! - : (لئن أشركت ليحبطن عملك ولتكونن من الخاسرين) (٤) ، وبعد قوله : (قل إننى أخاف إن عصيت ربي عذاب يوم عظيم) (٥) ، وبعد قوله : (فاحكم بين الناس بالحق ولا تتبع الهوى فيضلك عن سبيل الله إن الذين يضلون عن سبيل الله لهم عذاب شديد) (٦) < ٤٣٧ > إلا من لا فهم له ، ولا نظر معه ، ولا تمييز عنده .

قال : ومن أحب أن ينظر اختلاف الصحابه ، وطعن بعضهم بعضاً ، ورد بعضهم على بعض ، وما رد به التابعون عليهم واعترضوا به أقوالهم ، واختلاف .

١- الزيادة من المصدر .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- در [الف] اشتبهاً : (الذين) آمدته است .

٤- الزمر (٣٩) : ٦٥ .

٥- الأنعام (٦) : ١٥ .

٦- سوره ص (٣٨) : ٢٦ .

التابعين - أيضاً - فيما بينهم وقدح بعضهم فى بعض فليُنظر فى كتاب النّظام ، وقال الجاحظ : كان النّظام أشدّ الناس إنكاراً على الرافضة لظعنهم على الصحابه ، حتّى إذا ذكر الفتيا و (١) تنقل الصحابه فيها وقضاياهم بالأمر المختلفه ، وقول من استعمل الرأى فى دين الله ، انتظم مطاعن الرافضة وغيرها ، وزاد عليها ، وقال فى الصحابه أضعاف قولها .

قال : وقال بعض رؤساء المعتزله : غلط أبى حنيفه فى الأحكام عظيم ؛ لأنّه أضلّ خلقاً ، وغلط حماد أعظم من غلط أبى حنيفه ؛ لأنّ حماداً أصل أبى حنيفه الذى منه تفرّع ، وغلط إبراهيم أغلظ وأعظم من غلط حماد ؛ لأنّه أصل حماد ، وغلط علقمه والأسود أعظم من غلط إبراهيم ؛ لأنّهما أصله الذى عليه اعتمد ، وغلط ابن مسعود أعظم من غلط هؤلاء جميعاً ؛ لأنّه أول من بدر إلى وضع الأدیان برأيه ، وهو الذى قال : أقول فيها برأى فإن يكن صواباً فمن الله ، وإن يكن خطأ فمئى .

قال : واستأذن أصحاب الحديث على ثمامه بخراسان حيث كان مع الرشيد بن المهدي ، فسأله كتابه الذى صنّفه على أبى حنيفه فى اجتهاد الرأى ، فقال : لست على أبى حنيفه كتبت ذلك الكتاب ، وإنّما كتبت على علقمه والأسود وعبد الله بن مسعود ؛ لأنّهم الذين قالوا بالرأى قبل أبى حنيفه .

قال : وكان بعض المعتزله - أيضاً - إذا ذكر ابن عباس استصغره ، وقال :

١- در [الف] اشتبهاً به جاى (الفتيا و) كلمه : (انقياد) آمده است .

صاحب الذؤابه (١) يقول في دين الله برأيه !

وذكر الجاحظ في الكتاب المعروف ب : كتاب التوحيد : أن أبا هريره ليس بثقه في الروايه عن رسول الله (صلى الله عليه وآله) ، ولم يكن على (عليه السلام) يوثقه في الروايه ، بل يتهمه ، ويقدر فيه ، وكذلك عمر وعائشه .

وكان الجاحظ يفسق عمر بن عبد العزيز ويستهزئ به ويكفره ، وعمر بن العزيز وإن لم يكن من الصحابه فأكثر العامه يرى له من الفضل ما يراه لواحد من الصحابه .

قال : وكيف يجوز أن نحكم حكماً جزماً أن كل واحد من الصحابه عدل ، ومن جمله الصحابه الحكم بن [أبى] (٢) العاص ، وكفاك به عدوً مبغضاً لرسول الله (صلى الله عليه وآله) ، ومن الصحابه الوليد بن عقبه الفاسق بنص الكتاب ، ومنهم حبيب بن مسلمه الذى فعل ما فعل بالمسلمين فى دوله معاويه ، وبسر بن [أبى] (٣) أرطاه عدو الله وعدو رسوله ، وفى الصحابه كثير من المنافقين [لا يعرفهم الناس ، وقال كثير من المسلمين : مات رسول الله (صلى الله عليه وآله) ولم يعرفه الله سبحانه كل المنافقين [بأعيانهم ، وإنما كان يعرف قوماً منهم ، ولم يعلم بهم أحداً إلا حذيفه - فيما زعموا - ، فكيف يجوز أن نحكم حكماً جزماً أن كل واحد ممن صحب رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)] < ٤٣٨ > أو رآه أو عاصره عدل مأمون لا يقع منه خطأ ولا معصيه ، .

١- در [الف] اشتبهاً : (الزاويه) آمده است .

٢- الزيادة من المصدر .

٣- الزيادة من المصدر .

ومن الذى يمكنه (١) أن يتحجر واسعاً كهذا التحجر إذ (٢) يحكم هذا الحكم ؟

قال : والعجب من الحشويه وأصحاب الحديث ؛ إذ يجادلون على معاصى الأنبياء ويشبتون أنهم عصوا الله تعالى ، وينكرون على من ينكر ذلك ، ويطعنون فيه ويقولون : قدرى معتزلى ، وربما قالوا : ملحدٌ مخالفٌ لنصّ الكتاب ، وقد رأينا منهم الواحد والمائة والألف يجادل فى هذا الباب ، فتاره يقولون : إن يوسف [(عليه السلام)] قعد من امرأه العزيز مقعد الرجل من المرأة ، وتاره يقولون : إن داود [(عليه السلام)] قتل أوريا لينكح امرأته ، وتاره يقولون : إن رسول الله [(صلى الله عليه وآله وسلم)] كان كافراً ضالاً قبل النبوه ، وربما ذكروا زينب بنت جحش ، وقصه الفداء يوم بدر .

فأما قدحهم فى آدم (عليه السلام) وإثباتهم معصيته ومناظرتهم من ينكر (٣) ذلك ، فهو دأبهم وديدنهم .

فإذا تكلم واحد فى عمرو بن العاص أو فى معاوية . . وأمثالهما ونسبهم إلى المعصيه وفعل القبيح ، احمرّت وجوههم ، وطالت أعناقهم ، وتخازرت أعينهم ، وقالوا : مبتدع ، رافضى ، يسب الصحابه ، ويشتم السلف .

فإن قالوا : إنما اتبعنا فى ذكر معاصى الأنبياء [(عليهم السلام)] نصوص الكتاب .

قيل لهم : فاتبعوا فى البراء فى (٤) جميع العصاه نصوص الكتاب ، فإنه تعالى .

١- در [الف] اشتباهاً : (يمكن) آمده است .

٢- فى المصدر : (أو) .

٣- فى المصدر : (يذكر) .

٤- فى المصدر : (من) .

قال : (لا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) (١) ، وقال : (فَإِنْ بَعَثَ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْآخَرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ) (٢) ، وقال : (أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ) (٣) .

ثم يُسألون عن بيعه على (عليه السلام) هل هي صحيحة لازمه لكلّ الناس ؟ فلا بدّ من : بلى ، فيقال لهم : فإذا خرج على الإمام الحقّ خارج ، أليس يجب على المسلمين قتاله حتّى يعود إلى الطاعة ؟ ! فهل يكون هذا القتال إلاّ البراءة التي تذكرها ؟ ! (٤) لأنّه لا فرق بين الأمرين ، وإنّما برئنا منهم ؛ لأننا لسنا في زمانهم فيمكننا أن نقاتل بأيدينا ، فقصارى أمرنا الآن أن نبرأ عنهم (٥) ونلعنهم ، ويكون ذلك عوضاً عن القتال الذي لا سبيل لنا إليه .

قال هذا المتكلم : على أن النّظام وأصحابه ذهبوا إلى أنه لا- حجّه في الإجماع ، وأنه يجوز أن يجتمع الأمة على الخطأ ، وعلى المعصية ، وعلى الفسق ، بل على الردّه .

وله كتاب موضوع في الإجماع يطعن فيه أدله الفقهاء .

١- المجادله (٥٨) : ٢٢ .

٢- الحجرات (٤٩) : ١٠ .

٣- النساء (٤) : ٥٩ .

٤- في المصدر : (نذكرها) .

٥- في المصدر : (منهم) .

ويقول : إنها ألفاظ غير صريحة في كون الإجماع حجّة ، نحو قوله : (جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا) (١) ، وقوله : (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ) (٢) ، وقوله : (وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ) (٣) .

وأما الخبر الذى صورته : لا يجتمع أمتى على الخطأ ، فخير واحد .

وأمثل دليل الفقهاء قولهم : إن الهمم المختلفه والآراء المتباينه إذا كان أربابها كثيره عظيمه فإنه يستحيل اجتماعهم على الخطأ ، وهذا باطل باليهود والنصارى وغيرهم من فرق الضلال . < ٤٣٩ > هذه خلاصه ما كان النقيب أبو جعفر . . . علّقه بخطه من الجزء الذى أقرأناه (٤) .

١- البقره (٢) : ١٤٣ .

٢- آل عمران : (٣) : ١١٠ .

٣- النساء (٤) : ١١٥ .

٤- [الف] قبول على أصل الشرح . (١٢) . شروع الجزء العشرين ، قال (عليه السلام) لعمار بن ياسر . . (١٢) . [شرح ابن ابى الحديد ٢٠ / ١٩ - ٣٥ . ثم قال ابن ابى الحديد : ونحن نقول : أما إجماع المسلمين فحجّه ، ولسنا نرتضى ما ذكره عنّا من أنه أمثل دليل لنا : أن الهمم المختلفه والآراء المتباينه يستحيل أن تتفق على غير الصواب . ومن نظر فى كتبنا الأصوليه علم وثاقه أدلتنا على صحّه الإجماع وكونه صواباً ، وحجّه تحريم مخالفته ، وقد تكلمت فى اعتبار الذريعه للمرتضى على ما طعن به المرتضى فى أدله الإجماع . وأما ذكره من الهجوم على دار فاطمه [عليها السلام] ، وجمع الحطب لتحريقها ، فهو خبر واحد غير موثوق به ، ولا معول عليه فى حق الصحابه ، بل ولا فى حق أحد من المسلمين ممن ظهرت عدالته . وأمّا عائشه والزبير وطلحه فمذهبننا أنهم أخطأوا ثم تابوا ، وأنهم من أهل الجنة ، وأن علياً (عليه السلام) شهد لهم بالجنّه بعد حرب الجمل . وأمّا طعن الصحابه بعضهم فى بعض ، فإن الخلاف الذى كان بينهم فى مسائل الاجتهاد لا يوجب إثماً / لأن كل مجتهد مصيب ، وهذا أمر مذکور فى كتب أصول الفقه ، وما كان من الخلاف خارجاً عن ذلك فالكثير من الأخبار الوارده فيه غير موثوق بها ، وما جاء من جهه صحيحه نُظِرَ فيه ورجح جانب أحد الصحابين على قدر منزلته فى الإسلام ، كما يروى عن عمر وأبى هريره . فأما على (عليه السلام) فإنه عندنا بمنزله الرسول (صلى الله عليه وآله) فى تصويب قوله ، والاحتجاج بفعله ، ووجوب طاعته ، ومتى صح عنه أنه قد برئ من أحد من الناس برئنا منه كائناً من كان ، ولكن الشأن فى تصحيح ما يروى عنه (عليه السلام) ، فقد أكثر الكذب عليه ، وولدت العصبية أحاديث لا أصل لها . فأما براءته (عليه السلام) من المغيره وعمرو بن العاص ومعاويه فهو عندنا معلوم ، جار مجرى الأخبار المتواتره ، فلذلك لا يتولّاهم أصحابنا ، ولا يثنون عليهم ، وهم عند المعتزله فى مقام غير محمود ، وحاش لله أن يكون (عليه السلام) ذكر من سلف من شيوخ المهاجرين إلّا بالجميل والذكر الحسن ، بموجب ما تقتضيه رئاسته فى الدين ، وإخلاصه فى طاعه رب العالمين ، ومن أحبّ تتبع ما روى عنه ممّا يوهم فى الظاهر خلاف ذلك فليراجع هذا الكتاب - أعنى شرح نهج البلاغه - فإننا لم نترك موضعاً يوهم خلاف مذهبنا إلّا وأوضحناه ، وفسّرناه على وجه

يوافق الحقّ ، وبالله التوفيق .

[اعتراف عامه]

و از عجائب آن است که خود اهل سنت هر گاه بر مقام انصاف می‌آیند یا در مضیق افحام می‌افتند لاچار به فسق و فجور صحابه و ابتلایشان به شهوات نفسانی و اضلال شیطانی مقرّ میشوند، لیکن هر گاه شیعه این کلمه بر زبان می‌آرند رگ گردن دراز میکنند!

فخرالدین رازی در “تفسیر کبیر” در تفسیر آیه: (لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ...) (۱) إلى آخر الآیه کلامی گفته، و در آخر آن گفته:

إذا عرفت هذا فنقول: العرب كانوا قبل مقدم رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم طالين للمال والجاه والمفاخره، وكانت محبتهم معلله بهذه العله، فلا- جرم كانت تلك المحبه سريعه الزوال، وكانوا بأدنى سبب يقعون فى الحرب (۲) والفتن، فلما جاء الرسول عليه [وآله] السلام، ودعاهم إلى عباده الله تعالى، والإعراض عن الدنيا، والإقبال على الآخره، زالت الخصومه والخشونه عنهم، وصاروا إخواناً موافقين، ثم بعد وفاته عليه [وآله] السلام لَمَا فتحت عليهم أبواب الدنيا، وتوجهوا إلى طلبها، عادوا إلى محاربه بعضهم بعضاً ومقاتله بعضهم مع بعض. (۳) انتهى.

۱- الأنفال (۸) : ۶۳ .

۲- فى المصدر : (الحروب) .

۳- [الف] سى پاره دهم ، آخر سوره انفال ، قوبل على أصل التفسير . (۱۲) . [تفسير رازى ۱۵ / ۱۹۰] .

از این عبارت رازی صریح واضح است که : صحابه بعد وفات رسول خدا (صلی الله علیه وآله) به سنت جاهلیت خویش رجوع کردند ، و بر حطام دنیا تکالب ورزیدند ، و شیفته جاه و مال گردیدند ، و عَلم محاربه و معادات با هم برافراختند ، و قرعه قتال و جدال در میان خویش انداختند ، و آنچه اعراض از دنیا و اقبال بر آخرت و عدم خصومت و خشونت و موافقت و مصادقت داشتند آن را ترک گفتند .

و علامه تفتازانی در “ شرح مقاصد “ بر مقام انصاف آمده ، چنین جواهر زواهر در سلك بیان سفته :

ما وقع بين الصحابه من المحاربات والمشاجرات - على الوجه المسطور في كتب التواريخ ، والمذكور على ألسنة الثقات - يدل بظاهرة على أن بعضهم قد حاد عن طريق الحق ، وبلغ حدّ الظلم والفسق ، وكان الباعث عليه له الحقد والعناد والحسد واللداد وطلب الملك والرياسات ، والميل إلى اللذات والشهوات ؛ إذ ليس كل صحابي معصوماً ، ولا كل من لقي النبي صلى الله عليه [وآله] وسلم بالخير موسوماً إلاّ - أن العلماء لحسن ظنهم بأصحاب رسول الله صلى الله عليه [وآله] وسلم ذكروا لها محامل وتأويلات بها يليق ، وذهبوا إلى أنهم محفوظون عمّا يوجب التضليل والتفسيق

صوناً لعقائد المسلمين من الزيغ والضلاله في حق كبار الصحابه - سيما المهاجرين والأنصار [منهم] (۱) - المبشرين بالثواب في دار القرار . (۲) انتهى .

این کلام علامه تفتازانی دلالت صریحه دارد بر آنکه : روایات تواریخ و ثقات اهل سنت دلالت دارد بر آنکه : بعضی از کبار صحابه از مهاجرین و انصار - که به زعم اهل سنت در آیات قرآنی مدحشان واقع شده - از طریق حق میل کردند ، و به حدّ ظلم و فسق رسیدند ، و حقد و عناد و حسد و لداد < ۴۴۰ > در طلب ملک و ریاسات و میل به لذات و شهوات کارفرما شدند .

و نیز علامه تفتازانی بر وقوع این افعال از صحابه دلیل هم آورده که هر صحابه معصوم نبود و نه هر کسی که ملاقات جناب رسالت مآب (صلی الله علیه و آله) کرده ، به خیر موسوم بود .

اما تأویلات اهل سنت در این نصوص صریحه ، پس حالش در این باب دانستی و بر سخافت و ضعف آن مطلع شدی .

و مع هذا کلام تفتازانی اشاره واضحه دارد بر آنکه : این تأویلات را اهل سنت به محض حسن ظنّ و مصلحت حفظ مسلمین از اعتقاد ضلالت در حق صحابه ذکر کرده اند .

۱- الزیاده من المصدر .

۲- [الف] قبول علی أصله فی خاتمه الكتاب . (۱۲) . [شرح المقاصد ۲ / ۳۰۶] .

و خود صاحب "تحفه" در مطاعن صحابه چون ملجأ شده به حفظ آبروی عثمان از فضیحت و رسوایی، مضطر گردیده به نقل مثالب و فضائل، ایشان را قابل تحقیر و تذلیل و اهانت و تعزیر گفته، و چنان فواحش کبیره و معاصی عظیمه به ایشان نسبت داده (۱) که ادنی متدینی بر آن اقدام نکنند چه جا کسی که به مدایح جلیله و مناقب عظیمه متصف باشد! قال:

چون دید - یعنی عثمان - که بعضی از اصحاب نیز با این منافقین در باب خلع و نزع آن خلافت هم صفیر و هم آواز میشوند، خواست تا این فتنه [را] (۲) حتی الامکان فرونشاند، آن صحابه را فی الجمله چشم نمایی کرد تا به شرکت ایشان این فتنه قوت نگیرد، و منافقین و اوباش را به رفیق بودن ایشان پشت گرمی نشود.

و نزد اهل سنت عصمت خاصه انبیا است، صحابه را معصوم نمیدانند، و لهذا حضرت امیر (علیه السلام) و شیخین بعضی از صحابه را حدّ زده اند، و خود جناب پیغمبر صلی الله علیه [و آله] وسلم مسطح را - که از اهل بدر بود - و حسان بن ثابت را زیر حدّ قذف گرفته اند، و کعب بن مالک و مراره بن الربیع و بلال (۳) ابن امیه را - که دو کس از ایشان حاضران غزوه بدر بودند - در سزای تخلف.

۱- قسمت: (و معاصی عظیمه به ایشان نسبت داده) در حاشیه [الف] به عنوان تصحیح ذکر شده است.

۲- زیاده از مصدر.

۳- در مصدر (هلال).

از غزوه تبوک تا پنجاه روز مطرود و مغضوب داشته اند ، و ماعز اسلمی را رجم فرموده اند ، و بسیاری را تعزیر و حدّ شرب خمر جاری فرموده ؛ چون تعزیر هر کس به حسب منصب و مرتبه او است عثمان نیز چند کس را به موجب حال چشم نمایی فرمود تا هم داستان منافقین و اوباش نشوند . (۱) [انتهی](#) .

و ولی الله پدر صاحب " تحفه " در رساله " مقاله وضیه فی النصیحه والوصیه " گفته :

وصیت دیگر آنکه در حق اصحاب آن حضرت صلی الله علیه [و آله] وسلم اعتقاد نیک باید داشت ، و زبان را به جز مناقب ایشان جاری نباید ساخت ، در این مسأله دو صنف خطا کرده اند :

قومی گمان میکنند که ایشان با هم سینه صاف بودند و هرگز مشاجرات میان ایشان نگذشته ، و این وهم صرف است ؛ زیرا که نقل مستفیض شاهد است بر مشاجرات ایشان ، و انکار این نقل مستفیض نمیتوان کرد .

و قومی این چیزها بدیشان منسوب دیدند ، زبان به طعن و لعن گشادند ، و در وادی هلاک افتادند ، بر این فقیر ریخته اند که : اگر چه اصحاب معصوم نبودند ، و از بعض عوام ایشان یُمكن که چیزها به وجود آمده باشد که اگر از دیگران مثل آن به وجود آید مورد طعن و جرح گردد ، اما مأموریم به کفّ .

لسان از مساوی ایشان و ممنوعیم از سب و طعن ایشان تعبداً برای مصلحتی ، و آن مصلحت آن است که : اگر فتح باب جرح در ایشان شود ، روایت از حضرت پیغامبر صلی الله علیه [و آله] وسلم منقطع گردد ، و در انقطاع روایت بر هم خوردن ملت است .

و چون روایت < ۴۴۱ > از هر صحابی برداشته میشود اکثر احادیث مستفیض باشد ، و تکلیف امتی به حجتی قائم گردد و جرح بعض در آن خلل نکند . (۱) انتهی .

و از این کلام او - که در اولش به راه انصاف رفته و در آخرش طریقه اعتساف پیش گرفته ! - بر ناظر لیب و متفطن اریب چند فائده ظاهر است :

اول : آنکه صحابه با هم سینه صاف نبودند ، بلکه با هم بغض و عداوت و کینه و حقد و مشاجرات و مخالفات - که از بدترین عیوب و از اعظم ذنوب است - داشتند ، اهل سنت بغض صحابه را کفر میگویند کما سبق ، پس هرگاه صحابه با هم بغض داشتند بنابر قولشان لازم آمد که همه کافر شدند .

دوم : آنکه کسانی که منکرند تشاجر و تباعض صحابه را و ادعای واهی دارند که صحابه با هم سینه صاف بودند خاطی اند ، و قول ایشان وهم صرف است ، و منکرند نقل مستفیض را که گنجایش انکار ندارد .

:

پس عجب است که صاحب "تحفه" بر خلاف وصیت پدر خود - که او را آیه من آیات الله میداند (۱) - انکار تباغض صحابه دارد، و همه را با هم سینه صاف میگوید، و وصیت او را به جوی نمیخرد، و وهم صرف و خطای ظاهر را اختیار میکند، و نقل مستفیض را انکار میسازد.

سوم: آنکه از قولش ظاهر است که: مشاجرات اصحاب به نقل مستفیض ثابت، و این معنا دلیل است بر آنکه صحابه با هم سینه صاف نبودند، و پر ظاهر است که مراد از این مشاجرات همان مشاجرات است که شیعه در مطاعن صحابه ذکر کنند یعنی: مشاجرات ثلاثه با جناب امیر (علیه السلام)، و مشاجرات طلحه و زبیر و عایشه با آن حضرت، و مشاجرات اصحاب با عثمان و امثال آن، پس ظاهر شد که در میان اصحاب و جناب امیر (علیه السلام) تباغض بود و با هم سینه صاف نبودند.

و اگر - بی وجه - تخصیص این مشاجرات با مشاجرات طلحه و زبیر و مثل آن کنند، و مشاجرات ثلاثه را با جناب امیر (علیه السلام) خارج از آن کنند؛ تا هم (۲) مطلوب از دست نیروود؛ [زیرا] که لااقل بغض این گروه با جناب امیر (علیه السلام) - که بغض آن حضرت دلیل نفاق است - ثابت خواهد شد.

و کلامی که در آخر در وجه کفّ لسان از طعن صحابه گفته، از قبیل .

۱- مراجعه شود به تحفه اثنا عشریه : ۱۸۴ .

۲- یعنی : باز هم .

هفوات واهیه است که محصلی ندارد و تحکم بحث است ، چنانچه شاگرد او مولوی سناءالله پانی پتی در “ شرح “ این رساله هم اقرار به نامعقول بودن این کلامش میکند و میگوید :

این تمام عبارت در عقل ناقص العقل معقول نمیشود ؛ چه تفرقه میان صحابه - که ذکر کرده - از اصلی معتمد ظاهر نمیشود ، آنچه در غیر اصحاب موجب جرح و طعن باشد چرا در اصحاب موجب جرح و طعن نباشد ؟ !

حدود و تعزیرات چنانچه در غیر صحابه جاری است در صحابه نیز جاری گشته ، پس تلقی اُمت بر قول و حدیث جمعی از صحابه مبنی بر آن نیست که موجب طعن در آنها یافته شد لیکن بنابر مصلحتی طعن از آنها موقوف مانده ، بلکه در حقیقت موجب طعن در آنها مفقود است ؛ ولهذا آن حضرت (علیه السلام) فرموده : (خیر القرون قرنی) ، و حق تعالی فرموده : (كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ) (۱) ، و اهل اجماع گفته [اند] : (الصحابه کلهم عدول) .

و اگر بالفرض موجب ردّ حدیث < ۴۴۲ > در آنها یافته شود و حدیث آنها بنابر مصلحتی رد نکرده شود ، در آن صورت کدام اعتماد بر آنها باقی ماند ! خبری که در واقع منقطع است و قابل اعتماد نیست ، آن را منقطع نگفتن و معتمد علیه دانستن ، موجب کمال خلل است در دین ! کما لا یخفی .

پس کفّ اللسان از مساوی آنها مبنی است بر منزّه بودن آنها از مساوی ؛ و .

لهذا در حق آن جماعت آمده : (أصحابی كالنجوم بأیهم اقتدیتم اهتدیتم) ، نه آنکه با وجود مساوی به کف اللسان مأموریم ؛ چرا که به این چنین کف اللسان در حق جمیع امت مأموریم ، و از غیبت همه مسلمانان ممنوعیم . (۱) انتهى .

و هرگاه به اعتراف ولی الله ثابت شده که : در صحابه مساوی بوده لیکن آن را به جهت مصلحت قبول روایات ایشان موجب جرح ایشان نمیدانیم که در صورت عدم قبول ایشان دین بر هم میخورد ، و این معنا خود ظاهر است که هر چیزی که در غیر صحابه موجب جرح میشود در ایشان هم موجب جرح است ، چنانچه سناءالله هم به آن تصریح کرده ، و این مصلحت را که ولی الله پسندیده ، مردود کرده ، بلکه آن را مفسده فی الدین دانسته ، پس ظاهر شد که : صحابه مجروح بودند و روایات ایشان قابل قبول نه ، و دین اهل سنت بر هم خورد فقط .

الحمد لله این کتاب مستطاب به روز چهارشنبه به تاریخ بیست و هشتم ماه جمادی الثانیه سنه ۱۲۸۳ هجریه تمام شد .

:

فهرست جلد شانزدهم تشييد المطاعن لكشف الضغائن مطاعن اصحاب طعن اول : فرار از جنگها ۱۹ طعن دوم : رها كردن پيامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) در اثناء خطبه ۶۵ طعن سوم : صحابه در قيامت ۸۷ طعن چهارم : عدم امتثال دستور حضرت در آوردن كاغذ و قلم ۱۴۷ طعن پنجم : کوتاهی در امتثال دستورات حضرت ۱۵۹ طعن ششم : پیشگویی دیگر ، صحابه در قيامت ۱۸۳ طعن هفتم : دنیا طلبی و حسادت صحابه ۱۹۳ طعن هشتم : عدم یاری امیر مؤمنان (علیه السلام) و یاری دشمنان ۲۱۹ طعن نهم : شباهت به بنی اسرائیل ۳۳۱ طعن دهم : عدم بنای كعبه بر اساس حضرت ابراهيم (علیه السلام) ۳۴۵

فوائد ذکر مطاعن صحابه ۳۵۳ مطاعنی دیگر ۳۵۷ - ۴۳۴ اتهام پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به ترجیح قریش بر انصار
 ۳۵۸ مشاجره صحابه نزد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ۳۶۳ اتهام پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به تمایل به بستگان
 ۳۶۹ عدم امتثال امر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در تغییر اسم ۳۷۱ ناراحت کردن پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)
 ۳۷۴ اعتراض به فرماندهی اسامه ۳۸۱ غضب پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بر صحابه و مذمت آنها ۳۸۲ اعتراض به
 قضاوت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ۳۸۶ جهنمی بودن برخی از صحابه ۳۹۰ پیشگویی از کینه توزی صحابه با
 امیرمؤمنان (علیه السلام) ۳۹۲ ناراضی بودن از سدّ الابواب ۳۹۴ تصمیم طلحه به ازدواج با عایشه ۳۹۶ مشارکت طلحه و زبیر
 در قتل عثمان ۳۹۸ فسق مغیره بن شعبه صحابی ۴۰۰ سبّ کردن معاویه بن حدیج امیرمؤمنان (علیه السلام) را ۴۰۳

دفع توهم خروج از صحابیت به سبّ امیرمؤمنان (علیه السلام) ۴۰۵ انحراف عبدالرحمن بن خالد صحابی ۴۱۵ خیانت عمرو بن العاص ۴۱۶ میگساری بعضی از صحابه ۴۱۹ ولید بن عقبه هم صحابی است ۴۲۱ حکم بن ابی العاص صحابی ۴۲۲ مذمت ابوموسی اشعری ۴۲۳ معاویه بن حدیج قاتل محمد بن ابی بکر ۴۲۵ مخازی خالد بن ولید ۴۲۷ مثالب نعمان بن بشیر ۴۲۸ دزدی برخی از صحابه ۴۲۹ مطاعن معاویه ۴۳۵ - ۵۲۱ محاربه با امیرمؤمنان (علیه السلام) ۴۳۶ سبّ امیرمؤمنان (علیه السلام) ۴۵۳ عداوت با امیرمؤمنان (علیه السلام) ۴۶۹ مسموم کردن حضرت امام حسن (علیه السلام) ۴۸۱

شادی کردن معاویه در شهادت امام حسن (علیه السلام) ۴۸۹ وصیت به قتل اهل مدینه ۴۹۳ کشتن عایشه ۵۰۲ قتل عبدالرحمن بن خالد ۵۰۵ اجرای آب بر قبور شهدای احد ۵۰۶ ادعای سزاوارتر بودن به خلافت از عمر ۵۰۹ بی اعتنایی به حرمت اصحاب کهف ۵۱۱ انداختن صلیب بر گردن هنگام مرگ ۵۱۲ شرب خمر علنی ۵۱۳ کشتن حجر بن عدی و یارانش ۵۱۴ اثبات فسق صحابه ای که از معاویه تبعیت کردند ۵۲۲ فضائل جعلی معاویه و بر حق دانستن او ۵۲۸ رساله ابوجعفر نقیب در تبّری و رد عداله الصحابه ۵۳۷ اعتراف عامه ۵۶۵

في دعاء مولانا الصادق (عليه السلام) في يوم عاشوراء :

اللَّهُمَّ إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأُمَّةِ نَاصِيَبَتِ الْمُسْتَحْفَظِينَ مِنَ الْأَيْمَةِ ، وَكَفَرَتْ بِالْكِلْمَةِ ، وَعَكَفَتْ عَلَى الْقَادَةِ الظَّلْمَةِ ، وَهَجَرَتِ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ ، وَعِيدَلَتْ عَنِ الْحَبْلَيْنِ اللَّذَيْنِ أَمَرَتْ بِطَاعَتِهِمَا ، وَالتَّمَسَّكَ بِهِمَا فَأَمَاتَتِ الْحَقَّ ، وَحَادَتْ عَنِ الْقَضِيْدِ ، وَمَالَاتِ الْأَحْزَابَ ، وَحَرَفَتِ الْكِتَابَ ، وَكَفَرَتْ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهَا ، وَتَمَسَّكَتِ بِالْبَاطِلِ لَمَّا اعْتَرَضَهَا ، فَضَيَّعَتْ حَقَّكَ ، وَأَضَلَّتْ خَلْقَكَ ، وَقَتَلَتْ أَوْلَادَ نَبِيِّكَ وَخَيْرَةَ عِبَادِكَ وَحَمَلَةَ عِلْمِكَ وَوَرَثَةَ حِكْمَتِكَ وَوَحْيِكَ .

اللَّهُمَّ فَزَلْزِلْ أَقْدَامَ أَعْدَائِكَ وَأَعْدَاءَ رَسُولِكَ وَأَهْلَ بَيْتِ رَسُولِكَ .

اللَّهُمَّ وَأَخْرِبْ دِيَارَهُمْ ، وَأَقْلِبْ سِلَاحَهُمْ ، وَخَالَفْ بَيْنَ كَلِمَتِهِمْ ، وَفُتِّ فِي أَعْضَادِهِمْ ، وَأَوْهِنِ كَيْدَهُمْ ، وَاضْرِبْهُمْ بِسَيْفِكَ الْقَاطِعِ ، وَارْمِهِمْ بِحَجَرِكَ الدَّامِغِ ، وَطَمِّمْهُمْ بِالْبَلَاءِ طَمًّا ، وَقُمَّهُمْ بِالْعَذَابِ قَمًّا ، وَعَذِّبْهُمْ عَذَابًا نُكْرًا ، وَخُذْهُمْ بِالسِّنِينَ وَالْمَثَلَاتِ الَّتِي أَهْلَكَتَ بِهَا أَعْدَاءَكَ ؛ إِنَّكَ ذُو نِقْمَةٍ مِنَ الْمُجْرِمِينَ .

اللَّهُمَّ إِنَّ سُنَّتَكَ ضَائِعَةٌ ، وَأَحْكَامَكَ مُعْطَلَةٌ ، وَعِزَّتَهُ نَبِيِّكَ فِي الْأَرْضِ هَائِمَةٌ .

اللَّهُمَّ فَاعِنِ الْحَقَّ وَأَهْلَهُ ، وَأَقْمِعِ الْبَاطِلَ وَأَهْلَهُ ، وَمُنِّ عَلَيْنَا بِالنَّجَاهِ ، وَاهْدِنَا إِلَى الْإِيمَانِ ، وَعَجِّلْ فَرَجَنَا ، وَأَنْظِمُهُ بِفَرَجِ أَوْلِيَائِكَ ، وَاجْعَلْهُمْ لَنَا

وُدًّا ، وَاجْعَلْنَا لَهُمْ وَفْدًا .

اللَّهُمَّ وَأَهْلِكَ مَنْ جَعَلَ يَوْمَ قَتْلِ ابْنِ نَبِيِّكَ وَخَيْرَتِكَ عِيدًا ، وَاسْتَهَلَّ بِهِ فَرَحًا وَمَرَحًا ، وَخُذْ آخِرَهُمْ كَمَا أَخَذْتَ أَوَّلَهُمْ .

وَأَضْعِفِ اللَّهُمَّ الْعَذَابَ وَالتَّنْكِيلَ عَلَى ظَالِمِي أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ ، وَأَهْلِكَ أَشْيَاعَهُمْ وَقَادَتَهُمْ ، وَأَبْرَ حُمَاتِهِمْ وَجَمَاعَتَهُمْ .

اللَّهُمَّ وَضَاعِفْ صِلَواتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ عَلَى عِتْرَةِ نَبِيِّكَ ، الْعِتْرَةِ الضَّائِعَةِ الْحَائِفَةِ الْمُسْتَدَلَّةِ ، بَقِيَّةِ مِنَ الشَّجَرَةِ الطَّيِّبَةِ الرَّازِكِيهِ الْمُبَارَكَةِ ، وَأَعِزِّ اللَّهُمَّ كَلِمَتَهُمْ ، وَأَفْلَحِ حُجَّتَهُمْ ، وَاكْشِفِ الْبَلَاءَ وَاللَّوَاءَ وَحَنَادِسَ الْأَبَاطِيلِ وَالْعَمَى عَنْهُمْ ، وَتَبِّثْ قُلُوبَ شَيْعَتِهِمْ وَحَزْبِكَ عَلَى طَاعَتِكَ وَوَلَايَتِهِمْ وَنُصْرَتِهِمْ وَمُؤَالَمَاتِهِمْ ، وَأَعِنُّهُمْ وَأَمْنَحُهُمُ الصَّبْرَ عَلَى الْمَأْدَى فِيكَ ، وَاجْعَلْ لَهُمْ أَيَّامًا مَشْهُودَةً ، وَأَوْقَاتًا مَحْمُودَةً مَسْدُوعُودَةً يُوشِكُ فِيهَا فَرَجُهُمْ ، وَتُوجِبُ فِيهَا تَمْكِينَهُمْ وَنُصْرَهُمْ كَمَا ضَمِنْتَ لِأَوْلِيائِكَ فِي كِتَابِكَ الْمُنَزَّلِ فَإِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلِكَ الْحَقُّ : (وَعِيدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا) . اللَّهُمَّ اكْشِفْ غُمَّتَهُمْ ، يَا مَنْ لَا يَمْلِكُ كَشْفَ الضَّرِّ إِلَّا هُوَ ، يَا وَاحِدٌ ، يَا أَحَدٌ ، يَا حَيٌّ ، يَا قَيُّومٌ . .

مصباح المتعجد : ٧٨٤ ، بحار الأنوار ٩٨ / ٣٠٥ - ٣٠٧

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

